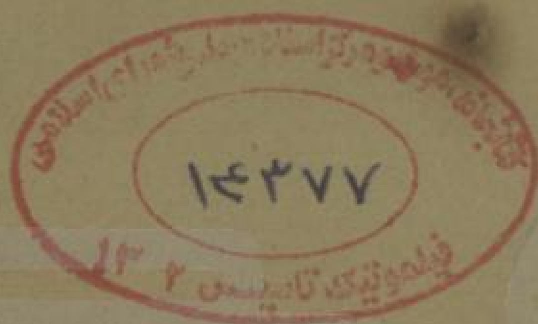
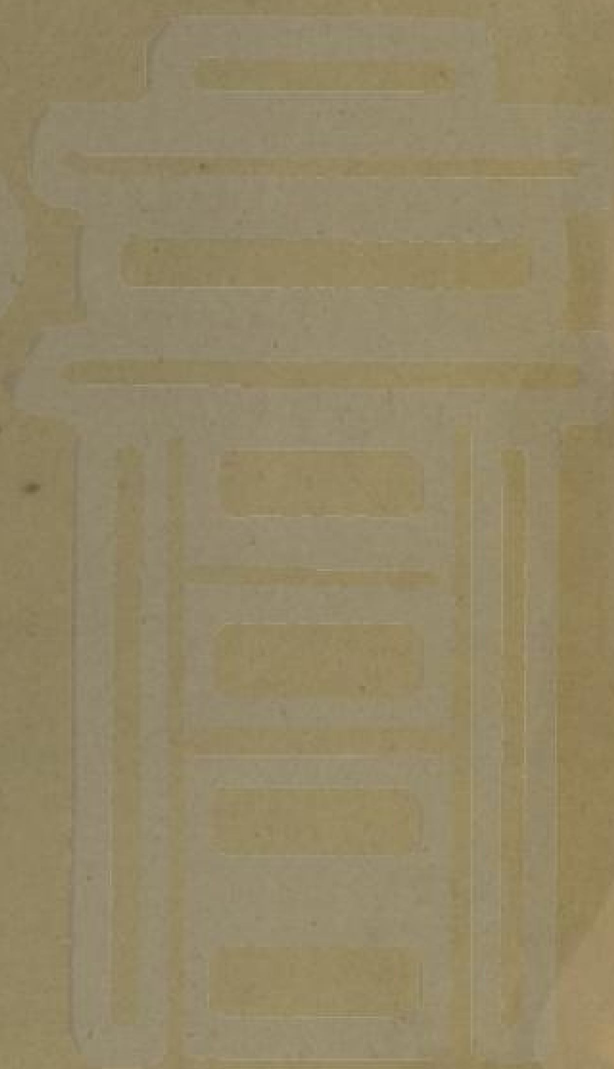

۱۴۳۷۷









صلى الله عليه

على النبي المصطفى وشيعته
وصحبه وتابعي شريعته

[illegible]

ما نظمه الإمام الرافعي
في أسماء العبادلة [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
وسائب ابن عبيد سابع
عبد يزيد ثامن والتاسع
[illegible] ابن المطلب
هاشم [illegible] تاسع
[illegible] منافي [illegible]

اللهم صل على سيدنا محمد الحبيب الشفيع الرفيع القدر
العظيم الجاه وعلى آله وصحبه وسلم تسليما [illegible]

بتاريخ ۱۳۱۸ [illegible] جمعيت [illegible]
این کتاب [illegible] المدار در خواب
[illegible]
[illegible]
[illegible] نزهة القلوب [illegible]
[illegible]

کعب بود مردی اندر عرب ویرا کعب کفتندی جوان مرد بود اندر قبیله
وی آب نبود شبانکاه سنکی اندر آب نهاده بود بنشان سنکی چندانک آن بودی که
هر کسی همی دادی یکی وی خوردی یکشب آب قسمت همی کرد مردی مرادی اندر وی
نکریست وی غلام را کفت اعطی اخاک المرادی تنبیه است همچنین همی بود
جان بداد تنبیه نظر مخلوقی بمخلوقی جان بداد بنظر دل بنده بخدا چه کویی رحمت ندهد
سعد وقاص و پیغمبر بود صلعم و عتبه وقاص کافر بود یک برادر تیر اندر روی
پیغمبر انداخت سعد با دیکر برادر پیش وی بایستاد رسول را صلعم اندر پس پشت
خویش کرد کفتند چرا کردی کفت تا من کشته شوم تیر اندر رسول صلعم نیاید فنزل
فی شانهم قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من انفسهم ایثار چنین بود
تا بدین جا نبشته ام جابر بن عبد الله انصاری همی کشت اندر میان کشتکان
روز احد یاری همی کفت واعطشاه اندر خون کردید وی آب آورد که بوی دهد
دهد کهلی همین کفت واعطشاه آن پیر کفت بدان کهل ده وی نزدیک آن
کهل شد که بوی دهد جان داده بود باز نزدیک این برنا برد که از بهر وی
آورده بود جان داده بود هر سه ایثار کردند و بسبب تشنکی جان بدادند
ایثار این بود که بو القسم حکیم پرسید کسی را اندر نیسابور جوان مردی چیست کفت
آنکه چیزیابم بخورم و شکر کنم و چون نیابم صبر کنم و سوال نکنم بو القسم نعره بزد و کفت
سکان ما اندر بلخ همه جوانمردانند همه چنین کنند کفتند یا شیخ پس

[illegible]

جوانمردی چیست گفت آنک بیابی شکر کنی وچون نیابی ایثار کنی قال الله
تعالی ویؤثرون علی انفسهم بوالقسم حکیم گوید راه بخدای تعالی چهار چیز است
یا شمشیر وسر کافران یا محبره ودر عالمان یا سفره وشکم گرسنگان یا محراب
ومناجات رحمان جوانمردی آن بود بوبکر شبلی روزی اندر پیش وی همی خواندند
قال فالحق والحق اقول لأملأن جهنم وی سر بر زمین نهاد وگفت بار خدایا اگر لابد
دوزخ همی پر باید کرد بار خدایا مرا چندان کن که دوزخ بمن پر شود تا آن بیچارگان برهند
جوانمردی چنین بود استاد بوعلی گفتی تو پنداری که هرچه اندر حجره
درویشان بود اندر گوشت توانگران نیز بود آن ز خویشتن بدیگران منکر اندر
بادیه آب تنگ بود دجله وفرات آنجا که هست آب فراخ بود وگفتی مادام جوانمردی
بر زفان همی آید گفت اندر پیش مجلسیان تا محنتی خویش اندر گوی خدای ببیند
قال الله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا قال یحیی بن
معاذ عجبت ممن یستقرضه مولیه ویبقی فکسبه ذرة وحبة سمعت
الاستاد ابا مشعر الهمدانی انه قال ان الله تعالی استدعی منك الصدقة للفقراء
من حیث القرض ووعدك الثواب من حیث القرض واوحی الله تعالی الی موسی
فقال یا موسی المال مالی والجنة جنتی فاشتر جنتی بمالی وقال
ابن السماك عجبت ممن یشتری المماليك بماله ولا یشتری الاحرار بجوده ایزد
تعالی اندر قیامت توانگر را ودرویش را اندر مقام سؤال بپا کند با توانگر

گوید

گوید چه کردی با مالت درویش را گوید چون گذاشتی آنکه درویشانرا گوید یا فقراء
الدنیا ما زویت الدنیا عنکم لاجل هوانکم علی لکن خواستم که هرچه آنجا نبود
اینجا بود وقیل وذلک لقائهم بالباب فارحم لذل مقام رب العالمین العددیات
والتیاجات من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا واقرضتم الله قرضا حسنا وفی الحدید
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا وایضا فیه واقرضوا الله قرضا حسنا وفی المزمل
واقرضوا الله قرضا حسنا نظایر اضعاف فیضاعفه اضعافا کثیرة والله یضاعف
لمن یشاء فآتت اکلها ضعفین لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة وان تك
حسنة یضاعفها فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف یضاعف لها العذاب
یوم القیمة فیضاعفه وله اجر کریم یضاعف لهم ولهم اجر کریم یضاعفه لکم فاولئك
لهم جزاء الضعف بما عملوا بیاورید عنایت را رو زرد درعایت را بپیر اندهیبت را ملك
درمان فرستد لطافت را رسول فرستد اجابت را برانگیز اندقیامت را نماز
فرماید خدمت را روزه فرماید جنت را قرض خواست اظهار غنیت را جلوه کند کرامت را
تاج بر سر نهد علامت را با مصطفی بخشد شفاعت را نامه دهد قرآن را عفوت
کند اجابت را از دوزخ برهاند اظهار منت را به بهشت رساند [illegible] را
دیدار نماید ازالت شبهت را بیاورید تا فنا بینی روزی دهم تا نوا بینی بمیرانم
تا بلا بینی برانگیزانم تا عنا بینی نامه دهم تا جفا بینی بیامرزم تا وفا بینی بهشت
رسانم تا عطا بینی سلام کنم تا رضا بینی حجاب بردارم تا مرا بینی [illegible]

یا هذا صعبا روزی که روز قیامت است و اندر آن روز بدان صراط بباید رفت
باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر قال الله تعالی
فلا اقتحم العقبة بقول بعضی سه هزار سال راه و بقول بعضی هزار ساله قال الله
وما ادریک ما العقبة یا محمد تو چه دانی که عقبه بچه صعبی است ای بار خدایا
درمان آن عقبه چیست گفت فک رقبة خواهی که پای تو بر آنجا بکذرد بنده
آزاد باید کرد ای بار خدایا درویشم طاقت بنده ندارم گفت او اطعام فی یوم ذی
مسغبة در کرسنه اندر روزی که باران و برف و سرما بود و قحط بد درویش باید داد از
توانکر بنده و از درویش کرده ای بار خدایا این طعام فرا که دهم گفت یتیما ذا مقربة
یعنی الی یتیم ذا قرابة فرا یتیم از خویشان خویش سبحان الله آن خدایی که یتیمان را
تعهد فرمود گفت مرا با آن یتیم که جنکی نیست و بر او وی زرد دادم و بدل درد
دادم و بسر کرد دادم همی فرا نمایم که کسی که از پدر باز ماند چنان بود که از من باز
ماند چکونه بود ای بار خدایا اگر یتیم نبود از خویشان من گفت او مسکینا ذا
متربة آن طعام فرا غریبی ده که لیس بینه وبین التراب شیء بر خاک خفته انکه
آن باید که معطی این صدقه مؤمن بود ثم کان من الذین آمنوا کان المعطی لا المعطی
من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا سبحان آن خدایی که بیک من نان پای تو بر آن
صراط باریک براند بدان صعبی اندر کتاب بیان چنین کرد فعلیك بالنفقة علی
الفقراء وایاك فالبخل فان البخیل بعید عن الجنة بعید عن الخلق بعید من الله

مجلس فی التوحید

آن نور درخت وفا ببار آید آن شاخ جفا نکونسار آید امروز حدیث من خواد آید
ورد اکه سرتو بدید آید مجلس فی قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم
اعلم ان هذه الآیة فی سورة البقرة ومن راس السورة الی هذه الآیة مائتان وخمسون
آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله عز وجل الله لا اله الا
هو الحی القیوم الحی الذی لا یموت القیوم الذی لا بدء له لا تأخذه سنة
نعاس ولا نوم یعنی نوم ثقیل فیشغله عن تدبیره وامره له ما فی السموات
من الامر والعجائب وما فی الارض من الخلق والعجائب من ذا الذی یشفع عنده
من اهل السموات والارض یوم القیمة الا باذنه یعنی بامره یعلم ما بین ایدیهم من
امر الآخرة فامر الآخرة لمن یکون له الشفاعة وما خلفهم من امر الدنیا ولا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی لا یعلم الملائکة شیء من امر الدنیا والآخرة
الا بما علمهم الله وسع کرسیه السموات والارض یقول کرسیه اوسع من
السموات والارض ولا یؤده حفظهما یعنی لا یثقل علیه حفظ العرش والکرسی
ویقال حفظ السماء والارض وهو العلی العظیم بصفاته العلی فلا احد اعلی
منه العظیم فلا احد اعظم منه تحقیق الآیة اعلم ان اصناف الکفرة
سبعة الدهریة والثنویة وعبدة النیران والمشرکون والیهود والنصاری
والصابئون فهذه الآیة رد علیهم جمیعا قوله الله رد علی الدهریة لانهم ینکرون
الاله لا اله الا هو رد علی الثنویة لانهم یقولون بالهین اثنین یزدان واهرمن

نور وظلمة من المزدكية والحشوية وبهافرة ثنوية الحي القيوم لا تأخذه
سنة ولا نوم رد على اليهود والنصارى لان عيسى وعزير كان لهما النوم
والاكل والشرب الحي رد على عبدة النيران لان النار ليست بحي له ما في السموات
وما في الارض يعني هو خالقهما رد على الصابئين وعبدة النجوم بان السماء و
الارض وما فيهما مخلوقة ومملوكة من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه رد على
قول من اثبت الاصنام وقالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله والعجب
ممن يتوسل بعبادة غير الله كيف لا يتوسل بعبادته وهذه الآية دليلة
على قديم الصانع وحدث ما دونه وما دونه فهو عالم والعالم محدث ولابد
للمحدث من محدث والدليل على حدوث العالم ان ترى العالم متغيرا من حال
الى حال ولابد له من مغير ويستحيل ذلك من مغير كما يستحيل الكتابة من
غير كاتب والبناء من غير بان فكما لابد للبناء من بان ولابد للكتابة من كاتب
لابد للحوادث من محدث هذا الذي قد قلنا من كلام المتكلمين واما
على لسان اهل الاشارة قيل لواحد من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
بم عرفت ربك قال بفسخ الهمم ونقض العزم کسی دیگر را گفتند بچه شناختی
خدای را قال دلت الآثار في الاقطار على وجود الملك الجبار گفت
بدانچ اندر همه عالم هیچ چیز نه بینم که نه با من سخن گوید زانجا که لسان اشارتست
نه زانجا که لسان عبارتست همی گوید ان کس که من معدوم بوده ام مرا موجود کرد

وی خدای منست و خدای توی دیگری را گفتند بم عرفت ربك گفت
شهدت الشواهد على انه واحد . شعر تفكر في نبات الارض وانظر
الى آثار ما فعل المليك عيون من لجين في جفون وأحداق من الذهب السبيك
على قضب الزبرجد شاهدات بان الله ليس له شريك وقال
ذو النون المصري عرفت ربي بربي ولولا ربي ما عرفت ربي که ویرا بشناختم
هم بوی شناختم واگر وی نبودی من ویرا نشناختمی قیل این گفته چند ست
عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنور الله وقال رودباری
عرفت الله بشيئين بانوار التقدير وباحسان التصوير کسی دیگر گفت عرفت الله بخمسة
اشياء سراج وهاج وليل داج والسماء ذات ابراج وغيث ثجاج وبحار ذات
امواج این هر پنج دلیلست مرا بر هستی وی چراغی چون آفتاب درخشان شبی
تاریك اندروی ماه درخشان آسمان برداشته بلند بیان میغ گران اندر هوا وان
دریای پر از حیوانات و حیتان این همه اندر روا کرد نیاید مگر بحکم دیان کسی دیگر را
پرسیدند بم عرفت ربك بچه شناختی خدای خود را گفت بعشرة اشياء
بتزيين السماء بالانوار وتزيين الارض بالاشجار وتزيين الاشجار بالاثمار
وبسط الارض على متون البحار وتفجير العيون والانهار وتقليب الليل والنهار
وانفاذ الاحكام والاقدار واهلاك الظلمة والاشرار واعزاز الاخيار والابرار
وانزال الامطار بالمقدار بدین ده چیز آثار بدانستم خدای جبار وقال

بعضهم الاشتغال بالدلیل بعد وجود المدلول محال قال الله تعالی
فماذا بعد الحق الا الضلال سمعت الاستاذ ابا معشر الهمدانی انه قال مکتوب
علی کل ورقة خرجت من الشجر بخط القدرة من اخرج الورق من الشجر الذی هو
شق علی وجه البصر وسمعت الاستاذ ابا عبد عبد الله الداغانی انه قال قال
للجنید عرفت الله بالدلائل الظاهرة والشواهد الزاهرة والحجج القاهرة و
البرهان الباهرة یا هذا العبر کثیر والمعتبر قلیل دلائل الوحدانیة اشهر
من الشمس ولکن یجب ان یکون للعاقل عین قلب ینظر الیه قال
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب هر کسی را اندر صد دیار کوشتست کانرا
دل کویند لکن عزیزست کسی که ویرا دل عاقلست که بدان دل بحق بیند هیچ کس هست
که دل وی از وی کم شده است که ویرا بحق نظر است چنانک
آن درویش اندر خرابه همی کشت کسی ویرا گفت یا شیخ ما اصابك چه رسید ترا گفت
کان لی قلب ففقدته دلی داشتم گم کرده ام همی باز جویم کسی ویرا گفت یا شیخ
ففقدته فی العمران فما وجدته فی الخربة دل را اندر آبدانی گم کرده اندر ویرانی وانیابی
چنانک روزی یحیی بن معاذ رازی اندر کوی اندر میشد طوافی بانك
همی کرد که دل بریان کل بریان وی صاحب وجد شد گفتند ما اصابك وی گفت
پنداشتم که میکوید دل بریان دل بریان یا هذا دلائل وآیات بسیارست لکن
دلی که بدان نظر کند از دلهاست قال الله تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم

ترتیب المجلس بدانك خدای عز وجل اندر قرآن بیست چیز را عظیم خواند عرش را
عظیم خواند وهو رب العرش العظیم قرآن را عظیم خواند ولقد آتیناك سبعا من المثانی
والقرآن العظیم خلق رسول را عظیم خواند وانك لعلی خلق عظیم فضل خویش را عظیم
خواند وکان فضل الله علیك عظیما ملك را عظیم خواند وآتیناهم ملکا عظیما قیامت را
عظیم خواند لیوم عظیم فوز را عظیم خواند فقد فاز فوزا عظیما زلزله را عظیم خواند
ان زلزلة الساعة شیء عظیم ثواب بهشت را عظیم خواند اجرا عظیما عذاب
دوزخ را عظیم خواند ولهم عذاب عظیم کرب را عظیم خواند نجیناه من الکرب العظیم
میل را عظیم خواند ان تمیلوا میلا عظیما سریر بلقیس را عظیم خواند ولها عرش عظیم
کبش اسمعیل را عظیم خواند وفدیناه بذبح عظیم کید زنان را عظیم خواند ان کیدکن
عظیم کوه را عظیم خواند کالطود العظیم بهتان را عظیم خواند سبحانك هذا
بهتان عظیم شرك را عظیم خواند ان الشرك لظلم عظیم اثم را عظیم خواند فقد
افتری اثما عظیما خود را عظیم خواند وهو العلی العظیم الاخبار والآثار اعلم
ان جملة علم التوحید والمعرفة بالله ان یعتقد ان الخیر والشر والنفع والضر والایمان
والکفر والحلو والمر بقضاء الله وقدره ولا یصیر العبد مؤمنا موحدا الا ان
یؤمن بالقضاء والقدر والدلیل علیه ما اخبرنا به الحاکم ابو عبد الله محمد بن
عبد الله الحافظ رحمه الله قال حدثنی الزبیر بن عبد الواحد الحافظ قال حدثنی ابو
الحسن یوسف بن عبد الله الشافعی بمصر قال حدثنی سلیمان بن شعیب الکسانی

قال حدثني سعيد الادهم قال حدثني شهاب قال حدثني يزيد الرقاشي قال
حدثني انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجد المؤمن
حلاوة الايمان حتى يؤمن بالقدر خيره وشره وحلوه ومره قال
وقبض رسول الله صلعم على لحيته فقال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه
ومره قال وقبض انس على لحيته وقال امنت بالله خيره وشره وحلوه ومره
قال واخذ يزيد الرقاشي بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره
وحلوه ومره قال واخذ شهاب بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره و
حلوه ومره قال واخذ سعيد بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره وشره
وحلوه ومره قال واخذ سليمان بلحيته وقال آمنت بالقدر
خيره وشره وحلوه ومره قال واخذ يوسف بلحيته وقال آمنت بالقدر خيره
وشره وحلوه ومره قال الحاكم واخذ شيخنا الزبير بن عبد الله بلحيته
وقال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه ومره وانا اقول اخذ الحاكم بلحيته و
قال آمنت بالقدر خيره وشره وحلوه ومره وصاحب الكتاب القسم الفضل
بن المحب يقول اقتديت بالائمة والمشايخ واخذت بلحيتي واقول آمنت بالقدر
خيره وشره وحلوه ومره فهذا هو التوحيد بالله وقال رسول الله
صلعم سبق العلم وجف القلم وقضي القضاء وتم القدر روى انس عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم انه قال فضل هذه الآية خير البشر آدم وخير العرب

حديث

محمد وخير الفرس سلمان وخير الروم صهيب وخير الحبشة بلال وسيد
الشهور شهر رمضان وسيد الايام يوم الجمعة وسيد الكتب القرآن وسيد
القرآن سورة البقرة وسيد سورة البقرة آية الكرسي وفيها خمسون كلمة في كل كلمة
خمسون بركة وقال صلى الله عليه وسلم من قرأ هذه الآية في دبر كل
صلوة وقي من فتنة القبر وقال صلى الله عليه وسلم لعائشة عليك بقراءة هذه الآية
يوسع الله عيشك وسئل النبي صلى الله عليه وسلم القرآن افضل ام التورية
فقال ان في القرآن آية هي افضل من جميع كتب الله تعالى وهي آية الكرسي وروى
سلمان الفارسي عن النبي عليه السلام انه قال من قرأ آية الكرسي يهون الله عليه
سكرات الموت النكت والاشارات في قوله الله اثبات الالهية وفي قوله
لا اله الا الله نفي الالهية عما سواه وهر كه بكذارد اين سخن بكويد
بر ستاند در دنيا از بليت وآفت واندر عقبى از عذاب وعقوبت ودر رسيد بجنت
ووصلت يافت وديدار ورؤيت علي بن موسى رضي الله عنه اندر نيسابور
آمد بر پشت ستور املا كرد بر احمد حرب ويحيى بن احمد از آباء خويش عن علي
عن النبي صلعم عن جبرئيل عن الله تعالى انه قال لا اله الا الله حصني فمن قال لا اله
الا الله دخل حصني ومن دخل حصني أمن من عذابي چنين گفت خداي عز وجل
هر كه بگفت لا اله الا الله اندر حصار من آمد وهر كه اندر حصار من آمد از
عذاب من ايمن گشت نكته گفته اند لا اله الا الله محمد رسول الله

هفت کلمه است و مؤمن را هفت اندامست اگر تن خویش بعذاب گرو کرده یکبار
این هفت کلمه بگوی این هفت اندام را از گرو دوزخ آزاد کن که ملک جل جلاله همی
گوید کل نفس بما کسبت رهینة ابن شمعون گوید مسکین ابن آدم اوله دهشة
و آخره وحشة مسکین ابن آدم اوله حیرة و آخره حسرة مسکین ابن آدم اوله
نطفة قذرة و آخره جیفة مسکین ابن آدم خلق من ماء مهین ثم هو بما کسبت
رهین نکته لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و دوزخ را
هفت در است لها سبعة ابواب چو کی این هفت کلمه بگوید هفت در دوزخ بر
وی بندند نکته لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و آسمان و
زمین هفت است که گواهی دهند بمعصیت و طاعت هر که این هفت کلمه بگوید هفت
آسمان و زمین بدل کنند تا گواهی ندهند قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر
الارض والسموات نکته لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و روزی
تو از هفت چیز است کما قال صلی الله علیه وسلم و رزقتم من سبع اگر بندی بود
که روزی خوردن بشولیده بود به برکت این هفت کلمه روزی بر وی فراخ کند
و حلال کند نکته چون ترسایان عیسی را فرزند گفتند قال الله تعالی تکاد السموت
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدًّا خواست که آسمانها و زمینها بدرد
و بشکافد و کوهها برفتن آید فرشتگان گفتند همه عالم زیر و زبر شود از گفتن
این کلمه تا اثر ان دعوا للرحمن ولدا ایزد تعالی گفت سوّیتها بقول لا اله الا الله

محمد رسول
الله

فرشتگان یکبار گفتند لا اله الا الله آسمان و زمین و کوه آرام گرفت تا قیامت
از هیبت این نامه چه گویی معرفت تواند در دل تو بگفتن این سخن آرام نگیرد بلی گیرد قال الله
تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة نکته
لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و هفته هفت روز است
اگر جمله هفته معصیت بود یکبار بگویی لا اله الا الله محمد رسول الله کفارة آن
هفته گناه بود قال الله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله سمعت الاستاد ابا القسم
الحبیب رحمة الله علیه انه قال فی الآیة اضمار معناه فاعلم ان افضل الذکر والطفه
واعلاه لا اله الا الله والدلیل علیه ما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل
الذکر لا اله الا الله وافضل الدعاء الحمد لله نکته فی قوله تعالی الیه یصعد
الکلم الطیب ایزد تعالی همی گوید عن آید آن سخن خوش آن گویند که گوید لا اله الا الله اندر
عرف و عادت گوید آواز خوش بگو همی اندر دهی آوازی خوش وا بباید چنانستی که
هفتاد سال آواز خوش که بلا اله الا الله که همی گویی با آسمان اندر همی دهی
چه گویی آن وقت مرگ من آواز ناخوش بگوش تو رسانم وفا من از وفا گوه گمتر باشد
نکته گویند هر که اندر حالت مرگ افتاد هر که با وی جنگ بود
آشنایی کند که بر وی رحمت کند اهل اشارة گفته اند دشمنان با تو اندر حال مرگ
آشنایی کنند دوست تو چگونه اندران حال جنگ کند نکند العددیات
الله لا اله الا هو الحی القیوم و فی هذا فی القرآن مذکور فی مواضع فی سبعة و

وثلثين موضعا اثنان في البقرة والهكم اله واحد لا اله الا هو الله لا اله الا
هو واربعة في آل عمران الم الله لا اله الا هو هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء
لا اله الا هو شهد الله انه لا اله الا هو قائما بالقسط لا اله الا هو وفي سورة
النساء الله لا اله الا هو ليجمعنكم وفي الانعام لا اله الا هو خالق كل شيء
فاعبدوه لا اله الا هو واعرض عن المشركين وفي الاعراف لا اله الا هو يحيي ويميت
وفي التوبة وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو فقل حسبي الله لا اله الا هو
وفي يونس آمنت انه لا اله الا الذي آمنت به بنوا اسرائيل وفي سورة هود وان لا اله الا
هو فهل انتم مسلمون وفي الرعد قل هو ربي لا اله الا هو عليه توكلت وفي سورة طه
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني انما الهكم الله
الذي لا اله الا هو وفي سورة الانبياء وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه
انه لا اله الا انا فاعبدون فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك وفي سورة
المؤمنين فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو وفي النمل الله لا اله الا هو رب العرش العظيم
وفي القصص وهو الله لا اله الا هو له الحمد لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه وفي سورة
الملائكة لا اله الا هو فانى تؤفكون وفي الصافات انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله
يستكبرون وفي سورة الزمر هو الحي لا اله الا هو فانى تصرفون وفي سورة المؤمن ذي
الطول لا اله الا هو اليه المصير لا اله الا هو فانى تؤفكون وفي سورة الدخان لا اله
الا هو يحيي ويميت وفي سورة محمد فاعلم انه لا اله الا الله وفي سورة الحشر هو الله

الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا
هو هو الله الخالق البارئ لا اله الا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون وفي المزمل لا اله
الا هو فاتخذه وكيلا ولا يؤده حفظهما الحفظ في القرآن عشرة القرآن وانا له لحافظون
الاعمال والله حفيظ بما تعملون الملئكة وان عليكم لحافظين الصلوة حافظوا على الصلوات
الوحي وحفظا من كل شيطان مارد النفس ويحفظوا فروجهم والايمان واحفظوا
ايمانكم الملئكة ان كل نفس لما عليها حافظ وحفظا لله فالله خير حافظا وحفظ
وحفظ السموات والارض هذه الاية ولا يؤده حفظهما آفريدگار جهان توی
روزی ده بندگان توی آراینده هفت آسمان توی قبله ستر عارفان توی
شکافنده نخل وریحان توی قهر کننده جباران توی مؤمنان را بخلد میزبان
توی بحقیقت بر کمال توی زیرا که ملک همه ملوکان توی الله لا اله الا هو الحی القیوم
یا ملکت تو باقی یا عارفان تو ساقی مارا تو گزیدستی با عیب خریدستی از بندگان
همه زلت واز تو کرم واحسان ابیاحات ایمان عطاء بزرگست ناخواسته داده
ای بود که اندر حال مرگ با ما بماند که بوحنیفه را گفتند ما سبب الایمان عند
الشرع بیشتری را که ایمان جشود اندر حال مرگ بود نعوذ بالله از دو بیرون نیست
یکی را گویند الا تخافوا ولا تحزنوا ودیگری را گویند لا بشری یومئذ للمجرمین یا گویند
بما نزدی با ما یا گویند ولما بذی زمّا وتو ندانی کزین دو کدام آواز شنوی جای
اینست که گویی ربنا لا تزغ قلوبنا آن باید که بنده با خوف ورجا بود کما قال الله

تعالى يدعون ربهم خوفا وطمعا خوفا من عذابه وطمعا لثوابه خوفا من الهجران وطمعا في الغفران خوفا من الفصل وطمعا في الوصل خوفا من الدركات وطمعا في الدرجات خوفا من الجحيم وطمعا في النعيم خوفا من الفرقة وطمعا في القربة خوفا من التسعير وطمعا في التيسير بيت آن روز بر که بیرون شدنا ° بیرون شد که نیست باز آمدنا تا خود چه طلب کند رسولش زمنا ° تا بر در مرگ من چه خواهد بدنا ° خدای عز وجل چنان بار اندر دنیا از نکوت برهانید اندر عقبی از عقوبت برهاناد وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

حم في الوقايا ٢ نبي وآله الله

مجلس ٢ في قوله تعالى الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور

اعلم ان هذه الآية في سورة البقرة ومن راس السورة الى هذه الآية مايتان وستة وخمسون آية تفسيره قال عبد الله بن عباس الله ولي الذين آمنوا يعني عبد الله بن سلام واصحابه يخرجهم من الظلمات الى النور يعني من الكفر الى الايمان والذين كفروا يعني كعب بن الاشرف اولياؤهم الطاغوت يعني الشيطان يخرجونهم من النور الى الظلمات يعني من الايمان الى الكفر اولئك اهل هذه الصفة اصحاب النار اهل النار هم فيها خالدون دائمون مقيمون لا يخرجون فيها ابدا تحقيق الآية الله ولي الذين آمنوا يعني هادي الذين آمنوا كما قال الله تعالى وان الله لهادي الذين آمنوا الى صراط مستقيم وقيل ولي الذين آمنوا يعني ملقن الذين آمنوا يوم الميثاق حين قال لهم الست بربكم الهمهم حتى قالوا بلى ويلقنهم في القبر يقولون ربنا الله عند سوال منكر ونكير ويلقنهم في القيمة غرك بربك فاكرمك حين قال لهم ما غرك

بربك الكريم وقيل ولي الذين آمنوا يعني حافظ الذين آمنوا كما قال الله تعالى فالله خير حافظا وانا له لحافظون وقيل ولي الذين آمنوا يعصمهم من الشبهات ويلهمهم الحجج على اهل الضلالة قال الله تعالى فيدمغه فاذا هو زاهق وقل جاء الحق وزهق الباطل وقيل ولي الذين آمنوا بحفظ المطيعين في ميدان تذكر المنة بالحذر عن العاقبة كي لا يعجبوا ويحفظ العصاة في ميدان كرمه باطماع المغفرة كيلا يقنطوا ويحفظ المنعمين في ميدان شكره كيلا يكفروا ويحفظ الممتحنين في ميدان اختياره كيلا يجزعوا ويحفظ المومنين في ميدان التوكل لكي لا يهلكوا وقيل ولي الذين آمنوا ناصر الذين آمنوا كما قال الله تعالى وكان حقا علينا نصر المومنين سوى هذا فلا يجوز لان الولي في القرآن على خمسة وجه يكون بمعنى القريب قال الله تعالى ما لكم من دون الله من ولي ولا نصير يعني من قريب ويكون بمعنى الصاحب قال الله تعالى ولم يكن له ولي من الذل يعني صاحب ويكون بمعنى الولد قال الله تعالى فهب لي من لدنك وليا يعني ولدا ويكون بمعنى الوكيل قال الله تعالى فليملل وليه بالعدل وبمعنى العصبة كما قال النبي صلى الله عليه وسلم لا نكاح الا بولي لا يجوز ان يكون الله تعالى قريبا من جهة القرابة ولا يكون صاحبا ولا يكون ولدا ولا يكون وكيلا مامورا ولا يكون عصبة قال الله تعالى ولي المومنين بمعنى انه حافظ المومنين قال الله تعالى الله ولي الذين آمنوا وافتخار المومنين بهذه الآية بان الله تعالى عليه واحد يفتخر بالملك وواحد يفتخر بمالك الملك وواحد يفتخر بالمال وواحد يفتخر بذي الجلال واحد يفتخر بالعقار وواحد يفتخر بالعزيز الغفار

واحد يفتخر بالانعام وواحد يفتخر بولي الانعام واحد يفتخر بالثياب وواحد
يفتخر بالرجوع والاياب واحد يفتخر بالسرير والباب وواحد برب يفتخر برب الارباب
واحد يفتخر بالغلمان وواحد يفتخر بالرحمن واحد يفتخر بالماء الجاري وواحد يفتخر
بنعماء الباري واحد يفتخر بالبستان والكرم وواحد يفتخر بالمنان ذي الكرم واحد
يفتخر بالدور والقصور وواحد يفتخر بالملك الغفور واحد يفتخر بخضرة الجنان
وواحد يفتخر بنور الجنان واحد يفتخر بالورد على الاشجار وواحد يفتخر بالورد
في الاسحار هذا سروري بك خائفا فكيف سروري بك امنا هذا
سروري بالسؤال فكيف سروري بالنوال هذا سروري بك دار الخدمة فكيف
سروري بك في دار النعمة هذا سروري بك في السجادة فكيف سروري بك على
الوسادة قال الله تعالى الله ولي الذين آمنوا الافتخار بالنار
والاصل والنسب خطاء لان اصل كل موجود من العدم ولا افتخار بالعدم
ولا بالنسب ايضا قال الله تعالى فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ
ولا يتساءلون وقال علي رضي الله عنه اولك نطفة قذرة وآخرك جيفة مذرة
وفيما بين ذلك حمال عذرة وقال واحد بالفارسية بيا وبديت چنانك خواسته دارد
چنانك سزاست اين جنك وداوري درميان چراست والافتخار بالنار ايضا
خطاء لان جعفر الصادق دخل على عابد النار فقال لماذا تعبدها قال
لانها نور قال بلى فيها خمسة عيوب اولها محتاج على الحطب الثاني

ضعيفة لا يقدر منع الآفة عن نفسها والثالث جاهلة لا تعرف الصديق
عن العدو والرابع لا وفاء لها لو عبدها احد ستين سنة ثم ادخل يده فيها
تحرقه والخامسة لا تخلو من الظلمة كدخان فلم لا تعبد ربا غنيا غير محتاج وقويا
غير ضعيف وعالما غير جاهل ووفيا غير مخلف ونورا غير ظلمة الله ولي الذين آمنوا
والافتخار بالمال محال لان المال يميل من واحد الى واحد وافتخار المؤمن بالله
صواب لانه المعز والمذل والمكرم والمهين والضار والنافع والمعطي
المانع وقال علي بن ابي طالب رضي الله عنه الناس لتمثال اكفاء ابوهم
ادم والام حوا فان يكن لهم من اصلهم شرف يفاخرون به فالطين والماء ما
الفضل الا لاهل العلم انهم على الهدى لمن استهدى ادلاء وقيمة كل امرئ ما
يحسنه والجاهلون لاهل العلم اعداء ترتيب المجلس الله ولي الذين آمنوا خداي
عز وجل ولي مؤمنانست اندر دو جا اندر وقت دادن ايمان اندر وقت دادن قرآن
اندر وقت دادن نان اندر وقت آمرزيدن كناهان اندر وقت دادن جان اندر
وقت كرفتن خصمان اندر وقت مكافات عصيان اندر وقت عرض ديوان اندر وقت
دخول جنان اندر وقت ديدن رحمان اندر وقت دادن ايمان الله ولي المؤمنين
اندر وقت دادن قرآن ان وليي الله الذي نزل الكتاب يعني القرآن اندر وقت آمرزيدن
كناهان انت ولينا فاغفر لنا اندر وقت دادن جان انت وليي في الدنيا والآخرة
توفني مسلما انت اندر وقت دادن نان وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا

ويُنشر رحمته وهو الولي الحميد وقت كرفتن خصمان فالله هو الولي وقت مكافات
عصيان وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير وقت عرض ديان ولا تتخذوا منهم
وليًّا ولا نصيرًا وقت دخول جنان والله ولي المتقين وقت ديدن رحمان لهم
دار السلام عند ربهم وهو وليهم **الأخبار والآثار في فضل المؤمن وكرامته**
قال صلى الله عليه وسلم ان من عباد الله ناسًا ما هم بشهداء ولا انبياء يغبطهم الانبياء
والشهداء بمكانهم من الله فقال رجل منهم يا رسول الله قال هم يتحابون بروح الله
من غير ارحام بينهم ولا اموال يتعاطون بينهم وان على وجوههم لنور وانهم على منابر من
نور لا يخافون اذا خاف الناس ولا يحزنون اذا حزنوا ثم تلا الآية الا ان اولياء الله لا
خوف عليهم ولا هم يحزنون وقال الواسطي علامة الولي اربعة اولها
لا يشكو من المصائب والثاني يصون زينته ولا يتخذها رئاء ولا سمعة والثالث
يحتمل اذى الناس ولا يكافيهم والرابع يداري عباده على تفاوت اخلاقهم **النكت والاشارات**
الله تعالى خود را ولي خواند ومولى خواند واولى خواند الله ولي الذين آمنوا ذلك بان الله
مولى الذين آمنوا فالله اولى بهما اكر با كافر جنك كني فانا موليكم واكر اندر دوزخ
شوي فانا وليك واكر شيطان اندر تو دعوى كند فانا اولى بك وقال
صلعم انا ولي من لا ولي له انا اولى بكل مؤمن من نفسه من ترك مالا فلورثته
ومن ترك دينًا فالي وعلي اصلاحها همچنين مولى كفت اكر ترا طاعتي بود ترا بود
ان احسنتم احسنتم لانفسكم واكر معصيتي بود فعلى الله من جهة الكرم اصلاحها

كما قال

كما قال الله تعالى يصلح لكم اعمالكم **نكته** تحتاج المرأة الى الولي حتى لا
تكشف سترها يوم التزويج والمؤمن يحتاج الى وليه وهو الله تعالى حتى لا يظهر
سترها قال الله تعالى يوم تبلى السرائر **نكته** الله ولي الذين آمنوا والذين كفروا
اولياؤهم الطاغوت انكس كه ولي وي طاغوت بود نه افزايد ويرا مكر بعد وخسارت وانكه
ولي وي حق بود نه افزايد ويرا مكر قرب ولايت اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا
وقال في مقعد صدق عند مليك مقتدر **نكته** هركه
ولي وي طاغوت بود نتوانند طاغوت كه ويرا راه دهد هركه ولي وي الله بود نتوانند
كه شيطان ويرا از راه ببرد **نكته** هركه ولي وي طاغوت بود اندر دوزخ ويرا
همي بيند تا حسرت بر حسرت بود وهركه ولي وي الله بود اندر بهشت مولى را
بيند تا لذت بر لذت بود **نكته** من كان وليه الطاغوت فمأواه النار وعذابه فراق
الجبار ومن كان وليه الله فمأواه دار القرار مع الابرار وعطاؤه رؤية ملك الجبار
تنبيه اما علامة الولي قال ابو يزيد اولياء الله هم عرائس الله فلا يراهم الا
محرمهم وهم مخدرون عند الله في حجاب الانس لا يراهم احد وقال الجنيد
الولي هو الفاني في حاله الباقي في شهادة الحق لم يكن له عن نفسه اختيار ولا مع احد غير الله
قرار وقال الرودباري الولي من ايد بالكرامات وغيب عنها وقال
الشبلي علامة الولي ثلثة ترك الاختيار والسكون تحت الاضطرار والافتقار الى
الى الجبار وقيل الولي الذي لا يراه ملك الموت عند النزع ولا الملكان في القبر

[illegible]

ولا مالك في النار وقال الشاعر   ولي الله في الدنيا فريد   وبين الخلق مهجور طريد

تولّى الله الملك بما يريد • بملك لا يزول ولا يبيد • له في الجنة الفردوس دار

وعز ناعم عض جديد • بيت گنه از کم سزای نادست مرا • چون تو ملکی بنده نوازست مرا

برده که تو بار عنازست مرا • دریغ نماز با تو رازست مرا • آدم گل بود با تو پیوسته شدم

از اندوه جهان وز غمان رسته شدم • از کفر وزنار بر میان بسته شدم •

جاوید یکانگی بدانسته شدم • اندر حکایتست که مالك دینار گوید اندر بصره حریق

افتاد بلال اندر شوق حال خویش بود برخاست وگفت دیراست تا من

چنین که تو سوخته شوی تا از تو برهم فالآن وقته خویشتن اندر آتش افکند

فصاح الناس واخرجوا من وسط النار ولم يحترق منه شيء از پس آن بیمار شد

اندر نزدیک وی شدیم وگفتیم کیف حالك یا بلال قال آتش اندر من افتاد

هرچند حرقت بیش است شوق وطرب بیشتست دانستم که وقت وفات

وبیست بیرون آمدم آوازی برآمد که بمرد نماز بروی کردیم ودفن کردیم پس از آن ویرا

بخواب دیدم كان عليه خلعة من نور وعلى راسه تاج من نور وفي عنقه طوق

من نور وبيده سوار من نور گفتم ویرا یا بلال ما حالك لبس قدمت

قال لا دخاشا دوستان غیر نه غایب شوند از اغیار آنکه گفت احفظ عني فانك

لن تلقاني بعد هذا مالك دینار گوید این بگفت وبپرید اندر هوا قال

مالك بن دینار هذا احسن حال الولي في دار الجلال قال الله تعالى الله ولي الذين آمنوا

العدديات

العدديات عدد الولي والمولى ثم ردوا الى الله موليهم الحق فان تولوا فاعلموا ان الله

موليكم واعتصموا بالله هو موليكم ذلك بان الله مولى الذين آمنوا الله

ولي الذين آمنوا ما لكم من دون الله من ولي انما وليكم الله ورسوله وهو وليهم

فليملل وليه بالعدل والله ولي المؤمنين انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه

ولا تتخذوا منهم اولياء انت ولينا فاغفر لنا ان ولي الله الذي نزل الكتاب والذين

كفروا بعضهم اولياء بعض لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء لا تتخذوا آباءكم

واخوانكم اولياء والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض ما اتخذوهم

اولياء قل اغير الله اتخذ وليا ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع وان الشياطين

ليوحون الى اوليائهم لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم انا جعلنا الشياطين

اولياء وما كانوا اولياءه ان اولياؤه الا المتقون والله هو الولي وهو يحيي الموتى

وينشر رحمته وهو الولي الحميد وما لكم من دون الله من ولي ولا واق والله ولي المتقين

ولم يكن له ولي من الذل فلن تجد له وليا مرشدا افحسب الذين كفروا ان يتخذوا

عبادي من دوني اولياء مثل الذين اتخذوا من دونه اولياء سبحانك انت

ولينا والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم ومن يضلل الله فما له من

ولي نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تتخذوا عدوي وعدوكم

اولياء الله ولي الذين آمنوا بوبکر را مقدم هدی کرد عمر را نگوهنده لات وعزی

کرد عثمان را جمع کننده قرآن کرد علی را حامل لوی کرد شیر مادر ترا عند اکرد

انكبين صاف تراشفا کرد كافررا از بهر تو فدا کرد تواضع را بر دو شِ تو ردا
کرد فردوس ترا ماوی کرد و این هرچه کرد همه ولی و مولی کرد قال الله تعالى
الله ولي الذين آمنوا آخر کلام خویش ا یادکار تو کرد مصطفى را سالار تو کرد
و نشتکانرا در کار تو کرد بهشت را قرارکاه تو کرد دیدار را نثار تو کرد خود را
دوست دار تو کرد الله ولي الذين آمنوا المناجات يخرجهم من الظلمات الى النور
والله اخرجكم من بطون امهاتكم اخراج دوست از شکم مادر بیرون
آمدن از دنیا بیرون شدن اندر خروج شکم مادر کنت تبكي والناس
يضحكون تو میکریستی و همه کیان میخندیدند اندر آن کوش تا که بیرون شوی
که خلقان همی کریند تو خندی زار بود حال کسی که بکریستن اندر دنیا
آید و بکریستن وا پس شود زیرا که هرچه خواهد بدانسته باشی تا خود چه بود
من مات فقد قامت قيامته آه از غم جان کندن آه از پوشیدن کفن آه از
بکذاشتن وطن آه از خوفتن بدان دست تن شوی آه از اسیری اندر دست
مرده شوی آه از پیرهنی که آنرا دامان و آستین نیست آه از مرکبی که
آنرا زین نیست آه اندر کور از حسرة ما آه اندر قیامت ما از ندامت ما اندر
خبر است که ایزد سبحانه و تعالى اندر وقت خروج دنیا کوید یا ملائكتي
عزيب قد جفاه الاهلون ونای عنه الاقربون فبعزتي وجلالي لارحمن ولارحمن
ولارحمن حتى يتعجب منه الاولون والآخرون من رحمتي هذا يعني قول الله عز
وجل

وجل الله ولي الذين آمنوا خدای عز وجل خیانت ما را اندر دنیا از اهل ولایت
کردانید وقت مرک از اهل سلامت کناد وصلى الله على محمد وآله اجمعين
مجلس في قوله تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله اعلم ان هذه الآية
في سورة البقرة ومن راس السورة الى هذه الآية مايتان وثمانون آية تفسيره
قال عبد الله بن عباس رضي الله عنه في قوله تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه
الى الله معناه الله تعالى قال اخشوا من يوم ترجعون فيه الى الله وهو يوم القيمة ثم توفى
كل نفس برة وفاجرة بما كسبت يعني جزاء ما عملت من خيره وشره وهم لا يظلمون
يعني لا ينقصون من ثواب اعمالهم شيئا ولا يزادون على عقاب سيئاتهم شيئا وجاء جبرئيل
بهذه الآية وقال لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ضعها عند راس ثمانين آية ومائتي آية
في سورة البقرة ثم كان وفات النبي صلى الله عليه وسلم بعد نزول هذه الآية بتسع ليال
وروي عن ابن عباس ثلث روايات في آخر آية نزل ففي رواية فان تولوا فقل حسبي الله وفي
رواية اذا جاء نصر الله وفي رواية واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله وقال
عكرمة آخر آية نزلت اليوم اكملت لكم دينكم والتحقيق الآية ان الله
حذرنا باربعة ل واتقوا يوما لا تصيبن الذين ظلموا منكم
خاصة يعني ترك الامر بالمعروف لان النبي صلى الله عليه وسلم قال من رأى منكرا فليغيره
بيده فمن لم يستطع فبلسانه فمن لم يستطع فبقلبه وذلك من اضعف الايمان وسمى الله
تعالى امة محمد خير الامم لاجل الامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال الله تعالى

في التقوى ٢٧

کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وقال
واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین ذکر النار شدید فکیف
النظر الیها والنظر الیها شدید فکیف الدخول فیها والدخول فیها شدید فکیف الخلود
فیها والخلود فیها شدید فکیف صوت لا تقطع فیها حتی للنار تخاف من النار لان
اهل النار فی النار معذبون وعلی جمراتها یتقلبون وبالاغلال مصفدون وبالانکال
مقیدون وبالمقامع یضربون وعلی الوجوه یسحبون ومع الشیطان مقرنون وفی السجن
الهوان محبوسون لا یجابون ولا یکلمون لان اهل النار فی النار الشهیق والزفرات والکربات
والویل والغم والحسرات والهم والحرقات والبکاء والعبرات والاسف والندامات
بین العقارب والحیات وقال لعموم واتقون یا اولی الالباب وهذا الذکر وکمل
لان من خاف الله خاف منه کل شیء ومن لم یخف من الله خاف من کل شیء
واگر خواهی که بدانی که صفت خایفان چگونه بود حکایت سفیان ثوری بشنوی اندر
حکایتست که سفیان ثوری اندر نزدیک پیری شد آن پیر اندر حال نزع بود سفیان
سنت را احیا کرد گفت قل لا اله الا الله کما قال صلی الله علیه وسلم لقنوا
موتیکم شهادة ان لا اله الا الله آن پیر روی بگردانید سفیان ثوری تکرار کرد
چند بار آن پیر گفت یا سفیان تا کی گوئی قد حیل بینی وبین هذه الکلمة میان من و
میان این سخن جدائی افکندند سفیان این بشنید از آن پیر بیمار شد خلیفه را طبیبی بود
ترسا عزیز داشتی ویرا آن را نزدیک سفیان آورد اگر امرا چون سفیان چشم بدان

پیکانه

پیکانه افکند روی بگردانید گفت طبیب مرا بدید گفت چه گفت وی گفت طبیب گفت
مرا انا فقال لما ارید آب سفیان بدین طبیب نمودند طبیب گفت هذا رجل فلذ
الخوف کبده وما علمت ان فی الحنیفیة مثل هذا الرجل این مردی است که
از بیم خداوند سبحانه وتعالی بر دل وی افتاده است جگر وی خون شده است ومن
ندانسته ام از اهل اسلام کسی بود که از خدا چندین ترسد اسلام آورد
با نزدیک خلیفه شد مسلمان گفت ظننت انی وجهت طبیبا الی علیل فاذا انا قد
وجهت علیلا الی الطبیب پنداشتم که طبیب نزدیک بیمار همی فرستم و ربدل
بود من بیمار نزدیک طبیب فرستاده بودم صفت ترسکار از همچنان بود قال الله
تعالی واتقون یا اولی الالباب ثم قال واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله
وقال واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله
حتی لو کان علیک ذنب لحوق القیمة علیک واجب وان لم یکن علیک ذنب فلا تخف
یا صاحب الذنوب اما لک ان تتوب یا صاحب الذنوب ان الذی عملته فی الصحیفة مکتوب
یا صاحب الذنوب انت غدا لاجل الذنوب مطلوب یا صاحب الذنوب اما تخشی
هتک الستور والعیوب یا صاحب الذنوب انت غدا فی النار علی وجهک مسحوب
یا صاحب الذنوب اما تستحیی من علام الغیوب یا من تطفف المکیال والمیزان تب الی
الله قبل ان تلقی فی اودیة النیران یا آکل مال الیتیم تب الی الله قبل ان تدخل الجحیم
یا قاطع الطریق تب الی الله قبل ان تلقی عذاب الحریق یا سارق اموال الناس تب الی الله

قبل ان تقع في العذاب والباس يا تارك الصلوة اقض ما فاتك من الصلوة قبل
ان تلقى في الدركات ايها الكذاب تب الى الرحمن من الكذب والبهتان قبل ان تقع في
عذاب النيران ايها المتبع للشهوات ان اتباع الشهوات يورث الحسرات قال الله تعالى
واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله اختلف العلماء وارباب القلوب في التقوى قيل
التقوى ثلثة تقوى اللسان والاركان والجنان فتقوى اللسان ايثار ذكر الله على ذكر
من لم يكن فكان وتقوى الاركان ايثار خدمته على خدمة من لم يكن فكان وتقوى
القلب ايثار محبة الله على من لم يكن فكان وقال للظالمين واتقوا النار
وللمقتصدين واتقوا يوما وللسابقين واتقون يا اولي الالباب وقال
بعضهم سادات الناس في الدنيا الاسخياء وفي الآخرة الاتقياء وقال ابو يزيد
المتقي من اذا قال قال لله تعالى وعمل عمل لله وقيل التقوى ان تنقي بقلبك من الغفلات
وبنفسك عن الشهوات وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات فحينئذ يرجى
لك ان تبلغ ملكوت السموات ثم تصل من الملكوت الى الملك الارض والسموات وعن علي
رضي الله عنه انه قال التقوى هو جلال الله لاجل الله وقيل التقوى هو
رفض الدنيا وترك العقبى والتوسل الى المولى وقيل التقوى ذكر بلا نسيان وطاعة
بلا عصيان وشكر بلا كفران وقيل التقوى الوقوف بالعبودية وترك التجاوز
الى حد الربوبية وقيل المتقي من سلك طريق المصطفى ونبذ الدنيا وراء القفا
وكلف نفسه الصدق والصفا واجتهد في خدمته بالاخلاص والوفا

واجتنب

واجتنب في جميع الاحوال عن الجفا وقال الواقدي التقوى ان تزين
سرك للحق كما زينت ظاهرك للخلق وقال القائل بتقوى الاله نجا من نجا وفاز
وصار الى ما رجا ومن يتق الله يجعل له مخرجا ترتيب المجلس بدانك اندر قرآن تقوى برده
وجه است اول تقوى يعني توحيد است قال الله والزمهم كلمة التقوى يعني التوحيد
دوم تقوى يعني توكل است قال الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى يعني خير
الزاد التوكل سيم تقوى يعني اخلاص است قال الله تعالى انما يتقبل الله من
المتقين يعني من المخلصين چهارم تقوى يعني توبه است قال الله تعالى ولو ان اهل
الكتاب آمنوا واتقوا يعني تابوا من الشرك واليهودية والنصرانية پنجم يعني خشية است قال الله
تعالى واياي فاتقون يعني فاخشون ششم تقوى يعني كمال طاعت است قال الله تعالى
اتقوا الله حق تقاته قال عبد الله بن عباس هو ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا
ينسى وان يشكر فلا يكفر هفتم تقوى يعني ترك معصيت است قال الله تعالى واتوا البيوت
من ابوابها واتقوا الله يعني واتركوا المعصية هشتم تقوى يعني عبادت است قال الله تعالى
افغير الله تتقون يعني تعبدون نهم تقوى يعني ايمان است قال الله تعالى اولئك
الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى يعني اصطفى الله قلوبهم للايمان دهم تقوى يعني
حذر است قال الله تعالى واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله يعني احذروا الاخبار
والآثار روى ابو هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله طيب لا يقبل
الا الطيب وان الله امر المؤمنين بما امر المرسلين فقال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات

واعملوا صالحا وقال یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ثم ذکر
الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء فیقول یا رب یا رب ومطعمه حرام وملبسه
حرام ومشربه حرام وغذی بالحرام فانی یستجاب لذلک وقال صلعم من اراد
ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله ومن اراد ان یکون اکرم الناس فلیتق الله وقال
صلعم من اشتاق الی الجنة یسارع الی الخیرات ومن اشفق من النار نهی عن الشهوات
ومن راقب الموت نهی عن اللذات ومن زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب وروی عن
ابی هریرة انه قال جاء رجل الی رسول الله صلعم ومن اکرم الناس حسبا قال اتقیهم
لله وقال وهب بن منبه الایمان عریان ولباسه التقوی وماله الفقه و
زینته الحیاء وقال ابن مسعود المتقون سادة والفقهاء قادة
ومجالستهم زیادة النکت والاشارات وقیل المتقی یجب ان یکون کالمحرم فی الحرم
محرم اندر حرم هرچه لذات و راحات دنیا باشد وطیب بروی حرام بود چنان باید که متقی
این همه چیزها بر خویشتن حرام کند ازانجا که زبان اشارتست تا متقی بود ونیز
گفته اند یجب ان یکون المتقی کالخیل المجرم چنان باید که اسپی بود که ریاضت رایض
یافته لکان بر کرده از ان سوی رود که زمان بود هر که نفس وی ریاضت نیافته بود نه
متقی بود وقال علی بن ابی طالب رضی الله عنه العز فی الطاعة والغناء
فی القناعة والشرف فی العلم والسودد فی الحلم والکرم فی التقوی اگر عز خواهی
خداوند را فرمان بردار باش واگر توانگری خواهی بدانچه خداوند پسند کار باش واگر

بزرگی خواهی بعلم بزرگوار باش واگر مهتری خواهی از خلق بردبار باش واگر کرامات خواهی
از خدا ترسکار باش واز معصیت پرهیزکار باش ان اکرمکم عند الله اتقیکم کسی را
از بزرگان بخواب دیدند قالوا ما فعل الله بک فقال وجدت رحمة المولی ولم ار شیئا
مثل التقوی رحمة مولی یافتم وهیچ چیز بهتر از تقوی ندیدم قال الله تعالی
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یحشر المتقون رکبانا فینالون فضلا ورضوانا
یحشر المتقون الی الرحمن حشرا فیثابون بکل حسنة عشرا یحشر المتقون الی الرب الرحیم
ویبعدون من نار الجحیم یحشر المتقون الی الحی القیوم فیعتقون من نار السموم یحشر
المتقون الی الرب الغفور فیسلمون من الویل والثبور یحشر المتقون الی ذی الجلال
فینجون من الاغلال والانکال وقال ابو الدرداء شعر یرید المرء ان یعطی مناه
ویابی الله الا ما یشاء حکایت کنند که سفیان ثوری مجلس داشت کسی بروی گذشت
گفت شعر وغیر تقی یامر الناس بالتقی طبیب یداوی والطبیب مریض
وی بشنید جواب داد گفت اعمل بعلمی وان قصرت فی عملی ینفعک علمی ولا یضرک تقصیری
اندر حکایتست که شبلی وقتی اندر بغداد بشب همی گذشت برنایی قرآن همی خواند بر
بابی وان جهنم لموعدهم اجمعین شبلی بران برنا خواند کلا انها لظی نزاعة
للشوی دیگر روز بران کوی بگذشت جنازه نهاده بود عجوزه همی گفت بودا
بودا گفت این حال چون بود آن پیرزن گفت درویشی آیة بر فرزند من خواند از عذاب
وی جان بداد خدا عزوجل از وی خشنود مباد گفت دفن کردید بر سر گور وی

یرید ابلیس ومن
تبعه من الغاوین وغیر

قرآن همی خواندم بخفتم ویرا بخواب دیدم اندر بهشت با هزاران نعمت گفتم خدای
با تو چه کرد گفت مرا پیش از ان داد که کشتگان غزا گفتم چرا گفت لانهم قتلوا بسیف
الکفار وقتلت بسیف الغفار ایشان کشته شدند بشمشیر کافران و من کشته شدم
بشمشیر رحمان **العددیات** بدانک بشارت متقیان اندر قران سه چیز است بشارت قال الله تعالی
وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا نصرة ان الله مع الذین اتقوا علم وحکمت
ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا کفارت ومن یتق الله یکفر عنه سیاته ویعظم له اجرا
مغفرة واتقوا الله ان الله غفور رحیم تیسیر و راحت ومن یتق الله یجعل له من امره
یسرا نجات از عقوبت ثم ننجی الذین اتقوا فوز از قطیعت وینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم
توفیق طاعت ولکن البر من اتقی تصدیق وصیانت اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون کرامات ان اکرمکم عند الله اتقیکم محبة ان الله یحب المتقین فلاح
وسعادة واتقوا الله لعلکم تفلحون نیل منت ولکن یناله التقوی منکم اجر و
مثوبة انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین قبول نفقت انما یتقبل الله
من المتقین صفاوت فانها من تقوی القلوب کال المجاهدت اتقوا الله حق تقاته
وحسن عاقبة والعاقبة للمتقین هدیة هدی للمتقین جنة ان المتقین
فی جنات ونعیم امن بلیات ان المتقین فی مقام امین غرفه ودرجه والذین اتقوا
فوقهم یوم القیمة صلاح وعفة فمن اتقی واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
عیون ونهر ان المتقین فی جنات وعیون قربة ورویة ان المتقین فی جنات

ولهم

شعر

ولهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قیل لبهلول المجنون کن حبیبا اذا خلوت
بذنب لا تبارز به الملیک الحمید انهاوتت بالاله بدیا وتوارت عن عیون العبید
اقرات القران ام لست تدری انه منک حبل الورید العمر ینقص والذنوب تزید
والمرء یبلی والنهار جدید ودهرک فی الدنیا کیوم واحد فاذا مضی یوم فلیس یعود
المناجات یا هذا اما سمعت ان رسول الله صلعم مخبرا عن الله تعالی انه قال لا اجمع علی عبدی
خوفین ولا امنین ایزد تعالی گفت هرگز من دو امن و دو بیم بر کس جمع نکنم یا اندر دنیا
ترسکار بود اندر حال مرگ رستکار بود یا اندر دنیا از اهل عصیان بود اندر حال مرگ
از اهل هجران بود فرا کسی که بر پای بود نگویند برخیز انکس که نشسته بود گویند برخیز وانکس که
بر پای بود گویند بنشین کسی که همی ترسد گویند مترس لا تخافوا ولا تحزنوا وقال
جعفر الصادق لا تخافوا من عزل الولایة ولا تحزنوا من الجنایة وابشروا بالفضل و
العنایة وقال محمد بن الحسین لا تخافوا من الجحیم ولا تحزنوا من فوت النعیم
وابشروا برب الکریم وقال الحسین بن الفضل لا تخافوا خوف الکفار ولا تحزنوا حزن
الفجار وابشروا بثواب الابرار وقیل لا تخافوا من الخطا ولا تحزنوا بترک الوفا وابشروا
بشفاعة المصطفی وقیل لا تخافوا من کثرة العصیان ولا تحزنوا من قلة الاحسان
وابشروا بلقاء الرحمن وقیل لا تخافوا من القبور ولا تحزنوا من النشور
وابشروا بالرب الغفور اگر از اهل جمله تقوی وخشیة باشی اندر حال مرگ این ندا
بشنوی کما قال الله تعالی لا تخافوا ولا تحزنوا **شعر** جز خدمت پادشاه مرکار معاد

مباد

جز بردر پادشاه مرا بار مباد ◦ جز پادشاه جهان مرا یار مباد ◦ هر کز علم و وفا کو نشار
ایزد تعالی ما را از کناه پرهیز کار کناد ◦ و از قیامت ترسکار کناد ◦ الحمد لله وحده

مجلس فی معراج نبینا علیه السلام آمن الرسول بما انزل الیه اعلم ان هذه الآیة آخر آیة من سورة ‹في المعراج›
البقرة تفسیره قال ابن عباس آمن الرسول معناه اقر وصدق الرسول علی وجه ‹عباس›
الاستفهام بما انزل الیه من ربه یعنی القرآن الذی انزل علیه فقال جبرئیل اجب ربك
یا محمد فقال صلی الله علیه وسلم بلی یا رب اقررت وصدقت بجمیع ما انزلت علی
به وامن من معی ایضا یعنی من امتی وقال والمؤمنون کل آمن بالله آمنا بك
وبما انزلت علی وملائکته وکتبه ورسله معناه وبملائکته وبکتبه وبرسله لا نفرق
بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا معناه سمعنا قولك واطعنا امرك غفرانك
ربنا والیك المصیر ونسالك المغفرة یا ربنا والیك المصیر المرجع فی القیمة عند
ذلك قال الله تعالی له ارفع حاجتك قال النبی صلی الله علیه وسلم اسالك
المغفرة لی ولامتی قال المغفرة لك ولامتك قبل ان خلقتك وخلقت امتك باربعة
آلاف سنة لا یکلف الله نفسا الا وسعها لا یامر الله طاعة الا بقدر طاقة
العبد لها ما کسبت ما عملت فی دار الدنیا من الخیر وعلیها ما اکتسبت ما عملت من
شر ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا معناه لا تعاقبنا بالخطاء و
النسیان ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا یعنی ثقل الشریعة
کما حملت علی بنی اسرائیل ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ولا تامرنا امرا ثقیلا

فقد ربنا به

فقد ربنا بترکه ما لا طاقة لنا به واعف عنا یعنی عن الخسف کما خسفت قارون
ذ قوله صیعق واغفر لنا یعنی عن المسخ کما مسخت قوم داود وارحمنا عن القذف
کما قذفت قوم لوط انت مولینا اولی بنا فانصرنا علی القوم الکافرین یعنی علی الجاحدین
بك وبانبیائك وبکتابك وقیل واعف عنا الصغائر واغفر لنا الکبائر وارحمنا
عند الفراغ انت مولینا فی المقابر فانصرنا علی کل کافر وتحقیق الآیة اعلم ان هذه
الآیة فی معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم والمعراج عند اهل السنة حق خلاف
قوله من انکر المعراج وبعضهم یقولون المعراج کان من مکة الی البیت المقدس
لم یکن الی السموات والملکوت وذلك انهم یقولون العقل لا یقبل هذا والدلیل
علی ثبوت المعراج الآیة والخبر والعقل فاما الآیة قوله الله تعالی سبحان
الذی اسری بعبده لیلا وقال والنجم اذا هوی الی قوله لقد رای من آیات ربه الکبری
وقال فلا اقسم بالشفق واللیل وما وسق والقمر اذا اتسق لترکبن طبقا عن طبق
فما لهم لا یؤمنون اقسم الله تعالی بالشفق یعنی بالحمرة واللیل وما وسق وما جمع
فی اللیل وبالقمر اذا اتسق اذا کامل اللیلة الثالثة عشر والرابع عشر والخامس
عشر لترکبن طبقا عن طبق قال عبد الله بن عباس لترکبن من طبقة
السماء الی طبقة اخری کذلك الی السماء السابعة والی سدرة المنتهی فما لهم لا
یؤمنون فما هؤلاء المنکرین لمعراجك لا یصدقون بذلك والعجب من قوم یقرون
بالنبی وینکرون شرف النبی علیه السلام واما من طریق الخبر ما قال رسول الله صلعم

نعم النائب

لما اسرى بى الى السماء السابعة اخذ جبرئيل بيدى واقعدنى على درنوك من
درانيك الجنة ثم ناولنى سفرجلة فقبلتها اذا انفلقت فخرجت جارية
حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا رسول الله قلت و
عليك السلام من انت قالت الراضية المرضية خلقنى الجبار من ثلثة اصناف
اسفلى من مسك ووسطى من كافور واعلاى من عنبر عجنى من ماء الحيوان قال
الجبار كونى فكنت خلقنى لاخيك وابن عمك على بن ابى طالب فهذا الخبر دليل على معراج
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى السموات وسدرة المنتهى وجنة المأوى من طريق و
اما من طريق العقل يا سبحان الله الشمس تسير من فلك الرابع الى المشرق والمغرب
وجميع الارض ولا عجب من قدرة الله تعالى وابليس يسير بساعة واحدة من
المشرق الى المغرب ومن وجه الارض الى الارض السابعة لان مكان الشياطين ومسكنهم
الارض السابعة ولا عجب من قدرة الله تعالى وابليس شر الخلق وجبرئيل نزل من مكانه
سدرة المنتهى الى رسول الله صلعم ساعة واحدة ويعرج بساعة واحدة الى مكانه
كما قال الله تعالى تعرج الملائكة والروح اليه فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة
ولا عجب من قدرة الله تعالى فكيف معراج النبى عليه السلام الى سدرة المنتهى ليلة عجبا
وهو افضل الخلائق وخداى عز وجل ياد كرد قول همه مبتدعان ومنكران معراج
بيك كلمه قال سبحان الذى اسرى بعبده اگر گويند عقل نكند اين كه مخلوق
بيكى از شب گونين ولونين از عرش تا فرش از علو تا ثرى از مشرق تا مغرب از آسمانها

معلق تا زمينها مطبق همه بگذرد و به بيند جمله مخلوقات همه بروى عرضه كنند و
خانه انتهاى آيد بيكى از شب مانده بود خداى عز وجل اين سوال باطل كرده است
بيك كلمه و آن آنست كه گفت اسرى بعبده لم يقل جاء محمد بل قال
اسرى بعبده نگفت آمد محمد اگر گفت آمد محمد و اين سوال باقى بودى لكن گفت
اسرى بعبده سبحان آن خداى كه ببرد بنده خويش را محمد بقدرة خويش نهاد
نه باستطاعت وى و خداوند تعالى قادرست بر كمال هرچه تواند خواهد فمن
انكر المعراج انكر كمال قدرة الله عز وجل ووصفه بالعجز واخبار الرسول صلعم عن
المعراج لم يصدق نبوة النبى صلى الله عليه وسلم ووصفه بالكذب ونحن نقرر
بالآية والخبر والعقل والقياس واكمل والحمد لله رب العالمين على ما قدمناه قالت
الجهمية عرج روح محمد صلى الله عليه وسلم ورأى ما رأى فى المنام لا فى اليقظة
وتعلقوا بقوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس وبقول
عائشة رضى الله عنها انها قالت ما فقدت حينئذ جسد رسول الله
صلى الله عليه وسلم ولكن الله تعالى بروحه وبما روى عن معوية بن ابى سفيان
انه كان اذا سئل عن معراجه قالت كانت رؤيا صادقة وعند اهل السنة انه
عرج بنفسه الى السموات العلى والى سدرة المنتهى ورأى ما رأى من العجائب فى اليقظة
اليقظة لا فى المنام كسى بود از ما كه قيامت بخواب بيند و بهشت و دوزخ
و خويشتن را بمشرق و مغرب بيند اگر آن رسول صلى الله عليه وسلم

الجهمية

همچنین بود چه فرق باشد میان ما و میان آن نبی مرتبت و رتبت باطل شود
و ادریس را علیه السلام ببهشت برد و هفت آسمان بدید و اندر بهشت و نعیم
بماند کما قال الله تعالی و رفعناه مکانا علیا یعنی الجنة و عیسی را علیه السلام
بآسمان چهارم برد تا ملکوت بدید کما قال الله تعالی و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله
الیه و ابرهیم را علیه السلام بآسمان برد و عجایب و ملکوت آسمانها بوی نمود
چنانک گفت و کذلک نری ابرهیم ملکوت السموات و الارض و این همه بجاه
و رتبت از پیغمبر ما کمتر بودند چرا که ایشان شاید و آن مصطفی نشاید شعر
عجبت لمن یری الاله بعبده ° من لبیت لیلا نحو بیت المقدس **ترتیب مجلس**
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه بدانک انزال اندر قرآن ده است انزال
سکینه قال الله تعالی هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین **دوم** باران رحمة
قال الله تعالی و انزلنا من السماء ماء مبارکا نظیره و انزلنا من السماء ماء طهورا
نظیره و انزلنا من السماء ماء بقدر نظایرها کثیرة **سیم** انزال الحدید از بهر
منفعت قال الله تعالی و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس **چهارم**
انزال مدد مصطفی بنصرة قال الله تعالی و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی
الجمعان **پنجم انزال البهیمة** قال الله تعالی و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج
ششم انزال مایده قوم عیسی بنعمة قال الله تعالی ربنا انزل علینا مایدة من السما
وقال الله انی منزلها علیکم **هفتم** انزال العقوبت قال الله تعالی کما انزلنا

علی المقتسمین **هشتم انزال المن و سلوی** از بهر معیشت قال الله تعالی و انزلنا علیکم
المن و السلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم **نهم انزال جبرئیل علیه السلام**
بآیه قال الله تعالی نزل به الروح الامین علی قلبک **دهم انزال قرآن** از بهر شریعت قال الله تعالی
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون انا انزلناه فی لیلة القدر الله نزل احسن الحدیث هو الذی
ینزل علی عبده آیات بینات تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
ترتیب مجلس آخر هفت چیز خدای عز و جل بر رسول ثنا کرد بخلق و معاشرت و انک لعلی خلق
عظیم بنرمی و ملاطفت فبما رحمة من الله لنت لهم بکثرت خدمت طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی بادب و حرمت و ما ینطق عن الهوی بحفظ خدمت ما زاغ البصر و ما طغی
برافت و رحمة بالمؤمنین رؤف رحیم بایمان و معرفت آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
الاخبار و الآثار عن علی انه قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه و سلم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
رفعت الی رفارف من نور ثم رفعت الی الحجب من نور فاوعز الی الجبار باشیاء فلما نقلت من
عنده نادی مناد من وراء الحجب یا محمد نعم الاب ابوک ابرهیم و نعم الاخ اخوک علی فا
ستوصوا به خیرا و بعد ما رجع من المعراج کان اکثر ثنائه علی الله تعالی ان یقول اعوذ برضاک
من سخطک و اعوذ بعفوک عن عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک و الذی یشهد لصحته ما روی ابو هریرة عن عائشة انها
قالت فقدت رسول الله صلعم ذات لیلة فانتهیت الیه و هو ساجد و قدماه منصوبتان
و هو یقول اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک لا احصی ثناء علیک

اللهم انی

انت کما اثنیت علی نفسک وقال صلی الله علیه وسلم اوتیت بشیئین من تحت
العرش فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت جبرئیل
بالافق الاعلی وله جناحان جناح بالمشرق وجناح بالمغرب والدنیا کلها کا کلها
النکت والاشارات قیل المعراج خمسة احرف فالمیم ما الرسول عند الملک الاعلی
والعین عزه عند شاهد کل نجوی والرا رفعته عند خالق الوری والالف
انبساطه عالم السر واخفی والجیم جاهه فی ملکوت الاعلی نکته براق فرستاد
چون بر براق نشست جبرئیل رکاب وی فرا کشید میکائیل غاشیه بر دوش نهاد جبرئیل
رکابدار میکائیل غاشیه دار اسرافیل زمام دار شب شب سوار نجیب براق
راهوار مهمان محمد مختار میزبان ملک جبار حدیث حدیث بنده کناه کار نکته
قال الله تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اخبر الله عز وجل عن دنوه وقربه
قال دنی فتدلی دنا والله ادناه دنا تذللا فتدلی تدللا دنی داعیا فتدلی ناجیا
دنا شاهدا فتدلی شاهدا دنا ساجدا فتدلی واجدا دنا افتقارا فتدلی
افتخارا دنا طلبا فتدلی هدبا دنا للدنو فتدلی للعلو دنا للحجاب فتدلی للوهاب
دنا محمدنا والرب بفضله له تجلی جایی رسید که آنجا جای نبود حضرت
وی غیبت وی کشت هستی وی نیستی کشت اندر زمین غایب ماند دل اندر آسمان
غایب ماند روح اندر قاب قوسین غایب ماند از عرش کذشت جایی رسید که آنجا
عبارت نتوان کرد شرح تعرف کوید صاحب آن فقیه اسمعیل رحمه الله که پادشاه

جل جلاله وی را کفت حبیبی محمد ای دوست من محمد وی با ادب کفت لبیک سیدی ومولایی
کفت پادشاه امشب همه کسی آن کنند که من خواهم ومن آن کنم که تو خواهی
رسول کفت ای بار خدایا عرش وکرسی کو کفت زیر خود فرو نکر بنکریست بدید
کفت ای بار خدای آسمان وعجب کو کفت زیر رکاب بنکر بنکریست بدید کفت ای بار خدای
بهشت ودوزخ کو کفت زیر رکاب بنکر بنکریست بدید کفت جبرئیل ومیکائیل کو
همچنین جمع اشیا آخر کفت یا محمد جمله ولایت کرد سم ستور تو کردم جمله مخلوقات
تحت رکاب تو است جایی رسانیدم که کس نرسیده بود الکون سل حاجتک اکر بما
حاجتی داری کفت ربنا لا تواخذنا الی آخر السورة حاجتها بخواست همه روان کرد
از بو معشر همدان شنیدم که کفت اشارتنا ندر آنچ کفت سل حاجتک آن بود
که بو محمود کفت یا محمد چون بدین محل رسیدی هم سائلی ای خداوند حاجت بندکی از
بنده زائل نشود بندکی بیچارکی است وخداوندی کامکاری است نکته امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه اندر قول خدای عز وجل فاوحی الی عبده ما اوحی کوید از رسول
صلعم پرسیدم که این وحی چه بود کفت پادشاه کفت انا وانت وما سوی
خلقت لاجلک کفت من وتو وهرچه جز من وتو بیافریدم برای تو من کفتم انا وانت
وما سوی ترکت لاجلک من وتو وهرچه جز من وتو دست واداشتم برای تو
نکته عائشه رضی الله پرسید از وحی کفت رسول صلی الله علیه وسلم پادشاه بتر
کفت لولا انی احب معاتبة مع امتک لما حاسبتهم بقلیل ولا کثیر اکرنه آنستی

که دوست دارم که با امت عتاب کنم هرگز با ایشان شمار نکردمی نه با بسیار نه اندک
گفته اند جاه خویش بدل کرده دعا بگفت بدین آیة از قرآن ده جواب واداد خدای
عزوجل رسول گفت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا جواب آمد ولا جناح
علیکم فیما اخطأتم به رسول گفت ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
جواب آمد ویضع عنهم اصرهم رسول گفت ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به جواب آمد
لا یکلف الله نفسا الا وسعها رسول گفت واعف عنا جواب آمد ویعفو عن السیئات
رسول گفت واغفر لنا وارحمنا جواب آمد وکان بالمؤمنین رحیما رسول گفت انت مولینا
جواب آمد هو مولیکم رسول گفت فانصرنا علی القوم الکافرین جواب آمد
وکان حقا علینا نصر المؤمنین نکته معراج پنج بوده است معراج الخلیل الی السماء
ومعراج الکلیم الی الجبل ومعراج ادریس الی الجنة ومعراج یونس فی بطن الحوت ه نکته
معراج عیسی الی بیت المعمور ه ومعراج محمد صلی الله علیهم اجمعین الی قاب قوسین
او ادنی ه نکته هر پیغمبر را مرکبی داد ه سفینه مرکب نوح ه ناقه مرکب صالح ه
مقام مرکب ابرهیم ه کبش مرکب اسمعیل ه ماهی مرکب یونس ه ریح مرکب سلیمان ه عصی مرکب
موسی ه محراب مرکب زکریا براق مرکب محمد صلی الله علیه وسلم ه العددیات
ما اثنی علی نفسه بکلمة السبحان فی سورة البقرة سبحانک لا علم لنا سبحانه بل له ما فی السموات
والارض فی آل عمران سبحانک فقنا عذاب النار فی النساء سبحانه ان یکون له ولد فی المائدة
سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق فی الانعام سبحانه وتعالی عما یصفون ه

فی الاعراف

فی الاعراف ه سبحانک تبت الیک سبحانه عما یشرکون فی یونس سبحانه هو الغنی فی یوسف
وسبحان الله وما انا من المشرکین فی النحل فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون
سبحانه ولهم ما یشتهون بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده سبحانه وتعالی عما
یقولون علوا کبیرا قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا انبیا سبحان الله
رب العرش عما یصفون سبحانه بل عباد مکرمون سبحانک انی کنت من الظالمین المؤمنون
سبحان الله عما یصفون عالم الغیب النور سبحانک هذا بهتان عظیم الفرقان
سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ النمل وسبحان الله رب العالمین یا موسی القصص ما
کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون الروم فسبحان الله حین تمسون
فاطر سبحانک انت ولینا سبحانه وتعالی عما یشرکون یس سبحان الذی خلق الازواج
کلها فسبحان الذی بیده الصافات سبحان ربک رب العزة عما یصفون الزمر
سبحانه هو الله الواحد القهار سبحانه وتعالی عما یشرکون الزخرف سبحان الذی سخر لنا
هذا سبحان رب السموات والارض رب العرش عما یصفون والطور ام لهم اله غیر الله
سبحان الله الحشر سبحان الله عما یشرکون القلم سبحان ربنا المقصود سبحان
الذی اسری بعبده ه محمد مصطفی را بقاب قوسین بردم تا اندر سر حدیث باز وا بگویم شعر
اندر دل تو شاخ هدی بنشانده ام ه وانشاء عجب حدیث تو وا رانده ام ه وز فضل و کرم بنام خویشت
خوانده ام ه صد رحمت خویش بر دلت افشانده ام الثانیة بدانک مرکب رسول اندر معراج
چهار چیز بود از مکه تا بیت المقدس براق بود واز بیت المقدس تا آسمان دنیا

معراج بود واز آسمان دنیا تا هفتم آسمان پر جبرئیل بود واز آسمان هفتم تا قاب قوسین
رفرف بود همچنین یا عاصی مرکب تو چهار ست صلب پدر روزی چند مرکب تو بود
دوم رحم مادر نه ماه مرکب تو بود سیم خیل وبغال وحمیر اندر دنیا مرکب تو بود
چهارم که آخر مرکب اندر دنیا جنازه مرکب تو بود بر دوش چهار حمال هستی تازنده واز
هوا بانک همی آید عجلوا عجلوا بشتاوید ورا بخدای بسپارید ایا که آنروز که از جنازه
جنازه خوانند حال تو چکونه بود جنازه را جنازه از بهر آن کویند معناه چیزی زد
کسی را بر جنازه خوانند هر که اندر دنیا آید دست فراهم کرده بود چون بر جنازه
نهند دست بهم باز کرده اشارت اندر آنست که اندر آمدن کفت همه دنیا فراکیرم و بخت
دارم چو زیرون شود دست بهم باز کرده بود کوید بن همی نکرید بعبرت و کواه باشید
که بیرون شوم و بدست هیچ چیز ندارم **شعر** یا موتنا اتناک تنزل المرء علی رغمه
تاخذ الحسناء من خدرها ٭ وتاخذ الواحد من امه ٭ اکر جان نیک نیک بود جان اچه
خطر هزار هزار جان فدای ندای باد جنانک آن پیر کوید **شعر**
ای داده مرا زابتدا نور هدی ٭ وآنروز بلی شنوی بن کرده ندا ٭ از خلعت تو مرا بر افکند ردا
چون جان منت هزار جان باد فدا ٭ خدای عز وجل روز مرک بر ما بسعادة یاد کناد
وایمان اندر دلهای ما حقیقت کناد **مجلس فی قوله تعالی شهد الله** فی التوحید
انه لا اله الا هو اعلم ان هذه الآیة فی سورة آل عمران وهی مدنیة وکلماتها
ثلثة الاف واربعمایة وثمان کلمة وحروفها اربعة عشر الف حرف وخمسمایة وخمس

وعشرون حرفا وآیاتها مایتی آیة لیس فیها اختلاف ومن راس السورة الی هذه الآیة
سبعة عشر آیة تفسیره قال عبد الله بن عباس شهد الله معناه
علم الله انه لا اله الا هو والملائکة یشهدون بذلک واولوا العلم النبیون والمؤمنون
یشهدون بذلک قائما بالقسط بالعدل لا اله الا هو لا خالق ولا منشئ ولا مخترع
ولا ضار ولا نافع الا هو العزیز الذی ینتقم من اعدائه وینتقم عمن لا یؤمن به
الحکیم حکم ان لا یعبد غیره ان الدین عند الله الاسلام فیه تقدیم
وتاخیر یعنی شهد الانبیاء والمؤمنون ان الدین عند الله الاسلام نزول
الآیة قال الکلبی قدم حبران من الشام الی المدینة فلما نظرا الیها
قالا ما اشبه هذه المدینة الرسول الذی یخرج فی اخر الزمان فلما دخلا علی
رسول الله صلعم قالا انت محمد قال نعم قالا انت احمد قال نعم قالا اخبرنا
عن اعظم الشهادة فی کتاب الله فنزلت هذه الآیة فاسلم الحبران برکة
هذه الآیة وقال سعید بن جبیر کانت حول الکعبة ثلثمائة وستون صنما
فلما شهد الله وقعت تلک الاصنام سجدا لله تحقیق الآیة قلنا فی هذه
الآیة عشرة اسولة **احدها** متی شهد الله **والثانی** شهادة الشاهد لنفسه
غیر جائز **والثالث** الشهادة تصدیق دعوی المدعی واقرار علی الغیر
والرابع ما معنی هذه الشهادة **والخامس** لم جعل الله نصفها نفیا
ونصفها اثباتا **والسادس** لم سمی المؤمنین اولو العلم لم قدم النفی

نزلت م

على الاثبات والسابع لم قدم الملائكة على المؤمنين في الشهادة والثامن لم سمى
المؤمنين اولو العلم والتاسع ما خصائص هذه الشهادة والعاشر ما فضل هذه
الشهادة فاما الجواب عن السؤال الاول سئل عبد الله بن عباس متى شهد الله بها
قال قبل ان خلق الخلق بالفي عام وفي رواية اخرى عنه شهد الله لنفسه
بنفسه قبل ان خلق الخلق بمائتي عشرة الاف سنة كل سنة ثلثمائة وستين يوما كل يوم
الف سنة مما تعدون وقيل شهد يوم الميثاق على قول المؤمنين وقيل مكتوب على
ساق العرش شهدة شهادة لا شك فيها بان الله ليس له شريك وان محمدا صلى الله عليه وسلم
نذيرا للخلق ارسله المليك وقال ابن عباس قول اخر خلق الارواح قبل الاجساد
باربعة الاف سنة وقدر الارزاق قبل تخليق الارواح باربعة الاف سنة وشهد لنفسه
قبل تقدير الارزاق باربعة الاف سنة والجواب عن السؤال الثاني قلنا يجوز له ما لا يجوز
لغيره كما انه زكى نفسه ونهانا عنه فلا تزكوا انفسكم ويجوز له الكبرياء ولا يجوز لنا
وايضا شهادته بنفسه حجة لا يحتاج الى المزكي ومعدل وقال قوم
ان الشهادة وقعت على ان الدين عند الله الاسلام لان الكسائي يقرا بالنصب والجواب
عن السؤال الثالث الله تعالى شهد بالميثاق على قولهم بلى والملائكة على قولهم في القبر
ربنا الله واولوا العلم في الدنيا بعضهم على بعض والجواب عن السؤال الرابع قال
الاصم هي شهادة دلالة لا شهادة عبادة وقال الزجاج علم الله وقيل هذا قسم
اقسم الله به ان الدين عند الله الاسلام والجواب عن السؤال الخامس لانه نفي النكرة واثبت

المعرفة لذلك كلف عبده النفي والاثبات شكرا لذلك ويقال لانه دفع البلاء واثبت
النعماء واما الجواب عن السؤال السادس تقديم النفي على الاثبات قيل ان الله تعالى لما
خلق الخلق الاول نظر الى نفسه فظن ان ليس غيره ثم نظر الى ربه فقال لا لا
كما ظننت فصار النفي مقدما وقيل نفي المذمة ابلغ في الثناء من اثبات المدحة كما اذا
قيل ليس في البلد عالم غير فلان امدح من قوله فلان عالم البلد فكذلك نفي الالهية عن
الغير امدح له من اثباتها له ويقال لان المكان او لا يكنس ثم يبسط البسط كذلك قدم
النفي على الاثبات واما الجواب عن السؤال السابع تقديم الملائكة اعدل في الشهادة من
المؤمنين لانهم كانوا قبل المؤمنين وشهادة الشيوخ اقدم من شهادة الاحداث
وقيل لانهم لا ينسون والانسان ناسي ولهذا اقدم شهادة الرجال على النساء لانهم
اقوى في الحفظ واما الجواب عن السؤال الثامن وفضله ليس له بدل ولا خلف ولا طمع
للخصماء فيه والدخول فيه فريضة والخروج منه ضلالة العمل من القماط الى الموت
والتوحيد من القماط الى الصراط ومن الميثاق الى الطلاق واما الجواب عن
السؤال التاسع والعاشر فبطاعة العبد بالعلم ومعصيته بالجهل وقيل الطاعة
اذا قربت بالعلم اقرب الى القبول والمعصية اذا قربت بالجهل اقرب الى العفو ترتيب
مجلس بدانك خداى عز وجل هفت كروه را بهفت چيز سيم خويش خواند ثابت
صدهزار درم نفقه كرد بر علم حديث تا حاصل كرد كفت ما مقصودك هذا كفت
تا سيم رسول باشم اكر ثابت بشنازيد بدانچ سيم رسول بود تو شنازي بدانچ اندر هفت

چیز سیم خدای عز و جل با نبی اندر ولایت قال الله تعالی انما ولیکم الله
ورسوله و صو الذین آمنوا   واندر عزت ولله العزة ولرسوله وللمومنین   واندر
طاعت اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم   واندر صلوات ان الله وملائکته
یصلون علی النبی   واندر رویت وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون واندر
نصرة فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین   وهفتم اندر شهادة شهد الله
انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم   **الاخبار والاثار**   ابو امليكة روى عن عايشة
انها قالت افتقدت رسول الله صلعم ذات ليلة فظننت انه قد ذهب الى بعض
نسائه فتجسست فاذا هو راكع او ساجد ويقول سبحانك وبحمدك لا اله الا انت فقالت
قلت بابی وامی انك لفی شان وانی لفی اخری   روی قتادة عن انس عن معاذ بن جبل
قال كنت رديف رسول الله صلعم فقال يا معاذ قلت لبيك يا رسول الله و
سعديك   ثم سار ساعة اخری ثم قال لبيك وسعديك يا رسول الله ثم سار ساعة
اخری قال يا معاذ قلت لبيك يا رسول الله وسعديك قال اتدری ما حق الله
علی العباد قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله علی العباد ان يعبدوه ولا يشركوا
به شيئا   ثم سار ساعة اخری ثم قال يا معاذ بن جبل قلت لبيك يا رسول الله و
سعديك قال هل تدری ما حق العباد علی الله اذا فعلوا ذلك قلت الله ورسوله اعلم قال
فان حق العباد علی الله ان يغفر لهم ولا يعذبهم   وروی ان موسی بن عمران
قال يا رب دلنی علی عمل يدخلنی الجنة فقال له قل لا اله الا الله فانها لو وضعت
ادخله

علی السموات لعصمتهن   وعن ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من قرأ
شهد الله ثم يقول هو وديعتی عندك فيقول الله فی القيمة عندی عهد عند عبدی
وانا احق بوفائه بالعهد ادخلوه الجنة   وعن انس قال قال رسول الله صلعم
من قرأ عند منامه هذه الاية ثم قال وانا معکم من الشاهدين خلق الله تعالی
سبعين الف خلق يستغفرون له الی يوم القيمة   **النکت والاشارات**   قال النبی علیه السلم
اذا قال الامام ولا الضالين فقولوا آمين فمن وافق تامينه تامين الملائکة
غفر له   هر گاه که امام ولا الضالين بگويد آمين بگوييد هر که آمين وی با آمين
فريشتگان موافق آيد آمرزيده شود چه گويی هر که شهادت وی با شهادت فريشتگان
وشهادت خدای موافق بود اولیتر که آمرزيده شود   نکته گواهی خویش با گواهی بنده
مقرون کرد که بنده بی شرط عدالت گواهی نتوانست داد   ایزد تعالی بحق وحدانیة خویش
گواهی داد انکه بنده گفت من نیز همچنان گویم چنانک عامی اندر جنب عزلی بود تا
گواهی دادن بروی سهل گشت   نکته خود گواهی داد و فریشتگان گواهی دادند انکه
بنده مومن اگر جرح بود اندر گواهی بنده اندر گواهی فریشتگان نیز جرح بود گواهی
بندگان قبول کرد از بهر انک مقرون نست بگواهی فریشتگان و گواهی وی وهذا کرم
من الله تعالی   نکته آن کودك اندر بیت قیطوم یوسف را گواهی داد براستی کما قال
الله تعالی وشهد شاهد من اهلها   پادشاه جل جلاله نخواست که ملکت یوسف را
بی آن کودک بود آن کودک را وزیر او کرد گفت ای بار خدای این همه خلق چونك وزیر

این درویش بود پادشاه گفت وی را یکبار گواهی داده است به راستی من نخواهم
که رنج وی ضایع کنم نکنم وزیر خویش کن وی را مخلوقی مخلوقی را همچون خویشتن
یکبار گواهی داد به راستی رنج وی ضایع نکرد بنده مؤمن هفتاد سال خالق خویش را
گواهی دهد به راستی چه گویی رنج وی ضایع کند نکند رسول ـــ گفت شب
معراج اندر بهشت همی شدم کوشکی دیدم نیکو در بسته و بر آن در نبشته ان الله
تعالی قد غضب علی صاحب هذا القصر بذنبٍ رسول باز گشت در آن کوشک دید وا
کرده و بر آن در نبشته ان الله تعالی یقول رضیتُ عن صاحب هذه القصر رسول
گفت گفتم یا جبرئیل گناه آن چه بود و سبب رضا پادشاه از وی چه بود گفت
یا محمد گناه وی ندانم که ما را اطلاع نبود نداده است بر گناه بندگان لکن
سبب رضای آن خفته بود آن بنده بیدار شد شهد الله بر خواند خداوند سبحانه
و تعالی گفت لا یلیق بکرمی ان اترک هذا العبد فی سخطی بعد ما قرأ شهد الله رسول
صلعم گفت من قرأ مرةً شهد الله اعتق الله ثلث نفسه من النار و من قرأ مرتین
اعتق الله ثلثی نفسه من النار و من قرأ ثلث مرات اعتقه الله من النار من فرقه
الی قدمه نکته اندر قیامت که کافران منکر شوند گویند ما جاءنا من بشیرٍ
و لا نذیرٍ امت محمد گواهی دهند پیغمبران را گویند فقد جاءکم بشیر و نذیر ایشان
نگویند جمله پیغمبران شفاعت کنند امت محمد را پادشاه جل جلاله گوید اگر یکی شما را
گواهی دادند هم حق گزاری هفتاد سال مرا گواهی داده اند من حق گزاردن اولیترم

همه را بیامرزیم نکته اندر قیامت بنده مؤمن خوار نباشد آدم همی گوید
فرزند منست من احق ترم نوح همی گوید بر شریعت منست من احق ترم ابراهیم گوید
بر ملت منست من احق ترم مصطفی گوید از امت منست من احق ترم مولی همی گوید
بنده منست من احق ترم ○ نکته قال الله تعالی فاستشهدوا شهیدین
من رجالکم الی قوله ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری تا اگر یکی را از یاد بشود
دیگری را یاد آید شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم اگر اندر گور
منکر و نکیر سؤال کنند نتوانی که جواب ایشان دهی من یاد دهم گویم قل الله ربی قال الله
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی فی القبر شعر
تعالی الواحد الصمد الجلیل ○ تعالی ان یکون له عدیل ○ هو الملک العزیز و کل شیء
سواه فمنتقص ذلیل ❀ اتسجد جبهتی لک یا الهی ○ و تفضحها غدا بین الجباه ○
لئن سمت اغترارا عنک نفسی ○ فانت عن تکرم غیر ساهی ○ بالفارسیة
هر چند بسی گناه دارم ○ وان عمر شده تباه دارم ○ من دل ز وصال بر نگیرم ○
تا خلعت پادشاه دارم ○ گر جرم من از ستارگان بیش ○ شاید که دل چو ماه دارم ○
اندوه چرا خورم چندین ○ تا چون تو یکی اله دارم ○ شهد الله انه لا اله الا هو
العدد آیات بدانک خدای عز و جل توحید را به پنجاه نام بخوانده است اندر قرآن
هدی خواند ان تتبع الهدی عدل خواند ان یأمر بالعدل قسط خواند قل امر ربی بالقسط
سبیل خواند ادع الی سبیل ربک دین خواند لکم دینکم ولی دین اسلام خواند

ومن يبتغ غير الاسلام دينًا مرضى خواند ورضى له قولًا صواب خواند وقال صوابًا

قوله خواند فاثابهم الله بما قالوا جنات تجري طيب خواند وهدوا الى الطيب

من القول احسان خواند هل جزاء الاحسان الا الاحسان حسنه خواند من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها حسنى خواند وصدق بالحسنى حسنًا خواند ومن رزقناه

منا رزقًا حسنًا ثابت خواند بالقول الثابت صدق خواند والذي جاء بالصدق

تقوى خواند واذا قيل له اتق الله خير خواند ولتكن منكم امة يدعون الى الخير

ذكر خواند ومن اعرض عن ذكري سديد خواند قولًا سديدًا صراط خواند هذا صراط

مستقيم سلام خواند ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام برهان خواند قل هاتوا

برهانكم سبل خواند سبل السلام عهد خواند قل اتخذتم عند الله عهدًا فضل

خواند قل بفضل الله حبل خواند واعتصموا بحبل الله نور خواند وجعلنا له نورًا

اسم خواند ان يذكر فيها اسمه حق خواند قل جاء الحق خلق خواند لا تبديل لخلق الله

صلح خواند الا عباد الله منهم المخلصين صلح خواند ومن صلح من آبائهم حمد خواند وله

الحمد في السموات غيب خواند الذين يؤمنون بالغيب احسن خواند ومن احسن

دينًا فطرة خواند فطرة الله صبغة خواند صبغة الله ملة خواند ملة ابيكم

ابرهيم قيم خواند ذلك الدين القيم كلمة خواند وكلمة الله هي العليا باقية

خواند وجعلها كلمة باقية مثل خواند ولله المثل الاعلى طيبه خواند كلمة

طيبة عروة خواند فقد استمسك بالعروة الوثقى بصيرة خواند على بصيرة انا

اخلاص

رحمت خواند آتاني رحمة من عنده نعمة خواند فاصبحتم بنعمته اخوانًا دعوة خواند له دعوة

الحق اجابت خواند استجيبوا لربكم عبادة خواند واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئًا تزكيت

خواند فقل هل لك الى ان تزكى انابت خواند منيبين اليه زكوة خواند الذين لا يؤتون الزكوة

صلوة خواند واقاموا الصلوة تجارة خواند هل ادلكم على تجارة حكمة خواند تؤتي الحكمة

من تشاء واحدة خواند قل انما اعظكم بواحدة واصب خواند وله الدين واصبًا

تهلل خواند شهد الله انه لا اله الا هو البياحات يا هذا اين كواهي اندر حال مرگ ترا ني

ذكر

داد كار تو را ابدا كرد كواهي اندر دنيا بسيار دهي اندر حال مرگ نيز زبان بران بود سمعت الاستاد

ابا منصور بن عبد الملك بن ابي عثمان الواعظ الزاهد رحمه الله قال كسي اندر حال

مرگ افتاده بود ديخواره گفتند بگو لا اله الا الله وي گفت شاد باش و نوش خور كه آن گفته

بود بر زبان هم آن رفت كسي ديگر اندر حال مرگ افتاده بود ربا خواره گفتند قل لا اله الا

الله وي گفت ده يازده وده دوازده آن گفته بود آن رفت بر زبان قال سمعت

ابا عبد الله السلمي انه قال كسي اندر حال مرگ از صوفيان اندر باديه دست و پا از وي باز افتاده

بود

چون پاره گوشت جان همي داد صوفي وي را گفت قل لا اله الا الله وي گفت يا صوفي تذكرني بالله

وانا محترق والله بايد من همي دهم خداي دوست سوخته دوست خداي وسمعت

الاستاد ابا علي الدقاق رحمه الله انه قال درويشي اندر حال مرگ جان همي داد

كسي وي را گفت قل لا اله الا الله فقال الصوفي بالله والله ما بقي بيني وبينه الا حجاب العزة

آنچ اندر حال حيوة گفته باشي اندر حال وفات همان گويي اگر اين شهادت تو مادام همي گويي

اندر حال مرگ بر زبان روان باشد بيت اين كرم بين كه با تو كرد كريم
نه حجاب باشد از كريم كرم ۰ دين و اسلام كرد خلعت تو ۰ تا شده دين تراچنين محكم ۰
از بن دين برند صد اندوه خلق ۰ همه اندوه تو زهر شكم ۰ خداى عز و جل ما را بر شهادت
بهم دارد و بر ما عاريت مكناد وصلى الله على محمد وآله اجمعين ۰

مجلس فى قوله تعالى قل اللهم مالك الملك اعلم ان هذه الآية فى سورة آل عمران — في المالكية
وقد ذكرنا عدد الكلمات والحروف والآيات ومن رأس السورة الى هذه الآية خمسة و
عشرون آية تفسيره قال عبد الله بن عباس رضى الله عنه معناه قل يا محمد اللهم
يعنى يا الله ام اى قصد الى الخير مالك الملك يا مالك الملك تؤتى الملك من تشاء تعطى الملك
من تشاء كما اعطيت محمدا صلى الله عليه وسلم وتنزع الملك ممن تشاء كما نزعت
من كسرى وقيصر وتعز من تشاء بالدين والمعرفة كما اعززت بالمؤمنين وتذل من تشاء
بالكفر والتكبر كما اذللت الكافرين بيدك الخير يعنى بيدك عطاء الخير والعز والذل
والملك والنصرة انك على كل شىء قدير تولج الليل فى النهار وتولج النهار
فى الليل يعنى تزيد من ساعات الليل فى النهار حين تصير النهار خمسة عشر ساعة — ساعات
والليل تسعة ساعات ثم تزيد من ساعات النهار فى ساعات الليل حين تصير
الليل خمسة عشر ساعة والنهار تسع ساعات وتخرج الحى من الميت وتخرج الميت
من الحى وقيل وتخرج من ظلمات البحر الى نور البر مثل يونس وموسى وتخرج من نور البر
الى ظلمات البحر مثل فرعون وقومه وتخرج الميت من الحى يعنى البيضة من الدجاجة

والدجاجة من البيضة وقيل النطفة من الانسان والانسان من النطفة
وقيل الصالح من الطالح والطالح من الصالح وقيل الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر و
ترزق من تشاء بغير حساب يعنى بى اندازه و بى اندوزه قوله تعالى قل اللهم مالك الملك — چون چنين
فى قوله تعالى قل اشارة الى اثبات النبوة لمحمد صلى الله عليه وسلم تحقيق الآية ورد على من انكر
النبوة للنبى صلى الله عليه وسلم وقيل معناه قل حرفان قاف ولام بالقاف اشارة الى القلب
واللام اشارة الى اللسان كانه قال قل يا محمد باللسان مع القلب لان القلب بغير اللسان لا يكون
شيئا وقيل القاف اول حرف من كلمة القوة واللام اول حرف من كلمة اللين واللطف
كانه قال قل مع الكافرين بالقوة يا ايها النبى جاهد الكفار والمنافقين واغلظ
عليهم ومع المؤمنين باللطف واللين قال الله تعالى فبما رحمة من الله لنت لهم وقيل معناه
يا قوى الجنان لطيف اللسان خير اهل الايمان هل جزاء الاحسان الا الاحسان هل جزاء
الايمان الا الامان هل جزاء الاسلام الا السلام هل جزاء الاخلاص الا الخلاص
هل جزاء التوحيد الا المزيد هل جزاء الحسنة الا الخلعة هل جزاء الصلوة الا الصلة
هل جزاء السجود الا الوجود هل جزاء العناء الا العطاء قال الله تعالى قل اللهم مالك الملك
تؤتى الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء كما نزعت عن ابليس واعطيت لآدم ونزعت
عن قابيل واعطيت لهابيل وعن نمرود واعطيت لمحمد صلى الله عليه وسلم انواع الملك
عشرة ملك العافية قال الله تعالى وجعلكم ملوكا قال ابن عباس
من اصبح وفى نفسه عافية فهو من اهل هذه الآية وقال ابو حنيفة رحمه الله

عیشنا عیش الملوک و دیننا دین الملائکة یعنی العافیة والاسلام وقال
علی رضی الله عنه ثلثة ای ملتها کافیة الامن والنعمة والعافیة والثانی
ملک الدین قیل من عرف الملک فهو الملک والثالث ملک القلب کما قال ان فی الجسد
لمضغة اذا صلحت صلح جمیع الاعضاء کلها واذا فسدت فسد جمیع الاعضاء الا وهی
القلب وقال الشاعر من ملک النفس فحرّ ما هو والعبد من یملکه هواه و
الرابع ملک العقل لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال انی لم
اخلق خلقا اکرم علی منک ولا احب الیّ منک بک اعرف وبک اعبد وبک اعطی وبک
آخذ وقال صلعم کرم الرجل دینه وحسن خلقه ومروّته عقله والخامس
ملک المال قال الله تع قل لو انتم تملکون خزائن رحمة ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق او
ما ملکتم مفاتحه والسادس ملک الشری قال الله تع او ما ملکت ایمانکم وکان
صلعم اخر کلامه الصلوة وما ملکت ایمانکم وانفذوا جیش اسامة والسابع ملک الجنة
فهو ملک بدی لا یبقی وملکا کبیرا ای رجع او ت الله تع فی بعض الکتب انی ملک
لا یزول ملکی فاطعنی حتی اجعلک ملکا لا یزول ملکک والثامن ملک المعرفة تؤتی الملک
من تشاء من عرف الله فهو ملک الدنیا والاخرة والتاسع ملک الغنی وهی القناعة
قال الله تعالی فلنحیینه حیوة طیبة والعاشر ملک ملک قال الله تع قل اللهم
مالک الملک وملک الحقیقة لله تعالی کما قال مامون عند موته یا من
لا یزول ملکه ارحم من زال ملکه ترتیب مجلس بدانک خدای عز وجل

اندر قران ده کس را ملک خوانده است اول ابراهیم قال الله تعالی واتیناهم ملکا عظیما
و آن ملک آن بود که از نسل وی پنجاه هزار پیغامبر بیاورد دوم یوسف را
ملک خواند و کذلک مکنا لیوسف فی الارض یعنی ملکناه و یوسف شکر ملکت کرد و گفت رب
قد اتیتنی من الملک و آن ملک بود که وی را برتن پادشاه کرد تا از بلاء نفس برست
اندر بیت قطوم زن چون زلیخا روی چون دیبا خانه تنها کاری نوا یوسف
مردی زیبا کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء ملکت این بود سیوم داود علیه
السلام ملک خواند و شددنا ملکه وقال فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت واتیه
الله الملک وان قوة ملک نفس بود و نصرة بودکه بیک سنگ جالوت جزوی را و سی هزار مردم سپاه
نیست کرد قال الله تع واتیه الله الملک چهارم طالوت را ملک خواند وقال لهم نبیهم ان
الله قد بعث لکم طالوت ملکا والله یؤتی ملکه من یشاء طلب شیئا حقیرا فوجد شیئا خطیرا
وی ستراج بود کاوی همی جست ملکت یافت کما کان موسی علیه السلام نار همی جست نور
یافت آتش جست اتش یافت خلق جست خالق یافت کن بما لا ترجوا رجا منک لما ترجو فان
موسی خرج للاصطلاء فوجد الاصطفاء پنجم سلیمان را علیه السلام ملک خواند رب
هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی آن ملکت بداد ومن الشیاطین من یغوصون له ومن
الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل شاذروان
بداد چهار فرسنگ هزار خانه از آبگینه مرمر بروی هفتصد زن مهری و سیصد
زن سریتا بد و هزار مرکب را هوار از زر و یاقوت و پیروزه با هزار رکابدار برکار

شادروان بداشته تختی از عاج سپید اندر میل نهاده و تاج ملکت بر سر او چنان جست که
وی خواست رخاءً حیث اصاب دیو و پری و آدمی و مرغان آن کردند که وی خواست ششم
ذا القرنین را ملک خواند انا مکنا له فی الارض یعنی ملک داده و سمی ذو القرنین لان ولایته بلغ
من القرن الی القرن یک شبر جا نبود اندر جهان که از ولایت وی بیرون بود حتی اذا بلغ مغرب الشمس و
بلغ مطلع الشمس و آتیناه من کل شیء سببا بعضی گویند وی ملک بود انا مکنا له فی الارض
و بعضی گویند نبی بود دلیله قلنا یا ذا القرنین و اسمه اسکندر هفتم بلقیس را ملک
خواند بر زبان هدهد انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء جزایر جزوی داشت
چهار هزار سرهنگ داشت زیر دست هر سرهنگی ده هزار مرد لشکری چون سلیمان فخر
کرد و گفت یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء خدای تعالی بر زبان هدهد
بنمایید تا وی گفت و اوتیت من کل شیء تو چندین منادی همی گویی مرا همه چیزی
داده اند که آن زن کافره را نیز همه چیزها داده اند هشتم فرعون را ملک خواند اندر
قرآن قال الله خبرا عنه انه قال الیس لی ملک مصر و بدان فخر کرد و طاغی گشت
دعوی خدایی کرد گفت انا ربکم الاعلی رسول صلعم نماز همی کرد و النازعات
همی خواند بدین آیت رسید فقال انا ربکم الاعلی اعرابی با وی نماز همی کرد گفت کذب ابن الزانیة
دروغ گفت آن حرام زاده سه بار بگفت رسول چون از نماز فارغ شد گفت من ذا
الذی قد تکلم فی الصلوة گفتند فلان بفرمود وی را گفت اعد الصلوة لا کلام عمد نماز بریده کند
آن اعرابی بشد تا نماز باز کرد اندر حال جبرئیل آمد که خداوند سبحانه و تعالی همی گوید

بگو

بگو آن نماز اعادت مکن که من آن نماز بریده بدست بر داشتم که وی از رشک
ایمان گفته است نهم تبع الاکبر را ملک خواند قال الله تعالی و قوم تبع و سمی
تبع تبعا لکثرة تبعه و اسمه سعد بن ملکی کرب و کنیته ابو کرب برسول صلعم
ایمان آورد از وقت وی تا وقت رسول هزار سال بود و نامه نبشت بوی چون رسول بمدینه
شد نامه تبع وا رسول صلعم دادند نبشته بود شعر شهدت علی احمد انه
رسول اله باری النسم فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیرا له وابن عمه
دهم نمرود را ملک خواند الم تر الی الذی حاج ابرهیم فی ربه ان آتیه الله الملک که با ابرهیم
مناظره کرد و دعوی ملکت کرد جهان همه اندر دست وی بود یک بدست از جهان
از ملکت وی بیرون نبود اندر آن ملوک این ده تن بوده اند که ایزد تعالی از همه خبر داده است
انکه همی گوید قل اللهم مالک الملک ملک بحقیقت منم دیگر همه مجاز انکه روزی باشد
روزی نه ملکت بود ملک آن بود که لم یزل و لا یزال ملک بود و اندر حال ملکت
زوال را بملکت وی راه نه قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک الاخبار و الاثار
روی انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان العبد المیت اذا وضع فی القبر
و اقعد قال یقول اهله واسیداه واشریفاه واامیراه قال یقول الملک اسمع ما یقولون انت کنت
سیدا انت کنت امیرا انت کنت شریفا فلا یقول المیت یا لیتهم یسکتون قال فیضغط
ضغطة تختلف منها اضلاعها و قال صلعم ان ملک الدنیا اثنان کافران
نمرود و بخت النصر و اثنان مومنان سلیمان و ذو القرنین و قال ایضا ملک تبع بن اسعد بن

ملك كرب الحميري وقال ايضا وسيملكها رجل من امتي وهو مهدي وقال صلعم
يخرج في آخر الزمان رجل يواطي اسمه مع اسمي انا محمد بن عبد الله وهو محمد بن عبد الله
يملا الارض قسطا وعدلا كما مليت جورا وظلما وقال صلعم ان الله تع قال كلكم
مذنب الا من عصمته وقال لو ان اولكم وآخركم وانسكم وجنكم وحيكم وميتكم ورطبكم ويابسكم
اجتمعوا في صعيد واحد وسئلوني ما ارادوا عني اعطيتهم ما سئلوني وفوق ما سالوني
لما انتقص من ملكي الا مقدار راس الابرة في بحر من بحوري لان عطائي كلام ومنعي كلام
اني اذا اردت شيئا ان اقول له كن فيكون وقال صلی الله علیه وسلم زويت لي الارض فاريت
مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها **النكت والاشارات**
ملكت حقيقت آن بود كه اندر غير بسته نبود سه ملك عوی ملكت آن وقت كه حشم وخدم
وقلم وعلم راست كنند كه همه عالم را نيست كند همه عالم را نيست كند انگه گويد لمن الملك اليوم
اين الاكاسرة اين الجبابرة اين السلاطين اين فرعون وهامان اين من يدعي الربوبية
چون كس نبود كه جواب دهد خود از خود خود را جواب دهد گويد لله الواحد القهار **نكته**
اين آيت اندر پيش شبلي برخواندند گفت اگر آنروز من زنده باشم كه پادشاه گويد جل جلاله
ملك كراست گويمی مرا گويدی چرا گويمی ازبهر آنك مرا چون توی است وترا چون تو نيست
وبو يزيد گويد بخدای آن برگه وی را نيست گفتند آن چيست كه بنده را هست وخدای را نيست گفت
بنده را دو چيز است كه خدای را نيست بنده را نياز است وخدای را نياز نيست بنده را
خدا هست وخدای را خدای نيست بدانك هر كه اندر دنيا ملكت معرفت دارد اندر

عقبی

عقبی ملكت جنت دارد قال الله تع وملكا كبيرا امير المؤمنين علی گويد ملكت
بهشت چنان بود كه مؤمنان بر خوان خلد نشسته باشند ساق عرش از هم باز شود از ميان
آن بنام هر كسی سيبی بيرون آيد در دست آن مؤمن نشيند آن مؤمن آن سيب فا بويد وپاره
شود حوری از ميان آن جدا شود رقعه اندر دست از خدای بدان بنده چهار خط بر
وی نبشته بر يكی نبشته بسم الله الرحمن الرحيم هذه الرقعة من الملك الباقي الی الملك الباقي هذه
الرقعة من الملك الذي لا يزول ملكه الی الملك الذي لا يزول ملكه بر چهارم خط
نبشته عبدي انا عنك راض فهل انت عني راض ملك درويشان آنست كه ترك دنيا گويند
كما قال الشاعر صبرت عن الدنيا لما تركتها والزمت نفسي هجرها فاستمرت
وكانت على الايام نفسي عزيزة فلما رات صبري على الذل ذلت رسول عليه السلام مرغی را
ديد بر درختی بانگی همی كرد بخنديد انس گفت گفتم يا رسول الله چرا خنديدی گفت از
گفت اين مرغ همی گويد اكلت من الدنيا نصف تمرة فعلى الدنيا العفا قيل لا تنظر
الی خفض عيش الملوك ولين رياشهم ولكن انظر الى ظعنهم وسوء منقلبهم بامدادان سر
بريان دزدان خورند نماز پيشين لقف ترهم ايشان خورند قيل لا يغرنك ملك قيمته شربة ماء
وقطرة بول عيسی عليه السلام همی گذشت پيرزنی را ديد اندر روی افتاده پيرايه بر
خويشتن بسته جامهای نيكو پوشيده گفت من انت قالت صورة الدنيا قال هل لك
زوج قالت بلی لي ازواج كثيرة قال ماتوا عنك او طلقوك قالت ما ماتوا عني وما طلقوني
ولكن قتلتهم جميعا قال عيسى فبوسا لازواجك الباقين كيف لا يعتبروا

بازواجک الماضین عیسی علیه السلام بکوهی بگذشت مردی را دید بر سر کوهی اندر مسجدی
نماز همی کرد وی را پرسید که چند است تا اینجایی گفت سیصد سال از این مقام فرا تر نشده‌ام
گفت عیسی علیه السلام من شنیده‌ام که اندر آخر زمان عمر ایشان شصت سال بود یا هفتاد
خانه زمستان و تابستان سازند و بهاری بر بام شوند آن مرد گفت اگر عمر من چندان بودی
من اندر یک سجود کردمی گفت سخت عجب است حدیث تو وی گفت اگر خواهی که عجب‌تر بینی
بدان غار اندر رو اندر رفت تختی دید سنگین نهاده مردی بر آن تخت خوابیده لوحی بر سینه
وی نهاده سنگین بر آن لوح نبشته عشت الف سنة وتملکت الدنیا الف سنة وفتحت
الف مدینة وتزوجت الف بکر وهذا آخر مصرعها فاعتبروا یا اولی الابصار عیسی علیه
بدان عبرت گرفت ترک الدنیا و زهد تا روزی یاران اندر استاد شغالی بسوراخی اندر شد
وی گفت لابن آوی مأوی ولیس لابن مریم مأوی وقال الاوزاعی لابی منصور ان
الملک لو بقی لمن ملک لم یصل الیک فکذلک لا یبقی لک کما لم یبقی لغیرک العدنیات
هرچه پادشاه آفرید از بهر تو آفرید وی را بدان حاجت نیست آفتاب طباخ تو ماه صباغ تو
ستاره رهنمای تو آسمان مظله تو زمین گهواره تو کوه خزینه تو دریا حوض تو باد مروحه تو
هوا نسیم تو جبرئیل برید تو میکائیل وکیل تو اسرافیل سند بعث تو عزرائیل مسلط
جان تو آدم پدر تو نوح صاحب شریعت تو ابرهیم صاحب ملة تو عیسی بشیر تو
محمد شفیع تو مؤمنان برادران تو زنان پیامبر مادران تو فاطمه خواهر تو کعبه قبله تو
قرآن امام تو کتاب فایده تو گور حصار تو منکر و نکیر سائلان تو قیامت وعده گاه تو

میزان

میزان حاصل گاه تو دوزخ جای دشمن تو بهشت عدن مسکن تو جنة فردوس تماشاگاه تو
سندس و استبرق لباس تو فاکهه طعمه تو رحیق وتسنیم شراب تو رضای من عطای تو
سلام من بر تو عتاب من با تو دیدار من خلعت تو تو از من و من از تو علی الحقیقة الملک لک
لان الملک لک الیاخات بدانک ملک را از زوال ملک بباید ترسید که ملک مدام
و دوام نماند کما قال الله تعالی فی هذه الآیة تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء الی آخر
آیت گفت تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل اندر وقتی همه عالم تاریک دارم بیک صبح
آن همه تاریکی منهزم کنم قال الله تعالی والصبح اذا اسفر هم چنین دلها هزار تاریکی یک ذره نور عنا
بر آن ظلمت گمارم تا عین نور و راحت گردد و وقتی همه عالم روشن دارم ذره از ظلمت
بر آن نور گمارم همه عالم شب گردانم قال الله تعالی واللیل اذا عسعس یعنی اذا اظلم واسود
عبرت از این است بیا دلها هزاران ضیا که یک ذره شک و نکرت اندر آن دل قرار گیرد هرچه
نور بود برود همه دل سیاه گردد قال الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون قال الشاعر لا تجزعن من کل والعزل وکما عزلت فعن قریب یسال
اقالو لایة لا تدوم لواحد ان کنت منکرها فاین الاول فارسیه گر ملک مصر و دبیلست ترا
یا قوت شیر و زور پیلست ترا گر نام کنون میر جلیل است ترا جان در کف دست عزرائیل است ترا
گر تاج ز یاقوت بلور است ترا گر زر زده بر سنب ستور است ترا گر خیمه و خرگاه و سمور است ترا
هم آخر کار خانه گور است ترا گر ملک شامات و حجاز است ترا گر گلشن باغ مشک دریست ترا
گر تیغ چو ذوالفقار تیز است ترا هم آخر کار رستخیز است ترا خدای عز و جل ما را از دنیا

دوركاد و بطاعت مشغول كاد ذنوبنا مغفور كاد وسعينا مشكور كاد والسلام

فى هذه الو — مجلس فى قوله تعالى كنتم خير امة علم ان هذه الاية فى سورة آل عمران وقد قلنا

عدد آياته وكلماته وحروفه ومن راس السورة الى هذه الاية مائة وتسع آيات تفسير

قال عبد الله بن عباس كنتم خير امة يعنى انتم خير امة ما خلا النبيين والمرسلين

اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر تامرون بالمعروف يعنى بالتوحيد و

اتباع الرسول وتنهون عن المنكر يعنى عن الكفر والشرك ومخالفة الرسول وتومنون بالله بكله

الكتب والرسل تحقيق الاية قال عطية العوفى هذه الاية مشروطة

بقوله ان تامرون بالمعروف فتنهون عن المنكر وكذلك قال مجاهد يعنى انتم تامروا بالمعروف

ولا تنهون عن المنكر فلستم بخير الامم وقال ابو مسلم الاصفهانى الاية مردودة

الى قوله واما الذين ابيضت وجوههم اى يقال لهم لانكم خير امة ويقال كنتم فى سابق

علمى خير امة ويقال انتم انفع الناس وانصحهم لان ساير اهل الاديان امروا انفسهم ولم

يامروا غيرهم ويقال انتم فى زمانكم خير امة كما فضلت بنى اسرائيل فى زمانهم وقال

ابن عباس يعنى المهاجرين خير امة لا انصار وقال عطية انتم خير امة تشهدون للنبى

على الكفار بالبلاغ وقال الضحاك هم الرواة من اصحاب محمد عليه السلام فهم خير امة

وقيل كنتم خير امة يعنى صرتم خير امة كما قال فكان من المغرقين يعنى نصار فكان من المدحضين

يعنى فصار من المدحضين وفتحت السماء فكانت ابوابا يعنى فصارت وسيرت الجبال

فكانت سرابا يعنى نصارت ان جهنم كانت مرصادا يعنى صارت كنتم خير امة يعنى صرتم

خير امة لان الله تعالى اعطى هذه الامة ستة اشياء لم يعطها ساير الامم خير الانبياء

وخير الكتب وخير الشهور وخير الايام وخير الليالى وخير الامة وخير الانبياء محمد عليه السلام

والدليل عليه ان الله تعالى خلق الاشياء قسمتين جمادات وناميات ثم اختار النامياتِ

على الجمادات ثم قسم قسمتين حيوانات وناميات فاختار الحيوانات على النامياتِ ثم

صيرهم قسمتين بنى آدم والانعام والسباع والحشرات فاختار بنى آدم عليهم ثم صيرهم

قسمين كافر ومومن فاختار المومن على الكافر ثم صير قسمين متوكل وغير متوكل فاختار

المتوكل على غيرهم ثم صيرهم قسمين نبى وغير نبى فاختار النبى على غير النبى ثم صير

الانبياء قسمين رسل وانبياء فاختار الرسل على الانبياء ثم صيرهم قسمين اولو العزم

وغيرهم فاختار اولو العزم على غيرهم ثم صيرهم قسمين المكلم وغير المكلم فاختار المكلم

مثل موسى ومحمد على غيرهم ثم اختار من كلمه الله وهو على بساط النور مثل محمد على كليمه

وهو على الطور مثل موسى وى كزيده است واز كزيده بركزيده است تا صد بار او

خير الانبياء وهو نبيك وخير الكتب القرآن بدليل قوله وهو مهيمنا عليه

يعنى القرآن شاهد على جميع الكتب وخير الشهور شهر رمضان بدليل الاضافة الى الله

تعالى فقال شهر رمضان الذى انزل يعنى شهر الله فقال صلعم ان الله تعالى

اعتق فى كل ساعة من شهر رمضان ستمائة الف عتيق من النار وخير الليالى ليلة

القدر لما عظمه الله تعالى فقال ليلة القدر خير من الف شهر وروى ان الله تعالى

يعتق منها مثل ما يعتق منها ولى الشهر الى تلك الليلة وخير الايام يوم الجمعة لقوله تعالى

اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة وقال صلی الله علیه وسلم سید الایام یوم الجمعة
وخیر الائمة الخلفاء الراشدون لقوله تع الصابرین والصادقین وقال محمد
رسول الله والذین معه اشداء ولقول رسول الله صلعم انه قال علیکم بسنتی وسنت
الخلفاء من بعدی وقال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مصطفی بهترین
پیغمبران شفیع تو وآن بهترین کتابها نامه تو ماه رمضان بهترین ماهها موسم تو
شب قدر بهترین شبها شب خلعت تو وخلفاء الراشدین بهترین امامان قایدان
تو ونو بهترین امتان بندگان من ومن بهترین دوستان دوست تو کنتم خیر امة
خدای عز وجل پنج جا این امت را اندر قران یاد کفت قوله تعالی امة وسطا ولتکن
منکم امة یدعون الی الخیر وان هذه امتکم امة واحدة کذلک ارسلناک فی امة کنتم خیر امة
ترتیب المجلس بدانک امة اندر قران برده وجه است اول امة یعنی جماعت است
قال الله تع ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم دوم امة یعنی سنین
قوله تع وادکر بعد امة یعنی بعد سنین چون وی ساقی را کفت اذکرنی عند ربک بر
حرفی یکسال وی را حبس کرد اندر زندان اذکرنی عند ربک دوازده حرف بود دوازده
سال اندر زندان ماند یعنی کویند هفت سال که ایزد تعالی کفت فلبث فی السجن بضع
سنین هفت حرف بود به هر حرفی سالی جبرئیل کفت یوسف را یا اصدق الصادقین
یقرئک السلام رب العالمین ویقول ما استحییت اذ استشفعت بالادمیین
فبعزتی وجلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین سیم امة یعنی مقتدا به رسول صلعم

امر کرد

امر کرد بوی اقتدا کن واتبع ملة ابرهیم حنیفا مارا فرمود که بوی اقتدا کنید قد
کانت لکم اسوة حسنة فی ابرهیم والذین معه چهارم امة یعنی دین بود قال الله تع
ان هذه امتکم امة واحدة یعنی دینکم دینا واحدا پنجم امة یعنی قوم بود قال الله
تع قد خلت من قبلها امم یعنی اقوام ششم امة یعنی فوج بود قال الله تع
کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا اداركوا فیها جمیعا یعنی فوج هر قوم که در دوزخ
همی شوند از کافران بر دیگر قوم لعنت کنند سفله بر قاده لعنت کنند هفتم
امة یعنی کافر بود کذلک ارسلناک فی امة یعنی الی امة همه عالم از وحدانیت نفته
شده همه عرب بت پرست شده همه شام جهود همه روم ترسا همه عراق وخراسان
تا لب جیحون کور علی فترة من الرسل یک مرد تنها چون محمد بیامد کفت ای بار خدایا غریب
و بی زندارم و یار ندارم چون کنم کفت یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من
المؤمنین من ترا یار بسم واز خلق عمر ترا یار بس هشتم امة یعنی معصیت بود واذ قالت
امة منهم لم تعظون قوما ان الله مهلکهم نهم امة یعنی ملت بود قال الله تع
انا وجدنا اباءنا علی امة یعنی ملة وطریقة ایزد تعالی بر مشرکان مذمت کرد که ایشان
کفتند چرا بت می پرستید کفتند وجدنا اباءنا علی امة پدران خویش را بدین دیدم
ملت ایشان بود وانا علی اثارهم مقتدون حجت بایدین بتقلید بکار نیاید استاد
بو بکر فورک کفت بدکان خبازی روی کونان چون دهی سوالی بود که کرده با شی وی کوید
چندین من بده می جوابی بود که وا داده بود کوید چرا چنین همی دهی دلیلی بود که

همی خواهی که وی گوید گندم چندین خریدم دلیلی بود که کرده باشی وی گوید آن دیگر
خبازادوزان تر همی دهد معارضتی بود کرده باشی وی گوید از بهر آنک وی گندم
ارزانتر خریده است فرقی است واکرده بود ای سبحان الله سلیتای تان کلجری وکوری
چندین سوال وجواب دلیل خواستن ودلیل کردن ومعارضه وفرق همی با بیخداوند را
سبحانه برای هیچ دلیلی نباید انا وجدنا آباءنا علی امة وهم امة یعنی فرقة بود
قال الله تع کنتم خیر امة یعنی خیر فرقة واندر شرع بر دو وجه بود امت دعوت و
امت اجابت همه خلق امة دعوت اند قال صلی الله علیه وسلم بعثت الی الاحمر والاسود
والابیض وقال الله تعالی وما ارسلناك الا كافة للناس بشیرا ونذیرا وامة الاجابت
آنك بوی گرویده اند قال الله تع خیر امة الاخبار والآثار قلنا من اراد ان یکون داخلا
فی هذه الآیة ویکون خیر الامم فعلیه بطاعة الله تع والدلیل علیه ما روی انس عن النبی
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد عزا بلا عشیرة وغنیا
بلا جماعة فاتخذ طاعة الله بضاعة قال رسول الله صلعم تزینوا بالوضوء فانکم
تجیئون یوم القیمة غرا محجلین علیکم آثار الوضوء وجوهکم وایدیکم وارجلکم بیض
لا یری فی الامم خیر من امة محمد صلی الله علیه وسلم وقال امتی فی سایر الامم
کالقمر فی النجوم وقال صلعم ان الجنة محرمة علی جمیع الانبیاء حتی ادخلها
انا ومحرمة علی جمیع الامم حتی تدخلها امتی وقال صلعم امتی اربعة انواع القوم الاول
لهم شفاعة کشفاعة الانبیاء وهم الشهداء والقوم الثانی لا حساب علیهم ولا

عذاب وهم الحامدون لله تعالی علی کل حال والقوم الثالث یحاسبون حسابا یسیرا
ویلقی ذنوبهم علی الکفار والقوم الرابع اهل الکبائر وانا شفیعهم ولا یسود
وجوههم ولا یزرق اعینهم ولا یلقون فی الدرکات التی فیها الکفار وقال
صلعم قال الله تع من ظن بی خیرا وهو من امتك وقیته وسترته علیه فی الدنیا
لا افضحه فی القیمة وارفع العذاب عن الاموات ببرکة دعاء الاحیاء ولا اغلق
علیهم باب التوبة حتی یغرغروا ومن اتانی بقراب الارض خطایا لا یشرك بی شیئا اتیته
بقرابها مغفرة وقال کعب الاحبار لعمر بن الخطاب وجدت فی التوریة
ان امة محمد صلعم ثلثة اثلاث ثلث یدخلون الجنة باعمالهم وثلث یدخلونها برحمة الله
وثلث یدخلونها بشفاعة محمد صلعم **النکت والاشارات** گفته اند قرآن گواهی
این امت را کرده و هرچه اندر دنیا است بهتر امت اول وکذلك جعلناکم امة وسطا
دوم کما ارسلنا فیکم رسولا **سیم** کتب ربکم علی نفسه الرحمة **چهارم** وکان بالمؤمنین
رحیما **پنجم** کنتم خیر امة اخرجت **نکته** کاف شقاوة ابلیس وکاف سعادت مؤمنانرا
کاف شقاوة وکان من الکافرین کاف سعادة کنتم خیر امة وکان بالمؤمنین رحیما صد
هزار طاعت ابلیس را اندر جنب آن کاف نیست وباطل شد همچنین صد هزار معصیت
اندر جنب این کاف نیست وباطل شد **نکته** اهل معرفت گویند اندر قرآن دو کاف
کدل کافها را نیست کرده است یکی فاستقم کما امرت راست باش چنانك فرموده اند
دیگر لننظر کیف تعملون تا تا ما همی بنگریم تا چه همی کنید **نکته** امت موسی را

گفت فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب این امة را گفت ثم اورثنا الکتاب ایشان
کتاب توریة را بمیراث فرا گرفتند وما قرآن بعطا فرا امة محمد دادیم لاجرم آن ایشان مبدل
ومغیر شد وآن ما غضا طریا بماند نکته امت موسی را بما استحفظوا من کتاب الله
ایشان نگاه دارند کتاب خویش را ما را گفت وانا له لحافظون من نگاه دارم کتاب تو قرآن نکته
امة موسی گفتند سمعنا وعصینا این امة گویند سمعنا واطعنا از آن بود که ایشان لعنت
یافتند لعنوا فی الدنیا والآخرة وما را گفتند سبقت رحمتی غضبی نکته امة موسی را
گفتند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی ما را گفت فاذکرونی اذکرکم ایشان را گفت یاد دارید نعمت من
ما را گفت مرا یاد دارید من شما را یاد دارم نکته امة موسی را گفتند وانزلنا علیکم المن
والسلوی اعطیهم المن والسلوی واعطانا الایمان والاسلام بجای من ومن تان ما را ایمان
داد وبجای سلوی ما را اسلام داد ومن وسلوی نعیم فانی بود وایمان واسلام نعیم باقی بود
نکته اعطیهم خیر الحسن واعطانا الاسلم الحسن هر جا که اندر قرآن یا ایها
الذین آمنوا است اندر توریة یا ایها المسکین است ما را همی گوید یا مؤمنان ایشان را همی
گوید یا مسکینان نکته سماهم اهل الذلة والمسکنة وقال الله تعالی
ولم یکن له ولی من الذل معناه ولی من اهل الذل لانهم قالوا نحن ابناء الله واحباؤه
گفت ایشان ولی من نیند که از اهل ذل اند الله ولی الذین آمنوا الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون من دوست و ولی تو ام که از اهل عزی نکته سماهم
اهل الذل لانهم عبدوا الذلول قال الله تعالی لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی

الحرث

الحرث عبدوا الذلول فصاروا ذلیلا وامة محمد عبدوا العزیز فصاروا عزیزا ایشان
ذلول پرستیدند ذلیل شدند مؤمنان خدای عزیز پرستیدند عزیز شدند قال الله برل کشتند
تع ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین لاجل هذا قال الله تع کنتم خیر امة اندر قیامت امة
محمد بر خیزند همه کسی اندر ایشان دعوی کنند آدم همی گوید فرزند منست من احق ترم نوح همی
گوید بر شریعت منست من حقترم ابرهیم همی گوید بر ملة منست من حقترم محمد همی گوید از امة
منست من حقترم مولی همی گوید بنده منست من احق ترم قال الله تعالی کنتم خیر امة العدد با
خدای عز وجل این امت را بده چیز با ابرهیم برابر کرد وبده چیز با موسی برابر کرد وبده چیز
با محمد برابر کرد ابرهیم گفت والذی اطمع ان یغفر لی ما را گفت یدعوکم لیغفر لکم
من ذنوبکم وی گفت ولا تخزنی یوم یبعثون ترا گفت یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
وی گفت واجعلنی من ورثة جنة النعیم ترا گفت اولئک هم الوارثون وی گفت ربنا
تقبل منا ترا گفت وهو الذی یقبل التوبة عن عباده وی گفت رب هب لی من الصالحین
ترا گفت یرثها عبادی الصالحون ویرا گفت یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم ترا
گفت وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ویرا گفت ولکن کان حنیفا
مسلما ترا گفت هو سمیکم المسلمین ویرا گفت فبشرناه بغلام حلیم ترا گفت وبشر
المؤمنین ویرا گفت سلام علی ابرهیم ترا گفت وسلام علی عباده ویرا گفت واذکر
عبادنا ابرهیم ترا گفت وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا ویرا گفت شاکرا
لانعمه اجتبیه ترا گفت هو اجتبیکم موسی را علیه السلام همچنین هر فضل که

دادترا ای موسی داد وبرا کفت وانجینا موسی ومن معه ترا کفت وکان حقا علینا
نجی المؤمنین وبرا کفت اننی معکما ترا کفت وهو معکم وبرا کفت ولقد مننا علی موسی
وهارون ترا کفت بل الله یمن علیکم وی کفت رب اشرح لی صدری ترا کفت افمن
شرح الله صدره للاسلام وبرا کفت قد اوتیت سؤلک یا موسی ترا کفت وآتیکم
من کل ما سألتموه وی کفت ویسر لی امری ترا کفت یرید الله بکم الیسر
وبرا کفت قد اجیبت دعوتکما ترا کفت ادعونی استجب لکم وبرا کفت یا موسی انی اصطفیتک
ترا کفت اصطفینا من عبادنا وبرا کفت لا تخافا اننی معکما ترا کفت لا تخافوا ولا
تحزنوا وی کفت کلا ان معی ربی سیهدین ترا کفت وهو معکم اینما کنتم وبرا
کفت وکتبنا له فی الالواح ترا کفت اورثنا الکتاب وبرا کفت وقربناه نجیا
ترا کفت واسجد واقترب فصل محمد صلی الله علیه وسلم مصطفی را کفت لقد تاب الله
علی النبی ترا کفت ثم تاب علیهم لیتوبوا وبرا کفت انا فتحنا لک فتحا مبینا ترا کفت ما
یفتح الله للناس من رحمة وبرا کفت لیغفر لک الله ما تقدم ترا کفت ان الله
یغفر الذنوب جمیعا وبرا کفت ویتم نعمته علیک ترا کفت واتممت علیکم
نعمتی وبرا کفت ویهدیک صراطا مستقیما ترا کفت وان الله لهاد الذین آمنوا
وبرا کفت ان الله وملائکته یصلون علی النبی ترا کفت هو الذی یصلی علیکم
وملائکته وبرا کفت الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس ترا کفت اصطفینا
من عبادنا وبرا کفت السلام علیک ایها النبی ورحمة الله ترا کفت فقل سلام

علیکم

علیکم وبرا کفت ولسوف یعطیک ربک فترضی ترا کفت لیدخلنهم مدخلا
یرضونه وبرا کفت وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا ترا کفت لتکونوا شهداء وبرا
کفت الیس الله بکاف عبده ترا کفت بکاف عباده وبرا کفت والله یعصمک من الناس
ترا کفت من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن وبرا کفت الم نشرح لک صدرک
ترا کفت افمن شرح الله صدره وبرا کفت ورفعنا لک ذکرک ترا کفت یرفع الله الذین
آمنوا منکم اعطاک عطاء الخلیل واکرمک اکرام الکلیم ورتبک برتبة الحبیب لاجل
هذا قال کنتم خیر امة الصلحات یا هذا نه هر کرا نیکو دارند هر چه از جفا بتواند کرد
بکند خدای نکونی نکویی است اکر اندر قیامت پادشاه جل جلاله کوید مکافات این همه
نیکو این زشتی بود چه کویی پیران کفته اند شکر منت تمامتر است از حق خدمت
واکر تقصیر کرده اندر حق نعمت خویش عذری بخواه که همه کارها بعذر نیکو شود
شعر یا نه کرده تو ای عاصی ° پدرت هم کناه کرد آدم ° همه زاری بود کار نکو °
همه بتوبه شود کار جرم ° عذری تو بخواه واشک بریز ° تا کند عفو وتفضل وکرم °
شعر ارضیت ان تبکی ودمعک ماء ان کلا ودمع المذنبین دماء
خل المدامع والدماء تجریها فالذنب داء والبکاء . واحذر هواک تجد رضاک
فانما اصل الضلالة کلها الاهواء فالامر فیک الیک فانظر ما تری فالیوم فعل والغد جزاء
خدای عز وجل ما را شاد منت کناد وبکرم خویش ما را آزاد کناد والحمد لله وحده وصلواته
علی محمد وآله اجمعین مجلس فی قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم

فی المغفرة

اعلم ان هذه الاية في سورة ال عمران وقد ذكرنا عدد الايات والكلمات والحروف
ومن راس السورة الى هذه الاية مائة وثمان آيات تفسيره قال عبد الله
بن عباس رضي الله عنه معناه بادروا بالتوبة من الربوا وسائر الذنوب وبادروا
ايضا الى الجنة بعمل صالح وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقين خلقت
وهيئت للمتقين عن الكفر والشرك واكل الربوا تحقيق الاية اعلم ان اقاويل
المفسرين في هذه الاية مختلفة فقال قوم سارعوا بالتوحيد الى المغفرة وبالعمل
الصالح الى الجنة موافق لقوله تع سابقوا الى مغفرة من ربكم ثم قال اعدت للذين آمنوا وقال
قوم سارعوا بالتكبير الاولى الى المغفرة والى الجنة ايضا وافضل الشرايع الصوم والصلوة و
الحج والجهاد وضع الله تع في كل واحد منها التكبير اما في الصلوة قوله تعالى وربك
فكبر واما في الصوم ولتكبروا الله على ما هديكم واما في الحج فاذكروا الله في ايام معلومات
واما في الجهاد واذكروا الله كثيرا وانصروا ويقال من فاتته تكبيرة الاولى فقد فاته
اربعة اشياء القربة والخير والمغفرة والجنة فاما القربة والسابقون السابقون
اولئك المقربون واما الخير قال صلعم تكبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها وقد سمى
رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسة اشياء خير من الدنيا وما فيها اولها قال ركعتا الفجر خير من
الدنيا وما فيها والثاني ركعتان في الليل جوف خير من الدنيا وما فيها والثالث قال موضع سوط
في الجنة خير من الدنيا وما فيها والرابع لمنديل سعد في الجنة خير من الدنيا وما فيها والخامس
قال تكبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها والمغفرة والجنة في هذه الاية قال الله تع

وسارعوا

وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة وقال صلى الله عليه وسلم من ادرك تكبيرة الاولى
في خمس صلوات كتبت له براءة من النار وبراءة من النفاق وقال قوم وسارعوا بالجهاد
في سبيل الله الى مغفرة من ربكم وجنة والطريق الى المغفرة بخمسة اشياء بالتوحيد
فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا اى وحدوا والثاني التوبة واني لغفار لمن تاب
والثالث التكبيرة الاولى كما قال وسارعوا الى مغفرة يعني بالتكبيرة الاولى والرابع
الاستغفار قوله ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال
قوم وسارعوا بالتوبة الى المغفرة كما قال وتوبوا الى الله جميعا وفي الخبر لا ذنب مع الاستغفا
ولا توبة مع الاصرار وقال قوم وسارعوا الى مغفرة وجنة بالانفاق كما قال في
هذه الاية الذين ينفقون اموالهم فان لم تقدروا فبكظم الغيظ فان لم تقدروا فبالعفو
عن الناس فان لم تقدروا فبالاحسان اليهم ان الله يحب المحسنين فان لم تقدروا فبا
لاستغفار فاستغفروا لذنوبهم فان لم تقدروا فبترك الاصرار ولم يصروا على ما فعلوا وهم
يعلمون فان لم تقدروا فبالرجاء قوله لا تقنطوا من رحمة الله وقال قوم سابقوا
الى الصف الاول الى مغفرة من ربكم والصفوف ستة صف المبارزة ان الله يحب الذين
يقاتلون في سبيله صفا وصف المحاسبة وعرضوا على ربك صفا وصف الهيبة
وجاء ربك والملك صفا صفا وصف الخدمة وانا لنحن الصافون وصف القدرة
والطير صافات وصف الصلوة والصافات صفا ترتيب المجلس بدانك خداى عز
وجل ده خلعت اندر ده طاعت نهاد اندر نماز قربت نهاد قال الله تع واسجد واقترب

دوم اندر زکوة فلاح وراحت نهاد قال الله تع قد افلح من تزکی سیم
اندر صوم تیسیر طاعت نهاد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر چهارم
اندر حج امن قیامت نهاد قال الله تعالی ومن دخله کان امنا پنجم اندر غزو نجات عقوبت نهاد
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون ششم
اندر صدقه کفارة نهاد قال الله تع یکفر عنکم سیاتکم هفتم اندر وضو ازادنا من طهارت
نهاد ولکن یرید لیطهرکم هشتم اندر تهلیل اصلاح عمل ومغفرة نهاد یصلح لکم
اعمالکم نهم اندر متابعت رسول ویاران رضا وخلعت نهاد والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم دهم اندر مسارعت طاعت جنت نهاد ودیدار نهاد ورویت نهاد و
سارعوا الی مغفرة من ربکم چنانچه کفت یا مصلی قربة ترا یا مزکی فلاح وراحت تراه
یا صایم تیسیر طاعت ترا یا حاجی امن قیامت ترا یا غازی نجاة عقوبت ترا یا متصدق
کفارة ترا یا متوضی طهارة ترا یا متهلل اصلاح عمل ترا وغفران زلت ترا یا متابع
رسول ویاران رضا وخلعت ترا یا سارع خیرات جنة وعطا وخلعت ودیدار ورویت ترا
قال الله تع وسارعوا الی مغفرة من ربکم ترتیب اندر قران مسارعت چهار است یکی مسارعة
انبیا علیهم السلام قال الله تع انهم کانوا یسارعون فی الخیرات دوم مسارعة خایفان قال الله تع
اولئک یسارعون فی الخیرات سیم مسارعة کافران قال الله تع ولا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر چهارم مسارعت مطیعان قال الله تع وسارعوا الی مغفرة من ربکم الاخبار والاثار
روی ابن عباس قال سمعت اباذر بن الفضیل قال قلت یا رسول الله بای شیء اعلم انی مؤمن

قال قال

قال قال رسول الله صلعم ما من احد من هذه الامة او قال من امتی عمل حسنة فعلم
انها حسنة وعلم ان الله یجازیه بها خیرا ولا یعمل سیئة یعلم انها سیئة فیستغفر الله
ویعلم انه لا یغفر الا هو الا وهو مؤمن وقال صلعم الله ارحم بعبده المؤمن من الوالدة
الشفیقة بولدها وقال ابو هریرة سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
ان لله تعالی مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین عباده فقسمها بین الجن والانس
والبهائم والهوام فبها یتعاطفون وبها یتراحمون واخر تسعا وتسعین رحمة
یرحم بها عباده یوم القیمة وقال صلعم لو ان العباد لم یذنبوا لخلق الله عبادا
یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم وجاء اعرابی الی رسول الله صلعم فقال من
یحاسبنا یوم القیمة قال الله قال قد نجوت قال ولم قلت هذا قال لانه
کریم والکریم اذا قدر غفر وقال ابن مسعود لا یزال الرحمة بالناس یوم القیمة
حتی یقول الله تعالی جوزوا الصراط بعفوی وادخلوا الجنة برحمتی واقتسموها باعمالکم
وقال عبد الله بن سلام لا احدثکم الا عن نبی مرسل وکتاب منزل ان العبد اذا عمل
ذنبا فی الدنیا ثم ندم علیه طرفة عین سقط عنه الذنب اسرع من قطرة عبرة واوحی الله
الی داود بشر المذنبین بانی غفور وانذر الصادقین بانی غیور النکت والاشارات
نکته کسی که کوید بشتاب مقصود از شتافتن آن بود که آن چیز همی برسد
حکمت اندر آن چه بود که پادشاه جل جلاله کفت بشتاب که رحمة و مغفرة همی فوت رسند
که مغفرة صفت ویست همچنان که بر ذات فنا روانه بر صفات فنا روانه کفت بنده

من نه از بهر آن گفتم بشتاب که رحمت من همی برسد لکن از بهر آن گفتم که بشتاب نباید که تو
برسی برحمت من زبی نکته گفت یا کاوید دوزخ شتاب تا عقوبت بینی یا مطیع بجنة
شتاب تا نعمة بینی یا عاصی بطاعت شتاب تا مغفرة بینی یا عارف بمن شتاب تا مرا
بینی نکته اصل مغفرة مشتق است از مِغفَر که غازی بر سر بنهد سبر شود
ایزد تعالی خود را بدین صفت وصف کرد جایی گفت غافِرِ الذنبِ وجایی دیگر گفت
وانی لغفار وجایی دیگر گفت انه هو الغفور الودود مثل خابز وخبّاز وخبوز اندر
نعت آن کسی که اندر مدتی یکبار نان پزد خابز گویند وچون اندر سال بعضی پزد و
بعضی نه پزد خبّاز گویند چون مادام پزد اندر همه سال خبوز گویند معنی اندرین همه آن بود
تا چنانستی که گفتی اگر اندر عمر یک معصیت کرده باشی غافر آنم که بیامرزم واگر
نیمه از عمر معصیت کنی نیمه طاعت خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا غفار آنم که بیامرزم
واگر همه عمر اندر معصیت تباه کرده ودیوان سیاه کرده غفور آنم که بیامرزم
اگر اعتقاد اندر ایمان درست داری نکته گفت وسارعوا الی مغفرة من ربکم و
جنةٍ آنکه بآخر آیت گفت اعدت للمتقین لم یقل اعدتا گفت آن جنة متقیان را
ساخته اند نگفت جنة ومغفرة هر دو متقیان را گفت اگر تقوی نداری واگر از
جنة وامانی از مغفرة وا نمانی جنة متقیان را مغفرة مؤمنان عاصیان را که
طمع از جنة نبری آنکه اندر دیگر آیت گفت سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنةٍ
عرضها کعرض السماءِ والارضِ اعدت للذین آمنوا شرط تقوی نگفت اندران آیت

مغفرة

مغفرة ترا واندرین آیة جنة ترا یا عاصی طمع از همه خلق ببر که همگنان همی گویند
بیا وبیا ر من همی گویم بیا وبگیر نکته سیدی گوید اندر معنی این آیة کوات السموات والارض
کسر تا حتی تصیر اجزا لتخردلة فان الله تعالی بکل خردلة جنة عرضها السموات والارض اگر
هفت آسمان هر آسمانی عرض آن پانصد ساله راه باشد ایزد تعالی لخت لخت پاره
پاره کند هر پاره چند دانه سپندانی خدای تعالی بهر دانه از آن دانه بهشتی است که
پهنای آن چند هفت آسمان وهفت زمین جای واخست آن خدای واخواه تا از آن
وا نمانی همه سید گوید چون پادشاه جل جلاله بهشت را شاه دیوار نهاد صد ساله راه
بود اساس شاه دیوار خداوند سبحانه گفت یا جنتی تکلمی بهشت گفت لا اله الا انت محمد
رسولک صلعم سعد من دخل فیَّ وشقی من نفی منی نیکبخت شد هر که اندر من آمد وبدبخت
شد هر که از من وا ماند پادشاه جل جلاله گفت صدقتِ حرمتکِ علی کل بخیل
ومتکبر ولما خلق الله تعالی النار فقال تکلمی قالت لا اله الا انت محمد رسولک
شقی من دخل فیّ وسعد من نفی منی خداوند سبحانه گفت صدقتِ حرمتکِ
علی کل سخیٍ ومتواضع آنکه بهشت را گفت وسعی علی ولیائی آن چهار دیوار بهشت
بامر پادشاه واپس شدند ورفتند همچنان که مردی قوی بازه کمان بلندترین تیری
بیندازد همچنان از آن وقت آن چهار دیوار واپس همی شود از آم نکیرد تا آن وقت
که بهشتی اندر بهشت شود که داند که آن بهشت چه بزرگی است وجنة عرضها السموات
والارض واندر صحیح است که خداوند سبحانه وتعالی اندر وسط قیامت بیست صد

امة بیاوزیند هر که طاعت ناکرده و بر درگاه حق خدمت نابرده ، گوید اندر بهشت رویم
و هر کسی هفت بار چند دنیا فرا گیرند که جای بزرگست هرکه استاد ابو علی
دقاق این خبر بگفتی دل وی پرجور شدی گفت ای بار خدایا آنجا این همه توانگری و اینجا
این همه نیازمندی قال الله تعالی وجنة عرضها السموات والارض عرض
بهشت یاد کرد طول یاد نکرد تا این عرض بر طول قیاس کنی بطائنها من استبرق تا از این
بر آن قیاس کنی همچنانکه استبرق جامه بهشتیان یاد کرد آوره یاد نکرد بطائنها
تا از این بر آن قیاس کنی فاما المغفرة محمد بن واسع از مالک دینار پرسید ما معنی قوله
تع وان عدتم عدنا فقال مالک بن دینار وان عدتم الی المعصیة عدنا الی العقوبة محمد بن
واسع گفت هذا شدید عندی معناه وان عدتم الی المعصیة عدنا الی المغفرة
محمد بن منکدر گوید طواف همی کردم گفتم الهی اعصمنی حتی لا اعصیک بعد
ذلک پس از آن بخفتم بخواب دیدم فرشته مرا گوید انت الذی قلت هذا قلت بلی
گفت هر که خدای تعالی این کند گفتم چرا گفت اگر تو معصیت نکنی کرا آمرزد قال الشاعر
ذنوبی کثیر ما اطیق احتمالها فعفوک عن ذنبی اجل واکبر وقد سبقتنی منک رحمة
منک هاهنا وانی لها یوم احشر افقر بالفارسیة من آن تو و تو آن من تا زلی
زنار نداری بر میان نه دغلی هر چند گناه داری و با خللی ایمان داری و استکرا زلی
العدیات ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم کانوا یسارعون فی الخیرات
اولئک یسارعون فی الخیرات ان الله سریع الحساب یسارعون فیهم و تری کثیرا

منهم

منهم یسارعون فی الاثم وهو اسرع الحاسبین ان الله سریع العقاب فسارع لهم فی
الخیرات یوم تشقق الارض عنهم سراعا یوم یخرجون من الاجداث سراعا یا آدم بنگر تا
صفوة بینی بادریس بنگر تا رفعت بینی بنوح بنگر تا دعوت بینی بابرهیم بنگر تا خلت بینی
باسمعیل بنگر تا ذبیحت بینی باسحاق بنگر تا صفوة بینی بیعقوب بنگر تا عبرت بینی بیوسف بنگر تا غربت
بینی بموسی بنگر تا صلابت بینی بشعیب بنگر تا شفقت بینی بداود بنگر تا خلافت بینی بسلیمان بنگر
تا ملکت بینی بزکریا بنگر تا عبادة بینی بیحیی بنگر تا عصمت بینی بخضر بنگر تا سیاحت بینی
بعیسی بنگر تا طهارت بینی بدانیال بنگر تا حکمت بینی بعزیر بنگر تا قدرة بینی بمصطفی بنگر تا شفاعت
بینی بابوبکر بنگر تا شریعت بینی بعمر بنگر تا صلابت بینی بعثمان بنگر تا سخاوة بینی
بعلی بنگر تا شجاعت بینی بحسن بنگر تا مودة بینی بحسین بنگر تا شهادة بینی بفاطمه بنگر
تا زهرة بینی بعایشه بنگر تا امومت بینی بما بنگر تا مغفرة وجنة وعطا وخلعت بینی و
دیدار و رؤیت بینی قال الله تع وسارعوا الی مغفرة من ربکم السیاحات
اعلم ان من اقام علی البطالات وزجی اوقاته وانفاسه فی الجهالات وسلط الشهوات ثم یسارع
الی رب السموات فهو مغفور من الخطایا والسیئات یا ایها الذی کتب العصیان وخالف الرحمن
واستوجب النیران واقترف الذنوب عمره وافسد علی نفسه امره الی متی ترتکب الاجرام
وتکتسب الاثام وتطیع الشیطان وتعصی الرحمن وتبارزه بالذنوب والمعاصی ولا تخاف
یوما یوخذ بالنواصی اما علمت ان من عصی الجبار وهو یضحک دخل النیران وهو یبکی شعر
یا نفس لا تزدری بذنب ورب ذنب اتی یهلک من اضحک سنة الخطایا اقحم النار وهو یبکی

واعلم ان المصيبة لمن فاتته الجنة هركه از بهشت وا ماند لابد اندر دوزخ اندر ماند ليس
بين الجنة والنار دار دو منزل وامير المؤمنين علي رضي الله عنه گفت فوت الجنة اهون من
مقاسات النار وقال صلى الله عليه وسلم مرقوم بالجنة حتى اذا دنوا منها واستنشقوا
رائحتها صرفوا عنها لا نصيب لهم فيها فيقولون يا ربنا لو كان مكاننا هذا النار فلما اذا
رايتنا الجنة قال يقول الله تع هكذا اردت بكم خفتم الناس ولم تخافوني اليوم اذ
يغشيكم العذاب الاليم مع ما فات عنكم النعيم نعوذ بالله من هذا شعر

يا رب بسوز اين دل سوخته را ° يا رب بمدد پرده برين دوخته را ° يا رب بكش چراغ افروخته را
يا رب بعمران بنده آموخته را ° خداى عز وجل ما را توفيق دهاد بطاعت ومسارعت عصمت
دهاد از معصيت واز عقوبت

مجلس في قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت

اعلم ان هذه الاية في سورة آل عمران ومن راس السورة الى هذه الاية مائة واربع وثمانون آية
تفسيره قال عبد الله بن عباس ان الله تع كتب على جميع خلقه الفناء ورضي
لنفسه البقاء واكد بقوله كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام
فاخبر ان جميع الخلائق من العرش الى الثرى للموت قال الله تعالى نحن قدرنا بينكم الموت يعني
بين الصغير والكبير والحقير والخطير والامير والاسير والغني والفقير والشريف
والوضيع والذكر والانثى والمليك والمملوك والسيد والعبد ونعى الى محمد صلعم نفسه
فقال عز من قائل انك ميت وانهم ميتون يعني انت مع شرفك وجاهك وقدرك عندي
ميت وهم ايضا ميتون تحقيق الاية اعلم ان الله تعالى سمى الموت بعشرين اسما من هوله

وشدته

وشدته اولها المصيبة قوله تعالى الذين اذا اصابتهم مصيبة يعني الموت والثاني
الحين قوله تعالى ومتاعا الى حين يعني الى الموت والثالث البغتة قوله تع اخذناهم بغتة
والرابع اليقين قوله تع حتى ياتيك اليقين يعني الموت والخامس الصيحة قوله تع ان كانت
الا صيحة والسادس الصعق قوله تعالى فصعق من في السموات والارض يعني فمات
والسابع القاضية قوله تع يا ليتها كانت القاضية والعاشر السكرة قوله تع وجاءت
سكرة الموت بالحق والحادي عشر الفناء قوله تع كل من عليها فان والثاني عشر الغمرة قوله تع
في غمرات الموت والثالث عشر النزع قال الله تع والنازعات غرقا والرابع عشر الفراق قوله تع
وظن انه الفراق والخامس عشر الساق قال الله تع والتفت الساق بالساق والسادس عشر التلاق
قوله تع لينذر يوم التلاق والسابع عشر الوفاة قوله تع قل يتوفاكم ملك الموت والثامن عشر
البطش قوله تعالى تاخذهم وهم يخصمون والتاسع عشر الباس قوله تع فلما راوا باسنا
والعشرون الموت قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت قلنا ههنا سوال وهو الجمع بين ثلاث آيات
قال في موضع قل يتوفاكم ملك الموت وقال في موضع توفته رسلنا وفي موضع آخر
قال الله يتوفى الانفس حين موتها قال بعضهم من يموت في الصحة تتوفيه الملائكة ومن
يموت على الفراش يتوفيه ملك الموت ومن يموت في المنام يتوفيه الله ويقال النزع من الملائكة
والقبض من ملك الموت والامانة من الله تع ويقال موت الكافر اهانة وموت المنافق تخزية
وموت المؤمن كرامة اعلم انه لا بد من الموت ولا ينفع مع الموت علم كما لم ينفع لآدم علمه ولا
الخلة كما لم ينفع لابرهيم خلته ولا القربة كما لم ينفع لموسى قربته ولا الملك كما لم ينفع

سلیمان ملکته ولا المحبة کما لم یشفع لمحمد صلی الله علیه وسلم محبته ولا المال کما لم یشفع لقارون
ماله ولا الجنود کما لم یشفع لنمرود جنده. وقیل فی الموت ستمائة الف واربع وعشرون الف غم
کل غم لو وضع علی اهل السموات والثقلین لماتوا جمیعا وبعد الموت ثلثمائة وستون هولا کل هول
اشد من الموت وقال علی رضی الله عنه فلو انا اذا متنا ترکنا لکان الموت راحة کل
حی ولکنا اذا متنا بعثنا ونسئل بعده عن کل شیء ولما مات موسی علیه السلام فی التیه سمع
صوتا اهل التیه فقال الصایت مات موسی کلیم الله فایة نفس لا تموت سمعت الاستاد ابا
منصور بن مهران رحمه الله علیه قال ان الله تعالی ذکر فی اربعة اشیاء الابتداء والانتهاء
الاول فی السموات قال الله تع کما بدانا اول خلق نعیده والثانی فی النشر قال الله تع منها خلقناکم
وفیها نعیدکم والثالث فی الشقاوة والسعادة قال الله تع کما بدأکم تعودون والرابع
فی الموت والحیوة قال الله تعالی وهو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده ترتیب المجلس بدانک
جنازه ده بوده است اول جنازهٔ معجزة دوم جنازهٔ منع صلوة سیم جنازهٔ عبرت چهارم
جنازهٔ مغفرة پنجم جنازهٔ عجلت ششم جنازهٔ استراحت هفتم جنازهٔ برات از عقوبت
هشتم جنازهٔ منع رحمت نهم جنازهٔ اعجوبة دهم جنازهٔ شهادت فاما جنازهٔ معجزة
جنازهٔ معویة بن معویة بود رسول صلی الله علیه وسلم بغزاء تبوک بود هفتصد فرسنگ از انجا
تا مدینه روزی رسول خواست کی شاکر بره کرد افتاب همی تافت و جهان تاریک بود رسول
برسید جبرئیل را چه افتاده است امروز واین تاریکی چیست جبرئیل گفت مات معویة بن
معویة بالمدینة وکان زاهدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم واین که آفتاب نور همی ندهد

از کثرت فرشتگان است که ایزد تعالی بزمین فرستاده است تا بر جنازهٔ وی نماز کنند
که تو غایب بوده ای ترید ان تصلی علیه فقال بلی فضرب جبرئیل جناحه علی الارض هر کوهی که
اندران هفتصد فرسنگ بود از میان برداشت و ایزد جل جلاله ادراک آفرید چشم رسول را
صلعم تا از هفتصد فرسنگ جنازهٔ معویة بن معویة بدید و بروی نماز کرد با هفتاد
هزار فریشته چون از نماز فارغ شد گفت یا جبرئیل بای شیء وجد هذه المرتبة جبرئیل
گفت تا خدای خبر دهد که من ندانم جبرئیل باز آمد گفت السلام یقرئک السلام ویقول وجد
هذه المرتبة بمحبة قل هو الله احد این را جنازهٔ معجزه گویند فاما جنازهٔ منع صلوة
ودعوة جنازهٔ عبدالله بن ابی بود که بر نفاق بمرد اندر حال مرگ رسول را وصیت کرد که آب
دهن خویش اندر دهن من بانی و پیراهن خویش کفن من کن و بر من نماز کن و مرا بخدای شفاعت
کن جنازهٔ وی پیش رسول آوردند خواست که تکبیر کند عمر خطاب رضی الله عنه دست رسول بگرفت
و گفت اتصلی علیه وهو صاحب کذا وکذا آیة آمد که چنان کن که عمر همی گوید ولا تصل علی احد
منهم مات ابدا اندر گور نهادند خواست که بر سر گور وی بایستد آیة آمد که ولا تقم علی قبره
خواست که شفاعت بسوی وی استغفار کند جبرئیل آمد آیت آورد استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم رسول گفت زد علی السبعین خواست که
هفتاد بیش گوید استغفار آیة آمد استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم
این را جنازهٔ منع دعوة گویند فاما جنازهٔ عبرت آن بود مردی بمرد جنازهٔ وی پیش پیغمبر
آوردند خواست که بروی نماز کند زن وی گفت چهار درم از مهر من باقی است بروی

رسول گفت ویرا بحل کن گفت از دل بنیایم گفت بمن ده گفت مرا بدان حاجتست رسول
صلی الله علیه وسلم ردا خویش بگرفت وبدان زن داد و گفت لا یجعل الله فی مهورکن البرکة وان
کان علا لا این بگفت وخدای عز وجل اجابت کرد پس جنازه بر گرفتند فقال
صلی الله علیه وسلم هذه عبرة لکم این را جنازهٔ عبرت گویند **واما جنازهٔ مغفرة**
آن بود که اندر وقت رسول ابو هریره گوید خدای عز وجل رسول را نهی کرد از نماز کردن بر زنی
پس فرمان داد بنماز کردن پرسید یا رسول الله این چرا بود گفت این زن هفت کودک
از زنا آورده بود نهی کرد از نماز کردن بروی آنکه کسی گفت این زن ده کودک آورده بود
از زنا سه او زون گفت خدای عز وجل ویرا بیامرزید بدان دروغ این را جنازهٔ مغفرت گویند
فاما جنازهٔ عجلت آنست که رسول صلعم گوید ما من جنازة ترفع الا وهو یقول عجلونی عجلونی
اگر جنازهٔ رحمت بود برحمت همی شتابد واگر جنازهٔ عقوبت بود بعقوبت همی شتابد **واما**
جنازهٔ استراحت آنست که اندر آثارست که ان المیت لا یخرج احواله من اثنین اما
ان یکون مطیعاً فیستریح منه الملائکة والمؤمنون **واما** جنازهٔ برآت از عقوبت آن عمر بن
عبد العزیز بود که ویرا اندر خاک نهادند میغ وا دیدار آمد تگرگ بارید بر سر گور وی تگرگی بدو
ببود برگی سبز از میان آن بیرون آمد بخطی سپید بروی نبشته هذه برآءة من الله العزیز لعمر بن
عبد العزیز من النار **واما** جنازهٔ منع رحمت آن بود که مردی اندر حیوة رسول صلی الله علیه وسلم
بمرد بجنازهٔ وی شد وانکه بروی نماز نکرد گفتند یا رسول الله چرا نماز نکردی بروی
گفت منعنی ربی لانه کان مبغضاً لعثمان این را جنازهٔ منع رحمت گویند **واما جنازهٔ** محجوبت

جنازهٔ هلال بود غلام مغیرة بن شعبة غلامی بود سیه اندر نزدیک رسول صلی الله
علیه وسلم آمد فقام لاجله واجلسه بجنبه واعرض عن الاصحاب واقبل الیه
فلما رجع قام ثانیاً لاجله یاران گفتند یا رسول الله بزرگ داشتی هلال را از بهر
انک لم یبق من عمره الا ثلثة ایام گفتند چرا از وی نگفتی گفت تا چه کردی گفتند
تا مرگ را بشناختی گفت بدان خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که وی مرگ را چنان
شناخته است اگر هم اکنون رسول حق اندر آید هیچ نباید کرد ویرا چون سه روز بر آمد
هلال بمرد رسول بروی نماز بکرد واندر گور شد تا عمر خطاب رضی الله عنه ویرا دفن
کرد رسول صلعم بخندید پس بگریست پس روی بگردانید پرسیدند یاران که یا رسول الله
لماذا بکیت ولماذا ضحکت ولماذا اعرضت فقال صلی الله علیه وسلم بکیت اشتیاقاً
لما هو فیه وضحکت سروراً لما هو فیه واعرضت من کثرة حور العین این را جنازهٔ محجوبت
گویند **دهم جنازهٔ** شهادة وآن آنست که رسول صلعم گفت ما من جنازة یشهد
علیها مسلمان بالصلاح الا ویغفر الله لصاحبها وان الله تعالی یعلم خلاف ما شهدوا
الاخبار والآثار روی عن سلمة بن ابی وردان قال سمعت انس بن مالک یقول سأل رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اصبح صائماً الیوم قال عمر انا قال من تصدق الیوم قال عمر انا
قال من عاد مریضاً قال عمر انا قال من شیع جنازة قال عمر انا قال وجبت
لک وجبت لک یعنی الجنة وقال صلی الله علیه وسلم اذا دخل النور القلب انشرح
وانفسح قیل یا رسول الله وهل لذلک علامة قال بلی ثلثة اشیاء التجافی عن دار الغرور

والانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزول الموت فقال ابن
عمر سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم اى المؤمن اكيس قال اكثرهم للموت ذكرا واشدهم له استعدادا
قيل مر امير المؤمنين على بن ابى طالب رضى الله عنه بمقبرة من مقابر المسلمين فقال يا قوم الا ان
الديار بعدكم قد سكنت وان الاموال قد قسمت وان الازواج بعدكم قد نكحت
فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم قال فهتف هاتف من بينهم وجدنا
ما عملنا ربحنا ما قدمنا خسرنا ما خلفنا فاقبل على اصحابه وقال
تزودوا فان خير الزاد التقوى وقيل لما مات موسى عليه السلام فى التيه نادى مناد
من السماء مات موسى كليم الله فاية نفس لا تموت وفى الخبر ان ملك الموت جاء الى ابرهيم
الخليل فقال الخليل اداعيا انت ام زائرا قال داعيا فاجب فقال ابرهيم عليه السلام
هل رايت خليلا يقبض روح خليله فقال هل رايت خليلا يكره لقاء خليله فقال
ابرهيم اذا ذكرت الخلة نسيت الخلة. النكت والاشارات روى عن النبى عليه السلام
انه قال من قتل قتيلا فله سلبه بدانك هر كه قتيل كسى بود سلب وى آن وى بود فالمؤمن
قتيل الله فى وقت الموت فسلبه المولى لقلبه حتى يكون فرد الفرد نكته قبل الموت
قنطرة يصل الحبيب الى الحبيب عام از مرگ فرياد خواهند خاص مرگ آرزو خواهند تا از
بلاء حجاب برهند و بمحبوب رسند قال الله تعالى وقالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن نكته
موسى عليه السلام عصا اندر دست داشت اندر مقام مناجاة بايستاد خداى
عز وجل گفت وما تلك بيمينك يا موسى گفت هى عصاى خداى جل جلاله گفت آنكه حكى

اين عصا

اين عصا چه كنى گفت اتوكا عليها گفت ديگر چه كنى گفت واهش بها على غنمى خداى گفت نيز
چه كنى وى همى شمرد تا هزار ولى فيها مارب اخرى يعنى حوايج اخرى چنانك اندر
كتاب مارب مذكور است همى گفت مولى و موسى جواب همى داد موسى گفت همه چوبهاء عالم
اندر دست من عصا بودى تا سبب هر چوبى چندين سخن بشنيدمى از حق ارباب
قلوب گفتند عام مرگ نخواهند ما همى گوييم كاشكى بجاى يك مرگ صد هزار مرگ بودى تا سبب
مرگ با حق سخن گفتمى يبشرهم ربهم من بشر جبرئيل لا ميكائيل لا اسرافيل لا عزرائيل
ولا حبيب ولا خليل لا من بشرهم اقرؤا يا قارى ربهم لا جبرئيل ولا ميكائيل ولا
اسرافيل ولا عزرائيل ولا حبيب ولا خليل بل بشرهم رب جليل نكته هيچ
كس از مؤمنان از دنيا بيرون نشود تا كلام حق نشنود بو يزيد بسطامى گويد هيچ
عارف جان ندهد تا خدا و نه خود را نه بيند تا سكرات مرگ بر وى سهل گردد
نكته زنان مصر اندر مشاهدت يوسف دستها همى بريدند و از جمال يوسف اندر دست
بريدن خبر نه فقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم
چه گويى اگر جلال و جمال حق بر جان او اندر همه آفاق كشف شود اندر جنب كشفى چه
چه عجب اگر جان بدهد و از آفت و سكرات خبر ندارد ٥ عصر زنان يوسف اندر نگريد
گفتا كه ترنج مى برم دست بريد ٥ بنگر كه زيوسف بزليخا چه رسيد ٥ پيراهن
يوسف آن زليخا بدريد ٥ عام را مرگ محنت است خاص را مرگ خوش است حكايت
كنند از مالك بن دينار كه وى اندر گورستان بايستاد و گفت اتيت القبور فناديتها

فاین المعظم والمفتخر واین المذل بسلطانه واین القوی اذا ماقدر واین الملبی اذا
مادعی واین اذا ماقهر فاجابه هاتف ففانوا جمیعا فما مخبر وماتوا جمیعا
ومات الخبر یروح ویغدو بباب ترابی ویمحو محاسن تلک الصور فیا سائلی عن اناس
مضوا اما لک فیما مضی معتبر بدانک مرگ پنج است وپنج تن از مرگ پنج
چیز یافتند واحد وجد من الموت الحیوة الفانیة قال الله تع وکنتم امواتا فاحیاکم
وواحد وجد من الموت العقوبة قال الله تع اغرقوا فادخلوا نارا وواحد
وجد من الموت حیوة القلب قوله تع او من کان میتا وواحد وجد من الموت
الحیوة الباقیة قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم قال المزنی دخلت علی الشافعی رضی الله عنه فی مرضه
الذی مات فیه فقلت کیف اصبحت قال اصبحت عن الدنیا راحلا وللاخوان
مفارقا ولعملی ملاقیا وبکاس المنیة شاربا وعلی الله واردا فلا ادری اروحی تصیر
الی الجنة فاهنی او الی النار فاعزی انشا یقول شعر فانت فلا تدری متی انت میت
وقبرک لا تدری بای مکان فحسبک قول الذی قد ترکتم لقد کان هذا مرة لفلان
فقال ان لله ملکا ینادی کل یوم ولدوا للموت وابنوا للخراب فکلکم تصیروا الی التراب
بدانک مرگ هشت است موت حضور یعقوب راست ام کنتم شهداء اذ
حضر یعقوب الموت دوم موت وفات یوسف راست قوله تع توفنی مسلما سیم موت
استیذان موسی راست کما اشتهی فی التیه الموت بعد ما رای موت اخیه هرون

فی ه

بالعز والمرتبة چهارم موت داود راست داود را علیه السلام قال الله تعالی
اینما تکونوا یدرککم الموت پنجم موت قضا سلیمان را علیه السلام فلما قضینا علیه
الموت ششم موت حذر راست قوم حزقیل را علیه السلام وهم الوف حذر الموت
هفتم مرگ سکرة است قوله تعالی وجاءت سکرة الموت بالحق هشتم موت حق ورحمت است
پیغمبر را صلعم حین قال حیوتی لکم رحمة ومماتی لکم رحمة لطیفة حکایات بدانک همه خداوندان
دعوی اندر حال مرگ اسیر بوکنند نوری اندر حال مرگ همی گفت جاء العید نوری بید
فارغ بنده کلت تو نوری وانوا آمدوا دست تهی رسول صلی الله علیه وسلم با قدر همت
وی همی گفت اللهم اعنی علی سکرات الموت ای بار خدایا اندر ماندم مرا یاری کن بو بکر
صدیق که عایشه رضی الله عنها بروی همی گریست وی همی گفت یا ابنتاه قولی وجاءت
سکرة الموت بالحق واکنو وصیت کرد گفت کفنونی فی اطماری فان الحی اولی بالجدید وانما
هی للدم والصدید یا هذا الموت هادم اللذات ومنقص الراحات ومفرق الجماعات
الموت یورث الوحشة ویعقب الدهشة ویحرق الاکباد ویوتم الاولاد الموت یشتت
شمل الاحباب ویبدد جمع الاصحاب یسکن اصحاب القبور والقصور ویشوش علی
اهل الدنیا الامور یا موت ما اهناک یا موت ما اخفاک امان از تو زبان از تو
صبوری چون توان از تو که جان از تو روان از تو خدایی چون توان از تو خدای
عز وجل ما را استعداد روزی کناد و از آفات دنیا نجات دهاد وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

مجلس ٩ فی قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم

فی الکبائر
تفسیر ١٠

اعلم ان هذه الآية في سورة النساء وهي مدنية وآياتها مائة وست وسبعون آية و
كلماتها ثلثة آلاف وسبعمائة وخمس واربعون كلمة وحروفها ستة عشر الف حرف
وثلثون حرفًا من رأس السورة الى هذه الآية ثلثون آية تفسيره قال
عبد الله بن عباس رضي الله عنه ان تتركوا عظائر ما تنهون عنه في هذه السورة نكفر عنكم
سيئاتكم نمحص عن ديوانكم ذنوبكم دون الكبائر من جمعة الى جمعة ومن شهر الى شهر
وندخلكم مدخلا كريما يعني حسنا في الجنة تحقيق الآية اختلفوا في الكبائر
كم هي فاما في الاصل عندنا كل ذنب كبيرة نظرا الى امر الله تعالى من الكبير لانهم قالوا لا
تنظر الى صغر الذنب ولكن انظر الى من عصيت لكن واحد في جنب واحد يكون اصغر
والله تع ذكر الذنوب في القرآن بصيغة الصغيرة والكبيرة قال الله تعالى
لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها وقيل لابن عباس رضي الله عنه الكبائر تسعة
الى التسعين اقرب وقيل سبعمائة وقال احمد بن حرب اربعة عشر الشرك بالله وقتل
النفس وعقوق الوالدين واليمين الغموس والربوا واكل اموال اليتامى والجنف في الوصية
وقذف المحصنة وقول الزور والسحر والفرار من الزحف وترك الصلوة وشرب المسكر واستحلال
البيت الحرام وقيل الكبيرة ما بينك وبين الناس وقيل الكبيرة المعصية والصغيرة دواعيها
كالنظر واللمس ثم وقيل الكبيرة ما يجب عليه الحد في الدنيا والعقوبة في الآخرة وقيل
الكبيرة ذنب مع الاصرار دون الاستغفار والصغيرة ذنب مع الاستغفار
دون الاصرار لقوله صلعم لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار وقيل

الذنوب



الذنوب على ثلثة اوجه احدها لا يغفر وهو الشرك الا بالتوبة والثانية في
المشية والثالث مكفر بشرط الاجتناب الكبائر وقيل الذنوب على خمسة اوجه
ذنب يوجب العداوة كالكفر والبدعة وذنب يسقط العدالة كالفسق وذنب يوجب
الحد كسرقة وذنب يوجب المغفرة والتوبة كسائر الذنوب وقد قال الله تعالى
الكفارة في خمسة اشياء في الصلوة قال الله تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات معناه ان الصلوة الخمس
يكفرن الخطيات والثاني في الصدقة قال الله تع ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها
وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ويكفر عنكم من سيئاتكم والثالث في التوبة قال الله تع توبوا الى
الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم والرابع في التقوى قال الله تع ان تتقوا الله
يجعل لكم فرقانا ويكفر والخامس في اجتناب الكبائر قال الله تع ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه
نكفر عنكم سيئاتكم ترتيب المجلس گفته اند علما ده گناهست که از آن بیم عزل ایمانست واکبر
کبائر انست اول ایمن شدن از عذاب ومکر خدای عز وجل دوم ترك شکر نعمت منعم سیم
عقوق مادر وپدر چهارم ربوا دادن وستدن پنجم خمر خوردن ششم بحز کیل و وزن
هفتم زنی کردن هشتم لواطت کردن نهم قتل ناحق کردن دهم بدعتی اندر مسلمانی
آوردن زشت فاما اول ایمن از مکر قال الله تع افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون وخدای عز وجل خبر کرد از اهل بهشت که گویند انا کنا قبل في اهلنا مشفقين يعني
خايفين من زوال الايمان آن وقت ترسند که ترسیده باشند از ایمان بردن پیش
حسین علی قصه هنا همی گفتند که هزار سال اندر دوزخ بماند انگه بیرون آید فقال

یا لیتنی اکون ذلك الرجل مات علی الاسلام ایمن بودن کفرست قال الله تع فلا یامن مکر الله
الا القوم الخاسرون ودل از رحمة بر کرفتن هم کفرست انه لا ییاس من روح الله الا القوم
الکافرون دوم ترك شکر منعم از کبایرست قال الله تع ولئن کفرتم ان عذابی لشدید کفت
اکر کفران نعمة آرید بدانید که عذاب من سختست سیم عقوق والدین از کبایرست قال صلعم
فلیعمل العاق ما شاء ان یعمل لن یدخل الجنة ومردی بود نام وی حادق اندر
حال مرك افتاد تلقین کردند که بکو لا اله الا الله کفت قد حیل بینی وبین هذه الکلمة اندوهکین
شدند که چه کناه کرده این مرد کفت مادر ازوی ناخشنود است شفاعت کردند بمادر تا خشنود
شد اندر وقت زبان وی کشاده شد وبکفت لا اله الا الله محمد رسول الله و بر مسلمانی ازین
جهان بیرون شد وقال ابو هریرة رضی الله عنه المشی امام الوالدین من الکبایر
وکذلك الجلوس قبلهما چهارم ربوا خوردن از کبایرست قال الله تعالی وذروا ما بقی
من الربوا ان کنتم مؤمنین معناه ان لم تترکوا فلستم بمؤمنین ازین نیز بوی زوال ایمان
همی آید قال النبی صلی الله علیه وسلم درهم من الربوا اشر واشد من ثلثة وثلثین
زنیة کفت یکدرم از ربوا حاصل کنی عذاب آن بیشتر وصعبتر از آنك سی وسه بار
زنا کنی پنجم شرب خمر از کبایرست لان الله تعالی قرنه مع عبدة الاوثان قال الله تع
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه وقال صلعم
شارب الخمر کعابد الوثن کفت می خواره چون بت پرستنده است فی الخبر ان کعب الاحبار رضی الله عنه
قال ما رایت ذنبا اعظم من شرب الخمر قال عمر رضی الله عنه هو اعظم من الشرك یا کفت هو

الی الشرك ششم بخس کیل و وزن از کبایرست و بیم عزل ایمان دارد قال الله تعالی
ویل للمطففین هر دویم من هذه السورة الا یظن اولئك انهم مبعوثون یعنی من فعل
هذا ولا یبالی ولا یخاف انه لا یقر بالبعث بعد الموت روزی مردی اندر مسجد پیغمبر آمد
نماز نیکو بکرد مع اتمام الرکوع والسجود عمر پرسید ازان مرد نیکو نماز کردی ما حرفتك
قال امین هذا السوق اکیل واتزن عمر کفت ان کنت بصلوة یحیی وزهد عیسی لا
تنجو من لی لتنا که این صعب حرفتیست بیم زوال ایمان دارد هفتم زنی کردن از
کبایرست قال الله تع ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وقال صلعم
الایمان سربال المؤمن فاذا زنی نزع الله سرباله بحکم الخبر هر که زنا کرد لباس ایمان بیم
بود که ازوی جدا شود وقال الزنی والغنی لا یجتمعان وقال صلی الله علیه
وسلم ما من ذنب اعظم عند الله من نطفة حرام یضعها الرجل فی رحم لا یحل له وبدان
که برصیصا که کافر شد از شومی زنا بود هشتم لواطت از کبایرست و بیم
زوال ایمان دارد اندر خبرست که سلیمان علیه السلام پرسید ابلیس عن احب الاشیاء
الیه وابغضها الی الله قال اللواطة کفت هیچ چیز برمن دوست تر از لواطت نیست
و بر خدای دشمن تر از لواطت نیست نهم قتل ناحق از کبایرست لان النبی صلی الله علیه وسلم
قال من اعان احدا علی قتل مسلم بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه ایس من رحمة الله
دهم کناه که از کبایرست بدعتست لقوله صلعم من تبسم فی وجه مبتدع فقد
اعان علی هدم دینه وقال صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لا ینالهم شفاعتی

القدرية والمرجية وقال بعض الائمة لم يقع احد في الكفر حتى يقع اولا
في البدعة فهذه شرح قوله ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم الاخبار
والآثار روى عمرة عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستة لعنتهم لعنهم الله
الزائد في كتاب الله عز وجل والمكذب بقدر الله والمتسلط بالجبروت ليذل من اعز الله
وليعز من اذل الله والمستحل من عترتي ما حرم والمستحل من غيره شيء ما حرم الله والتارك
لسنتي قلنا اكبر الكبائر ما جمع رسول صلى الله عليه وسلم في هذا الخبر وقال
صلعم اكبر الكبائر ثلثة من ظلم اجيرا اجرة ومن ظلم امرأة مهرها ومن باع حرا واكل ثمنه
وقال صلى الله عليه وسلم من الصلوة الى الصلوة كفارة لما بينهما ومن الجمعة الى الجمعة
كفارة لما بينهما ومن رمضان الى رمضان كفارة لما بينهما وقال صلى الله عليه وسلم مجلس علم
كفارة لسبعين مجلس سوء وقال صلى الله عليه وسلم ثلث كفارة اسباغ الوضوء في السبرات ومشي
الاقدام الى الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة وفي الخبر ايضا انه قال صلعم ان المجلس الصالح
يكفر الفي الف مجلس سوء

النکت والاشارات

بدانکه از کناه کبیره دست واداشتن بهتر است
از هر طاعت فضائل کردن زیراکه فرشتکان را بدین بستودند قال الله تع لا یعصون الله ما
امرهم ویفعلون ما یؤمرون ترک زلت مقدم کرد بر ذکر طاعت تا تو بدانی که آن
بزرکتر است بسه چیز ایشان را بستودند لا یعصون الله لا یفترون لا یسامون از طاعت
سیر نشوند واندر طاعت کردن سستی نکنند وامر را ترک نکنند یا هذا تو چنین هستی تا بعد
این موصوف در بین طاعت سستی واز طاعت سیری وانذر خدای خویش عاصی

نکته

کفته اند معصیت آسان توان کرد طاعت دشخوار چرا زیرا که راه معصیت را دوزخ است
ودوزخ اندر زیر هفتم زمین است بنشیب آسان رو توان شد وراه طاعت را بهشت است
وبهشت زبر هفتم آسمانست بر بالاست وببالا دشخوارتر توان شد وقیل یا طالب
الدنیا ابتر ترکهم لها ابر عمر عبد العزیز رح شاهی از خلفاء الراشدین کوید وکویند
خلفاء الراشدین نزدیک من پنج اند ابو بکر عمر عثمان علی عمر بن عبد العزیز از بزرکی پرسید
که التائب افضل ام البریء من الذنب کفت التائب الصحیح اقوى من المنکر ولم یسمى احدا من الانبیاء
سیدا الا یحیى بن زکریا چرا از بهر آنک معصیت نکرد ابو تراب نخشبی کوید اجتناب الکبائر
هو الاجتناب من الدعاوی الفاسدة والاشارات من غیر حقیقة ابو القسم بیشر علم
اشارت کفتی وسخن علم وار دانشمندی کفتند مارا سخنی امروز در درویشان عایب کوی
وی کفت یک ساعت شما همچنین بباشید تا باز آیم برفت وباز آمد وبر منبر شد سخن در درویشان
کفتن کرفت کفتند یا شیخ اینچه بود چرا شدی کفت من کفتنی سخن در درویشان کوی مسلم بود
مرا آن روان کفتن که مرا پنج درم جایی معلوم بود بشدم آن بنهادم داشتم مجرد شدم
تا مسلم شد سخن ایشان کفتن این معنی این سخن است که کفت الاجتناب من الدعاوی الفاسدة
والاشارات من غیر حقیقة ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم وقال
یحیى الکبیرة ما کبره الله بالوعید والصغیرة ما صغره الله بما وعد له المغفرة وقال
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه الکبیرة الشرک وما دون الشرک من الذنوب الصغائر
قال الله تعالى ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ابن عباس کوید

رضی الله عنه هشت آیت اندر سورهٔ نسا آن بر من دوستر است از دنیا و هرچه اندر دنیا
چیز است ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه و قوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و قوله والله یرید
ان یتوب علیکم و قوله یرید الله ان یخفف عنکم و قوله و من یعمل سوءا او یظلم نفسه و قوله واعبدوا الله
ولا تشرکوا به شیئا و ان شاء الله کرما اندرین کتاب برین هر آیتی که عبدالله بن عباس
رضی الله عنه گفته است ذکر کنیم تا بر اصلی بود رجعنا الی قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه بر گناه دلیر نباید بود صغائر و کبائر ترک باید کرد بر اصل ما بنده بگناه کافر نشود
لکن استادی شنیده ام از فقیه اسمعیل صاحب شرح تعریف گفت جامه سپید بطغار آب بری
زود بدرد همچنین گناه بر گناه همی کنی بناداگاه روزی پیراهن ایمان دریده شود شعر
ایا انسا یا رب تعرش عاصی ٭ اتدری ما جزاء ذوی المعاصی ٭ سعیر للعصاة لها ثبور ٭
و ویل یوم یوخذ بالنواصی ٭ فان تصبر علی النیران فاعص ٭ والا کن من العصیان قاصی ٭
و فیما قد کسبت من الخطایا ٭ رهنت النفس فاجهد بالخلاصی ٭ یا اهذا بترک گناه ٭
مکن نه صغیره نه کبیره لا تنظر الی صغر الذنب و لکن انظر الی من نهاک عنه اعددنا فات
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ٭ قیمت آسمان اندر شمس تاوان نهاد کرد ٭ قیمت ابر اندر رعد و باران کرد ٭
قیمت زمین بحیوة عالمان کرد ٭ قیمت کوه اندر معادن فراوان کرد ٭ قیمت دریا بدر و مرجان کرد ٭
قیمت زنبور به انگبین الوان کرد ٭ قیمت نعمت بشکر زوان کرد ٭ قیمت باغ بگل و ریحان کرد ٭
قیمت تن بنور ایمان جان کرد ٭ قیمت چشم بگریستن گناهان کرد ٭ قیمت گوش بسماع قرآن کرد ٭
قیمت زوان بشهادة سبحان کرد ٭ قیمت دل بشرح رحمان کرد ٭ قیمت مومن بترک عصیان کرد ٭

قیمت

قیمت عارف بوجد منان کرد ٭ ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه شعر
از نور دلم راچو مه داری تو ٭ وین ستر مرا نظاره که داری تو ٭ یا عبد عزیز با گناه داری تو ٭
شاید که جنو یکیس الیاحات بدانک شومی گناه فراهمه راچنین فرا رسد
فرا بر و بحر رسد ظهر الفساد فی البر والبحر یعنی نقص الثمار فی البر بقتل هابیل و فی البحر بغصب
جلید الملک للسفن و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا فرا رسید که قصة
قارون فخسفنا به و بداره الارض و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم فرا باغ و
ضیاع رسید قصة اهل صروان فاصبحت کالصریم نیست شد فرا شهر رسید
و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون قصة ثمود و
هلاک شدن ایشان فا دل رسید قصة ثعلبه فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم فا دین رسید
قصة ابلیس و کان من الکافرین شومی گناه صعب است علیک ان تترک جمیع الخطایا
حتی تجد جمیع العطایا شعر الذنب اخرجنی والذنب اخزنی
والذنب من سید السادات افردنی والذنب من شجر الزقوم اطعمنی
مجلس فی قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض
اعلم ان هذه الآیة فی سورة النساء و قد علمنا عدد کلماتها و حروفها و آیاتها
و من راس السورة الی هذه الآیة ثلث و ثلثون آیة تفسیره قال عبدالله بن عباس
الرجال قوامون علی النساء مسلطون علی ادب النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض بالعقل
والقسمة والدیة والشهادة والمیراث و بما انفقوا یعنی بالمهور والنفقة نزلت هذه

مجلس دارد فی الزوجین

الآية في شان اسعد بن الربيع وامراته عمرة بنت محمد بن سلمة في لطمة لطمها زوجها لقبل
عصيانها في المضجع فجاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبكت فانزل الله
هذه الآية **تحقيق الآية** اعلم ان العلماء تكلموا في هذه الآية بان الرجال افضل ام
النساء فقال بعضهم النساء افضل من الرجال لاجل الحبل والرضاع وخدمة البيت و
الطاعة الازواج واحتياج الرجال الى النساء **واوحى الله تعالى** الى موسى عليه السلام
اني اعطيت فلانا خير الدنيا والاخرة وهي امراة صالحة وقال صلى الله عليه وسلم
خير النساء العفيفة في فرجها المطيعة لزوجها وكان دعاء داود عليه السلام كان يقول
بعد كل صلوة اللهم اني اسالك خصالا اربعا واعوذ بك من خصال اربع اسئلك لسانا
ذاكرا وقلبا شاكرا وبدنا صابرا وامراة تعينني على طاعتك واعوذ بك من خصال اربع من
ولد يكون علي زانيا ومن مال يكون علي وبالا ومن امراة تشيبني قبل المشيب ومن خليل ماكر
ان راى مني حسنة وان راى مني سيئة اذاعها **وشكى ابرهيم الى الله عز وجل** من امراته سارة
قال الله تعالى يا ابرهيم دارها تعيش بها وقال بعضهم الرجال افضل من النساء لان الله
تعالى لم يجعل منهن رسولا ولا نبيا ومنعهن من الخروج الى الجهاد والاعياد والجنائز و
عيادة المريض وجعل ميراثهم وشهاداتهم وعقلهم اكثر وقال وهب عاقب الله تعالى
النساء بعشرة خصال شدة النفاس والحيض وناقصات العقل وناقصات الميراث
للذكر مثل حظ الانثيين والشهادة قال الله تعالى فان لم يكونا رجلين فرجل وامراتان
وناقصات العبادات لا تصلي ايام حيضها ولا تصوم ايضا ولا تتاذن الا بولي

كتمها ح

ذهن

وجعلهن

وجعلهن اكثر اهل النار وليس لهن ان يخرجن الا باذن زوجهن وليس لهن ان يتزين
الا لاجل زوجهن وقال صلى الله عليه وسلم خير امتي اولها المتزوجون واخرها
العزاب **وقيل لعيسى** عليه السلام ما لك لا تتزوج قال وما اصنع بالزوجة يكون
لي منها ولدان عاشوا فتنوني وان ماتوا احزنوني وعند الامام الشافعي رضي الله عنه
المستحب لمن تاقت نفسه الى الوطي ان يتزوج ومن لم يتق نفسه الى ذلك فالمستحب
له ترك التزويج وقال صلى الله عليه وسلم ان الرجل ليرفع بدعاء ولده سبع درجات
وقال صلى الله عليه وسلم تزوجوا بالولود الودود **وقال** سوداء ولود خير من
حسناء عقيم **وقال** تناكحوا تكثروا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة حتى السقط
وقيل من نجا من زوجة بموت او طلاق فسعى بطلب ثانية فاقتلوه بالخناق وكان لشقيق امراة
وولدان فقال اللهم اقبضهم اليك فما توافى شهر واحد ثم قال من تزوج فقد ركب
السفينة فاذا ولد له ولد فقد غرق **وفي بعض الاخبار** لولا النساء لعبد الله حق
عبادته **ترتيب المجلس** بدانك خداي عز وجل هفت كروه را بر هفت كروه فضل نهاده است
بيغمبر ان را بر امتان قال الله تع وكلا فضلنا على العالمين وغازيان را بر قاعدان قال الله تعالى
وفضل الله المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما **وفي الخبر لولا الصالحون** لهلك الطالحون
ولولا الغزاة لهلك القاعدون ولولا الامراء لاكل الناس بعضهم بعضا ولولا العلماء
لصار الناس كالبهائم ولولا الريح لانتن ما بين السماء والارض ولولا الحمقى لخربت
الدنيا والثالث فضل نهاد بعضي از طعمه را بر بعضي قال الله تعالى ونفضل بعضها

على بعض في الاكل **چهارم** فضل نهاد فرزندان آدم را برجمله خلقان سوى الملائكة

على حد الاقاويل قال الله تع وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا **پنجم** فضل نهاد بعضى

از رسولان را بر بعضى چون اولو العزم بر ديگران قال الله تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على

بعض **ششم** فضل نهاد احرار را بر عبيد واما قال الله تعالى الرجال قوامون على النساء

بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم **الاخبار والآثار** روى عن

انس انه قال خدمت رسول الله صلعم عشر سنين فما قال لشيء فعلته لم فعلته ولا قال

لي لشيء كسرته لم كسرته وكنت واقفا على راس رسول الله صلى الله عليه وسلم اصب الماء

على يديه اذ رفع راسه الي فقال يا بني الا اعلمك ثلث خصال ينفعك الله قلت بلى

يا رسول الله قال اذا لقيت من امتي فسلم عليهم حتى تطيل عمرك واذا دخلت بيتك

فسلم عليهم حتى تكثر خير بيتك وصل صلوة الضحى فانها صلوة الابرار **وروى عن انس**

انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما امراة خرجت من بيت زوجها بغير اذنه

لعنتها الملائكة وعن سلمان الفارسي انه قال دخلت فاطمة على النبي صلعم فلما نظرت

الى ابيها دمعت عينيها وتغير لونها فقال لها النبي صلعم ما لك يا بنتاه قالت

يا رسول الله كان بيني وبين علي شيء البارحة شيء من الكلام فغضب علي بكلمة خرجت

من جوفي بلا ما اردت انا فلما رايت ان عليا قد غضب ندمت فقلت له يا ابا

الحسن لا تثين ارض عني فان الذي سمعت شيئا خطأ ولا اعود الى شيء من ذلك

فابى ان يكلمني وحول وجهه فطفت حوله سبعين مرة حتى رضي عني وضحك

هفتم فضل دانا نهاد بر نادان

في وجهي مع الرضاء وانا خائفة من ربي فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم

يا بنتاه والذي بعثني بالحق نبيا لو انك مت قبل ان يرضى علي كرم الله وجهه لم اصل

على جنازتك يا بنتاه اما علمت ان رضاء الزوج هو رضا الله وان غضب الزوج هو

غضب الله تعالى يا بنتاه طوبى لامرأة رضي عنها زوجها اذا رضي عنها زوجها

يوما وليلة كان خيرا لها من عبادة سنة بل المرأة اذا رضي عنها زوجها ساعة من

نهار كتب الله تعالى بكل شعرة على بدنها عبادة يا بنتاه افضل عمل النساء طاعة

الازواج وبعد الطاعة ليس لها عمل افضل من الغزل وعمل الجلوس ساعة عند المغزل

خير لهن من عبادة سنة وانه يكتب لهن بكل طاقة من غزلهن ثواب شهيد يا بنتاه

المرأة اذا رضي عنها زوجها لم يخرج من الدنيا حتى يرى مكانها في الجنة يا بنتاه

المرأة اذا غزلت حتى تكسو زوجها وصبيانها وجبت لها الجنة واعطاه الله تعالى

بكل شبر من ثوبها مدينة في الجنة يا بنتاه مسكينة من ليس لها زوج والجلوس

ساعة مع الزوج افضل من عبادة سنة والنظر الى وجه الزوج خير من الطواف

حول الكعبة يا بنتاه اذا رضي عنها زوجها دخلت من اي ابواب الجنة شاءت

وعن عكرمة قال كنت مع ابي بكر رضي الله عنه في نفر من اصحاب رسول الله صلعم في المسجد

اذ ناهم رجل فقال لهم يا اصحاب محمد وخيار الناس بعده اتي لي امراة سليطة

لسان نمامة توقع الجيران بعضها في بعض ولا تلزم بيتها وانا منها في عناء وشدة

الا هل منكم رجل يبلغها قول النبي صلى الله عليه وسلم ترجوا ان الله يغفر له قال حذيفة بن

البيان انا فقال ابو بكر الصديق رضى الله عنه بلغها انى سمعت رسول الله صلعم قال
ايما امراة عذبت زوجها بلسانها فهى فى لعنة الله وسخطه ولعنة الملائكة والناس
اجمعين فقال عمر رضى الله عنه قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة قالت
لزوجها ما لى منك وما رايت منك خيرا قط الا احبط الله عملها سبعين سنة ولو
كانت تصوم النهار وتقوم الليل الا ان تتوب وترجع فقال على بن ابى طالب
كرم الله وجهه قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة هجرت زوجها وهو طالب
لها لا حشرت يوم القيمة مع هامان وفرعون وقارون فى الدرك الاسفل من النار الا
ان تتوب وترجع وقال ابن عباس رضى الله عنه قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول
ايما امراة خرجت من بيت زوجها بغير اذنه الا لعنها كل شى طلعت عليه الشمس
والقمر الا ان يرضى عنها زوجها وقال عمار بن ياسر رضى الله عنه قل لها انى سمعت
رسول الله صلعم يقول ايما امراة خانت زوجها فى الفراش عليها نصيبه عذاب هذه الامة الا
ان تتوب وترجع وقال مقداد بن الاسود قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما
امراة غضب زوجها عليها لعنه الله تع والملائكة والناس اجمعين وقال
سلمان الفارسى رضى الله عنه قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة منت على زوجها
بما لها فتقول انما كنت تاكل من مالى فلو انها تصدقت بذلك المال فى سبيل الله
تعالى لا يقبل الله منها الا ان يرضى عنها زوجها وقال ابو ذر الغفارى قل
لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة قالت لزوجها عليك لعنة الله وقا

الا لعنها الله عز وجل فوق سبع سموات وكل شى خلق الله تعالى الا الثقلين الجن والانس
الا ان تتوب وترجع وقال طلحة بن عبد الله قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول
ايما امراة كلحت فى وجه زوجها فيدخل عليه فى ذلك الغم فهى فى سخط الله تعالى الا ان تضحك
زوجها ويدخل عليه السرور وقال زبير بن العوام قل لها انى سمعت رسول الله
صلعم يقول ايما امراة عبدت عبادة مريم بنت حنة ثم لم يرض عنها زوجها ما قبل الله تع منها
طاعة ودخلت مع المنافقين فى الدرك الاسفل من النار الا ان تتوب وترجع وقال
عبد الرحمن بن عوف قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول ايما امراة دخلت على زوجها من الغم
فى امر النفقة وكلفته ما لا يطيق لا يقبل الله تع منها صرفا ولا عدلا الا ان تتوب وترجع
وقال معاذ بن جبل قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول لو ان امراة لحست انف
زوجها دما وصديدا لا تخرج منها ما ادت حق زوجها وقال ابو امامة الباهلى قل لها انى سمعت
رسول الله صلعم يقول لو جاز لاحد ان يسجد لاحد دون الله تعالى لامرت النساء ان يسجدن
لازواجهن وقال عبد الله بن عمر قل لها انى سمعت رسول الله صلعم يقول لو ان جميع ما فى الارض
من ذهب وفضة حملته الى بيت زوجها ثم ضربت على راس زوجها يوما من الايام تقول
من انت انما المال مالى لحبط الله عملها ولو كانت من اعبد الناس الا ان تتوب وترجع وتعذر
الى زوجها فبلغها قول هؤلاء الصحابة فقالت المراة انى كنت مجوسية اسلمت اليوم على يديك
فارض عنى فقال القوم من لا يرحم لا يرحم فرضى عنها زوجها النكت والاشارات
بدانك بزركان زنان ده بوده اند صابره وخائفه وراجيه وصالحه ومستقيمه ومريده

وصحبه وقانته وخائفة وراضيه وزاهده وعالمه آن زن صابره زن ابوطلحه بود فرزندی ازو بمرد پرسید از شوهر کی عاریت فرا خواهیم ده سال بداریم که وا خواهند خشم خواهیم گرفت گفت نه زن گفت آن فرزند ما عاریت بود ده سال بداشتیم خدای عز وجل وا خواست پنهان اندر خاک کردند وصبر کردند نزدیک شدند وبگفتند قصه رسول گفت بارک الله لکما فی لیلتکما فحبلت بعبد الله بن طلحة وکذلک آسیة وقصتها وامّا الخائفة چون فاطمه رضی الله عنها که رسول صلعم گفت از قیامت وسوال وجمیع اهوال ایمن هستم گفت نه گفت آمنه کسی بود که از همه ایمن بود چرا مرا آمنه نام کردی جبرئیل علیه السلام آمد وگفت ورا فاطمه نام کرد خدای اَنّ تکمت فیه الی آخره والراجیة چون حبیبة العدویة بود هر شبی گفتی غارة النجوم وسهرتا لعیون وانت حی قیوم قد خلا بک حبیب بحبیبة وقد خلوة بک الهی اقبلت منی لیلتی فاهنی ام رددتها فاعزی وآن زن صالحه آن بود که ذو النون المصری ورا دید همی گفت یا شفیق یا رفیق ارفق بی مکتوب فی مجلس اذکره وان زن مستقیمه مریم بنت حنّة قال الله تعالی وکانت من القانتین وقصتها وان زن مرهبه مثل شعوانة خرجت کل یوم فی بحثا الطلب لعلم وقصتها وآن زن محبه چون رابعة العدویة که گفت ملیت قلبی من حب الله تعالی بحیث لا مدخل فیه لغیره مکان وآسیة ایضا حیث قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة وآن زن زاهده چون سکینة العدویة بود که مرقع اندر پوشید چهل سال آن داشت تن هرگز جامهٔ نو نپوشیدی تا بمرد وآن زن قانته چون حاتم بود که شوهر خویشتن را گفت تا اندر خانه

توآمده ام پای زو را ستان تو بر نهاده ام بجنان ببرند وهر کی از آن مال تو هیچ چیز وا کس نداده ام بی دستوری تو وآن زن عاقله زن موسی علیه السلام بود قال الله تعالی تمشی علی استحیاء قالت والقصة بطولها والزاهده مثل فاطمه رضی الله عنها هزده جا برکه خرما برد وخنه وآن زن عالمه چون عایشه که دوازده هزار شاگرد داشت لمسئلة الی آخرها وقال صلی الله علیه وسلم ثلثی العلم عند عایشة وحکایات موسی مع امراته وحکایة عزیر مع امراته وحکایات بنی اسرائیل والحکایات فی هذا الباب کثیرة نتوانستم که ذکر کنم که مجلس از حد فرا تر شدی وامّا العددیات قوله تعالی الرجال قوامون علی النساء بدانک قیام اندر قرآن بر بیست وچهار است قیام نماز قوله تعالی الذین یقیمون الصلوة وقیام حدود قوله تعالی فان خفتم الا یقیما حدود الله وقیام شهادة قوله تع واقیموا الشهادة لله وقیام عدل قوله تعالی کونوا قوامین بالقسط وقیام امر قوله تع جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس وقیام معیشت ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وقیام حشر قوله تع ویوم اقامتکم وقیام اقرار قوله تع ولو انهم اقاموا التوریة وقیام وزن قوله تع فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا وقیام حساب قوله تع یوم یقوم الحساب وقیام ساعة قوله تع ویوم تقوم الساعة قائمة وقیام سماء یوم تقوم السماء والارض بامره وقیام ملئکه وما منا الا له مقام معلوم وقیام دین قال الله تع ان اقیموا الدین وقیام اللیل امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما وقیام خطبه وترکوک قائما وقیام خدمت والقائمین والرکع السجود وقیام فضل وحراست قال الله تع الرجال قوامون علی النساء النیاحات ده بزرگ از جهت ده زن اندر ده بلا افتاده اند

آدم از جهت حوا ٥ قابیل از جهت اقلیما ٥ قوم لوط از جهت واهله ٥ یوسف از جهت زلیخا ٥ نوح
از جهت واعله ٥ برصیصا از جهت دختر ملك ٥ بلعام از جهت عیال خویش ٥ رسول صلعم از
جهت زینب ٥ علی از جهت زن عبد الرحمن بن ملجم ٥ وا ینها همی را تقنه است اما بدانك
رسول صلی الله علیه وسلم گفت ما ترکت بعدی فتنة اشد علی امتی من فتنة النساء صعب للابیت
این حدیث زنان زنهار خویشتن نگاه دار خدای عز وجل گفت ان من ازواجکم
واولادکم عدوا لکم فاحذروهم ونیز خدای عز وجل گفت ان کیدکن عظیم وان
کید الشیطان کان ضعیفا بدانك زنان تیری اند از تیرهاء ابلیس وبسیار کسان کی کشته
شدند بدین تیر شیطان زن طواف همی کرد ومردی طواف همی کرد هر باری این مرد بدان
زن نگریستی آن زن گفت یا فلان همه کسی کی اینجا آیند بار بنهند تو بار اینجا بر گیری کجا
نهی کم من قتیل بنظره **شعر** با دا عجبا زین دل بی راه شده ٥
وین آز دراز و عمر کوتاه شده ٥ از جرم وجفای خود روان بسته شده ٥
روز بهی زار سرگشته شده ٥ کی بود دل من ز خواب بیدار شده ٥
وز خلق جهان بجمله بیزار شده ٥ بر کام هوای خویش سالار شده ٥
وا درگه آن دوست وفادار شده ٥ خدای عز وجل ما را از همه فتنها دور کناد و
بطاعت خویش مشغول کناد ٥ وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ٥

مجلس ١١ في الوالدين

مجلس في قوله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا اعلم ان هذه الآية
في سورة النساء وقد علمنا عدد كلماتها وآياتها وحروفها ومن راس السورة الى
تلنا

روى عن ابي هريرة رضي الله عنه
ان رجلا شكا الى النبي صلى الله عليه
قسوة قلبه فقال ان اردت
ان يلين قلبك فاطعم المسكين
وامسح براس اليتيم

هذه الآية خمسة وثلثون آية تفسيره قال عبد الله بن عباس كل عبادة
في القرآن يعني التوحيد واعبدوا الله معناه وحدوا الله ولا تشركوا به شيئا من
الاصنام والاوثان وبالوالدين احسانا يعني برّ بهما وبذي القربى يعني القرابة صلوا
الرحم واعطوهم ولا تقطعوهم واليتامى والمساكين اليتامى عامة والمساكين الذين يطوفون
حول الابواب والسكك ويأخذون الخبز واللقمة والجار ذي القربى جار بينك وبينه
قرابة فله عليك ثلث حقوق حق الجار وحق الاسلام وحق القرابة والجار الجنب ليس
بينك وبينه قرابة فله عليك حقان حق الجار وحق الاسلام وقيل الجار الجنب يعني من
اهل الذمة له حق واحد والصاحب بالجنب الرفيق في السفر ويقال الضجيع في اللحاف يعني
المرأة وابن السبيل الضيف النازل وهو مجاز الطريق وما ملكت ايمانكم من العبيد
والاماء لا تكلفوهم فوق ما يطيقون ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا معناه
مختالا في مشيته فخورا بمعصيته وبالوالدين احسانا قرن الله تع حقهما بحق
نفسه في سبع آيات في سورة البقرة واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا
الله وبالوالدين احسانا والثاني في سورة النساء واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا
وبالوالدين احسانا والثالث في سورة الانعام قل تعالوا اتل ما حرم ربكم الا تشركوا به
شيئا وبالوالدين احسانا والرابع في بني اسرائيل وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه و
بالوالدين احسانا والخامس في العنكبوت ووصينا الانسان بوالديه احسانا
نزلت في شان سعد بن ابي وقاص والسادس في سورة لقمان قوله ان اشكر لي

الصحيح

اي الغريب الذي

ولوالديك وإن تابع في سورة الاحقاف ووصينا الانسان بوالديه احسانا
نزلت في شان ابي بكر الصديق رضي الله عنه وابنه عبد الرحمن وقال
بعضهم لماذا شفقة الام اكثر من شفقة الاب الجواب عنه لان الله تعالى قال
فلينظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق يخرج من بين الصلب والترائب فماء الاب
ينزل من صلبه وهو في ظهره وماء الام ينزل من الترائب والصدر فخروج ماء
المرأة من قلبها فمحبتها تزيد وخروج ماء الاب من ظهره فمحبته على قدره وقيل
عناء الام اكثر من عناء الاب كما قال الله تع حملته امه كرها ووضعته كرها وحمله و
فصاله ثلثون شهرا وعناء الاب اقل لانه يقضي شهوته ولا عناء عليه بعد
ذلك وقيل ما الحكمة في ان الابوين اشفق من الولد على الابوين لان آدم وحوا لم يكن
لهما ابوان فلم يكن لهما شفق على الابوين وكان لهما اولاد فوقع شفقتهما على الاولاد
فيكون كذلك الى يوم القيمة ترتيب المجلس بدانك اندرين مولى جل جلاله ده چيز
ياد كرده است اول حق خدايي خدا كه بنده وي باشي بنده شيطان نباشي
واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وحدوا الله قال الله لا تتخذوا الهين اثنين
يزدان واهرمن مكو نور وظلمت مكو چنانك كودكان كويند حنريان ومزدكيان
وبها فرنيان بر خالق اجسام واعراض يكي دان دو مدان چنانك قدريان دانند
والله خلقكم وما تعملون والله خالق كل شيء هل من خالق غير الله واعبدوا
الله اين بود دوست از دشمن جدا كن ترا دوستي ودشمني است دشمنت مكار است

دوستت

دوستت وفا نيكو كار است دشمنت حسود است دوستت ودود است
دشمنت زرافست دوستت زرافشت دشمنت جاحد است دوستت واحد است
دشمنت كعوز است دوستت شكور است دشمنت جافيست دوستت وافيست
دشمنت لئيم است دوستت كريمست دشمنت غدار است دوستت غفار است
دشمنت شيطان رجيم است دوستت رحمن الرحيم است واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا
دوم حق الله تع وبالوالدين احسانا حق مادر و پدر نگاه دار لان النبي صلى الله عليه وسلم
قال من اصبح ووالداه عنه مرضيان اصبح وله بابان مفتوحان من الجنة عبد الله بن
عمر روايت كند كه مردي نزديك رسول صلعم امد وگفت جئتك ابايعك على الهجرة فتركت ابوي
يبكيان فقال ارجع اليهما واضحكهما حق مادر و پدر بدين جايگاه هست و اندر خبر است
كه مردي نزديك رسول صلعم آمد وگفت هل بقي من البر بعد موت الوالدين شيء قال نعم
الصلوة عليهما والاستغفار لهما والوفاء بعهدهما واكرام صديقهما وصلة رحمهما
سيم حق اندرين آية قال الله تع وبذي القربى رسول گويد صلعم الرحم معلقة بالعرش و
لها لسان ذلق وهي شفيعة ويقول اللهم صل من وصلني واقطع من قطعني ونيز رسول
صلعم گفت اعجل الخير ثوابا صلة الرحم واعجل الشر عقابا البغي ونيز رسول صلعم گويد
لا يقبل الله صدقة وفي ذي رحمه محتاج ومجاهد گويد اندر تفسير اين اية يمحو الله
ما يشاء قال هو الرجل يبقى من عمره الا ثلثة ايام فيصل رحمه فمد في عمره
الى ثلثين وكذلك فاقطع رحمه چهارم اندرين آية قال الله تع واليتامى رسول صلعم

کوید خیر بیت من المسلمین بیت فیه یتیم وشر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه
وقال الله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر وقال صلعم من مسح براس الیتیم کانت له
بکل شعرة مرة علیها یده حسنات وقال صلعم لا یقرب الشیطان مائدة علیها یتیم وقال
صلعم لابی هریرة کن للیتیم کالاب الرحیم وقال صلعم من خشی یتیما فتحت له
ابواب الجنة من ایها شاء دخل پنجم حق اندرین آیة قال الله تعالی والمساکین ومسکین سه
کروه باشند متعفف وسائل وملح وافضل این قوم متعفف بود لقول علی رضی الله عنه
انه قال لان اعطی لقمة الی متعفف احب الی من ان اعطی درهما الی سائل وپیغمبر صلعم گفت
اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین وایشان گفت فیکم المحیا
وفیکم الممات اندرمیان شما زیما واندرمیان شما میرانا وقال صلی الله علیه وسلم اعطوا السائل
وان جاءکم علی فرس ششم حق اندرین آیة قال الله تعالی والجار ذی القربی قال
رسول الله صلعم ما آمن مومن بات شبعان وجاره جایع وقال صلعم لا یزال جبرئیل یوصینی
بحق الجار حتی ظننت انه سیورثه وقال صلعم من خان جاره بشبر من الارض طوقه الله
تعالی الی الارض السابعة وقال صلعم من منع الماعون من جاره منعه الله منه فضله
یوم القیمة هفتم حق که اندرین آیة مذکور است قال الله تعالی والجار الجنب قیل الجار
الجنب المرأة فی البیت وقال صلعم خیرکم خیرکم لنسائکم وبناتکم وگفته اند که چهل سرای از
دست راست وچهل سرای از دست چپ وچهل از پیش روی وچهل از پس پشت
همسایه بود با همه نیکویی باید کردن وبوحنیفه رحمة الله علیه بی سال حرمت همسایه گور

همی

همی فا کرفت بکوی کند که خانهٔ گور بر زور خانه بوحنیفه رحمة الله علیه خلد کرد، بود
این همی کرد وبنه گفت تا گور بدانست گفت ما علمت ان فی الحنیفیة مثلك یا باحنیفه
اسلام عرضه کن عرضه کرد مسلمان شد از برکت احسان بوحنیفه باز آن گور والجار
الجنب یعنی اهل الذمة هشتم حق اندرین آیة که خدای عز وجل گفت والصاحب بالجنب
یعنی الرفیق فی السفر با همراه نیکویی باید کردن قال رسول الله صلعم ستة من المروة
ثلثة منها فی الحضر وثلثة منها فی السفر فاما اللواتی فی الحضر فتلاوة کتاب الله عز وجل
وعمارة المساجد واتخاذ الاخوان فی الله واما اللواتی فی السفر فبذل الزاد وحسن
الخلق والمزاح فی غیر معصیة الله واما نهم اندر آیة آنست که خدای عز وجل گفت وابن
السبیل قیل الضیف النازل وحق مهمان سه روز بود کما قال صلی الله علیه وسلم الضیافة
ثلثة فما فوقها صدقة وقال صلعم من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه
وقال صلعم من لم یکرم ضیفه فلیس من ابرهیم ولا منی وقال صلعم الضیف اذا نزل نزل
برزقه واذا ارتحل ارتحل بذنوب صاحبه وقال صلعم ما من مومن سمع همس ضیفه
فیفرح بذلك الا غفرت خطایاه دهم حق که اندر آیة مذکور است قال الله تعالی وما ملکت
ایمانکم وقال صلعم العبد الزاهد والمملوك الصالح آمنان من الحساب وقال ابن
مسعود رضی الله عنه کنت اضرب غلاما لی فسمعت هاتفا یقول من خلفه اقدر علیك منك
علیه فالتفت فاذا هو رسول الله صلعم قلت هو حر لوجه الله فقال اما انك لو لم
تفعل لمستك النار وقال رجل یا رسول الله کم یعفو عن الخادم قال سبعین مرة

وقال صلعم من اعتق رقبة اعتق الله رقبته من النار **الاخبار والآثار** روی
ابو هریرة قال قال رسول الله صلعم لا یمنع احدکم جاره ان یغرز خشبة فی جداره وقال
صلی الله علیه وسلم النظر فی خمسة عبادة النظر فی الماء الجاری عبادة والنظر فی المصحف
عبادة والنظر فی السماء والنظر فی وجه العالم عبادة والنظر فی وجه الوالدین عبادة
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم انه قال ما من ولد بار ینظر الی والدیه الا کتب الله عز وجل
له بنظره حجة مبرورة قالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مائة مرة قال الله اکبر
واطیب قال ای عطا الله اکبر واطیب وسمی النبی علیه السلام اربعة اشیاء ریاض الجنة **الاول** قال
بین منبری وقبری روضة من ریاض الجنة **والثانی** قال القبر روضة من ریاض الجنة
والثالث قال حلق الذکر روضة من ریاض الجنة **والرابع** قال والنظر الی وجه الوالدین
روضة من ریاض الجنة **الکتب والاشارات** واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا قال یحیی بن
معاذ الرازی کونوا عبیدا باعمالکم کما انتم عبیدا بابدانکم گوید بنده خدای باشی
بکردار چنانک بنده خدایی بگفتار **ازهر گوید** یا لیت قلبی فی القلوب کثوبی فی الثیاب کاشکی دل
من اندر میان دلها چون جامه من استی اندر میان جامها **شیخ خواجه امام** رحمة الله علیه
سرای خویش نیکو همی کرد از استاد **ابو منصور بن** مهران رحمة الله علیه شنیدم که گفت
روزی نماز پیشین خواجه امام سهل پیر زاهد زن مزدوری را دید پای برهنه بگرمای گرم
ناوه همی کشید ویرا گفت رنج بسیار همی کشی مزد تو هر روز چند بود وی گفت دو درم خواجه
واخذ همی اندیشید و گفت یا سهل شمار برگیر تا اندر هر سالی بخدمت خداوند تو چندان رنج

فرا نو رسید کم بدین دو درم وازین مزد و درهمی رسید اندر روز شمار بکرد چندان رنج نرسید
جمله عمر مقابله کرد برنج خویش بر در خدای تا بازان روزی آن مزد و در برابر بنیامد فرا خویشتن
گفت یا نفس نابکار یا انک اندر عمر خویش خدای خویش را بدو درم کار نکرده این بندگی بود نه قال الله
تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا **استاد بو سعید** زاهد گوید بو سعید به معلم همی شد کودکان را همی
دید کار کرده بودند مزد همی ستدندی یکی از ایشان مزد همی نستد و مکاس همی کرد بندگی ازوی
آموختیم گفتم ویرا ای فلان تو کار نکرده گفت کرده ام گفتم چرا ایشان مزد همی ستانند و تو می
نستانی آنکس مرا گفت زیراکه ایشان مزدورند و من بنده ویم ازو بندگی آموختم که بنده
اندر طاعت داشتن مکافات و ثواب نباید خواستن بنده این بود واعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا **و اندر** قیامت خلق چهار لون خواهند بود یکی همی گوید نفسی نفسی و رسول
همی گوید امتی امتی و پادشاه همی گوید عبدی عبدی و بنده را آن مقام بود که همی گوید ربی ربی
وعبد الله و بعضی از اهل معرفت گوید ودیة ترك الاختیار و ملازمة الذکر والافتقار
قال الله تعالی وبالوالدین احسانا چنانکه مادر و پدر را حق بود بر فرزند فرزند را بود بر
مادر و پدر **حق فرزند** پنج است الاول اذا وقع فی بطن الام فیقل المجامعة لانه یورث البرص
دوم چون از مادر جدا شود نام نیکو کند **سیم** قرآن اندر آموزد **چهارم** آنک خدای عز وجل
ویرا چیزی داده بود از دنیا فرزند را از دنیا بهره کند **پنجم** اگر زن خواهد زن دهد
و اندر وقت عمر خطاب رضی الله عنه مردی بنزدیک وی آمد و گله کرد از فرزند
خویش **عمر رضی الله عنه** آن فرزند را حاضر کرد و سی تازیانه بزد و ادا نشت ویرا آن پسر گفت

یا امیر المؤمنین من معذورم عمر گفت وما عذرك گفت این پدر حق فرزندی من بنه گزارده است
مرا جایی نهاده نه بسزا کنیزکی خرید بهشت تا درم ونام من بد کرد مرا قرده نام کرده است
وکنیت من ابا یربوع کرده است وسیم مرا قرآن نیاموخته است وعلم نیاموخته است
عمر رضی الله عنه بگریست وعذر خواست از پسر وپدر را گفت یا شیخ البتر لولا ضعفك
والا لعذبتك فصل پادشاه ذکر بنده دوست داشت تسبیح دام آن کرد شهادت دوست
داشت جنة دام کرد طاعات دوست داشت درخت دام کرد شکر دوست داشت
نعمة دام کرد صبر دوست داشت محنت دام آن کرد غزا دوست داشت غنیمت دام آن
کرد عذر بنده دوست داشت رحمت دام آن کرد نیاز بنده دوست داشت خلق دام
آن کرد نواخت بنده دوست داشت طاعت دام آن کرد قوله الله تعالی و
اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا بیت صد بعزه زنم برابر خانهٔ تو
آزادیم منم بندهٔ تو هر چند نیم بخدمت اندر خور تو مارا آن بس که باشیم از لشکر تو
از طاعت خلق ملك تو فقر آید وز شرك جحود هیچ نقصان ناید من بیچاره رحمت تو ام می‌باید
الیاخاتی یا هذا تو پادشهی ترا جوی کم ناید بر تو بادا حق خدای وحق مادر و پدر
نگاه داشتن که رسول صلعم گفت رضاء الله فی رضاء الوالدین وسخط الله فی سخط الوالدین
علیه خبر النبی صلعم رسول صلی الله علیه وسلم ببقیع الغرقد همی شد در وادی زگوری بر آمد
رسول صلعم گوش بدان گور نهاد آواز همی آمد النار من فوقی النار من تحتی النار عن یمینی
النار عن شمالی آه من النار آه من النار ورسول صلعم بلال را گفت الصلوة جامعة

بگفت

بگفت اهل مدینه بگورستان آمدند هر کسی بر سر گور مردهٔ خویش همی نشستند وآن گور
هیچ کس بر سر ننشست با آخر زنی عجوزه همی آمد بران گور نشست رسول گفت آنکس که دران
گور است ترا که باشد گفت فرزند من بود لکن بیزار شده ام وناخشنودم از وی رسول
علیه السلام آن زن را گفت گوش بر گور نه بر نهاد بشنید النار من فوقی گفت همی گوید فرزند
معذبست اندر آتش از ان ناز از وی بیزاری وناخشنود بگریست گفت ای بار خدایا
از وی خشنود شدم گوش بر گور نهاد آواز بر آمد من فوقی الراحة ومن تحتی الراحة
وعن یمینی الراحة وعن یساری الراحة وعن قدامی الراحة وعن خلفی الراحة الراحة
صدق رسول الله صلعم رضا الله رضا الوالدین وسخط الله سخط الوالدین خدای عز وجل
مادران ما وپدران ما را از ما خشنود گرداناد بمحمد وآله اجمعین

مجلس فی قوله تعالی ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه لله تفسیره قال عبد الله بن
مجلس ۱۲ فی الاول الکتاب
عباس رضی الله عنه ومن احسن دینا یعنی احکم دینا واحسن قولا ممن اسلم یعنی اخلص
دینه وعمله لله وهو محسن موحد فی القول والفعل واتبع ملة ابرهیم حنیفا یعنی مسلما
فصل بالفارسیة خلیل از دنیا با عقبی گریخت وحبیب از دنیا وعقبی با مولی گریخت
خلیل همیشه جویندهٔ عطا بود حبیب خود همیشه اندر میان عطا بود خلیل از بهر راه
مستمند بود حبیب بمراد آرزومند بود خلیل قرین ابتلا بود ومحنت بود حبیب قرین
اجتبا ومنت بود خلیل از بیم آتش اواه بود حبیب اهبة الله بود خلیل رضا
خلیل جست حبیب رضا حبیب جست خلیل اندر مقام وفا بود حبیب اندر مقام صفا

بود خلیل را گویند چه داری حبیب را گویند چه خواهی سل تعطه واشفع تشفع قال
الله تعالی واتخذ الله ابرهیم خلیلا وفی الخبر عن انس عن رسول الله صلعم انه قال اتا ملک الموت الی
ابرهیم خلیل الرحمن لیقبض روحه فقال یا ملک الموت هل رایت خلیلا یقبض روح خلیله
فقال فرجع ملک الموت الی ربه وقال الله تعالی له ارجع وقل له هل رایت خلیلا یکره لقاء
خلیله قال فرجع وقال له ذلک قال فاقبض روحی الساعة وروی عن الحسن
عن رسول الله صلعم انه قال اذا احب الله عبدا امر ملکا ینادی فی السماء الا ان الله عز وجل
قد احب فلانا فاحبوه واستغفروا له واوحی الله تعالی الی داود فقال یا داود کن محبا و
احببنی الی خلقی فقال یا رب کیف احببک الی خلقک قال ذکرهم آلائی ونعمائی
کی یحبونی وقال لقمان لابنه یا بنی ان کنت تحب الجنة فان مولاک یحب الطاعة
وان کنت تکره النار فان مولاک یکره المعصیة وتعل وقال مجاهد غض البصر یورث
حب الله وقیل تعلق واحد باستار الکعبة وقال القائل یا حبیب القلوب من لی سواک
ارحم الیوم مذنبا قد اتاک النکت والاشارات ابرهیم را علیه السلام خلة از آن
داد که چهار چیز فدا کرد مال فا مهمان داد فرزند فا قربان داد و تن فا نیران
داد و دل فا رحمن داد لاجرم قال الله تع واتخذ الله ابرهیم خلیلا پادشاه و برادرم
خلت زده بود و وی دانست که بدانست گفته اند اندر شام قحط افتاد و وی ابو
الضیفان بود و ورا دوستی بود بمصر شاگردی را از خویش بدان دوست فرستاد و
دویست اشتر و دویست اشتروار آرد خواست چون نامه بوی رسید آن

دوست

دوست جواب نبشت گفت بی شغلی نیست این مقدار لکن آنجا نیز قحط بود و روا نبود
اندر وقت قحط بار از موضع قحط فرستادن معذور دار که از بهر این نفرستادم
آن شاگرد چون بدر دمشق رسید آن چهارصد جوال از ریگ پر کرد از بهر آنک تا دل
خلق ضعیف نشود و این شاگرد نزدیک ابرهیم آمد و جواب رقعه و عذر بگفت و آن
ریگ را اندر سرای ابرهیم بنهاد ابرهیم اندوهگین شد و گرسنه بود بخفت ساره
اندر خانه نبود باز آمد آن جوالها را دید یک جوال را سر باز کرد آرد مایده بود رفت
تنور را اندر تافت و نان پخت و طبق بر نهاد پیش ابرهیم برد خفته بود بوی نان بوی
رسید بیدار شد نان مایده دید گفت ای زن این نان از کجا یافتی گفت از آن آرد که از
نزدیک آن دوست مصری آورده اند گفت آن ریگ بود ابرهیم بنهاده و بگریست آن
چهارصد جوال آرد مایده شده بود وی گفت یا ساره لیس هذا الدقیق من عند حبیب
المصری بل هذا الدقیق من عند حبیب لا اصلی این آرد نه از حبیب مصری بود بلک از
نزدیک آن دوست اصلی است فعلم الیوم انه خلیل الله قال الله تعالی واتخذ الله
ابرهیم خلیلا آدم صفوة به سه چیز یافت بملامت و ندامت و گریستن بر معصیت
وموسی علیه السلام که قربت یافت به سه چیز یافت بصلابت و اندر دین حمیت
و بر خلق شفقت وعیسی علیه السلام رفعت به سه چیز یافت بزهادت و عزلت
و کردن نصیحت ومصطفی علیه السلام محبة به سه چیز یافت بدلی با رحمت فبما رحمة
من الله و بنکو خلق و عشرة وانک لعلی خلق عظیم و بسخاوت و لا تجعل یدک مغلولة

الی عنقك همچنین ابرهیم علیه السلام خلعت بسه چیز یافت بسخاوت و ضیافت و
سلامت و برسیدند ابرهیم بای شیء اتخذك خلیلاً قال بثلثة اشیاء ما اهتمت
لما تکفل لی هرگز اندوه روزی نبرده ام وما خیرت بین شیئین الا اخترت رضاء
الله فیه هیچ دو کار پیش نامد که نه کار خدای بر کار دنیا اختیار کردم والثالث
ما تغذیت وما تعشیت الا مع ضیفه هرگز طعام نخوردم بی مهمان سخن گفته اند
اندر معنی خلیل قال ابوبکر بن طاهر سمی الخلیل خلیلاً لانه لم یتخلل بحال سره غیره
وانشد قد تخاللت مسلك الروح منی وبذا سمی الخلیل خلیلا وقال
الحسن اخلاه الله عن الکل حتی کان له بالکلیة ° از هر چه دون وی بود خالی شده
با دوست خود وا بی شده ° لا جرم جلیل شده العددیات آدم گفت صفوت مرا
ادریس گفت رفعت مرا ° نوح گفت اجابت دعوة مرا ° موسی گفت قربت مرا ° هرون گفت خلافت
مرا ° عیسی گفت طهارة مرا ° محمد گفت محبة مرا ° داود گفت خلافت مرا ° سلیمان گفت
ملکت مرا ° ایوب گفت محنت مرا ° بوبکر گفت شفقت مرا ° عمر گفت صلابت مرا °
عثمان گفت سخاوة مرا ° علی گفت شجاعت مرا ° حسن گفت مودت مرا ° حسین گفت
شهادة مرا ° فاطمه گفت زهرة مرا ° عایشه گفت امومت مرا ° مهاجر گفت هجرة مرا
انصار گفت نصرة مرا ° متوکل گفت کفایت مرا ° متقی گفت کرامت مرا ° مجتهد گفت
هدایت مرا ° صابر گفت مرتبت مرا ° شاکر گفت زیادة مرا ° حاکم گفت درجه مرا
ساجد گفت قربت مرا ° حاجی گفت منفعت مرا ° ابرهیم گفت خلت مرا ° مولی گفت

بنده

بنده با هفتاد ساله معصیت مرا آدم گفت صفوة مرا ان الله اصطفی آدم ونوحا ادریس
گفت رفعت مرا ورفعناه مکانا علیا نوح گفت اجابت دعوة مرا ولقد نادانا نوح فلنعم
المجیبون موسی گفت قربت مرا وقربناه نجیا هرون گفت خلافت مرا اخلفنی فی قومی داود
گفت خلافت مرا یا داود انا جعلناك خلیفة فی الارض سلیمان گفت ملکت مرا رب هب لی ملکا
ایوب گفت محنت مرا مسنی الضر عیسی گفت طهارت مرا ورافعك الی ومطهرك محمد گفت محبة
مرا قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بوبکر گفت سبقت مرا والسابقون الاولون عمر گفت
صلابت مرا یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنین عثمان گفت سخاوت مرا والمنفقین علی گفت
ولایت مرا انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة حسن گفت مودت مرا قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة حسین گفت شهادة مرا ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم فاطمه گفت زهرت مرا انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
عایشه گفت امومت مرا وازواجه امهاتهم متوکل گفت کفایت مرا ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه متقی گفت کرامت مرا ان اکرمکم عند الله اتقیکم مجتهد گفت هدایت مرا والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا شاکر گفت زیادة مرا لئن شکرتم لازیدنکم صابر گفت مثوبة مرا
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب عالم گفت درجات مرا والذین اوتوا العلم درجات
حاجی گفت منفعت مرا لیشهدوا منافع لهم ابرهیم گفت خلت مرا واتخذ الله ابرهیم خلیلا °
مولی گفت بنده عاصی وا هفتاد ساله معصیت مرا قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله الثنائیات اعلم ان البعد بعد القرب اشد والعداوة بعد الخلة اصعب

ساجد گفت قربت مرا واسجد واقترب

یا اهل ذا او بترسی نخدای عزوجل زیرانک ترا دوست خواند دشمن نخواند اندر
خبرات که ابرهیم علیه السلم گفت یا رب لما اخرجت آدم من الجنة بزلة واحدة قال
اما علمت ان جفا الحبیب شدید ابو جهین العابدین گوید ما اشد العمی بعد البصر عارفی
بشنید گفت ما اشد النکرة بعد المحبة والمعرفة وگفته اند نابینایی آسان بود کسی را
که از مادر نابینا زاید گویی هرگز خود جهان روشن ندیده است دشخوار آنرا بود که
روزی چند جهان روشن دیده بود آنکه نابینا شود از بتخانه بدوزخ آسان بود
از آتشگاه بدوزخ برند آسان بود از کنشت و کلیسیا بدوزخ برند آسان بود دشخوار
کسی را که بود که از مسجد و مجلس بدوزخ برند با خدای عزوجل خوی کرده و بر شوق وی نعره
زده انکه بعد معرفت نکره آید صعب و دشخوارتر بود و عجب بود که کسی که اندر دوستی
رفته بود و دعوی کرده بود اندر محبوب خویش عاصی شود شعر تعصی الاله وانت تزعم حبه
هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع
مجلس فی قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت
و فی الخبر ان من قرا هذه السورة اعطی بکل یهودی و نصرانی علی وجه الارض جنة
و درجة کل درجة منها اوسع من المشرق الی المغرب سبعمائة الف الف ضعف
تفسیره قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه الیوم اکملت لکم دینکم معناه بینت لکم شرائع
دینکم من الحلال والحرام واتممت علیکم نعمتی یعنی منتی لا یجتمع معکم مشرک بعرفات و
رضیت لکم الاسلام دینا یعنی اخترت دینا السلام قال ابن عباس نزلت هذه الآیة یوم

فی هذه

مجلس عن آیة فی العرفات

عرفة فی حجة الوداع ومکث رسول صلم بعد نزول هذه الآیة احدی وثمانین یوما
ثم قبضه برحمته وقیل نزلت هذه الآیة یوم فتح مکة وروی ان یهودیا قال لابن
عباس لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عیدا قال له ابن عباس وای عید اکمل من یوم
عرفة وقال عمر کان لنا عیدان ذلک الیوم لانه کان یوم عرفة ویوم الجمعة
وقیل بدانک قرآنرا فرقان گفت خدای عزوجل جرا زیرا که انزل القرآن متفرقا آیة بعد آیة سورة
بعد سورة فی ثلث وعشرین سنة انزل التوریة جملة واحدة هزار سوره هر سورتی هزار
آیة وانزل الانجیل جملة واحدة وانزل الزبور جملة واحدة وانزل الفرقان علی محمد صلم بالتفاریق
کلمة اندران دو چیز بود یکی تا هر روزی رسول دوست بدوست آمدی کسی از مهتران
بشهر شود و را بیکار نزد فرستد و نیز... اندیشند و یکی بشهر آید مهتر این شهر
هر روزی رسول همی فرستد با نزلها و هدیها نه این نیکوتر بود ان محمد مصطفی صلم
متفرق از بهر آن فرستاد تا هر روزی جبرئیل از پیغام حق آیتی و پیغامی همی آورد این
اندر دوستی تمامتر بود از بهر این بود که بیکبار نفرستاد دیگر جمله وا امر بنی اسرائیل بفرمود
تشدید و تغلیظ بود گفتند سمعنا وعصینا اما فضل کرد همه امرها بیکبار
نفرمود اول گفت قولوا لا اله الا الله گفت بس بحق نیست قبول کردند قال النبی صلم امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الا
بحق الاسلام وحسابهم علی الله چون روزی چند برآمد بنماز امر کرد دو نماز نماز بامداد
و نماز شام قبول کردند مدتی برآمد نماز پنج گانه امر کرد فسبحان الله حین تمسون وحین

تصبحون آن نیز قبول کردند روزی چند بر آمد طهارت فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا
قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم آن نیز قبول کردند روزی چند بر آمد بروزه
فرمود اندر هر سالی روز عاشورا آن نیز قبول کردند انکه اندر هر ماهی سه روز روزه
فرمود ایام البیض آن نیز قبول کردند انکه این همه منسوخ کرد روزه ماه رمضان فرمود
آن نیز قبول کردند انکه زکوة فرمود آن نیز قبول کردند انکه نماز جمعه فرمود آن نیز قبول
کردند همچنین بتدریج و مدارا یکیک همی فرمود لاجرم گفتند سمعنا واطعنا سمعنا
وعصینا نگفتند هر بار زیادت همی شد شرایع دین تا سال حجة الوداع بر عرفات روز
عرفه آیة آمد الیوم اکملت لکم دینکم یعنی شرایع دین تمام نه اندر افزاییم و نه بکاهیم مقصود ازین
آن بود که ابا نکنند و نگویند که طاقت این نداریم بدین همه فضل دین ما تمام کرد گفت الیوم
اکملت لکم دینکم یعنی شرایع دینکم یعنی آنک متفرق فرستاد این بود ترتیب المجلس بدانک
مصطفی را پنج شب بزرگ داد و پنج روز بزرگ داد تا ویرا بدان شرف پیدا بود فاما
یکی لیلة البرهان والمعجزة وان شب انشقاق قمر بود قال الله تع وانشق القمر دوم لیلة الغار والمحنة
وان شب غار بود که از مکه بگریخت وابوبکر صدیق اندر غار شد و ایزد تعالی از جنة عدن آب
بهشت فرستاد بدان غار را اندر کرامة لابی بکر الصدیق که وی تشنه بود تا آب خورد سیم
لیلة الاسراء والقربة وان شب معراج بود سبحان الذی اسری بعبده، لیلة چهارم لیلة الدعوة
والهدایة وان شب جن بود واذ صرفنا الیک نفرا من الجن واندر هر یکی فصلی باید گفت پنجم
لیلة القدر والمنزلة انا انزلناه فی لیلة القدر وان شب بیست وهفتم ماه رمضان بود

علی

علی خلاف الروایات واما پنج روز را الاول یوم ظهور الدعوة وهو یوم اسلام عمر والثانی
یوم النصر والغنیمة وهو یوم بدر ولقد نصرکم الله ببدر والثالث یوم الرضوان والمغفرة
وهو یوم الحدیبیة والرابع یوم الفتح والنصرة انا فتحنا لک فتحا مبینا والخامس
یوم کمال الدین والولایة الیوم اکملت لکم دینکم وان روز عرفه بود ورسول صلعم
اندرین ده روز وشب ده عطا یافت شب برهان کمال رحمت یافت وشب غار صدق نبوة
یافت وشب معراج قضاء حاجت یافت وشب دعوة ظهور دیانت یافت وشب قدر سلام وتحیت
یافت وروز اسلام عمر اندر دین قوة یافت واظهار دعوة یافت وروز بدر غنیمت ودولت
یافت ورسول را صلعم پرسیدند هل اصابک سرورا بالغایة قال بلی اربع مرات لیلة المعراج
ویوم اسلام ابی بکر ویوم نزل لیغفر لک الله ویوم مات عبد الله بن ابی ویوم بدر حین
قتل ابو جهل ووجد یوم الحدیبیة البشارة وروز فتح مکه نصرة یافت وروز بدر
اتمام ولایت یافت وکمال دیانت قال الله تع الیوم اکملت لکم دینکم الاخبار والآثار روی
عن النبی صلعم انه قال ما من ایام العمل فیه احب الی الله تعالی من العمل فی ایام العشر قالوا یا رسول الله
ولا الجهاد فی سبیل الله قال ولا الجهاد فی سبیل الله الا رجل خرج بماله ونفسه ثم لم یرجع بشیء
ویوم عرفة افضل ایام العشر وقال صلعم ما من عمل افضل من العمل فی الایام العشر
وقال ان العمل فی العشر کل یوم الف یوم ویوم عرفة بعشرة آلاف یوم وقال احمد بن
حرب لو ان رجلا وقف بعرفات بحجة تطوع وآخر بخراسان یتصدق مائة الف درهم فافضل
الذی وقف بعرفات اکثر من الذی تصدق بمائة الف درهم وقال ذو النون المصری

رحمه الله رايت رجلاً ساكتاً على عرفات فقلت له لم لا تلبي قال اني خايف قلنا لا تخف انه
روف رحيم فرفع صوته بالتلبية وخر مغشياً عليه فنظرت فاذا هو قد فارق الدنيا
قال صلى الله عليه وسلم يوم عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة و
قال ابليس يوم المولى على ابليس جنوده من يوم عرفة من كثرة الرحمة تنزل من السماء على
الحجاج **النكت والاشارات** بدانكه خداى عز وجل روز عرفه را ده جا اندر قرآن
ياد كرده است قيل من احب شيئاً اكثر ذكره اول گفت وشاهد ومشهود دوم گفت
والشفع والوتر سيم گفت واذكروا الله في ايام معدودات چهارم گفت ليذكروا اسم الله
في ايام معلومات پنجم گفت واتممناها بعشر ششم فتم ميقات ربه هفتم گفت وليال عشر
هشتم جا گفت منها اربعة حرم نهم جا گفت الحج اشهر معلومات دهم جا گفتا اليوم اكملت
لكم دينكم اندر روز عرفه پنج كرامت بود اجابت دعوة ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة
وفي الآخرة حسنة الى قوله اولئك لهم نصيب مما كسبوا دوم مغفرت واستغفروا الله ان الله
غفور رحيم سيم هدايت واذكروه كما هديكم چهارم بشارت وبشر المحسنين پنجم صفوة و
اختلاف كرده اند اليوم في الايام روز است قال بعض الناس اليوم اشارة الى يوم بعث محمد و
يوم رسالته وقال بعضهم اشارة الى الازل واختلاف كرده اند تا اين روز را
روز عرفه چرا گويند اشتقاقه من المعرفة آدم وحوا از يكديگر جدا افتاده بودند
بدويست سال آدم بهندستان افتاده بود وحوا بجده روز عرفه باهم رسيدند
سمي عرفة عرفة لمعرفتنا آدم عرفها وحوا عرفته وكان يوم الجمعة وسمي يوم الجمعة

جمعة لان الله تعالى جمع فيه بين آدم وحوا وبعضى گويند شب ترويه ابراهيم عليه السلام
بخواب ديد كه فرزند را قربان كن ديگر روز بيدار شد تفكر همي كرد كه اين خواب از شيطان بود
اگر از رحمن بود مشكل شده بود بروى چون شب عرفه آمد ديگر باره بخواب ديد كه فرزند را
قربان كن اني ارى في المنام اني اذبحك فانظر ماذا ترى روز عرفه برخاست عرف
ان تلك الرؤيا من الله لا من الشيطان آن روز را روز عرفه نام كردند اشتقاق از دو
ابراهيم را صلوات الله عليه اليوم اكملت لكم دينكم وسمعت الاستاد شيخ الاسلام رضي الله عنه
انه قال خداى عز وجل چهار چيز را اكبر خواند ولذكر الله اكبر رضا را اكبر خواند ورضوان
من الله اكبر فزع را اكبر خواند لا يحزنهم الفزع الاكبر روز عرفه را اكبر خواند واذان
من الله ورسوله الى الناس يوم الحج الاكبر نكته عبارت كرد گفت هر كه بگويد ذكر اكبر
اندر روز اكبر برهد از فزع اكبر برسد برضوان اكبر قال الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم بزرگا
روز اكه روز عرفه است بزرگترين روزها ورسول صلعم گفت افضل ما قلت انا والانبياء
قبلي عشية يوم عرفة لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت
وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير قال الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت
عليكم نعمتي اضاف الدين الينا والنعمة الى نفسه گفت دين شما تمام كردم ونعمت خويش
چرا نعمت آن خويش خواند ودين آن ما خواند گفت آن من بود كه نعمة باز ستانم ودرويش
كنم كه آن منست فاما دين آن شما است من كالاى كس نستانم **العاديات**
بدانكه دين اندر قرآن بر ده وجه است حكم ملوك دنيا را دين خواند ما كان ليأخذ اخاه

في دين الملك في حكم الملك في رسم الملك حساب را دين خواندان عدة الشهور عند
الله اثنا عشر شهرا الى قوله ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم سيم جزا را دين خواند
يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق حكم را دين خواند ولا تاخذكم بهما رافة في دين الله كفر را دين خواند
لكم دينكم ولي دين عيد را دين خواند وذر الذين اتخذوا دينهم صلوة وزكوة را دين
خواند وذلك دين القيمة قيامت را دين خواند مالك يوم الدين عز را دين خواند فلولا
ان كنتم غير مدينين غير عاجزين دهم شريعت را دين خواند اليوم اكملت لكم دينكم شرايع
دينكم النيلخات بدانك اين آيت آگاهي دادن مرا مصطفي بود اكنون كه كارها تمام و
مرادها بر آمد از ميان امت بيرون بايد آمد وقال علي رضي الله عنه
اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قيل تم آفتاب بنهايت رسيد وادر شيب گردد
ماه که بچهارده رسيد وبدر شد ناقص شود عمر که بچهل رسيد وانقصان شود
وآن روز که اين آيه آمد عبد الله بن عباس زار گريست گفتند اين روز بزرگواري جاي شاديست
تو چرا ميگريي گفت آگاهي مرا رسولست وپس ازين هشتاد روز پيش نزيست و از
پس اين آيه هيچ آيت نيامد مگر اين آيه واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله چون آن سيد
دنيا وعقبي ازين جهان بيرون شد وحي از آسمان منقطع شد و دنيا تاريک شد
وبلا بر امة او نزديک شد ويا ران بانگ وخروش بر آوردند و واويلاه وامصيبتاه
وابو القسماه وامحمداه يا پدر يتيمان يا پشت ضعيفان يا مونس مسكينان يا نوازندهٔ
درويشان شعر اصبر لكل مصيبة وتجلدي واعلم بان المرء غير مخلد

فاذا ذكرت مصيبة لتجالها فاذكر مصابك بالنبي محمدي يا هذا عبرة بر گير
دل اندر دنيا مبند گر حكمت وعلم وحلم لقمان داري گر نعمة وملكت سليمان داري
گر ديوار از بند فرمان داري با آنکه در جان نکو چه درمان داري يا تخت بلور ويا ايوانها زر داري
با وشي برنگ نقش آزر داري يا ترک نيکو صورت ودلبر داري چون مرگ آيد زين همه دل بر داري
خداي عز وجل ما را از خواب غفلت بيدار کناد ورحمت ومغفرت خويش شاد کناد (٥)

۱۴
مجلس في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة تفسيره قال

مجلس ١٥ ... في الطهارة

عبد الله بن عباس رضي الله عنه تفسير هذه الآية يا ايها الذين آمنوا اقروا وتصدقوا
بوحدانية الله اذا قمتم الى الصلوة معناه اذا قمتم من نومكم الى الصلوة وانتم محدثون
فاغسلوا وجوهكم فريضة عليكم وايديكم الى المرافق واغسلوا ايديكم الى اسفل العضدين
وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين واغسلوا ارجلكم بالماء الى الكعبين وان كنتم
جنبا فاطهروا فاغسلوا [illegible] الاعضاء بالماء وان كنتم مرضى بالجدري وغيره
فخفتم اذى الماء وبرده او على سفر فلم تجدوا ماء او جاء احد منكم من الغائط معشر
المؤمنين من البول والغائط او لامستم النساء جامعتم النساء فلم تجدوا ماء
لم تقدروا على ماء في السفر تتطهرون به فتيمموا صعيدا طيبا فاقصدوا الى تراب طاهر
نظيف وامسحوا بوجوهكم وايديكم منه من التراب ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج اي
من ضيق في الدين وشدة ولكن يريد ليطهركم به من الاحداث والجنابات بالماء و
التيمم وليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون شكر الرخصة في التيمم اي خداوند مكن

ونیز خاک بر سر مکن چرا خاک بر سر کسی کند و پای اندر خاک کسی نهد که عزیزی از آن وی
مرده باشد عزیز تو منم و بر من فنا و مرگ روا نیست فان قال قائل ما الحکمة فی
ان الفرض فی الوضوء مقصور علی اربعة اعضاء قیل الحکمة فیه ان ثواب غسل الوجه تبییض
الوجه یوم القیمة و ثواب غسل الیدین اعطاء الکتاب بالیمین و ثواب مسح الرأس السلامة من
صب الحمیم الذی ذکره تعالی فی قوله یصب من فوق رؤسهم الحمیم و ثواب غسل الرجلین الجواز
علی الصراط قیل بالفارسیة چون روی بشویی اگر از آنجا که روی تو است تا کعبه که روی
بدان سو کنی بسبب گناه داری بیامرزد و چون دست راست و چپ بشویی اگر از دست
راست تا مغرب و دست چپ تا مشرق گناه داری بیامرزد و چون مسح سر کنی اگر تا بعرش
از سوی فوق گناه داری بیامرزد و چون پایها بشویی اگر تا تحت الثری گناه داری بیامرزد
ترتیب المجلس بدانک نجاست ده است و طهارت ده است نجاست کفر و نکرة طهارة
آن ایمان و معرفة قال الله تعالی انما المشرکون نجس قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم
ما قد سلف بطهارة ایمان و معرفة نجاست کفر و نکرة برخیزد دوم نجاست نفاق و
خسارة طهارة آن اخلاص و صفاوة قال الله تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم و قال
اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم چون اخلاص و صفاوة بدید آید نجاست
نفاق و خسارة باطل گردد سیم نجاست جهالت و طهارة تعلم و عبادة قال الله تعالی
و ما علمتم من الجوارح مکلبین و قال فکلوا مما امسکن علیکم چون بعلم بی کردی آنچ مانده است
از صید بخور حلال است پاکست زبرکت علم چون علم و برکت آید نجاست جهالت بردارد

چهارم

چهارم نجاست نفس باکل حرام و شبهات و طهارة آن بصوم و مجاهدة و الدلیل
علیه خبر النبی صلعم انه قال و رمضان الی رمضان کفارة لما بینهما چون روزه و مجاهدة آید
نجاست حرام و شبهت بر دارد پنجم نجاست مال بمخالطة حرام و طهارة به اعطاء زکوة و صدقة
قال الله تعالی و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب الحرام بالحلال و قال خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
چون طهارة زکوة و صدقة آید نجاست حرام و خیانت پاک کند ششم نجاست دل بحسد
و خیانت و طهارة بتفکر و عبرة کما قال صلی الله علیه و سلم تفکر ساعة خیر من عبادة
سنة و قال الله تعالی لداود و طهر بیتی فانی نازل فیه قال العتابة القلب و لا یکیف
و هو اقبال الحق الی القلوب الخواطر چون اقبال بیاید نجاست حسد و غل و غش و خیانت پاک کند
هفتم نجاست حیض و نفاس و طهارة استمساک الدم و انقطاع الحدث قال الله تعالی حتی
یطهرن فاذا تطهرن فاغتسلن ثم بعد ذلک فأتوهن من حیث امرکم الله طهارة انقطاع
حدث بیاید نجاست حیض برد هشتم نجاست معصیت و طهارة آن توبه و معرفة قال الله
تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین چون طهارة توبه و معرفت بدید آید نجاست
معصیت نهم نجاست شک اندر دل بتزیین شیطان و دعوة و طهارة آن تهلیل اندر وقت
خلوة و الدلیل علیه خبر مذکور فی الصحیح جاء رجل الی رسول الله صلعم و قال یا رسول الله ان نفسی
تحدثنی بانک منافق فهل انا منافق قال له رسول الله صلعم یا فلان هل کنت قادرا علی ان تقول
لا اله الا الله اذا خلوت قال بلی یا رسول الله کثیرا ما اقول قال صلعم اشهد انک مومن مخلص
قال ثلث مرات چون طهارة تهلیل اندر خلوة بدید آید نجاست شک و نفاق برد

دوم نجاست حدث وجنابت وطهارة آن بآب طاهر ومطهر وان كنتم جنبا فاطهروا
معناه تو ظاهر را تو باطنت بدانك سر همه نجاستها وبلاها حب دنيا است جوف
خويشتن و دل خويش را زان نجاستها پاك كنى تا ديگر نجاستها بر تبع آن پاك شوى كما قال صلعم
حب الدنيا راس كل خطيئة بيت يا من يؤمل في دنياه عافية
اخطأت ما انت فيه بالعافات الاخبار والآثار عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلعم
من توضأ فاسبغ الوضوء ثم خرج من بيته يريد المسجد فقال حين يخرج بسم الله الذي خلقني فهو
يهدين الا هداه الله عز وجل صواب الاعمال والذي هو يطعمني ويسقين الا اطعمه الله من
طعام الجنة واسقاه من شرابها واذا مرضت فهو يشفين الا جعل الله مرضه كفارة لذنوبه
والذي يميتني ثم يحيين الا احياه الله تعالى حيوة السعداء وامانه ميتة الشهداء
والذي اطمع ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين الا غفر له خطاياه وان كانت اكثر من زبد البحر رب
هب لي حكما والحقني بالصالحين الا الحقه الله تعالى بصالحي من مضى وصالحي من بقي و
اجعل لي لسان صدق في الآخرين الا كتب ان فلانا من الصادقين واجعلني من ورثة
جنة النعيم الا جعل الله له القصور والمنازل في الجنة قال سمرة سمعته من رسول الله
صلى الله عليه وسلم غير مرة ولا اثنتين ولا ثلثا حتى عد عشرا ولقد سمعت من عمر الخطاب
رضي الله عنه وعثمان بن عفان من بعد ابي بكر رضي الله عنه يذكرانه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم غير مرة
ولا اثنتين ولا ثلاثا حتى عد عشرا وكان الحسن يعجبه واغفر لوالدي كما ربياني صغيرا وقال
صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء استوجب رضوان الله الاكبر وعن امامة الباهلي

قال قال رسول الله من توضأ للصلوة فاحسن الوضوء كان من الخطيئة كيوم ولدته امه نكتة
و[...] يا ايها الذين آمنوا بدانك هشتاد وهشت جا ايزد تعالى ترا مؤمن خواند نكته
وعلم آدم الاسماء كلها آدم نام كاسه وسكره بو نهاد وجميع الاشيا تا قيامت هرگز آسمان را
زمين نگويند وزمين را آسمان نگويند سپيد را سياه نگويند وسياه را سپيد نگويند آن نام هرگز
برنخيزد نام كه من نهادم ايمان اسلام چه گويي بمعصيت برخيزد نام مخلوق كه برجاي نهاد
برنخاست نام خالق مخلوقان كه بر تو نهاد كي برخيزد قال هو سميكم المسلمين من
قبل من قبل العرش والكرسي من قبل السماء والارض من قبل الدنيا والعقبى من قبل آدم وحوا
من قبل القبل نام اسلام بر مسلمان نهاد هرگز اين نام برنخيزد رابعة عدويه شبي اندر مناجاة
گفت اى بار خدايا فردا كم همي بايد كه كسرا مؤمن نخواندي تا از قطع ايمن نكردي كسرا مسلمان نخواندي تا از
عذاب سلامت ندادي وكسرا ريش وموى سپيد ندادي واگر مؤمن نخواندي تا آن نور بر
نار خويشتن حرام نكردي ندا آمد بتر وى صدقت يا رابعة هرگز كسي را مسلمان نخواندم تا
از عذاب سلامت ندادم هرگز كسرا موى سپيد ندادم اندر مسلماني تا آن نور بنار خويش حرام نكردم
كسرا مؤمن نخواندم تا از قطع خويش ايمن نكردم يا ايها الذين آمنوا يحيى بن معاذ رازي گويد
هشتاد وهشت جا اندر كتاب مولى همي گويد يا ام نام من ترا بهشتم از پدر پدر گرچه مهربان
بود هرگز فرزند هم نام خويش نكند من ترا يا عاصي هشتاد وهشت جا هم نام خويش كردم نصر احمد
سپاه عرضه همي كرد زنداني را از زندان بياوردند كه بكشند گفت تو چه نامي آن مرد
گفت كه شرم دارم كه بگويم گفت بگو گفت هم نام اميرم نصر نام منست امير نصر احمد گفت نيكو بود

تو هم نام من من با جاه وکلاه تو با دل و جاه آزاد کردم یا هؤلاء القوم نزدک کرم با دشاه
بکرم حقیقی که ما را نیز از عذاب آزاد کند یا ایها الذین آمنوا کویند سه ندا است
یا ایها اشارة الی اسرارهم والذین اشارة الی ارواحهم آمنوا اشارة الی نفوسهم ندا اسرارهم
الی معرفته وارواحهم الی قربه ونفوسهم الی خدمته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم چرا این چهار عضو را فرمود که بشوی نکته کفته اند ابن عباس عرضه
کند اندر وقت فروختن این چهار عضو را فرا نماید دست و روی و سر و پای کو بدین چهار
عضو نیکو بود بخرد چنانستی که کسی بنده بفروشد این چهار عضو اندر وقت طهارة بشوی تا اندر وقت
عرض قیامت نیکو باشی و عضوا علی ربک صفا قال صلی الله علیه وسلم امتی غر محجلون من آثار
الوضوء چون اندر قیامت نیکو باشی بپسندد پادشاه باقی بخرد ان الله اشتری من المؤمنین
نکته دیگر کفته اند این اعضا فرمود که بشوی که کناه تو چهار لونست کناه شب کناه روز کناه
بزبان کناه آشکارا این چهار عضو بشوی تا این چهار لون کناه بیامرزم نکته حکمت اندرین
اعضا شستن آنست که ابلیس کفت من از چهار جانب در آیم ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم
وعن ایمانهم وعن شمائلهم از پیش و از پس و از راست و از چپ وجمله آدم را ازدین بیفکنم
پادشاه کفت تو چهار عضو بشوی تا من ابلیس را ازین جانب تو باز دارم نکته اندرین آیت
بطهارة مهین فرمود آب و طهارة کهین فرمود خاک و حکمت اندر آن چه بود که باب و خاک فرمود
جواب داده اند که آتش دنیا بدین دو چیز کشند یا آب کشند یا با خاک کفت اگر معصیت کرده
وخویشتن را بدان آتش کرو کرده بدین دو چیز آن آتش بکش اندر خبر است که روز قیامت که

دوزخ قصد عاصیان کند و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا یعنی ابرزنا واظهرنا
دوزخ را از زمین هفتم بدشت قیامت آید همی زند و توتا آن اندر قیامت فند خلق بجلی
واولین بیند و برزت الجحیم لمن یری هر کسی همی کوید دوزخ آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
پیش دوزخ باز شود یک دست آب دارد و یک دست خاک دارد بر روی دوزخ باز زند
تبش دوزخ کمتر شود و خلق با حیات بود کفته اند آنچه آب بود و آنچه خاک بود
بعضی کفته اند آب طهارة امت بود و خاک تیمم بدان آتش دوزخ کشته شود وبعضی
کویند خاک سجود امت بود که روی بهمه بر زمین نهاده بودند و آب اشک عاصیان
امت بود یا هؤلاء القوم کر خاک تیمم و آب طهارة نداری بار چشم و حسرت نداری بیت
هیچ زاد ندارم که بدان راه کنم ❊ هیچ وقت ندارم که بدان آه کنم ❊
ای دل ای دل ترا می آکاه کنم ❊ بدبخت شدی حدیث کوتاه کنم ❊
النیاحات قیل عجبا لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی من المعاصی مخافة النار
اعضاء ظاهر همی شوی باب طهارة باطن خویش را نیز بشوی به آب حسرة و انابت و توبة
شعر الدمع فی خدمن عصی حسن ❊ خط الفتی من ذنوبه حزن ❊ تو ضعیفی من همی دانی ❊
دستکیر همه ضعیفانی ❊ بر ضعیفی من تو رحمت کن ❊ یا مراد یکار دو جهانی ❊
خدای عز وجل ما را از جملهٔ تائبان کناد و ثواب تائبان و آئبان و راجعان روزی کناد بمنه
١٥
مجلس فی قوله تعالی واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما
عرفوا من الحق تفسیره قال عبد الله بن عباس واذا سمعوا ما انزل الی الرسول یعنی

مجلس ١٦ م في البكاء

قراءة ما انزل الى الرسول على لسان جعفر بن ابى طالب ترى اعينهم تفيض من الدمع قيل
من الدموع مما عرفوا من الحق يعنى من صفة محمد صلعم مكتوب فى كتاب الانجيل يقولون ربنا آمنا
بك وبكتابك وبرسولك محمد فاكتبنا مع الشاهدين واجعلنا من امة محمد صلى الله عليه وسلم
ترتيب المجلس بدانك كه ايزد تعالى از ده چيز خبر داد اول بكاء آدم دويست سال
بگريست بهندوستان تا چنانك آب رود اشك وى همى رفت جمله همه ادويهٔ آن نواحى
بماند شد هليله و بليله و شيرامله ثمرهٔ اشك حسرت معصيت است تا اندر جراحت
كه وقتى مرغى بيامد قطرهٔ آب چشم آدم برداشت آدم آن بديد بيش بگريست گفت اى بار خداى
چندان عز كه مرا دادى بدوش فرشتگان بهشت بودى فرشتگان را او سجود من كردى
اندر بهشت بر تخت عز نشاندى اكنون بدين حال شدم كه مرغى اشك من همى بخورد
ايزد تعالى گفت يا آدم اين نه دانستى كه آن عز نيست آن فرشته است من فرموده ام
تا اشك چشم تو اندر خزينهٔ لطف من نهد كه فرزندى خواهد بود ترا خليل من دشمنى
وى را باتش اندازد من فرمايم تا آن قطرهٔ اشك تو بر آن نار نمرود زنند عين زندان بر وى
بوستان كنم تا همه عالميان بدانند كه اشك عاصى نزديك من بزرگست دوم گريستن از
نوح خبر داد كه گفته اند در تواريخ كه وى را نام يشكر بود و بعضى گويند يلك بن لمك بود مولى
نوح خواندند چرا كه بر كلب قبيح فقال اما قبح هذا الكلب گفت چون زشت سگيست اين آن
سگ با وى بسخن آمد گفت اتعيب على النقش ام على النقاش صلم ان ذلك خطا فناح وناح و
بكا حتى سماه الله نوحا اشتق من بكائه ونياحته سيم بكاء يعقوب خبر كرد وابيضت عيناه

من الحزن فهو كظيم چندان بگريست بر فراق يوسف تا چشمش از وى بشد آنكه آه همى كرد وغلبهٔ آه
يعقوب علينا ما تحته چهارم بكاء از فرزندان يعقوب خبر كرد وجاؤا اباهم عشاء يبكون
اين گريستن بدروغ بود پنجم بكاء داود بود عليه السلم چندان بگريست تا همه خلق از وى نفور
شدند [illegible] برفتند بيابان وكوه وبيشه ودريا خداى تعالى گفت از نزديك ايشان
دور شو گفت اى بار خداى كجا شوم گفت يا داود تو ندانى كه هركه با ما جنگ كند
هرچه ماراهست با وى جنگ كند ششم شعيب عليه السلام كه چهل روز اندر يك سجده
همى گريست سه بار نابينا شد خداى سبحانه وتعالى چشم او را باز داد آخر گفت از بيم
دوزخ همى گريى ايمن كردم ترا اگر با اميد بهشت همى گريى بنام تو كردم واگر از خوف قيامت
همى گريى ايمن كردم قال لا ابكى خوف النار ولا رجاء الجنة ولا من خوف القيمة بل
ابكى شوقا الى لقائك قال الله تعالى قل له يا جبريل فقد حق لمن يبكى بگوى كه اين
دردى است كه درمان اين جز گريستن نيست هفتم گريستن از كوه خبر كرد وان منها
لما يشقق فيخرج منه الماء يا هذا دل تو از سنگ سخت تر نيست از كوه آب همى بيرون آيد
از بيم خداى نگاه كن از چشم تو اشك بيايد از بيم خداى عزوجل هشتم گريستن ياران
رسول خبر كرد و ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الى قوله تفيض من الدمع حزنا الا يجدوا
ما ينفقون نهم بكاء از قوم نجاشى خبر كرد واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم
تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق الاخبار والآثار عن انس بن مالك قال قال
رسول الله صلعم عينان لا تمسهما النار عين بكت من خشية الله وعين باتت تحرس

فی سبیل الله وقال النبی صلعم ما من عمل الا وله وزن وثواب الا الدمعة فانها
تطفئ غضب الرب ولو ان واحدا فی امة رحم الله تلک الامة ببکائه وقال
صلی الله علیه وسلم لما عرج بی الی السماء الرابعة سمعت دویا فقلت یا جبرئیل ما هذا
فقال یا محمد هذا بکاء الکروبیین علی اهل الذنوب من امتک وروی الحسن
عن النبی صلعم انه قال ما جرع عبد جرعة احب الی الله من جرعة مصیبة محزنة
موجعة ردها بصبر جمیل وما خطا عبد خطوة احب الی الله من خطوة الی صلوة
الفریضة او خطوة الی ذی رحم یزوره وما قطر من عبد قطرة احب الی الله من قطرة
دمع فی سواد اللیل وقطرة دم فی سبیل الله وروی ابو هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا النکت والاشارات
گویند ابو سلیمان دارانی نزدیک رابعة العدویه شد ورابعه همی گریست گفت
چرا همی گریی گفت بکیت عشرین سنة فالان ابکی علیه عشرین سنة عن ابی عبد الله
الدامغانی انه قال قال یحیی بن مطهر بت لیلة عند ابی حنیفة فاسمع وقع
دموعه کانه مطر خوفا من الله تعالی استاد ابو منصور مهران رحمة الله علیه گفت مالک
دینار وثابت البنانی وفرقد السبخی اندر نزدیک رابعة العدویه شدند ولنگ بود
گفتند وی ندبه کند ما را احتیج بود وی همی گریست ایشان خوش شدند رابعه
از صومعه بیرون آمد آبی بود عظیم خویشتن بدان آب انداخت چنان نمود که غرق
شد ایشان گفتند بر علی چنین کند ساعتی بود وی از آن آب بیرون آمد و گفت

یبکی م

ع

یا قوم بر قیتی چنین کند جواب آن باز داد بس گفتند یا فلانه چندین چرا گریی گفت
این چشم من از دو بیرون نیست یا ویرا خواهد دید یا نخواهد دید اگر نخواهد دید چشمی که
وی را نخواهد دید کور به و اگر ویرا خواهد دید هزار چشم چنین فدای دیدار وی باد
سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه با همی گریست آب چشم وی بنا و دان همی شد که آواز
داد که این آب نمازی هست وی گفت نه جامه بشوی که این آب چشم عاصی همی دود
وقیل مکتوب فی التوریة عبدی اذا دمعت عیناک فلا تمسحها الا بکفک علی وجهک
فانها رحمة ولا یبکی عبد من خشیتی الا اسقیته من رحیق الجنة رحمتی صالح مدنی
گوید من قرآن خوش خواندی تا رسول صلعم بخواب دیدم که مرا گفت یا صالح هذه
القراءة فاین البکاء نیز خوش خواندن قادر نبودم از گریستن اندر حکایت است که کسی
شبلی را دید میگریست گفت از اندوه همی گریی یا از شادی گفت دو شناز اندوه بود گفت
هل وجدت للعصاة شفاء گفت بلی یافته ام شفا گفت چیست گفت قوله تعالی قل للذین
کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف وهو یطلب من الکافر الصلح فلا یطلب من العاصی هذا شفاء
العاصی شعر یا من عدی ثم اعتدی ثم اعترف ثم انتهی ثم ارعوی ثم اعترف
ابشر بقول الله فی آیاته ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف گفته اند قوام الدین باربعة اشیاء
بدم الشهداء ومداد العلماء وقطر السماء وعلی الذنوب بکاء این چهار قطره را قیمت
خدای داند بس قطرهٔ مداد عالمان قطرهٔ باران قطرهٔ خون شهیدان قطرهٔ اشک چشم
عاصیان اندر آثار است که آسمان شش جا بگریست و گریستن وی جایز بود والله اعلم

قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض مفهوم خطاب آن بود که بر قوم فرعون نگریست بر
مومنان بگرید آن شش جا یکی آدم را از بهشت بیرون کردند بروی بگریست دوم ابرهیم را
آتش انداختند بروی بگریست سیم یوسف را بچاه افکندند بروی بگریست چهارم که رسول
صلعم وفات یافت بروی بگریست پنجم که حسین بن علی را بکشتند بروی بگریست ششم
چون غریبان اندر غربت بمیرد بروی بگرید بیت مسکین دل من دوش بسی زاری کرد
وین هر چه بکرد نه کاری کرد وین دیدهٔ من با دل من یاری کرد بر دامن جور ستم کاری کرد
ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لایستکبرون چون استکبار نبود سماع حق بجمله حاصل
شود النیاحات استاد ابو منصور مهران بسیار گفتی هر جا که آواز گریستن شنوی بدان که از
سه چیز یکی است یا عزیزی بغریبستان دارد یا عزیزی بگورستان دارد یا گناهی اندر دیوان دارد ازین
سه بیرون نبود هیچ کس هست اندر میان ما که ازین سه چیز که آن پیر گفت یکی دارد اگر غریبی داری
بغریبستان جای گریستن است شعر غریبان زود باز آیند چه بود است آنک تو تا نی
تو اندر تنگدل بودی هم چندین چرا نایی واگر عزیزی بگورستان داری هم جای گریستن است که گریستن
سود دارد تا قیامت آن عزیز را وا نیابی اندر مدینه رسم بودی که هر کرا ببقیع الغرقد بگور بردندی
اولیاء میت یکسال ببقیع شدندی و خیمه بزدندی تا سالی با خانه نیامدندی وقتی خداوندان
مصیبت سال تمام کرده بودند باز گشتند از یک جانب گورستان آواز آمد که هل وجدوا ما طلبوا
یافتند آنرا که جستند از دیگر جانب آواز آمد لا بل یئسوا فانقلبوا نومید شدند باز گشتند
یا هذا چه سود دارد هر چند ماتم کم شده وا نیابی و اگر گناهی اندر دیوان داری هم جای

گریستن است

گریستن است آنجا بگری پیش از آن که اندر قیامت گریستن سود ندارد اگر اینجا عذر و اقرار
و گریستن سود دارد قال الله تعالی و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
عسی الله ان یتوب علیهم و اگر اقرار در قیامت کنی فاعترفوا بذنوبهم فسحقا لاصحاب السعیر
دور کنند و بهره نخ بزنند بیت امامک الموت و هول النشور فافزع الی الله یا ذا الغرور
وتب الیه قبل یوم البلی وقبل ان تبعث من فی القبور فانما الموت بنا نازل
وانما الدنیا متاع الغرور لذلک قال الله عز اسمه الا الی الله تصیر الامور
خدای عز و جل ما را از خواب غفلت بیدار کناد و برحمت و مغفرت شاد کناد بفضله

مجلس ۱۷ فی الشرب

یا ایها الذین آمنوا

مجلس فی قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس قال ابن عباس
یا ایها الذین آمنوا اقروا و صدقوا بوحدانیة الله انما الخمر و هو الذی یخامر العقل والمیسر
و هو القمار والانصاب یعنی الاوثان والازلام یعنی الاقداح التی تستقسمون بها فی امورکم
رجس من عمل الشیطان حرام من الله تعالی فاجتنبوه فاترکوه لعلکم تفلحون تنجون من النار
تحقیق الآیة عن ابن عباس انه قال کان المسلمون یشربونها فلما نزلت هذه الآیة امر
رسول الله صلعم منادیا ینادی الا من شرب الشراب فلا یحضر مع رسول الله صلعم فی المسجد
صلوا فی رحالکم تعظیما للجماعة و توقیرا لرسول الله صلعم فنزلت قوله ویسئلونک عن
الخمر والمیسر الی قوله واثمهما اکبر من نفعهما وکان اصحاب رسول الله صلعم یصلون
علی هذه السیرة حتی صلی واحد الاصحاب و قرا قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون بغیر لا
فانزل الله تعالی لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری فلما نزلت هذه الآیة کانوا یشربون الخمر

قبل وقت الصلوة فاذا دخل وقت الصلوة تركوه وحضروا المسجد وكانوا مثل ذلك حتى
وقع بين سعد بن ابی وقاص ورجل من الانصار فقال عمر رضی الله عنه اللهم ارنا رايك فی
الخمر فانزل الله هذه وقوله واثمهما اكبر من نفعهما معناه اثمهما بعد التحريم اكبر من
نفعهما قبل التحريم والكلام من اهل الاشارة قال يحيی بن معاذ الدنيا خمر
الشيطان من سكر منها لم يفق الا فی عساكر الموتی فاعلم ان الخمر حجاب بين القلب وبين العقل
والدنيا حجاب بين العبد وبين الرب وقيل حب الخمر راس الشرور وحب الدنيا راس الذنوب
وشرب الخمر يبعد العبد عن الخدمة والدنيا يبعد العبد عن المخدوم بدانك خدای عز
وجل ده چيز مذموم بده چيز مذموم مقرون كرد غيبت را بمردار مقرون كرد ولا
يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا نفاق را بكفر مقرون كرد ان الله
جامع المنافقين والكافرين فی جهنم جميعا معصيت را باتش مقرون كرد ومن يعص الله
ورسوله يدخله نارا خالدا فيها بخل را بكفر مقرون كرد ولم نك نطعم المسكين وكنا
نكذب بيوم الدين حيوة را بموت مقرون كرد الذی خلق الموت والحيوة زنی را بشرك
مقرون كرد الزانية لا ينكحها الا زان او مشرك آذای مومنان را بآذای خويش مقرون
كرد ان الذين يوذون الله ورسوله والذين يوذون المومنين خمر را بصنم مقرون كرد.
انما الخمر والميسر والانصاب بدانك نا خورد خمر شدن قيمت است وسقوط عدالت وخوف ذهاب
عقوبت وترك خدمت است وزيادة آفت ووقوع عداوت وذهاب قيمت بدانچ
قيمت مردم بعقل بود سقوط عدالت لا يقبل الله شهادة خمار وخوف عقوبت اثم كبير

ووقوع عداوة انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء قال
ابو امامة سمعت النبی صلعم انه قال من شرب شربة من مسكر لا يقبل الله منه صلوة اربعين
يوما ومن شرب شربتين لا يقبل الله صلوته ثمانين يوما ومن شرب ثلاث شربات لا يقبل
الله صلوته مائة وعشرين يوما وكان حقا على الله ان يسقيه من صديد النار وقال
صلعم من مات سكرانا مات عطشانا ويدخل النار عطشانا ويقول فی وسط النار وا
اسفاه واعطشاه واعطشاه نكته اگر كسی گويد از زن بی نماز نه صعب بود
هر كه می خورد همچون زن بی نماز بود زن حایض را دستوری نماز نيست ومیخواره را
دستوری نماز نيست لا تقربوا الصلوة وانتم سكاری نكته اگر وا كسی گويد كه
نه نيكو دل ناپارسا بودی اين خشمين وصعب بود ميخواره همچون غلام وهمراست قال
رسول الله صلعم السكران عروس الشيطان رسول صلعم گفت جمع الشر فی بيت وجعل
مفتاحه الخمر تذكرة فی التذكية بيت يا بار خدايا تو دوست داری زاری°
الله الله زما مكن بيزاری° جز تو كه كند دهند كارا باری° معيوبان از تو كرده آخر یاری°
يا رب يا رب من رخ بيناری° بر خاك نهم دران شب تاری° تا بر من بيچاره مكر رحم آری°
از من نكنی روز قضا بيزاری° جبار توی ترا رسد جباری° قهار توی ترا رسد قهاری°
مشهورشنم بعيب بد كرداری° معروف توی بجود و نيكو كاری° مجلس فی قوله تعالی ۱۷
ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا وآخرنا تفسير قال
عبد الله بن عباس مائدة من السماء يعنی طعاما تكون لنا عيدا مجمعا لاولنا لاهل زماننا

مجلس ۱۲۴ فی العيد

ولمن خلقنا وآية منك علامة منك على قدرتك وارزقنا واعطنا ما سالناك
وانت خير الرازقين افضل المعطين **ترتيب مجلس** بدانك كفته اند عيد دوازده اند شش
اندرين جهان وشش اندر ان جهان شش اندرين جهان عيد الانكسار وعيد الاضطرار
وعيد الافتقار وعيد الافتخار وعيد الاعتذار وعيد الاعتبار عيد الانكسار يوم
الجمعة الجمعة عيد المساكين وقال صلى الله عليه وسلم الجمعة الى الجمعة كفارة لما بينهما وعيد
الاضطرار آن روز بود كه اندر خداى عاصى نشوى على كفت رضى الله عنه اليوم لى عيد وغدا لى عيد وبعد
غد لى عيد وكل يوم لا اعصى الله فهو لى عيد عيد افتخار روز توفيق طاعت بود
قبل الطاعة عيد الابرار وقال صلعم من اراد غدا على خير فليطع ربه عيد افتقار آن روز
عيد اضحى اكه بنده نياز برداردبى نياز شود بويزيد كفت بخداى دو چيز بركه خداى را
نيست نياز بوى شفيع بر ودرا بوى شفيع بر بنده را نيازاست وخداى است وخدا
نياز نيست وخداى نيست عيد اعتذار عيد فطر كه عيد تقصير خدمت وروزه
بخواهى وعيد اعتبار روز لهو وطرب ولا يغرنكم بالله الغرور واما آن شش عيد
اندان جهان عيد النزول وعيد الزهد وعيد الزيادة وعيد الضيافة وعيد
التحية وعيد الرؤية عيد نزول آن روز بود كه اندر كوشك نزول الذى احلنا دار المقامة
من فضله وعيد السرور آن روز بود كه كوئى الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن عيد
زياده آن روز بود كه برا بديكر شوند عيد الضيافة آن روز بود كه برخوان خلد
نشينند روز آدينه مهمانى خداى بود عيد تحيت كه مولى همى كويد تحيتهم يوم يلقونه

سلام آن روز سلام بود روز ديدار علام بود ششم عيد روية بود **بيت**
يقولون بالله هل كنت عاشقا فقلت وهل يوما خلوت من العشق ○
شربت بكاس العشق فى المهد شربة حلاوتها حتى القيامة فى الحلق ○
يقول الله سلام عليكم اوليائى انا الله الباقى وانا الكم الساقى فسجدوا الله فيقال لهم
ليس هذا وقت السجود بل هذا وقت الوجود ليس هذا وقت العبادة بل هذا وقت
الزيادة **الخبر عن انس بن مالك** عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال ابدلكم بيومين بيومين يوم
النيروز والمهرجان يوم الفطر والاضحى **النكت والاشارات** ابو هريره كويد اندر
نزديك عمر شدم روز عيد وى ميكريست كفتم هذا يوم الفرح عمر كفت الفرح للمقبولين
والبكاء للمطرودين ومن ندانم كه ازين دو كيانم صالح الخليل روز عيد بمصلى كاه خاك
بر سر همى كرد وهمى كفت لا ادرى المقبول ام مردود سفين ثورى را ديدند بآخر صفوف
ايستاده بود كفتند لم لا تتقدم قال صاحب الحاجة لا يتقدم سائل برد دركاه بايد بود
روز عيد ارواح بر كور آيند همى كويند ما پاره با شما بوديم مار البقمى نان ودعاى ياد داريد
مالك بن دينار كويد روز عيد جنازه ديدم كنيزكى از پس آن جنازه همى كفت من كان
منتظر الفطر بعيدها فان سيدها فى القبر مقبود روز عيد مجنون هرون الرشيد را
ديد با جامها نيكو كفت ليس العيد لمن لبس الجديد انما العيد لمن آمن من الوعيد فهل
آمنت ايها الرشيد فابكاه وابكى الناس نقل وسمعت ابا عبد الله الدامغانى
انه قال خرج عمر بن عبد العزيز يوم العيد الى المصلى فقال يا رب انلنى رحمتك فانك

قلت ان رحمة الله قریب من المحسنین وانا لست منهم کان امیر المؤمنین فقلت وکان بالمؤمنین
رحیما وان لم اکن انا منهم فانا شیء من الاشیاء وقد قلت ورحمتی وسعت کل شیء وان لم اکن
انا اهلا للمغفرة فانت اهل التقوی واهل المغفرة فاغفرلی فان لم اکن متحققا لشیء من هذه
الاشیاء فانا صاحب المصیبة وقد قلت وبشر الصابرین الی قوله اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة یا بار خدایا ملازم کردیم تا انبیا فرزی وا نکردم نکته کافر بعید
شود بر سر وی تاج خاسران وظلمت بود واندر دل وی تاریکی نکرة بود بر کوش وی ختم
غفلت بود بر چشم وی علامت شهوة بود بر زوان وی مهر شقاوة بود بر میان وی
زنار فرقت بود مؤمن بعید شود بر سر وی تاج ولایت بود بر چشم وی علامت عبرت
بود بر کوش وی استماع حکمت بود بر زوان وی توحید وشهادت بود اندر دل وی
شعاع معرفت بود بر دوش وی ردای خلعت بود بر میان وی کمر عبودیت بود بر پای
وی ۲ نشان استقامت بود ثم منا التضرع والبکاء ومن المولی الاجابة والعطاء
یا بار خدای روز عید دشت کهتران با مهتران چشمها دارند ومهتران وکهتران جامه
نو پوشند وغالیه کشند ما چشم داریم بتو که ما را از غالیه کرم کنی ولباس معرفت
معرفت پوشی لبس طاعت فاسل آمد وآن روزه چندین شادیست مبارک بادا آن روز
که همه طاعت فراز آید للناس عید ومهرجان وانت عیدی ومهرجانی ترکتنی مفردا
وحیدا ارحمنی من یرانی بیت عید آمد وعید وهر کسی نو پوشید ما از توی کبود بایدپوشید
النیاحات اعتبروا یا هؤلاء القوم یوم العید من یوم القیامة که روز عید با جلاء وصاف

باقیامت

باقیامت نماند چنانک خلق از خانها بیرون آیند خلق از قبر برآیند کورسه یخرجون من الاجداث
سراعا سوار وپیاده باشند یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین یکی نیکو بود
یکی زشت یوم تبیض وجوه وتسود وجوه جمع عید وجمع قیامت وتنذر یوم الجمع علامة
بین وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا چون دست بر دارند اندر نماز دست بر
داشتن بنامه ستدن یاد کن اوتی کتابه بیمینه اوتی کتابه بشماله قیام نماز قیام قیامت
یاد کن فاذا هم قیام ینظرون رکوع کنی یاد کن ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم سجود کنی
سجود قیامت یاد کن یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود بتشهد نشینی یاد کن وتری
کل امة جاثیة وچون خطیب بر منبر شود منبر رسول وخطبه وی یاد کن وچون باز
کردند یاد کن که خلق از دشت قیامت باز کردند وچون هر کسی بکوی دیگر فرو شود یاد کن
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر چون هر کسی با خانه دیگر شوند یاد کن ان الابرار
لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم روز عید هر چه از خدای خواهی بدهد قال الله تعالی
لموسی سلنی فی یوم العید ما تحتاج الی السنة وقال صلی الله علیه وسلم من
مسح راس الیتیم فی یوم العید فانه بری من الذنوب مجلس فی قوله تعالی واذا جاءک
یؤمنون بآیاتنا وفی الخبر ان من قرا هذه السورة کان له بوزن جمیع الانعام خلقها الله
فی الدنیا وقال جعفر الصادق من قرا هذه السورة کان فی دار الامین فی الجنة
وان فیها اسماء الله سبعین موضعا فمن قراها یغفر له سبعین مرة وقال کعب
الاحبار فتیحة التورية هذه السورة وختمت بالحمد لله الذی لم یتخذ ولدا تفسیره

فی السلام الذی علی ۹ مجلس ۱۸

قال ابن عباس واذا جاءك الذين يومنون بآياتنا يعني بكتابنا ورسولنا يعني عمر بن
الخطاب فقل يا محمد سلام عليكم وذلك ان رؤساء قريش قالوا لعمر لو كلمت محمدا حتى
يجعل لنا يوما لا يخالطنا هؤلاء القوم ولهم يوما لا نخالطهم فقال
عمر لرسول الله صلعم فانزل الله تع هذه الآية فجاء عمر واعتذر من مقالته واستغفر الله تعالی
وقال بعضهم نزلت هذه الآية في بلال بن ابي رباح وصهيب بن سنان وعمار بن
ياسر وسلمان الفارسي وعامر بن فهيرة وخباب بن الارت وسالم مولى حذيفة كانوا يأتون
رسول الله صلعم فاذا هم عنده فقال يا محمد لو طردت هؤلاء من عندك اتاك اشراف قومك
وسمعوا مقالتك وصدقوا برسالتك فانزل الله تعا واذا جاءك الذين يومنون بآياتنا
فقل سلام عليكم وانزل ولا تطرد الذين وانزل ولا تعد عيناك عنهم وانزل واصبر نفسك
اندر توانگر وچشم از درویشان بر مگیر ثم صلعم للفقراء فيكم المحيا وفيكم الممات اللهم
احيني مسكينا وامتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين وروى انس بن مالك عن النبي صلعم
انه قال الا اخبركم بدائكم من دوائكم قلنا بلى يا رسول الله قال فان داءكم الذنوب ودواءكم
الاستغفار واول كلمة سمع عبد الله بن سلام من رسول الله صلعم لما دخل المدينة وقت الهجرة
انه قال افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا جنة ربكم بسلام
وفضل السلام في المصافحة قال من لقي مومنا فصافحه لم يتفرقا حتى يغفر لهما **النكت
والاشارات** نكته بر نوح سلام کرد سلام على نوح في العالمين بر ابرهيم سلام کرد سلام على
ابرهيم بر موسى وهرون سلام کرد سلام على موسى وهرون بر مصطفى سلام کرد سلام

بر آل یاسین سلام کرد

عليك ايها النبي ورحمة الله سلام على آل ياسين بر مومنان سلام کرد فقل سلام عليكم بر نوح
سلام کرد نجات از هلاك یافت بر ابرهیم سلام کرد محنت وخلت یافت بر موسی وهرون سلام
کرد دم ونیاز یافت بر مصطفی سلام کرد عطا وخلوة یافت بر مومن سلام کرد ثبات ومعرفت
یافت بر نوح سلام کرد از طوفان بهشت غرق اندرمیانه نه بر ابرهیم سلام کرد از آتش بهشت
خوف اندرمیان نه بر موسی سلام کرد از دریا برست هلاك اندرمیان نه بر مصطفی
سلام کرد از زهر برست قتل اندرمیان نه سیر وسجا بر مومن سلام کرد عجب بود که از
معصیت برهد قطع اندرمیان نه **نکته** کتب ربکم على نفسه الرحمة کتب عليكم الصيام
کتب عليكم اذا حضر احدكم الموت اولئك كتب في قلوبهم الايمان كتب ربكم على نفسه
الرحمة آنچ رحمت بود گفت من نبشتم آنچ بلا بود گفت بنبشتند **نکته** آنچ ابر نویسد
دوبر نه محاید لکن آنچ دوبر نویسد ابر محاید آنچ ملك معصیت نبشت
ملك رحمت محاید وآنچ ملك نبشت ملك محاید وآنچ ملك محاید **نکته** ابلیس وعده
کرد گفت لاغوينهم اجمعين من وعده کردم ان الله يغفر الذنوب جميعا ابليس واضعف
خویش وعدهٔ خویش راست کرد ولقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه من کرم خویش
حجه کویی وعدهٔ خویش راست نکنم ومن اصدق من الله قيلا **نکته** بشارت دادم
راست کردم بشارت دادم ابرهیم را باسحق راست کردم بشارت دادم مریم را بعیسی
بشارة راست کردم واین بشارتها بر زبان فرشتگان بود من تراخود بشارت دادم
برحمت خود حجه کویی راست نکنم **العدنيات** بدانك خداى عز وجل ده جا بر مومنا

سلام کرداوک برزوان نوح یا نوح اهبط بسلام منّا برزوان مصطفی وقل الحمد لله و
سلام علی عباده برزوان جبرئیل من کل امر سلام برزوان ملک الموت یقولون سلام
علیکم برزوان مومنان واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها برزوان رضوان
خازن جنان سلام علیکم طبتم برزوان فرشتکان والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم برزوان اهل خوشتان لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما
برزبان پیغمبران تحیتهم یوم یلقونه سلام دهم سلام بی واسطه سلام قولا من رب رحیم
جنانک حاجی انج باز آید هرکه اندر نزدیک شود کوید سلام علیک راه و بادیه
جون کذاشتی همچنین مومن اندر بهشت سلام کند کوید بنده من کورتنک و قیامت
دراز و صراط باریک جون کذاشتی الصالحات یا هذا مغفرة همی کند شرط ایمان
و مغفرة با نان جهان بری قال الله تعالی ومن یاته مومنا قد عمل الصالحات
نمیکوید هرکه ایمان آرد میکوید هرکه نزدیک من آرد مغفرت ایمان
به آبکینه مانند کرد کفت فیها مصباح المصباح فی زجاجة ایمان تو آبکینه ماند
روزی کسی خرواری آبکینه همی برد کفتند این جیست کفت اکر خر برآید هیچ آبکینه
از دو جیز نکاه باید داشت از باد و از سنک باد بوی جهد بشکافد سنک بوی باز
آید بشکند همچنین معرفت از سنک جفا نکاه دار و از باد شقاوة روایت
کند از جعفر خلدی که فردا مومنان بد بهشت رسند کویند الیس قد
وعدنا الله تعالی المرور علی النار قالوا نعم قالوا فاین نا قالوا الا نکم وجدتم حرها

فی الدنیا

فی الدنیا قال وکیف ذاک قالوا الناس فیها نائمون وانتم قائمون الناس یطلبونه وانتم جائعون
بیت
وذکری لکم بالخیر والله دائم وشوقی الیکم لا یزال یزید وانی لارجو قربکم ووصالکم
ولکننی عما ارید بعید اری الدهر بالفراق بینی وبینکم فیا لیت شعری ما الفطنا برید
سلام علیکم لا سلام مودع ولکن سلام لا یزال جدید آیا که سلام مهتر آید بیانه
این محنت من واسر آید بیانه آیا که امید من بر آید بیانه آیا که بشارتها بدر آید بیانه
آیا که مرا واستاننده بیانه وین دین وهدی من عاندیانه وزداغ قطیعتم رهاند بیانه
آیا که بود ملک نعیم بیانه فرخنده بود روز نشیمن بیانه آیا که بفرش بر نشیم بیانه
آیا که خدا برا ببینم بیانه مجلس فی قوله تعالی وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو تفسیره قال عبد الله بن عباس وعنده خزائن الغیب لا یعلمها الا هو یعنی خزائن المطر
والثمار والنبات ونزول الرحمة ونزول العذاب لا یعلم احد الا هو ویعلم ما فی البر والبحر فی
البر من عدد الحیوانات والسباع والطیور والانعام وفی البحر من اللؤلؤ والمرجان و
الحیتان واختلف اهل التفسیر فی الغیب قال بعضهم علم الغیوب علم ما فی القلوب
من الخیر والشر وقال بعضهم الغیب السعادة والشقاوة یعلم الشقی والسعید وقال
بعضهم الغیب الرزق وهو یعلم من این یرزق وقال الله تعالی لموسی اعلم شیئین واجهل
شیئین اعلم انی واحد واجهل الکیفیة واعلم انی رازق واجهل فی مکان الرزق
بو القسم جنید قول معروف کفته است برزوان اهل اشارة وعنده مفاتح الغیب مفاتح
القلوب ویعلم ما فی البر والبحر یعنی من النفس من الشهوات والبحر یعنی فی القلب من الخطرات

مجلس تاسع عشر
مجلس ١٩
فی الغیب

وما تسقط من ورقة الا يعلمها يعني الخواطر ولا حبة في ظلمات الارض يعني من الاماداة
ولا رطب ولا يابس من اختلاف العبارات باللسان والاشارات بالجنان وحكي
عن مامون الخليفة انه رأى ملك الموت في المنام فقال له كم بقي من عمري فاشار اليه
ملك الموت بخمس اصابع فلما استيقظ جمع العلماء فسألهم عن ذلك فقال بعضهم عنا
بذلك خمسة ايام وقال بعضهم خمسة اشهر وقال بعضهم خمس سنين وقال
مقاتل بن سليمان معناه خمسة اشياء لا يعلمها الا هو وهو قوله تعالى ان الله عنده
علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب غدا وما تدري
نفس باي ارض تموت هذه الخمسة لا يعلم احد الا الله وعنده مفاتح الغيب وحكي ان
سليمان عليه السلام امر باحضار مجنه الجن اليه وقال احفظوا عليه احواله في الطريق
فضحك اربع مرات في الطريق فاخبر سليمان فسأله عنها فقال رايت رجلا يوصي اسكافا باحكام
صفقة سبع سنين وهو ميت الى ثلثة ايام والثاني ضحكت من طبيب يامر الناس بالادوية
وكانت له علة قد عجز عن دوائه والثالث ضحكت من منجم يخبر الناس بغائبهم بطلق وكانت
تحت مصلاه كنز لم يعلمه والرابع ضحكت من رجل خرج من مجلس الفسق الى مجلس العلم وآخر خرج
من مجلس العلم الى مجلس الفسق فاعطي واحدا الرحمة وواحدا اللعنة وفي الخبر ان الله امر
موسى وهرون بدعوة فرعون فجاعا في الطريق فاكلا الحشيش فقالا يا رب ولياؤك ياكلون
الحشيش واعداؤك ياكلون الحلو والحريش فاوحى الله تعالى اليهما اعطيت نعيم الدنيا لاعدائي
ليتمتعوا ومنعتها عن اوليائي ليتضرعوا الي النكت والاشارات قال الله تعالى

وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ايزد تعالى قسمت كرد مفاتح خزاين خويش مر فرشتگان
داد مفتاح بهشت مر رضوان داد ومفتاح دوزخ مر مالك داد ديگر را گفتند فرشتگان
كليد دلها مر كه دهد بنداشتند مر ايشان خواهد داد مر آدم داد چون آدم را بيافريد لطفي
بدند كه مر او را دهد مر آدم نداد كه اگر مر قابيل دادی مر نوح ندادی كه اگر ايمان مر كنعان
دادی مر ابراهيم ندادی كه آنك مر آزر دادی مر موسی ندادی كه اگر مر قارون دادی
مر محمد ندادی كه اگر مر ابو طالب دادی گفت انك لا تهدي من احببت خداي عز وجل گفت
كليد دلها مر كس ندهم من دارم آن را خوانم كه خواهم آزار آنم كه خواهم وعنده مفاتح
الغيب لا يعلمها الا هو اندر حكايتست كه چهارصد مرد گور مهمان ابراهيم آمدند مرداني
كرد چون طعام بخوردند گفتند مر ابراهيم را بايد گفت كه از ما حاجتي خواه كه بسيار از رنج گرفت
گفتند يا ابراهيم از ما حاجتي خواه ابراهيم گفت حاجت من آنست كه خداي را سجود كنيد ايشان
اندر ماندند گفتند زشت بود حاجت روا نكنيم بعد آنك گفتيم بكنيم اين سجود آنكه بر كرديم زين
سجود چهارصد مرد گور بيكبار بر زمين سر نهادند ابراهيم با ايشان سر بر زمين نهاد و گفت يا
رب خداي من آنست كه بدرگاه آوردم اگر داني كه بار بايد داد بار ده و آن كليد غيب ز دست
و در دل ايشان باز كن كه گفته وعنده مفاتح الغيب اندر وقت آن چهارصد مرد گور سر
از سجود بر گرفتند ومسلمان شدند بر دل كافر مهر هست و بر دل مؤمن مهر وفرق بسيارست
ميان آن كسي كه بر دل وي مهر بود وميان كسي كه بر دل وي مهر بود چون كليد بفرستد مهر بر گيرد
و مهر نهند اندر حكايتست كه يكي از بزرگان اندر باديه هر كه بطعام حاجت بودي

اندر وقت بدیدار آمدی از غیب وقتی گرسنه شد طعام بدیدار نیامد عجب داشت نگرست
چهار دانگ اندر پایوان وی بود ندائی شنید اطرح ما فی الجیب یظهر لک ما فی الغیب آنچ
اندر جیب داری بیفکن تا آنک اندر غیب است بدیدار آید بیفکند طعام بدیدار آمد وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو واندر حکایتست که دو مرد بسفر شدند گرسنه شدند یکی
بطلب آب و نان رفت و یکی صبر کرد طلب نکرد زمین بدست همی شورید بدره درم یافت ندا
شنید و نبشته بود بران بدره صبرت لحظة ظفرت ببدرة رسول را صلعم دو فتح
بود یکی فتح ظاهر و یکی فتح باطن فتح ظاهر انا فتحنا لک فتحا مبینا وفتح باطن الم نشرح لک
صدرک و گفته اند فتح قلب بمودت بود چنانک حکایت ابرهیم ادهم است که آن کنیزک فراوی
گفت شربت بکاس لو داد مسرورا فاصبحت فی حب مولای مخمورا واختلفوا فی
الغیب فقال بعضهم الغیب علم القلوب وقیل علم الغیب السعادة والشقاوة ویقال الغیب
الرحمة یعنی هو علم من یستحق الرحمة ویقال الغیب الرزق وهو علم من این یرزق واندر حکایت است
که گروهی صوفیان اندر بصره نزدیک بوالقسم جنید آمدند و اندر نزدیک حسن بصری بود
گفتند ایها الشیخ نار مسئلتی افتاده است جواب گوی وی اشارت کرد بجعفر خلدی گفت از
وی پرسید و جعفر شاگرد بوالقسم جنید بود و بوالقسم شاگرد سری سقطی بود جعفر را گفتند
ایها الشیخ هل نطلب الرزق فقال اذا علمتم ان الرزق فی ای موضع فاطلبوه روزی
جوییم گفت اگر دانید که روزی شما اندر کدام جایگاه است بجویید گفتند هل نسئل الله الرزق
از خدا روزی جوییم گفت اذا علمتم ان الله نسیکم فی وقت القسمة فذکروه گفتند از خدا روزی

خواهیم

خواهیم گفت اگر دانید که اندر روز قسمت روزی شما فراموش کرده است با یاد دهید
گفتند هل ندخل البیت ونصبر حتی یاتی الینا الرزق اندر خانه شویم و صبر کنیم تا روزی نزدیک
ما آید گفت اذا اردتم التجربة فجربوه والتجربة والشک واحد والشک والکفر واحد اگر خواهید
که بیازمایید بیازمایید و آزمودن خدا و شک یکی است و شک و کفر یکی ست گفتند ما
الحیلة گفت الحیلة ترک الحیلة گفت حیله آنست که دست از حیلت بداری ایشان بوالقسم
جنید را حکایت کردند که شاگرد تو جعفر جواب چه داد بوالقسم برخاست نزدیک جعفر آمد شاگرد
خویش و بوسه بر سر وی داد و گفت یا جعفر اعطاک الله جنة الخلد خدای ترا
جنة خلد دهاد نام خلدی ازین بر نهادند بر جعفر اکنون گویند جعفر خلدی و اصل این بود که
چنین جواب داد وبعضی گویند که مفتاح الغیب مفتاح الجنة بهشت آن را دهد که خواهد
و کلید بهشت بدان دهد که خواهد کما قال صلعم مفتاح الجنة لا اله الا الله کلید بهشت آنست که
بنده گوید لا اله الا الله اگر کسی سوال کند گوید منافق نیز این کلید دارد پس چون ویرا بهشت
نیست جواب کلید بدست دو تن بود یا بدست خداوند خانه یا بدست دزد اگر کلید خداوند
خانه دارد خانه ویرا و هرچه اندر خانه ویرا بود و اگر اندر دست دزد یاوند دست ببرند
و عذاب کنند و عذاب کنند این گفتار کلید مومنست بهشت آن وی بود و هرچ اندر بهشت
آن وی بود که اگر کلید بدست منافق بود وی دزد بود و ویرا قطیعت و عقوبت لازم آید قال الله تع
وعنده مفاتح الغیب نکته بدانک کلید دو است و کلید دو خانه را نزد خدای تع
کلید آن نزدیک تو قال صلعم مفتاح الجنة لا اله الا الله و خانه مولی را نزدیک تو آن دل

و کلیدان خانه نزدیک خدای قال الله وعنده مفاتح الغیب یعنی مفاتیح القلوب
حکایت حسن بصری همی گذشت اندر بصره قومی را دید اندر بیمار پرستیدن کوری همی
شدند وی نیز اندر شد از موافقت آن کور همی گفت تن گناه کار و دل پر زنگار و دنیای غدار
حسن گفت یا قوم اکتبوه فانه حکمة پس حسن گفت یا دهقان عظنا آن کور گفت یادکار باش
و نگاه دار باش و ساخته کار باش و پسند کار باش و برنده کار باش حسن گفت فزدنا یا
دهقان گفت یادکار باش بر کرانگاه دار باش دین را ساخته کار باش کور را پسند کار
کار باش قضا را برنده کار باش بنا را این بگفت و بنالید حسن گفت از چه همی نالی گفت از ذل
بار و از سختی کار و از نوشته ناپیدا و از خشم ملک جبار حسن روی بر زمین نهاد گفت
بار خدایا اگر قضا کرده با او آشتی کن آن کلید وی بر غیب است که گفتی وعنده مفاتح الغیب یک
ساعت دعا کرد آن دهقان گفت یا شیخ زدنی فی الدعاء فقد حول القفل حسن
دعایش بکرد دهقان مسلمان شد و بر مسلمانی از این جهان بیرون شد وعنده مفاتح الغیب
بیت خلیلی تعلل ابصرتما وسمعتما باکرم من مولی تمشی الی عبدی اتی زائرا من غیر وعد وقال لی
صونک عن تعلیق قلبک بالوعد العدویات من خدای آفریدگارم روزی ده و پروردگارم
و معیوب باز خرید کارم داننده اعلان و اسرارم و از فی زینهار دارم متقاضا غم گسارم
عار فا زار ازدادم رهاننده از عذاب و نارم آراینده دار قرارم مجرای انهادم عاصی و
مر زکادم داننده پنهان و آشکارم عطا دهنده دیدارم وعنده مفاتح الغیب
الثیاخات یا هنداولی جل جلاله در غیب بر تو نهان کرد تا ندانی که وی چه کرد و چه

کند

کند عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا استاد ابو علی دقاق گفتی بترسید از آن خدای که
هر چه با تو کرد بی تو کرد بنده چه داند که باز وا چه خواهد تا کین غیب برگشاید
آیا که چه اظهار شود استاد ابو علی دقاق گفتی آن کسی که گوسفند همی پرورد بدست
خویش آب و علف همی دهد نواخته همی دارد چون خداوند از دور آید پیش وی باز دود
پیش تبصبص کند بدان نواختن وی که چه داند که اندر غیب وی خداوند چه است که پروردن
از بهر کشتن است نکته زمستان بود دست و پای وی به بندند کارد بر حلق وی بمالد
استاد بو علی دقاق گفتی اگر زوان داردی دو سخن بگویدی یکی گوید اگر چنین خواستی کرد
بدان نیکویی چرا داشتی و دیگر گویدی کین همه این به پسندم از تو نپسندم بیت
نمی دانم که از چه بود این کل من اندوه و غمان همه بود حاصل من خدای تعالی
ما را از عیب دور کناد و گناهان ما مغفور کناد والحمد لله وحده

مجلس ۲۰ فی الرحمة

مجلس فی قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین قال عبدالله بن عباس فی قوله
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة معناه ادعوا ربکم علانیة وسرا ویقال تضرعا مستکینا
وخیفة ای خوفا ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها یعنی ولا تعملوا فی الارض بالمعاصی
والدعوة الی غیر الله واصلاح الارض بالطاعة والدعوة الی الله وادعوه خوفا وطمعا
ای خوفا من عقابه وطمعا فی ثوابه ان رحمت الله قریب من المحسنین ان رحمة الله قریب
الی الموحدین ویقال الی المحسنین بالقول والفعل وقیل الرحمة علی ثلثة اقسام قسم
مشترک بین المومن والکافر کالنعمة فی الدنیا قال الله تعالی خبرا عن ابرهیم علیه السلام

چنین قال وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله واليوم الآخر قال ومن كفر فامتعه
قليلا ثم اضطره الى عذاب النار وقسم خاص للاولياء كالجنة كما قال خالصة يوم القيمة
وقيل ان الله تعالى قال للجنة انت رحمتى ارحم بك من شئت وقال للنار انت عذابى
انتقم بك من شئت وقسم فى المشيئة يعنى الكرامة فى الدنيا المعرفة والتوفيق
يؤتيهما من يشاء ولكن يكون لهم عارية كبلعام وبرصيصا ولقوم اصلية كابى بكر و
عمر رضى الله عنهما قال الله تعالى ان رحمة الله قريب من المحسنين بدانك احسان بر ده
وجه است اول احسان كه بنده كند در طريق خداى قال الله تع بلى من اسلم وجهه لله و
هو محسن اى اخلص لله عمله وهو موحد دوم احسان با رسول خداى قال الله تع لقد كان
لكم فى رسول الله اسوة حسنة اقتداء حسن سيم احسان با كتاب خداى قال الله تعالى
فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه چهارم احسان با اصحاب
رسول صلعم قال الله تع والذين اتبعوهم باحسان پنجم احسان با مادر و پدر قال الله تعالى
وبالوالدين احسانا ششم احسان با خلق خداى قال الله تعالى وقولوا للناس حسنا
هفتم احسان با ظالمان قال الله تعالى والعافين عن الناس والله يحب المحسنين هشتم
احسان با درويشان قال الله تع واحسنوا ان الله يحب المحسنين نهم احسان با تن خويش
قال الله تعالى ان احسنتم احسنتم لانفسكم دهم احسان با همسايگان قال الله
تع واحسن كما احسن الله اليك هر كه اينها را همه بجاى آرد ان رحمة الله قريب من
المحسنين واصل احسان ترك عجب ترك كل بود چنانك اصمعى گويد شاگرد شافعى رحمة الله عليه

بحج شده بودم بمنا خواستم كه گوسپندى خرم قربان را عجوزى گوسپندى همى آورد ويرا
گفتم يا عجوزه بكم هذه العنز قالت بدينار قلت لها احسنى الى گفتم نيكوئى بكن
يعنى از بها چيزى كم كن قال فتركت الشاة ومررت قلت لها يا فلانة جواب رفتى تا
بها دهم آن عجوزه گفت نه همى گويى احسنى الى گفت مراد من آن بود كه بها بكم كنى گفت
نگفتى ارفقى گفتى احسنى والاحسان عندنا ترك الكل گفت دل من خوش شد گفتم
اى بار خدايا مخلوق احسان آن همى داند كه همه بگذارد وانت محسن على الحقيقة چه
اگر هر حقى كه ترا بر بنده است همه بگذارى وقيل الاحسان احسانان
احسان السيد مع العبد واحسان العبد مع السيد فاحسان العبد مع السيد
ان لا يختار على خدمت سيده خدمة اخرى واحسان السيد مع العبد ان
يعتقه من رق العبودية الاخبار والآثار روى عامر بن ربيعة عن النبى صلعم
انه قال اذا مات العبد ويعلم الله منه شرا فيقول الناس خيرا قال الله تعالى
لملائكته قبلت شهادة عبادى على عبدى وعلمى فيه غفرت له وعن ابى هريرة
عن النبى صلعم انه قال ان لله تعالى مائة رحمة وانما انزل رحمة واحدة بين الانس
والجن والبهائم والهوام فبها يتعاطفون وبها يتراحمون وبها يتعاطف الوحوش على اولادها
وادخر تسعة وتسعين رحمة ليرحم بها عباده يوم القيمة وقال رسول الله صلعم لما
لاصحابه ما تقولون فى رجل يقتل فى سبيل الله قالوا الله ورسوله اعلم قال صلعم الجنة
ان شاء الله ما تقولون فى رجل مات فقام رجلان وقالا لا نعلم الا خيرا قالوا الله
فى سبيل الله م

ورسوله اعلم قال الجنة ان شاء الله قال ما تقولون فی رجل مات فقام رجلان
قالا لا نعلم الا خیرا فشهدا قال وجبت له النار قال رسول الله صلعم بل عبد مذنب والله غفور
رحیم وقال صلی الله علیه وسلم لعن الله المقنطین ثلثا قیل من هم یا رسول الله
قال الذین یقنطون العباد من رحمة الله وقال صلی الله علیه وسلم لولا ان العباد لم
یذنبوا لخلق الله عبادا یذنبون فیغفر لهم **النکت والاشارات** چهار چیز
دریای چهار چیز است تن دریای شهوت است کور دریای ندامت است مرگ دریای
عقوبت است رحمت پادشاه دریای معصیت است شب معراج رسول گفت صلعم بهر
آسمان که رسیدم غلغل تسبیح وتهلیل برخاسته بود چون به آسمان هفتم رسیدم اهل
آسمان هفتم خاموش بودند هیچ آواز نیامد گفتم یا جبرئیل ما هذا المکان این چیست بدین
صعبی گفت یا محمد مقام هیبت است این جایگاه است که صد هزار طاعت مطیعان بجنب
این مقام آرند نیست شود رسول صلعم گفت من از هیبت این مقام بیفتادم اندر وقت
جبرئیل از پیغام حق جل جلاله گفت پادشاه همی گوید چنانک این مقام هیبت که صد
هزار طاعت اندر جنب این مقام نیست شود فردا اندر قیامت بساط رحمت گسترانند
وصد هزار معصیت در جنب این بساط نیست شود **نکته** اندر قیامت علم مطیعان
پدیدار آید اندر زیر آن علم مطیعان بروند همچنین متقیان همچنین متوکلان همچنان
شاکران وصابران وزاهدان وعلویان وعاملان وعالمان وجمیع الاصناف همی روند
گروهی اندر قیامت بمانند از بیش تاریکی معصیت از بس تاریکی معصیت از راست تاریکی

معصیت از چپ تاریکی معصیت پادشاه جل جلاله بهتر داند لکن ایشان را سوال کند
گوید من انتم ایشان گویند ای بار خدای ما عاصیان توایم عاصیانیم پادشاه جل جلاله
گوید روا بود اگر شما عاصی ترین عاصیان ای من رحیم ترین رحیمان قال کان
الاستاد ابو منصور بن مهران یقول الله تع فی وسط الفتیة ذهبت شفاعة الشافعین و
شفاعة الانبیاء والمرسلین وشفاعة الملائکة المقربین وبقیت شفاعة ارحم الراحمین
اذهبوا الی الجنة فقد غفرت لکم یا هؤلاء العصاة رحمت جز عاصی را نشاید **خبازدر**
دکان واکند نان گرسنه را شاید سیر را وانار چه کار طبیب دارو فروشد در سنگی هیچ
درم دارو وی بیمار را شاید درست را با دارو چه کار مولی رحمت امناذ رحمت
عاصی را شاید مطیع را با آن چه کار روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال والذی بعثنی
بالحق نبیا ان الله ارحم بعصاة المؤمنین من الوالدة الشفیقة بولدها آن خدای که اصحاب
کهف را ایمان داد بارادات بی ودعوة درمیان نه مریم را عیسی داد بر رحمت مقاربت
درمیان نه چه عجب معصیت عاصی بیامرزد طاعت اندرمیان نه **بیت**
زرعت لک المحبة فی فوادی ۞ فلست الحاصد حتی الممات ۞ فان تزرع تحصد کل عام
وحبک لیس یحصد فی حیاتی ۞ **النیاحات** یا هذا فی الخبر ان النبی صلعم قال من لم یرحم لا
یرحم علیه هر که رحمت نکند بروی رحمت نکنند اگر خواهی که بر تو رحمت کنند تو نیز بر خلق
خدا رحمت کن پس اگر خلق رحمت نکنی تن بیچاره خویش رحمت کن ولتنظر نفس ما قدمت
لغد علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم امیر المومنین علی هر روزی پوستین

خویش برکشید و کفتی یا جلیدا ویا عظیما ویا حلیما کیف تصبری علی نار جهنم با پوست ضعیف
یا کوشت و استخوان ضعیف کار چنان کن که با عذاب خدا طاقت داری **بو المقسم حکیم کفت**
امن بر هست منه و بیم از نیست نهاد طمع از خلق بر د آو عز برداد نیز کفته اند امن از
هست برداد بیم از نیست برداد و از دل برداد و ناز از تن برداد و نیاز از خلق برداد و
دست بخدای برداد و رخت از خزینه برداد روز قیامت خدای عز وجل با بنده شمار کند
آن بنده مستوجب عقوبت کرد د ایزد سبحانه و تعالی فرماید که ویرا بدوزخ برید د و زبانیه
اندر وی آویزند که بدوزخ برند اندر قیامت که همی رود اندر راه مصطفی را بیند ستاده ان
فرشتکان باز کند بر نزدیک رسول شود صلعم کوید یا شفیع کناهکاران یا نبا لا در قیامت یا شمع
روی زمین یا مقدم بنی آدم من عاصیم از امت تو شمار بکردم بر من حاصل آمد مستوجب دوزخ
شده ام مرا پادشاه بدوزخ فرستاد مرا بخدای شفاعت کن رسول صلعم اندر وسط قیامت
بنشیند و آن عاصی دست اندر کردن وی آویخته و ان زبانیکان ایستاده از پادشاه ندا آید
کران بنده عاصی را باز کردانید و رسول را بیارید تا عرصات قیامت ندا آید که آن عاصی را
اندر بساط باز دهید و محمد را بر در بساط بدارید بدارند و عاصی را بار دهند جبار
آسمان و زمین کوید یا فلان یاد داری که از خلق کناه بپوشیدی و از من نپوشیدی از
خلق شرم داشتی و از من نداشتی امر من باز داشتی نهی من ارتکاب کردی کناهان بنده
بیاد وی همی دهد و وی همی کوید یاد دارم اندر خبر است که یکبار باواز بلند کوید ای بار
خدای یاد دارم خداوند هزده هزار عالم کوید بنده آواز برمدار که محمد بر در بساط نست

اکنون بشنود که توجه کرده تو از همی ده تا من همی آمرزم و این غایت رحمت خداوند
سبحانه و تعالی قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین یا هذا کودک اشیر باید چه
کند بکرید مادر را رحمت کند شیر دهد ترا نیز رحمت باید بکری تا بچشم سر نکری بچشم
جان ان آن مرد کفت السن یضحک والاحشاء تحترق وانما ضحکها دود محترق
بالفارسیة آویخته جرم وکناهان کشتم غمم بشد و اسیر تا وان کشتم
یارب زکنه کنون پشیمان کشتم انکار که من کنون مسلمان کشتم یارب ما را از کناه دور کن

مجلس فی قوله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا

تفسیره قال ابن عباس جاء موسی لمیقاتنا
معناه لمیعادنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک طمع فی رؤیة قال الله تعالی لن ترانی
یعنی لا تقدر ان ترانی فی الدنیا ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلعلک ترانی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا تجلی النور علی الجبل جعله دکا قطعا قطعا وقرئ دکا یعنی
مدا علی وجه الارض وخر موسی صعقا مغشیا علیه فلما افاق من ذلک قال سبحانک تبت
الیک منزه انت رجعت وتبت الیک من مسئلة الرؤیة فی الدنیا وانا اول المؤمنین
المصدقین بانک لا تری فی دار الدنیا وهذه الآیة من دلائل الدلیل علی جواز رؤیة الله
لما انزل الله تعالی هذه الآیة اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة لم یفعل
احد من الاصحاب ما امره الله تع من اعطاء الصدقة قبل المناجاة الا علی رضی الله عنه
فقال سئلت رسول الله صلعم عشر مسائل وتصدقت بعشرة دراهم لکل مسئلة درهم قلت
یا رسول الله کیف ادعوا الله قال بالصدق والوفاء قلت ما اسئل الله قال العافیة فی

ب ۱۲ الرجب ۲۱ مجلس

الدارين قلت فما اصنع لنجاتي قال كل حلالا وقل صدقا قلت ما الحيلة قال ترك
الحيلة قلت وما على قال امر الله ورسوله قلت وما الحق قال الاسلام والقرآن والولاية
حين انتهى اليك وما بعده هو الغلبة قلت فما الراحة قال الجنة قلت فما السرور
قال الروية قلت فما الفساد قال اظهار الكفر قلت فما الوفاء قال شهادة ان لا اله الا
الله وسوال اذين ده يكى آن بود كه گفت فما السرور شادى چيست گفت ديدار پادشاه
اثبات كرد در روية فمن انكر الروية فقد خالف موسى ومحمدا عليهما السلم والدليل على روية الله
تعالى قوله تعالى للذين احسنوا الحسنى وزيادة قال ابن عباس للذين احسنوا
وحدوا وقالوا لا اله الا الله الحسنى الجنة والزيادة النظر الى الله تعالى بلا كيف وعن صهيب ان النبي و الزيادة صح
صلعم قرا للذين احسنوا الحسنى وزيادة قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار
نادى مناد يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا قالوا وما هو الم يبيض وجوهنا وتثقل موازينا
وادخلنا الجنة واجارنا النار فيكشف الحجاب فينظرون الى الله تع قال
رسول الله صلعم والذي بعثني بالحق نبيا ما اعطاهم الله شيئا هو احب اليهم واقر لاعينهم
من النظر اليه وعن الحسن البصري انه قال لو يعلم العابدون انهم لا يرون ربهم في القيمة
لذابت قلوبهم في الدنيا غما وعن الشبلي وددت ان الخلق كلهم حشروا عميانا فقيل له
ولم ذلك قال لا انظر الى حبيب وصدري غيرة مني على الحبيب راى عطاء السلمي بهلول
المجنون والصبيان يرمونه بالحجارة فقال للصبيان لم تضربونه قالوا لان المجنون زعم
ان الله يرى جهرة فقال له عطاء ما تقول يا بهلول فقال ما فقدته منذ عرفته ولو

فقدته ما عرفته فقال له انت مجنون وليس هذا كلام المجانين قال انا
مجنون عمن سواه صاح سره بمولاه انا مجنون عن معصيته ما انا مجنون عن معرفته جعفر بن
محمد بن نصر الخلدي يقول راى بعض الصالحين في المنام انه دخل الجنة فراى رجلا على مائدة و
ملك يطعمه وملك يسقيه وواحد يقول كل من لم ياكل من اجله والملك الاخر يقول اشرب من
لم يشرب لاجله ورايت رجلا ينظر نحو العرش قد اشتغل عن حورها وقصورها واشجارها
وثمارها فسالت الرضوان من الذي يطعمه ملك ويسقيه ملك فقال ذاك بشر الحافي مات
جائعا عطشانا فوكل الله تع ملكين حتى يقولا كل واشرب قلت من الاخر قال ذاك
معروف الكرخي مات مشتاقا الى الله تعالى فاباحه الله تعالى النظر اليه قد اشتغل به
عمن سواه وقال كيسان المجنون رافعا راسه نحو قبلة الدعاء يقول يا حبيب القلوب من لي سواكا
ارحم اليوم زائرا قد اتاكا انت سؤلي ومنيتي ومناي كذب القلب ان يحب سواكا
يا عزيزي وسيدي ورجائي طال شوقي متى يكون لقاكا ليس همي من الجنان لشيء
غير اني اريدها لاراكا خداى عز وجل همه دعاهاى پيغمبران اجابت كرد الا دعاء چهار
رسول اجابت نكرد دعاء نوح اندر فرزند وى كنعان كه گفت ان ابني من اهلي ايد و را
نجات ده از غرق انه ليس من اهلك جرا انه عمل غير صالح معناه اشراك ولم يومن كنعان را هلاك
كرد دوم دعاء ابرهيم اجابت نكرد اندر حديث پدر وى آزر كه گفت سا ستغفر لك
ربي وني گفت لاستغفرن لك وى را بر كفر ازين جهان بيرون برد اندر عذاب جاويد بماند
سيم دعاء مصطفى اجابت نكرد اندر هدايت وى عم وى بوطالب كه گفت لا تهدي من احببت

بوطالب گفت النار ولا العار روایت رسول اندر ایمان بوطالب بسیار بود بدان خدای که
گفت مصطفی ما تحرّت علی شیء کتحرّی علی ابیطالب اشیا، حاتم الطائی فی جوده و نوشروان
فی عدله وامرؤ القیس فی شعره وابوطالب فی کفره آیة آمد انک لا تهدی من احببت کنتُ
شریکا فی الهدایة انما انت شفیعا فی الجنایة چهارم دعاء موسی اجابت نکرد اندر
رویت آن وقت که گفت ارنی انظر الیک قال لن ترانی واین چهار پیغمبر را رد کرد اندر این
چهار دعا تا همه عالم را معلوم شد که کار عنایت دارد نه دعا و عبادت
ترتیب بدانک میقات سه است اندر قرآن یکی میقات سحره فرعون قال الله تع فجمع السحرة
لمیقات یوم واین اندر صعید الاعلی بود و روز نوروز بود یوم الزینة فاجعل بیننا
وبینک موعدا لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی هذا المکان یعنی بصعید الاعلی والفضة
بطولها دوم میقات موسی علیه السلم قال الله تع ولما جاء موسی لمیقاتنا بر کوه چهل
هزار سخن شنید از پادشاه اندرین میقات واندر جامه نبوة وحیوة موسی علیه السلم سی و
سه مناجاة بوده است موسی را علیه السلم وچندانک خواهی آن قصه وی بگوی و
سیم میقات میقات قیامت قال الله تع ان یوم الفصل کان میقاتا آن میقات بود که یوم
ینفخ فی الصور فتاتون افواجا که بصور اندر دمند خلق از گور برآیند فوج فوج زمرة زمرة
آفتاب سیه شده ماه نور دیده ستارگان ریزیده و آسمان و زمین بدل کرده
دوزخ تافته بهشت آراسته حوران بر کنگرها آمده ملک بر کرسی آتشین نشسته
پیشانی از خشم فراهم کشیده زندانی که ویران نشود زندانبانی که رحمت نکند

گواهان

گواهان که رشوه نستانند قاضی که میل نکند گواهی همی دهند فرشتگان حکم همی راند
خدای جهان ان ربک یحکم بینهم فیما کانوا فیه یختلفون الاخبار والآثار عن ابی موسی
الاشعری انه قال قال رسول الله صلعم اذا کان یوم القیمة جمع الله الخلایق علی صعید واحد ثم
رفع لکل قوم آلهتهم التی کانوا یعبدونها فی الدنیا فیبقی الموحدون عرفنا نفسه فیتجلی
لهم ربهم فیخرّون له سجدا فیقال لهم یا اهل التوحید ارفعوا رؤسکم فقد اوجب الله لکم
الجنة وجعل مکان کل واحد منکم یهودیا او نصرانیا فی النار وقال مقاتل بن
سلیمان لما سمع موسی کلام ربه اشتاق الی رویته ثم قال قتادة مات موسی یوم تجلی و
کان یوم عرفة ورد الله روحه یوم الجمعة ویوم النحر وقال صلعم حجابه النور لو کشفه
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه وفی روایة صار الجبل باربع قطع
قطعة صارت هباء وقطعة صارت رملا وقطعة صارت کحلا وقطعة وقعت حول البحور
وقیل لم یکن الجبال قبل متشققة بل کان ملساء النکت والاشارات هیچ شب نبود تاریکتر
از آن شب واز و سخن گفت و هیچ بامداد نبود نیکوتر از آن بامداد قیل لم لا ترجو
ان جاء منک لما ترجو فان موسی خرج للاصطلاء فوجد الاصطفاء قال رب ارنی انظر الیک
قال لن ترانی نتوانی آن محمد است نکته لن ترانی بچشم فانی تن فانی سرا فانی نیکو نبود
که بچشم فانی اندر تن فانی اندر سرای فانی بینی خدای باقی تا فردا چشم باقی بود تن باقی بود اندر
سرای باقی بود بینی خدای باقی لن ترانی انظر الی نقش الخاتم فرموده بود که بر نقش انگشتری
نبشته لکل شیء وقت اکنون وقت دیدار نیست که انکه ان الحکمت تسبیح بود از بن حلوا سرکه

وتره نکته بر دل موسی بگذشت که اندرین جهان کس را این اشتیاق هست
یکی ندا می شنید انظر الی الجبل اندر آن کوه نگرید تا همه کوهها عالم بدید بر سر هر کوهی موسی
ایستاده عصا اندر دست و نعلینی اندر پا و کلاهی اندر سر همی گفتند ارنی انظر الیک
تو پنداشتی که مشتاق ما توئی با را ارزومندان چندانند که ما خود عزیزانیم قال
النصرابادی ما قطع موسی عن الرؤیة الا نظرة الی الجبل وقال الجنید تاب من مباسطته
الحق الی عالم یحتمله قلبه لا نفسه ارنی انظر الیک ها انا ذا بین یدیک فاجابه الجبل
لن ترانی الا بدلائلی وبرهانی وشواهدی وبیانی فانک لا تحتمل نور جلالی وسلطانی
ولکن انظر الی الجبل لتری قدرتی وامتنانی فلما تجلی ربه للجبل صار باربع قطع کذلک
صار قلب موسی باربع قطع قطعة سقطت فی بحر الهیبة وقطعة فی روضة المحبة
وقطعة فی وادی القدرة وقطعة فی بستان رویة المنة صاح بلسان الحیاء سبحانک
تبت الیک ان اسئلک المحال فی غیر الوقت والحال قالت رابعة اشوق الی الجنان لا الی طعامها
وشرابها ولکن الی زیارة الرحمن واخوف من النیران لا من زقومها ولکن من قطیعة الرحمن
و حکایت کنند که زرارة بن ابی اوفی اندر نزدیک جهودی شد و آن جهود
اندر نزع بود فعرض علیه الاسلام آن جهود گفت اگر مسلمان شوم مرا چه دهد
گفت بهشت گفت نخواهم گفت نجاة از دوزخ گفت نخواهم گفت دیدار خویش بدهد
گفت بدین طمع بباشم مسلمان شد و بمرد از پس مرگ وی را بخواب دید گفتند ما فعل الله
بک قال قال الله انت الذی آمنت بی شوقا الی لقائی فلک البقاء والعطاء والرضا و

اللقاء

و اللقاء قلت فی العبارة عنه ترا است بقا ترا است لقا ترا است عطا ترا است
رضا و فی لفظ آخر هذه جنتی فادخل وهذا وجهی فانظر وقال النبی صلعم
اسالک الشوق الی لقائک من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اگر کسی گوید اندر رویت
ضراء چه بود قلنا معناه الدهشة کما دهشت النساء فی رویة یوسف وقطعن
ایدیهن والفتنة کما فتن قوم موسی عند سؤالهم الرؤیة نکته گویند از رویت
از آن واماند که ذکر نفسه فی الوسط فی حال مناجاته مع الله فقال ارنی ولا یحسن
ذکر النفس فی حال ذکر الرب کما قال الرسول الله صلعم واذکر ربک اذا نسیت یعنی
اذا نسیت نفسک فاذکر ربک فذکر موسی نفسه عند ذکر العصا قال هی عصای تا
خدای عزوجل بسبب خوف وی گرد وی بلا شد نکته گفته اند جمله حواس
وی طمع اندر طمع وراحت بود حظ خویش بیافتند الا در کلام الله حظ اللسان الکلام
مع الله والید اخذ الالواح والرجل المشی الی الجبل والانف وجد ریح الجنة والقدس
والقلب المعرفة چشم حظ خویش طلب کرد ارنی انظر الیک انکه حکمت اندر منع چشم
آن بود که گوش و زوان موضع تفرید است و موضع شرکت نیست چشم موضع شرکت است
آنچ موضع تفرید بود حظ خویش بیافت آنچ موضع شرکت بود از حظ خویش باز ماند شرح
اندر وقت سماع کلام یکی همی شنوی واد ادر ترا تا سخن دیگران بشنوی یشغلک سمع عن
سمع جز کلام یکی نتوانی شنید موضع تفرید این بود و زوان که یک سخن همی گوئی دیگری
نتوانی گفت اندر یک حال و سخن بر یک زوان روا نبود موضع تفرید این و مثله ایضا

علی الید واما العین موضع الشرکة اگر خواهی آن دریک حال بچشم به بینی بیا دو چیز های نه
یک چیز ممکن بود واین موضع شرکت بود ولما کانت لا عین موضع الاشتراک معدن منع الله
عنها الروية فقال لن ترانی لانه فرد منفرد واحد احد متوحد لا شریک له لیکون
فرد الفرد قوله ولا یشرک بعبادة ربه احدا **الباحات** نه هر که چیزی خواست
بیافت با قدر همت موسی که گفته بود واصطنعتک لنفسی بخواست و نیافت قال
لن ترانی نه هر که بره برفت منزل یافت نه هر که رسید مراد وی حاصل شد وعلی هذا
موسی علیه السلام بالمناجاة مع الله ورسالة الی رجال الخمسة الی آخرها بچشمی بهزاران
معصیت نگریسته طمع داری که خداوند را بینی هرجا که دهی بی تو بود خوار بود
چون با تو بود امیر وسالار بود تا فضل عنایت مرا یار بود از هر که بود تو مرا غار بود
خدای عز وجل ما را خداوند همت کناد وانذر دو جهان با قیمت کناد
مجلس فی قوله تعالی واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم تفسیره
قال عبد الله بن عباس واذ اخذ ربك وقد اخذ ربك یا محمد یوم المیثاق من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم فیه تقدیم وتاخیر معناه اخذ ذریتهم واشهدهم علی انفسهم استنطقهم الست
بربکم قالوا بلی شهدنا علمنا واقررنا فقال الله للملائکة اشهدوا علیهم وقال لهم اشهدوا بعضکم
علی بعض ان تکیلا تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی عن المیثاق قال
السدی کان المیثاق فی السماء وقال بعضهم فی الجنة وقال ابن عباس بین مکة و
الطایف **ترتیب المجلس** بدانک میثاق وعهد اندر قرآن هفت است اول میثاق با علماء

٢٢ فی المیثاق

جهودان اند گفتی حق **دوم** میثاق با بنی اسرائیل اند در قبول توریة **سیم** میثاق مردان از بهر زنان
چهارم میثاق یعقوب با اولاد خویش **پنجم** میثاق خدای عز وجل با اولاد یعقوب اندر اقامت
صلوة واعطاء زکوة **ششم** میثاق خدای عز وجل با جمله انبیا از بهر رسول ما محمد صلعم **هفتم**
میثاق ذریة فاما میثاق با علما جهودان واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب
لتبیننه للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم وعهد ومیثاق کرد با علماء جهودان
انک حق اظهار کنید ونعت محمد اندر توریة پنهان مکنید قال الله تع فنبذوه وراء ظهورهم
و بس پشت کردند و پنهان کردند و بچهار ارش کرباس و بچهار درم سیم حق باطل کردند نزدیک حق
خلق بعهد و میثاق **دوم** میثاق بنی اسرائیل اندر قبول توریة قال الله تع واذ اخذنا میثاقکم
ورفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا ما فیه لعلکم تتقون موسی از
طور با آیة آمد دوازده سبط قوم وی بود هر سبطی هفتاد هزار مرد همه تنها و هرون و
یوشع بن نون وکالوت بن یوقیا بر منبر شدند و موسی تشدید کنان بر ایشان همی خواند
وکوهی از زمین فلسطین جبرئیل بر کنده چندانک لشکرگاه موسی بیاورده بود و بر سر
ایشان بداشته و همی گفت خذوا ما آتیناکم بقوة یعنی بجد ومواظبة النفس واذکروا ما
فیه واعلموا بما فیه از بیم کوه گفتند سمعنا واطعنا معناه ولولا مخافة الجبل لعصینا
این میثاق قبول توریة بود **سیم** میثاق مردان از بهر زنان قال الله تع وکیف تاخذونه
وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا این عهد چه بود الطلاق مرتان
مرة بعد مرة السنة طلاق بسنت دهید کما قال الله تع فطلقوهن لعدتهن یعنی

في حال الطهر من قبل مجامعتهن ونيز اين عهد جه بود فامساك بمعروف او تسريح باحسان نيكو
نكاه داريد ونيكويي كنيد مهر تمام بدهيد يا رب امساك بمعروف جكونه بود وعاشروهن
بالمعروف صحبت نيكو كردن تسريح باحسان جكونه بود وآتوا النساء صدقاتهن نحلة
هدية هبة وديكر ولا تضاروهن لتضيقوا عليهن انكه كفت فان طبن لكم عن شيء منه
نفسا فكلوه هنيئا مريئا **جهارم** ميثاق يعقوب با اولاد خويش ز بهر ابن يامين
قال لن ارسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به انكه اين عهد جه بود كه
يعقوب بكرد با فرزندان كفتا ندكه بخداي هيج ميثاق صعب تر ازين نيست كه كفت
بحق پيغمبر فرستاده آخر زمان خداوند تاج وعمامه وحوض ومعراج وزمزم وسقايه
خداوند حوض مورود ومقام محمود وشفاعت موجود ولواء معقود كه اين پيغمبر و
امتش آنان كه ايشان صفها باشند جون صفها فرشتكان وايشان را دوي باشد
جون دوي فرشتكان ووي را ياراند يكي صديق اكبر ويكي فاروق الذي يفرق بين الحق و
الباطل وواحد يسمى ذي النورين نور في الدنيا ونور في القيمة وواحد يسمى المرتضى المرضي
في الدنيا والرضي في الآخرة كفت يكي ايشان لتأتنني به بهم جميعا همه با هم بياري كه بهم
بياري فانتم براء من محمد وامته شما ازين محمد وامة او بيزاري ايشان بدين ميثاق و
عهد سوكند خوردند كه ابن يامين را باز آريم وا بنا ورد ند **پنجم** ميثاق خداي عز وجل
با بني اسرائيل اندر اقامت صلوة وايتاء زكوة قال الله تع واذ اخذ الله ميثاق بني اسرائيل
وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا وقال الله اني معكم لئن اقمتم الصلوة وآتيتم الزكوة نظير

واذ اخذ الله ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله وبالوالدين احسانا **ششم**
ميثاق نبوة قال الله تع واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم صد هزار وبيست هزار
وجهار هزار پيغامبر را ميثاق كرد بر ايشان او ارواح ايشان را وكفت لما آتيتكم من كتاب وحكمة
هفتم ميثاق ذريت قال الله تع واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم والقصة
بطولها في النكت والاشارات وقال عمر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلعم يقول لما
اخرج الله ذرية آدم من ظهره قال هؤلاء في الجنة ولا ابالي وهؤلاء في النار ولا ابالي
فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل قال اعملوا فكل ميسر لما خلق له وعن سعيد بن جبير
آدم م — عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انه راى رجلا فاعجبه وبيص ما بين عينيه فقال
يا رب من هذا قال ذاك ولد من ذريتك اسمه داود قال فكم عمره قال ستين سنة قال
هب له من عمري اربعين سنة فلما انقضى عمر آدم فقال يا رب بقي من عمري اربعين سنة
قال اعطيتها ولدك قال فجحد وجحدت ذريته ونسي ونسيت ذريته فاتم
عمره الف سنة واتم عمر داود ماية سنة لاجل هذا قال في كتابنا فاكتبوه وليكتب بينكم
كاتب بالعدل وقال واستشهدوا شهيدين من رجالكم **النكت والاشارات**
ذرية آدم م — منصور بن مهران كفتي ان الله تعالى لما اخرج من صلب آدم مثل الذرة الخفيفة
جون مور سرخ جون همه حاضر شدند كفت دانيد كه من شما را اينجا حاضر جرا
كردم مرا با شما عهد وميثاقي است كفتند اين جيست كفت الست بربكم فقالوا
اجمعين بلى بعضي على الحقيقة وبعضي على الموافقة فرشتكان كفتند اي بار خداي

این همه خلق کجا خواهند بود جبار گفت من این قوم را بر سه گروه بکنم بیکبار ندادم
گروهی را اندر اصلاب آباء و ارحام امهات همی دارم و گروهی را بر روی زمین همی دارم
گروهی را اندر زیر زمین همی دارم فریشتگان گفتند ای بارخدای آنکه بر روی زمین
باشند دانند که اندر زیر زمین باید شد گفت دانند گفتند زندگانی چگونه کنند خدای
عز وجل گفت انی اخلق فیهم الغفلة من غفلتی اندر ایشان بیافرینم غفلتی از غفلتهاء
من که کسی بود از ایشان که پدر را و مادر را و فرزند را اندر زمین زیر کند
و سالی بروی بگذرد که مرگ را یاد نکند و هذه الغفلة من الله رحمة پس صفی
بر راست آدم بداشت تا در بهشت روند و صفی بر چپ آدم بداشت تا در دوزخ روند
آنگه گفت ای بارخدای این صف اول بدست راست من که اند خدای عز وجل
گفت امة احمد من ایشان را از تو بخریدم آدم گفت ای بارخدای هر که چیزی بخرد
قباله و گواه بود و بها بود و دلال بود این امة احمد را خریدی قباله چیست و گواه کیست
و دلال کیست و بها چیست گفت امت احمد را از تو بخریدم از تو قباله القرآن گواه فریشتگان
دلال المصطفی بها بهشت و دوزخ کار تو خریدار من از این نیکوتر قباله نبود شعر
لو کان کل العالمین معاندی ۰ ما ضرنی لو کنت انت مساعدی ۰
یارب چکنم هیچ هنر نیست مرا ۰ آهنگ سفر زاد سفر نیست مرا ۰ از روز ازل هیچ خبر نیست مرا ۰
یارب چکنم هیچ وفا نیست مرا ۰ سرتاسر عمر جز جفا نیست مرا ۰ من بنده بد و هیچ بها نیست مرا ۰
دانی که و دوختن روا نیست مرا ۰ مجلس فی قوله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا

فی الدنیا مجلس

کماء انزلناه من السماء قال عبد الله بن عباس رضی الله عنه انما مثل الحیوة الدنیا
فی بقائها و فنائها کماء انزلناه من السماء کمطر انزلناه من السحاب فاختلط به نبات الارض من
یعنی نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام الحبوب و الثمار و التبن و الحشایش حتی اذا
اخذت الارض زخرفها یعنی زینتها و ازینت بالاحمر و الاصفر و الاخضر و ظن
اهلها الحراثون انهم قادرون علیها علی غلاتها اتیها امرنا عذابنا لیلا او نهارا
فافسد زروع الزارعین فجعلناها حصیدا الحصید السیف کان لم تغن بالامس لم
یکن بالامس کذلک نفصل الایات هکذا نبین الایات یعنی آیات القرآن فی فناء
الدنیا لقوم یتفکرون فی امر الدنیا و الآخرة فان قیل لما ذا شبه الدنیا بالماء
قیل لان قلیل الماء ینفع و کثیره یضر کذلک ایضا قلیلها یکفی و کثیرها یطغی بزرگان گفته اند
هر که بطبع آب قصد بالا نکند از بالا قصد شیب کند طبع وی چنانست
همچنان هر که زدنیا قصد بزرگ همت نکند همه قصد خسیسان و ناکسان کند
و ایضا شبه الدنیا بالماء فقال مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء ازان
مانند آب که آب از یکجانب سرای اندر آید که راه وا دهی دیگر جانب بیرون شود
ترا از آن منفعت بود طهارت را و غسل ثیاب را و خوردن را همی آید و همی شود همه
منفعت هیچ مضرة نه لکن اگر از یک جانب همی آید پیش بسته کنی بنام دهی تا دیگر
سو بنه شود آب غلبه کند جمله سرای وی ویران کند همه مضرة هیچ منفعت نه
دنیا به از آن آب مانا اگر جمع بود که از آن منع نبود از ین سوی همی گیری بدیگر سوی

نفقه همی کنی منفعت دنیا و دین حاصل آید کما قال صلعم من انفق درهما علی عیاله
کان کمن انفق سبعین درهما فی سبیل الله و اگر دنیا جمع کنی و با جمع منع کنی از یک سوی جمع کنی
و از دیگر سوی دل و ایمان ویران کند همچنانک آن آب که سرای ویران کند و ایضا
شبه الدنیا بالماء لان الماء یصلح لزاد البادیة کذلک الدنیا یصلح لزاد القیمة کما قال
عیسی بن مریم الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها وقال یحیی الدنیا حانوت
المؤمنین واللیل والنهار رؤس اموالهم والاعمال الصالحة بضاعتهم وجنة الخلد
ارباحهم ونار الابد خسرانهم بوبکر صدیق را پرسیدند که از مثل دنیا چیزی بگوی
گفت ما الدنیا الا کرجل رأی رؤیا حسنا فاذا استیقظ من نومه لم یکن بیده شیء
علی را رضی الله عنه گفتند از دنیا چیزی بگوی گفت موجز خواهی یا بشرح گفتند
موجز و مختصر اندر معنی نیکو گفت حلالها حساب و حرامها عذاب شافعی را گفتند
از دنیا چیزی بگوی گفت الدنیا دار الممر والعقبی دار المقر فخذوا من ممرکم
لمقرکم وقال وهب بن منبه صحبت راهبا سبعة ایام لا استفید
منه شیئا ثم سألته عن الدنیا فقال الدنیا کستة اشیاء کالماء الملح وکبرق الشتاء
وکسحاب الصیف وکظل الغمام وکزهرة الربیع قال وهب تفکرت فی هذا فاردت ان
ازید علیه شیئا فما قدرت علی ذلک ترتیب المجلس سه مرکان ایزد تعالی اندر قرآن
یاد کرده است اندر مذمت دنیا و دنیاداران اگر ازان یکی استی سزا استی که طالبان
دنیا دست از دنیا کوتاه کنندی و قد قال الله تعالی من کان یرید العاجلة

عجلنا

عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا
خدای عز و جل گفت هر که دنیا خواهد نگفت یملکها دنیا دارد اندر اراده
بست نه اندر ملک من کان یرید العاجلة یک حبه ندارد لکن اندر دل وابست
آن دارد داخل بود اندر مذمت و این باریک مسئلتی است اگر خواهد عجلنا له
فیها ما نشاء لمن نرید بدهیم وی را اندر دنیا چیزی نه چندانی که وی خواهد
و نه آن را که خواهد ما نشاء لمن نرید چندانک خواهیم آن را که خواهیم چون
دادیم دنیا بخواست خویش نه بخواست وی آنگه او وی حکیم اندران جهان ثم
جعلنا له جهنم یصلیها مذموما فردا اندر قیامت جای جهنم خواهد بود اندر جهنم
شود مذموما نکوهیده مدحورا مبعدا عن رحمة الله از رحمت دور کرده اگر این یک
من کان نیستی بیش سزا استی بگذاشتن دنیا دوم من کان یرید الحیوة الدنیا
وزینتها نوف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة
الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون گفت هر که دنیا خواهد
هم اندر مشیت بست و زینت آن خواهد نقص نکنم لیکن وی را اندر قیامت
حبه بود اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وی را اندران جهان
هیچ چیزی نبود مگر آتش دوزخ وحبط ما صنعوا فیها و هر رنج که از بهر
دنیا برده بود حبطه و باطل کنم مفلس بقیامت آیند و اندر دوزخ دردها
سیم من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث

الدنیا نؤته منها وماله فی الآخرة من نصیب گفت هرکه آن جهان خواهد ما ویرا
توفیق پرورش آن جهان دهیم و طاعت بروی بیشتر کنیم و هرکه دنیا خواهد
نؤته منها بدهیم ویرا از آن دنیا چیزی ولکن بروی خوان که ویرا اندر قیامت هیچ
سود نخواهد بود وماله فی الآخرة من نصیب ویرا از ثواب آن جهان هیچ نصیب نبود
و داکه هرکسی عطائی یابد وی از همه عطاها بی نصیب بود اندر مذمت دنیا هیچ سخن
توان گفتن تمامتر ازین سه من کان ترتیب آخر بدانک دنیا را ده عیب است
اول خدای عزوجل آن را دشمن دارد قال صلعم ان الله لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضا لها
دوم عیب عز آن با ذل آمیخته است وملکت وراحت آن با عنا و محنت آن آمیخته است
کما روی انه مکتوب فی التوریة مسکین ابن آدم لا یتم له سرور یوم ولا یامن علی روحه
ساعة سیم عیب شرکا دنیا خسیسان اند چون کاوان کما قیل لواحد لم ترکت الدنیا
قال الخساسة شرکائها ولسرعة زوالها وسوء عاقبتها چهارم عیب چندانک ازین
جهان واگیری از ثواب آن جهان کم شود کما قال الفضیل بن عیاض لا یعطی شیء من
الدنیا الا وینقص من الآخرة والله لا تاخذ الا من کیس فان شئت فاقلل وان شئت
فاکثر پنجم عیب آنست که ضد آخرة است ودر کل حال عمر گوید رضی الله عنه ما
ازددت الدنیا الا اضررت بالآخرة ورسول صلعم گوید ما مثل الدنیا والآخرة الا ککفتی
المیزان چندانک یک پله گران دیگر سبک شود ششم عیب آنست که گفته اند الدنیا
نافرة عن الاولیاء ومائلة الی الاعداء کما روی ان الله تعالی قال اذا احببت عبدا

زویت الدنیا عنه
هفتم عیب اعلم ان داعیها الشیطان وداعی الآخرة الرحمن یدعو حزبه یعنی الی الدنیا
والله یدعو الی دار السلام هشتم عیب الدنیا دنیة فانیة کما قال ما عندکم
ینفد وما عند الله باق وسمیت الدنیا لدنائتها والتاسع حلالها حساب وحرامها عذاب
والعاشر طالبها مهان ذلیل وطالب الآخرة عزیز جلیل این ده عیب دارد که گفته شد
قال الله تعالی انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء استاد ابو سمعیل صابونی گوید
رحمة الله علیه که روزی عیسی علیه السلام بر کسی گذشت آن کس خفته بود دست و پا
دراز کرده و خویشتن را برده پای بر خفته زد گفت انتبه واخدم ربک فقام ذلک
الرجل وقال یا عیسی قد فرغت عن العبادة عیسی علیه السلم گفت کیف یکون هذا از عبادة کی
فارغ شده گفت یا روح الله اعتزلت عن اذاء الخلق وترکت الدنیا لاهلها دست از
رنج خلق بداشتم ودنیا با اهل دنیا بگذاشتم عیسی گفت خوش بخسب که پرداختهٔ از عبادة
ازین نیکوتر طاعتی نبود که تو کردی بیت گر دوست منی تن در بلا ده
با هرچه منت دهم رضا ده من درد دم و دوست درد خواهم غیر از من و تو همه قفا ده
الاخبار والآثار روی ابو هریرة عن النبی صلعم انه قال غدوة فی سبیل الله او روحة
خیر من الدنیا وما فیها وروی عن النبی صلعم انه قال ما عبد الله افضل من الزهد فی الدنیا
وقیل یا رسول الله من ازهد الناس قال من لم ینس المقابر والبلی وترک فضل الدنیا واثر
ما یبقی علی ما یفنی ولم یعد من ایامه غدا وعد نفسه فی الموتی وقال النبی علیه السلام
انه قد نادوا النبوة والرسالة نبیا ورسولا الا بالزهد فی الدنیا وجاء رجل الی النبی

صلعم فقال دلني على عمل يحبني الله ويحبني الناس فقال ازهد في الدنيا يحبك الله وازهد
فيما في ايدي الناس يحبك الناس وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليس الزهد في الدنيا
تحريم الحلال ولا اضاعة المال لكن الزهد في الدنيا الرضا بالقضا والصبر على المصائب
والياس من الناس وقال صلعم خياركم عند الله ازهدكم في الدنيا وارغبكم في الآخرة وقال
صلعم لا تنالون الاجر الا بترك الدنيا وقال صلى الله عليه وسلم اوصيكم عباد الله ان
تحبوا ما احب الله وتبغضوا ما ابغض الله وان الله لا يحب الدنيا وزهدنا فيها ويحب الآخرة
ورغبنا فيها وقال امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه طوبى للزاهدين في الدنيا
والراغبين في الآخرة اولئك قوم اتخذوا مساجد الله بساطا وترابها فراشا وماؤها
طهورا والقرآن شعارا والدعاء دثارا وقال عيسى بن مريم صلوات الله عليه مثل طالب
الدنيا كمثل شارب من البحر كما ازداد شربا ازداد عطشا حتى تقتله وقيل الدنيا دار هم
والآخرة دار فرح فخذوا من ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم عند من
لا يعرف اقداركم واوحى الله تع الى داود صلوات الله عليه وقال ان كنت تحبني فاخرج حب
الدنيا من قلبك فان حبها وحبي لا يجتمعان في قلب قال الاستاد احمد الثعلبي
رحمه الله تعالى دخل رسول الله صلعم الدنيا وعاش في الدنيا ثلث وستين سنة وخرج
من الدنيا وما فعل ثلثة ما تقهقه وما دخل الحمام وما وضع لبنة الى لبنة من
زهده في الدنيا وقيل لواحد لم لا تحب الدنيا وهي امك فقال وما اصنع بام تربيني
صغيرا وتقتلني كبيرا وسئل يوسف بن اسباط عن الزهد في الدنيا قال الزهد

فيما

فيما احل الله فاما ما حرم الله فان ارتكبته عذبك **النكت والاشارات** قيل مر عيسى بن
مريم ببعض خبر الدنيا زن را ديد پير با جمال تمام والقصة معروفة بدانك سرا دوست
الدنيا والجنة سراى آن جهان بهشت دلال محمد است وبها توحيد است وبدل
نفس ومال وفروشنده مولى است وخرنده مومنان وسراى دنيا را دلال ابليس است و
لازينن لهم ومشترى دنيا راغبان اندو بها آن زرست دينست قال الله تع منكم من يريد
الدنيا ومنكم من يريد الآخرة شيخ شبلى اين آية بشنيد كفتى ايزد تعالى همى كله كند همى كويد
از شما بعضى است كه دنيا خواهد وبعضى است كه عقبى خواهد هيچ كس نيست كه مرا خواهد
بوبكر صديق را كفتند بم بلغت ما بلغت قال دخلت الاسلام فوجدت الخلق صنفين
صنف طالب الدنيا وصنف طالب العقبى فاخترت من بينهما المولى بزرك همت باش علي را
كفتند بم بلغت ما بلغت قال على باب قلبي فما اذنت ان يدخل قلبي شيئا سوى الله آن مرد
بزرك كويد اى بار خداى دنيا را بدنيا جويان ده وعقبى را بعقبى جويان ده تا همه
عالم را معلوم شود كه من ترا همى خواهم **نكته** كفته اند دنيا تا بجويى نيابى وبود كه بجويى و
نيابى وعقبى را تا بجويى نيابى وبود كه بجويى ونيابى اما مولى را تا نيابى بجويى هرگز
قيل مريد الدنيا دنى ومريد العقبى تقى ومريد المولى علي مريد الدنيا منصوب ومريد
العقبى منقوب ومريد المولى محبوب مريد الدنيا مريب ومريد العقبى قريب ومريد المولى حبيب
مريد الدنيا اسير ومريد العقبى اجير ومريد المولى امير مريد الدنيا مغرور ومريد العقبى مغفور
ومريد المولى مسرور مريد الدنيا عددى ومريد العقبى مردى ومريد المولى ابدى طالب الدنيا

صاحب القسمة وطالب العقبى صاحب الجنة وطالب المولى صاحب الهمة کبری را کفتند
اگر خدای ترا دنیا دهد چکنی کفت بر ذاکران وی نفقه کنم احمد حرب را کفتند
اگر دنیا یابی چکنی کفت بر علما و متعلمان نفقه کنم کسی دیگر را کفتند اگر دنیا یابی چه
کنی کفت اجعلها الهمة واضعها فی ثم کافر فان الدنیا بغیض الله والکافر بغیض الله ادفع
البغیض الی البغیض لیبقی الحبیب مع الحبیب النیاحات یا هذا دنیا را طلاق ده پیش از آن
که وی ترا طلاق دهد نوحه عایشه رضی الله عنها بر رسول صلعم آن بود که همی کفت وا
ویلتاه وا مصیبتاه وا بلقیماه یا من لم ینم علی الحریر یا من لم یشبع من خبز الشعیر یا من لم
یلبس من الحریر دنیا را طلاق داده بود عیسی علیه السلم روزی میکذشت یاران اندر ایستاد
شغالی را دید که همی کریخت از باران بسوراخی اندر شد وی کفت لابن آوی ماوی ولیس لابن
مریم ماوی این همه عشق چیست آخر آیت بر خوان فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس
هفتاد سال اندر سرای کدخدایی کرده چون بروی از دنیا دیگر روز کسی بدان سرای تو
برکذرد چنان نماید که کویی هرکز کسی اندرین سرای کدخدای نبوده است بیت
انما الدنیا کظل زائل ٭ او کضیف نال ثم ارتحل او کنوم قد راها حالم فاذا ما ذهب النوم بطل
آخر حقیق بالتواضع من یموت وحسب المرء من دنیاه قوت فیا هذا سترحل عن قریب
الی قوم کلامهم السکوت مجلس فی قوله تعالی والله یدعوا الی دار السلام تفسیره
قال عبدالله بن عباس السلام الله تعالی یدعو عباده الی داره وقیل الی دار
السلام یعنی الی دار السلامة ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی دین قایم برضاه

فی دار السلام

وهو الاسلام للذین احسنوا یعنی وحدوا الحسنی یعنی الجنة وزیادة یعنی النظر
الی وجه الله وقیل الزیادة فی الثواب ولا یرهق وجوههم یعنی ولا یبلوا وجوههم
قتر سواد ولا کسوف ولا ذلة ولا کآبة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون لا
یموتون ولا یخرجون ابدا تحقیق الآیة معنی الآیة انه یدعوک الی عمل الجنة وقال
بعض اهل التحقیق الله یدعوکم الی دین الاسلام لان الجنة دار اهل الاسلام فان کنت
فی الدنیا من اهل الاسلام تکون فی الآخرة من اهل دار السلام وقال بعضهم
یدعوک الی الجنة وسماها سلاما لانهم اذا دخلوا یسلم بعضهم علی بعض کما قال الله تعالی لا
یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما وقال بعضهم یدعوک الی
دار السلامة من دخل فیها یسلم من الآفات وقال بعضهم دار السلام لانهم یسلمون من
الآفات والعاهات والامراض والاوجاع والاحزان والتعب والنصب وخوف
الخاتمة لاجل هذا سماها دار السلام وقال بعضهم یسلمون من ابلیس وجنوده ووسوسته
وقال بعضهم یسلمون من شر النفس وسوء الطبیعة ومزاج السوء قال الله تع لا یسمعون فیها
لغوا حلفا کذابا ولا کلاما باطلا وقال بعضهم یسلمون من عناء العبودیة وصاروا
احرارا ملوکا ناعمین قال الله تعالی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا ثم قال ویهدی من
یشاء قیل چهار چیز عامست اندر جنب آن چهار چیز خاص امر عامست توفیق اندر
جنب آن خاص نهی عامست عصمت اندر جنب آن خاص تخلیق عامست اختیار اندر جنب آن
خاص دعوة عامست هدایت اندر جنب آن خاص کفت همه را طاعت فرمودم لکی

وهو الاسلام

نه هر كرا طاعت فرمودم توفيق دادم همه را طاعت همى فرمايم لكن توفيق آن را دهم كه خواهم
همه را نهى كردم از معصيت نه هر كرا گفتم معصيت مكن نگاه داشتم تا نكند همه را
گفتم معصيت مكنيد لكن عصمت آن را دهم كه خواهم همه را من آفريدم نه هر كرا بيافريدم بركزيدم
همه را من آفريدم لكن انا فرزنده خويش آن را كزينم كه خواهم همه را بهشت خوانم نه هر كرا مى
خوانم راه بوى نمايم بلك همه را ميخوانم راه بهشت بدان نمايم كه خواهم قال الله تعالى يهدى من
يشاء الى صراط مستقيم وقال للذين احسنوا الحسنى وزيادة اختلفوا فى هذه الزيادة قال
بعضهم هى التضعيف لما شاء الله قال الله والله يضاعف لمن يشاء اختلفوا الى ما شاء الله و
قال بعضهم الثناء الحسنى فى الجنة كما سأل ابرهيم من الله تعالى وقال واجعل لى لسان صدق
فى الآخرين يعنى الثناء الحسن وقال جعفر بن محمد الصادق الزيادة مغفرة الله ورضوانه
قال الله تع ورضوان من الله اكبر لان اربعة فى الجنة اكبر من الجنة سلام الله فى الجنة اكبر
من الجنة رضاء الله فى الجنة اكبر من الجنة الخلود فى الجنة اكبر من الجنة لقاء الله فى الجنة
اكبر من الجنة وقال بعضهم الزيادة تبديل السيئة بالحسنة كما قال فاولئك يبدل الله
سيئاتهم حسنات حتى لا يستحيى العبد من الذنب يتمنى على قلبه حتى يخطر بباله انه لم يعص الله قط
وقال بعضهم الزيادة درجة فى الجنة من لؤلؤة بيضاء وقال بعضهم الزيادة سحاب يمطر
عليهم الحوارى والغلمان وروى عشرة نفر من الصحابة منهم ابو بكر وعمر وعلى وحذيفة انها الرؤية
والنظر الى وجه رب العزة وقال بعضهم الحسنى اسم الجنة والسوء اسم النار قال الله تعالى
فى شان المؤمنين للذين احسنوا الحسنى وفى شان الكافرين الذين اساؤا السوء اى قيل

سئل ابو احمد العياضى هل يرى المؤمنون معبودهم فى الآخرة قال يا هذا لم ترى فى الدنيا فان لم تره
فى العقبى فمن تعبد وقال ابرهيم بن ادهم بيت هجرت الخلق طرا فى هواكا
وايتمت العيال لكى اراكا ٭ فلو قطعتنى فى الحب اربا ٭ لما حن الفؤاد الى سواكا
قيل الدعاة اربعة الخليل داع الى بيت الحرمة ٭ والحبيب داع الى التوحيد والملة ٭ والمؤذن
داع الى العبادة والخدمة ٭ والرب داع الى الضيافة والجنة ٭ بالفارسية ابرهيم همى خواندوا
بيت الحرام رسول همى خواند وا توحيد وا سلام مؤذن همى خواند وا خدمة رب الانام مولى همى خواند
وا سراى سلام قال الله تع والله يدعوا الى دار السلام قيل النفس يدعوك الى الهلكات والشيطان
يدعوك الى الخطيئات والدنيا يشغلك عن رب السموات ففروا الى الله عن هذه الاشياء حتى تنجو
من الدركات وتصلوا الى الدرجات بعبادة رب الارض والسموات وقال يحيى بن معاذ
انظر من دعاك ومن اين دعاك وباى شىء دعاك وباى طريق دعاك والى اين دعاك ولماذا دعاك
الله دعاك من دار الملام الى دار السلام دعاك من دار اولها بكاء واوسطها عناء وآخرها فناء
الى دار اولها بقاء واوسطها رضاء وآخرها لقاء وبسبيل دعاك وعلى طريق الاسلام دعاك و
بزاد التقوى دعاك والى الجنة دعاك وللزيادة والنظر اليه دعاك وقال يحيى بن
معاذ لم يرض من نفسه بعباده حتى من النار الجحيم ولم يرض بذلك حتى الى الجنة آواهم ولم يرض
بذلك حتى بالرؤية اداناهم الاخبار والآثار روى مقداد بن شريح عن ابيه عن جده قال
قلت يا رسول الله دلنى على عمل يدخلنى الجنة قال اطعم الطعام وافش السلام وروى ابو موسى الاشعرى
عن النبى صلعم انه قال الجنان اربعة جنتان من ذهب وجنتان من ورق وجنة الفردوس فى وسطها

حوض منه تنفجر انهار الجنة وقال صلى الله عليه وسلم ان في الجنة حورا
يقال لها لعبة خلقت من اربعة اشيا من المسك والكافور والعنبر والزعفران
وعجن طينتها بماء الحيوان جميع الحور لها عشاق لو بزقت في البحر بزقة لعذب ماء
البحر من طعم ريقها مكتوب على صدرها من احب ان يكون له مثلي فليعمل بطاعة ربي
وقال صلعم ان الله اذا احكم اهل الجنة لاهل الجنة دعا وليا له فيقول له كيف
وجدت مقيلك فيقول يا رب خير مقيل فيقول انى حي لا اموت وغني لا افتقر وملك
لا زوال لي وجبار يكون ما اريد واعطيك كذلك والجميع اوليائي سلوني اعطكم ولدي
مزيد وسئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صفة الجنة كيف يدخلونها فقال
ان زمرة الاول يدخلونها على صورة القمر ليلة البدر ثم الذين يلونهم على صورة النجوم
وان اهل الجنة لا يتغوطون ولا يبولون ولا ينزفون ويكونون على صورة ابيهم ادم
ستون ذراعا وان الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين ما بين السماء والارض
اعلاها الفردوس ومن فوقها يكون العرش ومنها تنفجر انهار الجنة الاربعة فاذا
سألتم الجنة فسلوا الجنة الفردوس وان حوضي ما بين مقامي هذا الى عمان وشرابه
ابيض من اللبن واحلى من العسل وان في الجنة لسوقا ما فيها شرى ولا بيع
ان فيها لجميع الحور العين يرفعن باصواتهن لم يسمع الخلائق مثلها يقلن
نحن الناعمات فلا نبوس ونحن الراضيات فلا نسخط ونحن المقيمات فلا نظعن ابدا
طوبى لمن كان له وكان لنا النكت والاشارات يحيى بن معاذ رازى كويد دنيا

خواذن نكونسار جهنم آمدى اكنون كه بهشت همى خواند بپاى بنه شوى نكته
كفت ايزد تعالى با فريشتكان مباهات كند از بهر حاجيان كويد ملائكتى بدان
حاجيان نكريد سر برهنه پاى برهنه لبيك زده محرم شده جاوى شعثا غبرا كرد آلود
امروز ابراهيم واسكى همى خواند چنين همى آيند فردا كه من بهشت ودیدار خوانم
چون آيند امروز همى آيند از باديه وبلا باك نه فردا كه من ببهشت خوانم همى آيند
از دوزخ وعنا باك نه على ابن ابى طالب كويد رضى الله عنه هل لا دعوتنا الى النيران حتى
اريناك صفوة الاجابة اليك لداعيك اكر ما را بدوزخ خواندى واجب بودى بيامدن
فكيف وقد دعوتنا الى الجنة اخوانده توى مردمان بپاى آيند ما بسر آييم والله يدعو
الى دار السلام دعاك من دار الحبس الى دار الانس دعاك من دار الغرور الى دار السرور
دعاك من دار الغربة الى دار القربة دعاك من دار الفنا الى دار البقاء دعاك من دار اولها
محنة واوسطها فتنة وآخرها حسرة الى دار اولها سلامة واوسطها كرامة وآخرها
زيادة نكته داعى دعوات رسول با ايمان خواند ومولى با جنان هر كه رسول را
اجابت كرد با ايمان از شمشير برست هر كه مولى را اجابة كرد از قطع برست بيت
فلو بيدى الحبيب بقيت سقما لكان الموت من يده بطيب كسى را راى خرد شرط آنست كه
بپرسد كه اين سراى كجاست ونيز بپرسد كه بركه هست ونيز بپرسد كه آب اندراست ونيز بپرسد كه
همسايه كيست ونيز بپرسد كه خوشست ونيز بپرسد كه با ما اندران سراى كه باشد انكه بپرسد
كه بها چنداست همچنين پادشاه سراى بهشت همى بفروشد اى بارخدا اين سراى كجاست

گفت عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی ای بارخدای برکت هست گفت لا یذوقون
فیها الموت ای بارخدای اندرین سرای بهشت آب هست گفت فیها انهار من ماء غیر آسن
ای بارخدای اندر همسایگی کیست گفت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر لهم دار السلام عند
ربهم ای بارخدای خوشست ومساکن طیبة ای بارخدای بامن اندر سرای که باشد
گفت مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین ای بارخدای بها چند است فاتاهم الله
بما لو اجابت بکلمة طیبة بقول لا اله الا الله مع التصدیق بقول خریدم قلت کونی فکانت
بقولی با فروختم وآن قول لا اله الا الله است با اخلاص وقولوا قولا سدیدا **حکایت**
ذو النون مصری را بخواب دیدند پس از مرگ وی گفتند خدای با تو چه کرد وی گفت به
حاجت از خدا خواسته بودم اندر دار دنیا هر سه روا کرد گفتند آن چه بود
گفت سألته ان یتولی قبض روحی ولا یکلنی الی ملک الموت ویدخلنی الجنة ولا یکلنی الی
رضوان ولیلم روحی حتی یذکره بین الارواح ثم انشا یقول **شعر**
بشرا جائی ان الموت راحتهم   والموت وصلهم والموت تقریب   ما یصنعون بدار غیر باقیة
ما یصنعون بدار فیه تعذیب   والله یدعو الی دار السلام له   والله یدعو الی بر وترحیب
آن دار قرار دوستانرا دادم ° شمشیر فراق دشمنانرا دادم ° آن خشم عذاب کافرانرا دادم °
آن رحمت خویش عاصیانرا دادم ° **العددیات** هرکه دنیا را جواب کند امیر شود وهرکه
نفس را جواب کند ذلیل شود وهرکه هوا را جواب کند غریق گردد وهرکه شیطانرا جواب کند
حریق گردد وهرکه خلق را جواب کند حقیر گردد وهرکه خدای را جواب کند عتیق

گردد

گردد والله یدعو الی دار السلام **الثنا خانه** طوبی آنرا که بدان دعوة آید وای بر آن کز آن
دعوة باز ماند یا هذا اگر گویند اندر شهر اندر خانه فلان دعوتیست صفت آن چنین
وچنین خادمان چنین فاربان چنین میزبان چنین نیکو وصف کند گر توران خوان
نباشی ترا زان چه راحت بود یا هذا بهشت جای خوشست ونعیم آن بسیار است
وعطا آن بسیار است وعطا ملک اندران سر بیشمار است اگر تو آنجا نباشی ترا زان چه
راحت بود جهد کن تا از آن مهمانی خانه وامانی که گرانان وامانی اندر دوزخ
لیس بین الجنة والنار دار منزلهم که از آن نعمة وامانداندران عقوبت در ماند

مجلس فی الفرح

مجلس فی قوله تعالی قل بفضل الله وبرحمته تفسیره قال

عبدالله بن عباس معناه قل یا محمد لاصحابک حتی یقولون بفضل الله بالقرآن الذی اکرمهم به
وبرحمته الاسلام الذی رزقهم له فبذلک فلیفرحوا هو خیر یعنی القرآن ورآء الاسلام
خیر مما یجمعون مما یجمع الیهود والنصاری والمشرکون من الاموال نزلت هذه الآیة فی اصحاب
رسول الله صلعم حین رأوا قافلة الکفار فتمنوها فنهیهم الله بما عندهم من القرآن والاسلام
قال الکلبی فضل الله القرآن ورحمته علیکم ان جعلکم من اهل القرآن وقال صلعم
لا حسد الا فی اثنین رجل آتیه الله مالا فهو ینفق آناء اللیل وآناء النهار ورجل
آتیه الله القرآن فهو یتلو آناء اللیل والنهار قل بفضل الله بالقرآن وبرحمته بان جعلکم من اهل
القرآن ثم قال فبذلک فلیفرحوا قال اهل الحقائق هذه الآیة دلت علی ان الایمان لک
حقیقة ولا یسلب عنک الایمان عند النزع فبذلک فلیفرحوا امرنا بالفرح فی اعطاء

الایمان ونهانا عن الفرح بالدنیا قال الله تع ولا تفرحوا بما آتیکم لان الدنیا عاریة یوم
لنا ویوم علینا والایمان حقیقة فی الدنیا معنا وفی القبر معنا وفی القیمة معنا
وفی الجنة معنا کما قیل کل طاعة یرفع عن المؤمنین الا المعرفة بالله والحمد لله الفرح فی
جمیع القرآن مذموم الا فی موضعین فی صفة الشهداء قال الله تعالی ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله
والثانی فی هذه الآیة فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون ایضا الضحک مذموم فی
جمیع القرآن الا فی موضعین قوله تعالی فضحکت فبشرناها باسحق والثانی قوله واضحک
وابکی معناه اضحک الارض بالنبات وابکی السماء بالمطر ده گروه بده چیز شادی کردند
وبر ایشان وبال گشت اول منافقان چون شمار اکبتی وشوکتی وبلیتی رسید اندر جنگ هزیمت
شدی بدان شادی کردندی ان تصبک حسنة تسؤهم وان تصبک سیئة یفرحوا بها لاجرم
بدان شادی از شادی اهل اسلام وا ماندند قال الله تع ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا
تقم علی قبره انهم کفروا بالله ورسوله وماتوا وهم کافرون دوم طالبان دنیا وعاشقان
دنیا شادی کردند بدنیا انا فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة
آنکه ناگه بگرفتم ایشان را نومید شدند از رحمة خدای عز وجل سیم اندر غزاء تبوک بهانه ساختند
چون جد بن قیس که دستوری خواست بعذر دروغ ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی عذاب
دوزخ حاصل آمد الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین چهارم
اهل کشتی اندر کشتی بپای خوش که همی اندر شادی کردند ونادانسته اند عذاب

وقطع حاصل کردند وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف پنجم وفرحوا بالحیوة الدنیا آن قوم
که بدنیا شادی کردند آن جهان بدین جهان بفروختند اشتروا الحیوة الدنیا
بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولاهم ینصرون لاجرم یک ساعت عذاب ایشان سبک
نشد وکس ایشان را یاری نکرد ششم آن گروه که از ما راحتی یابند باران هنگام سال فراخ
سال واذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها گویند نعم الدین دین محمد ونعم النبی
محمد ونعم لا اله الا الله محمد رسول الله وچون سال تنگ بود وباران نیاید گویند بئس الدین دین محمد
شادی ایشان همه بنعمت بود هیچ بخدای نبود هفتم قوله تعالی واذا اذقنا الناس
منا رحمة فرحوا بها همه شادی ایشان بزیادة نعمة بود لاجرم بسبب دنیا از خدا باز
ماندند هشتم قوله تعالی فرحوا بما عندهم من العلم آن جهودان بدان علم جهودی
شادی کردند گفتند قلوبنا اوعیة العلم یا محمد ما را علم مگوی که ما علم تو
نشنویم بدان سبب از ایمان باز ماندند نهم قوله تعالی ولا تحسبن الذین یفرحون
بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا آن گروهان که ایشان را بستایند بدروغ شادی
کنند ودوست دارند که ایشان را زاهد گویند قال الله تع فلا تحسبنهم بمفازة
من العذاب لاجرم عذاب ایزد حاصل کردند برای خود دهم فرح قال الله
تعالی قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا شادی بدان کنید که برمیان زنار
ندارید بر دوش غل ندارید اندر دل زنگار ندارید اندیشه بت ندارید چون
مسلمان این شادی ممدوح است که بر سر تاج معرفت دارید بر میان کمر خدمت دارید

اندر سر محبة دارید لاجرم فردا دیدار و رویت دارید قال الله تعالی قل بفضل الله و
رحمته فبذلك فلیفرحوا بدانك خدای عز و جل مومنانرا فرموده است تا خلاف
کنند کافرانرا اندر قول و فعل بهمه چیزی چنانك اندر خبرست که ایزد تعالی وحی
کرد ببعضی پیغمبران خویش قال قل لقومك لا یدخلوا مداخل الکفار و لا یسکنوا مساکن
الاعداء وچنانك امیر المومنین علی رضی الله عنه اندر کوفه زرهی از آن خویش اندر دست
جهودی بدید شریح قاضی بود شاگرد علی بمقام مدعی بنشست آن جهود فراز آمد علی فرا
همچنان آن جهود فراز همی آید علی گفت یا فلان برابر من منشین که نشاید که اندر
برابر تو نشینم که رسول صلعم مرا گفته است لا تساووهم فی المجلس آن جهود آن بشنید
از برکت آنك علی رضی الله عنه حفظ شریعت و قول رسول خویش نگاه داشت مسلمان شد
فان فخر الاعداء بالدنیا والمال یجب ان یکون فخر الاولیاء بالاسلام والوصال
بدانك ایزد تعالی بسه چیز بر مومنان منة نهاده به ایمان قل لا تمنوا علی اسلامکم
بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان دوم برسالت رسول لقد من الله علی المومنین
اذ بعث فیهم رسولا منهم سیم بقرآن قوله تعالی قل بفضل الله و برحمته کعب الاحبار
گوید کی ان الله تعالی غفر لی ولم یجعلنی من هذه الامة گفتند چرا گفتی این گفت لانی
وجدت فی التوریة ان امة محمد مدنبه و رب غفور و لم یکن نبی الا و قد تمنی ان
یکون من امة محمد علیه السلام فلم یعطهم و اعطاه ایها المومن من غیر سوال گفته اند
الایمان ما اوجب الامان الایمان ما اوصلك الی الجنان الایمان ما آمنك من

النیران الایمان ما اوصلك الی الرضوان الایمان ما اوجب لك رحمة الرحمن
الاخبار و الآثار قال صلعم فضل القرآن علی سایر الکتب کفضل الله علی خلقه
و قال رسول الله صلعم من اکرم بالقرآن فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه الا انه لا یوحی
الیه و قال صلی الله علیه و سلم من اعطی القرآن و ظن ان احدا اعطی افضل مما
اعطی فقد صغر ما اعظم الله و قالت امراة لعیسی علیه السلم طوبی لبطن حملتك و ثدی
ارضعتك قال طوبی لمن قرا القرآن و عمل بما فیه و قال عثمان بن عفان
رضی الله عنه ما اکلت بصلا و لا ثوما منذ تعلمت القرآن لحرمته و قال
کعب علیکم بالقرآن فان فیه ینابیع العلم و قال ابن عباس تعلموا القرآن فانه کجراب
المسك ان فتحته فتحته طیبا و ان اوکیته اوکیته طیبا و روی ابو موسی الاشعری
عن النبی صلعم انه قال مثل المومن الذی یقرا القرآن کالترجة و الاترجة ریحها طیب
و طعمها طیب و مثل المومن الذی لا یقرا القرآن کالریحان ریحها طیب و طعمها
مر و مثل الفاجر الذی لا یقراء القرآن کالحنظلة لا ریح فیها و طعمها مر و
قیل لرابعة تری فی حالك ذلة قالت انا استعلی الاسلام و هو العز الذی لا ذل
معه و الغناء الذی لا فقر معه و الانس الذی لا وحشة معه قال ابن عباس
قل بفضل الله و برحمته فضل الله الاسلام و رحمته القرآن النکت و الآثار
نکته گفت هو خیر مما یجمعون بنده هفت اندام تو غرقه فضل خدایست
ترا بهتر ماز هرچه اندر جهان خلق است و انبدوختند و فرزند و خواجه

ورا نیش وا میر چرا زیرا که اگرچه پدر مهربان بود هرگز فرزند را همنام خویش
نکند دریغ دارد که نام خویش بر فرزند نهد من ترا بهتر از پدر و مادرم هشتاد و هشت
جای ترا همنام خویش خواندم السلام المؤمن هو سمیکم المسلمین یا ایها الذین آمنوا من سلام
و تو مسلمان من مؤمن و تو مؤمن هو خیر مما یجمعون دیگر من ترا بهترم از همگنان پدر
ترا جای آن وقت سازد که تو از عدم بوجود آیی و بزرگ شوی تا معدوم باشی
جای بسازد من ترا خانه آن وقت ساختم که تو معدوم بودی تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا الایة وقال اعدت للمتقین
دیگر پدر و مادر ترا اندر کودکی و بزرگی با آلایش مالش دهند من ترا تا بلاغت نرسی
بالایش مالش ندهم هرچه بد کودکی کنی بدان مالش نکنم تا آن وقت که تحت تکلیف
اندر آیی هو خیر مما یجمعون دیگر من ترا بهترم از پدر و مادر پدر و مادر تا بر سر گور
آیند اندر گور نیایند بازگردند من اندر همه حال با تو باشم وهو معکم اینما کنتم اندر
حال مرگ با توام بشنوانیدن بشارة اندر گور با توام بدادن روضه اندر قیامة
با توام بآمرزیدن معصیت اندر شمارگاه با توام بآمرزیدن معصیت و تیسیر
محاسبت اندر ترازو با توام بثقلت و بر صراط با توام بجواز جنت اندر جنة با توام
بلقا و رؤیت قال الله تع وهو معکم اینما کنتم هو خیر مما یجمعون نکته فضل
خدای عز و جل بیمانست دلیل بر آنکه ایمان مؤمن بیمانند که خدای عز و جل
گفت حبب الیکم الایمان وقال النبی صلعم المرء مع من احب اگر ایمان را

دوست

دوست داری هرگز از ایمان جدا نباشی و از خدای عز و جل نه سزد که محب را از محبوب
جدا کند نکته مرد با زن جفت دست پیمان اندر میان عطا تن با جان جفت ایمان در میان
عطا گفت و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا چون زن از مرد جدا شود دست پیمان
عطای و استانی باید است که چون جان از تن جدا کند ایمان عطای و ابتنا اند گفته اند
الفضل عطاء القوت فی الدنیا والرحمة رفع الحساب عنه فی الآخرة نیز گفته اند فضل الله
ان یشهرک عند الطاعة والرحمة ان یسترک عند المعصیة و گفته اند بعضی از عارفان چنانک
فساق اندر وقت شرب خمر یکدیگر را گویند شاد باش و نوش خور پادشاه جل جلاله شاربان
محبت را همی گوید یا عارف شاد باش و نوش خور فبذلک فلیفرحوا نوش خور هو خیر اندر
دنیا گفت شاد باش فبذلک فلیفرحوا اندر عقبی گوید کلوا واشربوا هنیئا نوش خور قال الله
تعالی قل بفضل الله وبرحمته شایدی اگر بنده را شب و روز خواب و قرار نیستی از بن شادی که
پادشاه گوید شاد باش گفته اند فضل خدا آن بود که اندر دنیا شادت کند بتوحید و معرفت
و اندر عقبی شادت کند بدیدار و رؤیت وقال بعض العارفین کیف یکون للنوم قرار فی عین
من لیس فی قلبه قرار وکیف یکون للقلب قرار وفیه من المحبة نار القلب قد خالف الوداد
والجنب قد فارق المهاد القلب فی خوف والنفس فی قلق والعین فی ارق قلبه للخشوع ونفسه
للخضوع وعینه للدموع فماله والهجوع لاجرم ان من ترک النوم لاجل مناجاة الملک
القدوس فقال له فی القبر نم کنوم العروس فلیس علیک خوف ولا بؤس المناجات
یا هذا فضل و رحمة با تو است لکن ظن تو مخوف است و اندر راه دزد سخت بر حذر باش مکر این ایمان

بازان سو توانی بردن قال الله تعالی لرسوله وقل رب اعوذ بك من همزات الشياطين و
اعوذ بك رب ان يحضرون قال في التفسير ان يحضرون عند الصلوة وعند النزع گفت
یا رسول من از من و از شیطان پناه داشتن خواه و بگو ابلیس را اندر دو وقت نزدیک من حاضر
مکن وقت نماز کردن و وقت جان کندن استاد ابو منصور مهران گفت رسول گوید
ابلیس اندر حال مرگ هفتاد نوع کفر عرضه بران مسکین یک نوع بگویم چون بنده سست شود
گوید رفت آنچ دانشمندان همی گفتند انک ملك الموت بود دروغ بود و سوال و قیامت تو شد
این هیچ چیز نخواهد بود نعوذ بالله اگر شناخت پادشاه نبود شکی بدل آن مسکین اندر آید چون
شك آمد یقین و ایمان شد ایمان و کفر و اخلاص فی شك بهم نبود این بود یک نوع ازین هفتاد
نوع عرضه کند راه بر خطر است زنهار همی باید خواست که گوید الجنة
دار الابرار ولكن مرها على النار فينبغي ان تكون بين خوف ورجاء حتى تدخل دار القرار وقال
القايل ايا صاحب الذنب لا تقنطن فان الاله رؤوف رؤوف لا تقنطن فان الاله
رؤوف رؤوف ولا تدخلن بلا عدة فان الطريق مخوف مخوف بيت
گر فضل کنی مرا دل شاد کنی گر عدل کنی مرا برباد کنی یا لك دل خراب آباد کنی معروف توی که بنده آزاد کنی
خدای عز و جل ما را از اهل فضل کناد اندر دنیا از اهل رحمت کناد اندر عقبی وصلی الله على محمد وآله اجمعين

مجلس في قوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها وقال رسول الله صلعم
من قرا سورة هود اعطى من الاجر بعدد من صدق نوحا وهودا وصالحا ولوطا وشعيبا وموسى وهرون
وبعدد كل من كذب بهم وقال جعفر الصادق رضي الله عنه من قرا سورة هود بعثه الله

يوم القيمة

يوم القيمة في زمرة الانبياء واما تفسيره قال عبد الله بن عباس وما من دابة
في الارض الا على الله رزقها معناه الا الله العالم برزقها ويعلم مستقرها حيث ياوي بالليل
ومستودعها حيث تموت كل في كتاب مبين يعني في اللوح المحفوظ بين معلوم مقدر
بدانك دو چیز بشرط دو چیز است روزی بشرط جان و رحمت بشرط ایمان گفت تا جان داری
روزی بر من تا ایمان داری رحمت بر من خدای عز و جل کافر را روزی دهد بی ایمان و یاد کند
قصه ابراهیم علیه السلام که دعا گفت اهل مکه را وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله قال الله
تعالى ومن كفر فامتعه قليلا ثم اضطره الى عذاب النار فاما روزی ازوی باز نگیریم
بکفر که روزی نه از شرط ایمانست که روزی از شرط جانست ازانکه جان دارد
روزی دهم از پیل تا پشه آنرا که ایمان دارد بیامرزم از صغیره تا کبیره واما الاخبار
والاثار قال صلعم لو توكلتم على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا
وقال صلعم لو ان عبدا سال ربه ان لا يرزقه لرزقه على رغم انفه وان الرزق لا يزيد
للذي يسال ويطلب ولا ينقص للذي لا يسال ولا يطلب وقال النبي صلى الله عليه
وسلم الرزق اطلب لصاحبه من صاحبه للرزق وقال عبد الله بن عباس مكتوب على ظهر الحبوب و
النوى ان هذا رزق فلان بن فلان فلا يزيد الحريص لاجتهاده وقال عبد الله بن عباس في قوله تعالى
سواء للسايلين يعني سواء لمن سال ولمن لا يسال وانا لا اسال الله الرزق ومن سال من الله
الرزق فهو منه جهل وقال ذو النون رايت جارية في طريق مكة وتقول تفردت
بك فاستانست الى قربك فقلت اين طعامك فقالت اما علمت ان الذي خلق الرحى

یا ایها الطبین النکت والاشارات بدانک کفته اند الرزق مقسوم والحریص محروم والحاسد
مغموم والحاجد مذموم خدای عزوجل اندر قصه لقمان کوید که وی پند داد
فرزند خویش را واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان
الشرک لظلم عظیم یا بنی اقم الصلوة انکه کفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر کفت ای پسر
بجستن روزی مشغول شو که اکر روزی تو یک سپندان بود اندر زیر هفتم زمین
اندر میان صخره یا اندر آسمانها یا اندر زمینها بوقت خوردن آن بدهن تو آرد وآن روزی
بتو رسد اکر جویی واکر نه شقیق بلخی کوید روزی این خبر همی خواندم الرزق اطلب لصاحبه
من صاحبه للرزق با خود اندیشه همی کردم که روزی خداوند خویش را چون
جوید انکور همی خوردم یکدانه اندر دندان من کرفت بیرون نیامد من قصد حج کردم
بمسجد حرام رسیدم آن دانه از دندان من بیفتاد اندر مسجد حرام کبوتری بیامد آن برکرفت
ندای خوبتر من آمد که یا شقیق روزی صاحب خویش را چنین جوید که بدندان بر کرفتی اینجا
آوردی تا انک روزی او بود بخورد بو القسم حکیم کوید انکه روزی تو استاکر بمن است
توجنبا نا نکار کمان آن اندر دهنت بو یزید رحمة الله علیه کوید الرزق فی الضمان و
الایمان فی الامان روزی تو در امان خدا است وایمان تو در امان خدا است عزوجل
لقمه نان ضمان کرد کربه را تو قصد کنی که بخوری فرشته فرستد تا دست تو بجنبا ند آن
لقمه از دهان واز دست بیوفتد آن کربه بخورد چنانستی که کفتی لقمه نان کربه را در ضمان

بود نپسندیدم که ازوی فراستانم فراتو دهم ایمان تو در امان من نپسندیدم که از تو
بستانم فا شیطان دهم بدانک خدای عزوجل روزی تو بدیدار کرده است و روزی روزی
تو بدیدار کرده است وذلک انه الحیوان رزقک والنبات رزق الحیوان والمطر رزق النبات
فسبحانه ما اعظم شانه النیاحات کفته اند ما کبر ذنوب لنا من شیا رجب الدنیا وتهمة
الرزق اندر حکایتست که یکی از بزرکان کفت هزار کور نبش کردم از ان هزار دو تن را پیش
روی بقبله ندیدم بو یزید بکریست وقال مساکین اولئک تهمة الرزق حولت وجوههم
عن القبلة وقال اعرابی للاصمعی حین قرا وفی السماء رزقکم قال ومن اغضب الجلیل
حتی حلف ثم خرج میتا حسن بصری کوید لعن الله اقواما اقسم لهم ربهم ثم لم یصدقوا وسئل جعفر الصادق
علی ای شیء بنیت عملک قال علی اربعة بدانستم که روزی من کسی دیکر نخورد ایمن شدم وبدانستم
که کار من کسی دیکر نکند بطاعت مشغول شدم وبدانستم که مرک بمن آید باستعداد آن
مشغول شدم وبدانستم که خدای عزوجل مرا همی بیند از وی شرم داشتم وصلی الله
مجلس فی قوله تعالی لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین وروی عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرا هذه السورة هون علیه سکرات الموت وعافاه من الحزن
والحسد وکان له بوزن کل رقیق فی الدنیا مائة الف حسنة ویکون فی جوار یوسف
فی الجنة وقال رسول الله صلعم تعلموها وعلموها تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله
لقد کان فی یوسف واخوته آیات دلائل وحجج للسائلین عن خبرهم احسن القصص زانست
که کوینده قصص احسن الخالقین است وانک این قصه وینست احسن الخلق است وانک این قصه

قال الله تعالی فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا وعنبا وقضبا الی قوله متاعا لکم ولانعامکم

مجلس ۲۷ فی العاقبة

مراورا گفته اذ احسن الخلق است وانت لعلی خلق عظیم بیا شورا که قصه اندر دلها افکنده است یعقوب را بمحنت افکند یوسف را بغربت افکند برادران را علامت افکند زلیخا را بصحبت افکند کافر را بعقوبت افکند جهود را بلعنت افکند ترسا را بجزیت افکند تا مومن را بصحبت افکند الاخبار و الاثار عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا اتاه فقال انا ابن اشیاخ الکرام فقال کذبت هو یوسف بن یعقوب وقیل لجبرئیل علیه السلم هل اعییت قط قال نعم فی ثلثة مواضع حین رای ابرهیم فی النار فقال الله تعالی ادرک عبدی فضربت الجناح واخذته وحین وضع ابرهیم السکین علی حلق اسمعیل فقال الله تع ادرک عبدی فضربت الجناح وقلبت السکین علی حلق اسمعیل وحین القی یوسف فی البیر فقال ادرک عبدی فضربت الجناح واخذته قبل ان یقع الی اسفلها وقرا رسول الله صلعم هذه الایة رب السجن احب الی فقال رحم الله اخی یوسف هلا قال العافیة احب الی وقرا قوله اذکرنی عند ربک فقال لولا کلمته یوسف لما لبث فی السجن طول ما لبث ویقال لما قال اذکرنی عند ربک رای جبرئیل فی السجن فقال یا اخ المنذرین ارانی بین الخاطئین فقال جبرئیل یا طاهر الطاهرین یقرئک السلام رب العالمین ویقول اما استحییت اذا استشفعت بالادمیین فوعزتی وجلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین وروی انه لما رجع البشیر الی یعقوب بیوسف قال علی ای دین ترکته قال علی الاسلام قال الان تمت النعمة النکت و الاشارات گفته اند یوسف علیه السلم هر گز اندر محنت بخندید مگر سه وقت یکی آن وقت کاندر چاه افکندند

بخندید و گفت من لعب فی خدمت مولیه فجزاوه الجب ما اویه دوم آن وقت که غل بر نهادند بخندید و گفت من لم یخدم مولاه مطلقا قید مغلقا سیم آن وقت که منادی کردند ابیع هیچ کرد بخندید وقال من لم یرض بمولاه نادعلیه مولی سواه و گفت سه جا با خود نگریست اول اندر آیینه نگریست خود را نکو دید گفت لو کنت عبدا لکان ثمنی غالیا خدای عز وجل تقدیر کرد تا ویرا بهشت درم بفروختند دوم روزی با صبر خویش نگریست گفت چون منی کسی ام من خدای عز وجل ویرا بزندان مبتلا کرد قال اذکرنی عند ربک سیم بار با قوة خویش نگریست گفت لا اطیع النساء فابتلاه الله بالهم قال الله تع وهم بها نکته چهار زن پیغمبر را دوست داشتند معرفت یافتند زلیخا یوسف را دوست داشت معرفت یافت آسیه موسی را دوست داشت معرفت یافت بلقیس سلیمان را دوست داشت معرفت یافت خدیجه مصطفی را دوست داشت معرفت یافت حبه کوئی هفتاد سالست تا خدا را دوست داری قطیعت و فرقت یابی قیل النظارة الفی الف والمشتری واحد دو بار هزار هزار نظاره بود بر یوسف اندر وقت بیع لکن خریدار یکی بود نه هر که به مجلس آید خریدار حق بود از صد هزار نظاره خریدار یکی بود فلما ان جاء البشیر نکته یعقوب بشارت از لذوه به پیراهن یافت از جهان چیز یافت از قرآن ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المومنین از رسول وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از فرشتگان الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة از خدای جهان بی واسطه یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات

من يبشر جبرئيل لا ميكائيل لا اسرافيل لا عزرائيل نه خليل وحبيب لا رب الجليل قال

يبشرهم ربهم **نكته** بشارة ابرهيم باسحق بود فبشرنه بغلام حليم وبشارة زكريا بيحيى بود

يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى وبشارة مريم بعيسى بود يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح

عيسى بن مريم لبشارت يعقوب بيوسف بود فلما ان جاء البشير بشارت تو يا مومن

عند الموت بتهوين السكرة وفى الاخرة بالنجوة من السخطة وفى الجنة باللقاء والروية

اليا حاف بدانك چون كارهاى يوسف همه تمام شد با پدر رسيد پس از جهل سال

فراق بندگى و چاه و زندان و مذلت برست و ملكت مصر يافت و عز و جاه و زينت يافت

لما تم له امره وجمع له شمله تمنى الموت واحد تمنى نبى غيره فقال توفنى مسلما يا اهل اصل و

صلاح و عفت و نبوة يوسف از مرك بترسيد تو ايمن همه بتو ليدكى نترسى قال

الاستاد اسمعيل الصابونى نعوذ بالله من تبديل الحال فى وقت الارتحال قال الله تع فتزل

قدم بعد ثبوتها لا امن فى الدنيا لابهام العاقبة وليس خوف اشد من خوف الخاتمة

فان العاقبة تبدو ما جرى فى السابقة **مجلس فى قوله تعالى الم تر كيف ضرب الله**

مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة وروى ان من قرا هذه السورة اعطى بعدد من عبد الاصنام

مدينة فى الجنة لو ان لبها مثل ياجوج وماجوج لاوسعهم وحرم عليه سرابيل القطران

ولا يغشى النار وجهه وكان مع ابرهيم فى قباب الجنان واعطى بعدد اولاد ابرهيم

حسنات ودرجات وعن جعفر الصادق انه قال من قرا هذه السورة يزاحم ابرهيم

فى قبته تغيره قال عبد الله بن عباس فى تفسير هذه الاية الم تر

فى التشبيه

يا محمد

يا محمد كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة يعنى كيف بين الله صفة كلمة طيبة

وهو لا اله الا الله كشجرة طيبة وهى المومن اصلها ثابت يقول قلب المومن المخلص ثابتة

بلا اله الا الله وفرعها فى السماء يعنى عمل المومن المخلص توتى اكلها كل حين يعنى عمل

المومن المخلص طاعة باذن ربها يعنى بامر ربها يعنى صفة كلمة طيبة فى النفع والمدح كشجرة

طيبة وهى النخلة كذلك المومن اصلها ثابت اصل الشجرة ثابت فى الارض بعروقها فكذلك

المومن ثابت بالحجة والبرهان وفروعها فى السماء اغصان النخلة ترتفع نحو السماء

كذلك عمل المومن المخلص يرفع الى السماء توتى اكلها كل حين يخرج ثمرها كل ستة اشهر

باذن ربها وحين ههنا ستة اشهر وحسن الشجرة بالثمرة كذلك حسن المومن بالعمل استاد

ابو عبد الله الدامغانى كويد معرفت اندر دل مومن بهر چيز ماند بباد ماند بخاك ماند باب

ماند باتش ماند بشمع ماند بصبر ماند بعنبر ماند بكافور ماند بزنجبيل ماند بشمع ماند بشمس ماند

بقمر ماند بصبر ماند بكواكب ماند بملك ماند بخرما ماند بباد ماند بميغ بر دبخاك ماند كى باو دهى

ده واد هد باب ماند پليد پاك كند باتش ماند خار بسوزاند بشمع ماند بدو شنود ز دوست

بصر ماند بدو نكرند بدوست بزبان ماند بدو كويند ز دوست بياقوت ماند بدرخشد

بكوهر ماند قيمت دارد بزر ماند غش نپذيرد بسيم ماند همه چيز بدو يابند بمشك ماند ببوى

بعنبر ماند اصل همه طيبها وى بود بكافور ماند كفر اندر دل سرد كند بزنجبيل ماند توحيد

اندر دل كرم كند بشمع ماند دست خلق بدو نرسد بخرما ماند شيرينى عالى بود بملك ماند پيغام

حق آرد بمعراج ماند دوست را بدوست رساند **ترتيب المجلس** بدانك اينجا ده است درخت

بعض

محنت درخت برکت درخت معجزة درخت بیعت درخت دلالت درخت عقوبت درخت
نکرة درخت شفا و راحت درخت خدمت درخت معرفت فاما درخت محنت درخت
آدم ولا تقربا هذه الشجرة نظیره فلما ذاقا الشجرة نظیره الم انهکما عن تلکما الشجرة نظیره ما نهیکما
ربکما عن هذه الشجرة واما درخت برکت موسی را فی البقعة المبارکة من الشجرة ان
یا موسی واما شجرة معجزة یونس را بود وانبتنا علیه شجرة من یقطین واما درخت بیعت
باصحاب رسول صلعم لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فاما درخت دلالت
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاما درخت عقوبت ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
نظیره انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم فاما درخت نکرة ومثل کلمة خبیثة کشجرة واما
درخت شفا و راحت توقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة فاما درخت
خدمت والنجم والشجر یسجدان فاما درخت معرفت قال الله تع ومثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة و آن ده را ثمرات بود درخت محنت آدم را ندامت ثمرة بار آورد درخت برکت
موسی را قربت بار آورد درخت معجزة یونس را راحت بار آورد درخت بیعت اصحاب رسول صلعم
رضا بار آورد درخت دلالت توحید را اندر توحید زیادة بار آورد درخت عقوبت کافر را
قطیعت بار آورد درخت نکرة منکر را الکفر نکرة بار آورد درخت راحت مومن را شفا و
برکت بار آورد درخت ایمان و معرفت عارف را دیدار و رویت بار آورد وروی عن انس
بن مالک انه قال رسول الله صلعم مثل المؤمن کالنخلة ان اکلت اکلت طیبا وان وضعت
وضعت طیبا وروی ان المؤمن تمری والکافر خمری النکت والاشارات گفته اند

مثل مومن با درخت خرما چرا مانند کرد از بهر آنک خرما هرجا نروید بهر زمین نباشد
همچنین معرفت اندر هر دل نباشد از هزار دل یکدل بود که مکان معرفت را شاید نکته
خرما چرا مانند کرد از بهر آنک همه چیزی وی خرما را بکار آید اصلش ستور را برگش مروحه را
شاید پوستش رسن را شاید میوه اش خوردن را شاید استه علف ستور را شاید چنان باید که
مومن نیز زبانش تیر شهادة را شاید تنش مجاهدت را شاید گوشش شنیدن علم و حکمت را
شاید چشمش نگریستن را بعبرت شاید پایش رفتن بجماعت را شاید دلش مکان معرفت را شاید
سرش محبت را شاید تا فردا اندر دار بقا دیدار و رویت را شاید نکته مثل مومن با درخت بار
دار ماند و مثل کافر با درخت خشک بی بار ماند آن آن درخت با بار سنگ بروی اندازند
کودکان لکن هرگز نبرند و آن درخت خشک بی بار سنگ اندر وی نیندازند لکن ببرند همچون
کافر با درخت خشک ماند سنگ وسوسه ابلیس را بوی راه نه لکن قطع را بوی راه هست
نکته اندر باغ کسی درخت سبز بود شاخی از درخت دیگر وا کند از وی اندر آویزد بوی
وانگیز ده سه روز سبزی همی کند انگاه آفتاب اندر وی تابد آن وی خشک شود از وی بریزد
و درخت بر جای بماند درخت معرفت پادشاه بکشت ابلیس بیامد شاخی از درخت
معصیت از وی اندر آویخت آفتاب ولایت از برج عنایت بر شاخ معصیت تابد خشک
شود معصیت بریزد از وی جدا شود و درخت معرفت بماند بر جای نکته کسی را اندر
باغ درختی بود وقت زمستان بروی بار نه بنود برای آنک بروی بار نبود درخت از بن نکند
گوید کرا کنون بار نیست چون باد بهار بجهد بار گیرد امید بار نبرد اگر بر درخت مومن بار طاعت نبود

منان از بن نکم امید از آنکه اگر اکنون نیست چون پیر شود توبه کند و طاعت بکند
درخت معرفت بر جای بدارم **نکته** خداوند بستان بستان را آب دهد و خار بکند
پادشاه دل عارف را بستان خود خواند اندروی درخت معرفت بنشاند امیدست که آب
عنایت دهد و خار معصیت بکند **بیت** درخت دوستی کاشتم میان باغ وصل اندر
همه طمع بداز دارم که روزی باد وصل اندر ° مگر از باد وصل تو ز قرب تو فشان آرد °
که تا بیخود شوم یکدم ز بوی یار اصل اندر ° الهجر لا عنک محمود ° والوصل الا بک منکود °
ویوم تاتی غانما سالما ° یوم علی الاحباب مسعود   ان شجرة الزقوم طعام الاثیم ° یعنی
ابوجهل واقرانه   روزی رسول صلعم بازوی ابوجهل گرفت و ویرا جنبانید گفت احذر یا اباجهل
ثم احذر اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی بوجهل گفت یا محمد بماذا تخوفنی قال
بالزقوم بوجهل گفت نحن فتشهی الزقوم لمثلی یقال هذا انا اعز هذا الوادی واکرمه وعرب
بخرما اندر مشک افکنده زقوم گویند آن شب قریش را مهمان کرد بخرما اندر مشک آفکنده
وگفت یا قوم کلوا فان محمدا یخوفنا بهذا وبهم خوردند واستهزا کردند از خدای عز و جل آیت
آمد ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم انها شجرة تخرج فی
اصل الجحیم طلعها کانه رؤس الشیاطین این درخت درخت خرما است والشجرة الملعونة
وهی الجحود بالله وعروقها النکرة وفروعها القطعة وماءوها الخذلان والاهانة
وریحها ریح الشقاوة وسحابه سحاب الفرقة ومطره مطر اللعنة نعوذ بالله منه
بنگر تا اندر خویشتن علامت شقاوت همی بینی یا علامت سعادة وصلواته علی محمد وآله اجمعین

فی الظلم
مجلس

مجلس فی قوله تعالی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون قال عبد الله بن
عباس فی قوله تع ولا تحسبن الله ولا تظنن الله غافلا ساهیا تارکا عقوبة ما یعمل
المشرکون والظلم فی هذه الایة بمعنی الشرک انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
یعنی الی یوم تشخص فیها ابصار الکفار ویوم القیمة مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد
الیهم طرفهم مسرعین قامین ناظرین الی الداعی ویقال رافعین رؤسهم لا یرتد الیهم
طرفهم معناه لا یرجع الیهم طرفهم ابصارهم من الفزع والهول وافئدتهم هواء خالیة
من کل خیر **شش چیز را** خدای عز و جل اندر قرآن خبر داده است بذره و سپندانه اول
گفت وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی السموات هیچ چیز اندر ولایت پادشاه بمقدار
یکذره پوشیده نیست بروی **دوم** گفت فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره **سیم** گفت ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره یکذره از خیر بنده پنهان نماند و یکذره از شروی پنهان نماند هر دو را
ببیند حسین فضل بجلی قرآن نیکو گویند اندرین آیت مرجوا قال الحسین بن الفضل
معناه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره مقبولا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مغفورا بنده
تا مصطفا تا مثقال ذره خیر خویش بیند پذیرفته وتا مثقال ذره شر خویش بیند آمرزیده
چهارم و پنجم و ششم یاد گفت اندر حدیث روزی در قصه لقمان قال الله خبرا
عن لقمان انه قال لابنه نعمان یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او
فی السموات او فی الارض یات بها الله یا پسر اندوه روزی اگر یک سپندانه روزی تو
اندر میان صخره بود زیر هفتم زمین بر کها و نهاده یا اندر آسمان هفتم و ششم و پنجم و چهارم

وسیم و درم و دنیا بود بی رنج و طلب تو خدای عز و جل نزدیک تو آرد که رازق جز
خدای نیست اعلم ان الله تعالی وکل عشرة من خلقه علی عشرة ومفتاحها بیده
نقش بنده بدست اندر رحم بدست ملک ارحامست و خالق خدای و الهام دلها بدست
ملهم و معرف خدای دعوة بدست پیغامبران و هادی خدای و نصیحت بدست
واعظان و مؤلف قلوب خدای و قبض ارواح بدست عزرائیل و میرنده خدای و
سوال منکر و نکیر بود و ملقن خدای و بصور اندر دمیدن بدست اسرافیل و باعث خدای
و روزی بکیل میکائیل و رازق خدای و وحی آوردن بجبرئیل و معلم خدای شفاعت
بدست رسول و آمرزنده خدای قال الله تعالی یات بها الله بحبة خردل و ذره یاد کفت اندر
میزان قال الله تعالی ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال
حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین چون ترازوی عدل بنهیم کردار بسنجیم اندر
ترازوی سپندان دانه اند بود اگر یک سپندان چیز بود بران ثواب دهیم وان مقدار
بسنجم مثقال ذره یاد کفت اندر نفی ظلم از خویشتن قال الله تعالی ان الله لا یظلم
مثقال ذرة بدانکه اندر قیامت بمثقال یک ذره از ما ظلم نبود بر خلق چرا و ما انا بظلام
للعبید که من ستم کار نیم بر بندکان الاخبار والآثار روی ابن عمر
قال قال رسول صلعم اتقوا الظلم ایها الناس فانه ظلمات یوم القیمة وقال صلعم اتقوا دعوة
الیتیم ودعوة المظلوم وقال صلعم اتقوا دعوة المظلوم ولو کان کافرا وقال صلعم
اتقوا دعوة من لا ناصر له الا الله وقال علی رضی الله عنه من مات من ضرب سلطان

قهر بدست م

ظالم فهو شهید وقال ... التوزی من تبسم فی وجه ظالم او وسع له فی
مجلسه او نال من عطایه فقد قطع عن نفسه حبل الاسلام وفی الخبر عن الله تعالی
انه قال اذا عصانی من یعرفنی سلط علیه من لا یعرفنی النکت والاشارات از استاد
ابو منصور مهران حکایت کنند که امیر ابو الحسن بسلام عبدالله بستی آمد امیری بود بزرگ
واین زاهدی بود کور وی اندر نیسابور راست بکوی سبب چون اندر شد عبدالله
بستی روی بکردانید امیر کفت ایها الشیخ بامیدی نزدیک تو آمده ام مرا پندی ده
عبدالله البستی کفت یا عبدالله قرآن دانی کفت دانم کفت مفصل دانی کفت دانم کفت
ویل للمطففین دانی کفت دانم کفت دانی که معنی این چه بود کفت نه کفت
خدای عز وجل وعید کرده است آنرا که چیز وی را از کس فرا باید ستد زیادة فرا
ستاند انکس را که زیادة بستاند ویل بود انکس را که چیزی برکسی نبود بستاند چه بود
کفت امیر ابو الحسن از زار بکریست عبدالله البستی بانک بروی زد کفت از نزدیک من
بیرون شو مانم باز بخانه ببرکه عروسی کرده وی خواییرون آمد از پیش وی و
کفت ای بار خدای دانی که این تواضع مرا و را از بهر تو کردم و این خواری و برمن از
بهر تو کرد بکشیدم برمن رحمت کن عبدالله بستی را بکفتند که وی هیچ کوید وی را نزدیک
خویش خواند و نیز پند داد وی از زور صد هزار دینار با خداوندان داد و عادل شد که مثل
عدل وی اندر جهان معروف کشت نکته کافر ظالم است و اخدا و خدا عادلست
با وی کافر ظلم کند خدا با وی عدل کند امید ست که مومن اندر ایمان عدل کند خدای عز و جل

باوی فضل کند اگر جزای ظلم عدل آمد جزای عدل فضل آید نکته قال رسول الله صلعم
ولدت فی زمان ملك عادل وقال وما تحرقت علی شیء کتحرقی علی اربعة نوشروان ظلم اصلی
بود وعدل فرعی بود وعدل توحید اصلی بود جه گویی سزای عطا ورضا ولقا وبقا نگردد
یا هؤلاء القوم هیچ کس هست که بر تن خویش ظلم کرده است با ظالم گفتند الظالم نادم اگر ظالمی ندامت
واحسرتا گو اندر توریة است حسد مکن از غم رستی با یار بد منشین از بلا رستی زبان نگاه
دار از غم رستی خدا را میازار از دوزخ رستی اوحی الله تعالی الی موسی فقال یا موسی اگر از کسی ترسی
از من ترس که قوی ام اگر از کسی حاجت خواهی از من خواه که غنی ام اگر با کسی وفا
کنی با من کن که وافی ام واگر کسی را دوست داری مرا دوست که اندر دوستی ام ای بار خدای
امید ملجز بعفو تو نیست تکیه بر طاعت کند مطیعان بر توکل کند متوکلان وعزة ما عاصیان
وظالمان تکیه بر عفو تو کردیم چنانك آن پسر گفت تعاظمنی ذنبی فلما قرنته
بعفوك كان عفوك اعظما بدانك ظلم ونعمت دنیا ودین زیر وبر کند نعمت دنیا فتلك
بیوتهم خاویة بما ظلموا وعلیه حکایة الجعفر البرمکی کان زن گفت شتت الله ملکك کما شتت وقفی

مجلس فی قوله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین وقال جعفر الصادق من قرا [illegible] فی العذاب
هذه السورة لا یصیبه عطش القیمة ومن قراها فی رکعتین کل جمعة لم یصبه فقر ابدا ولا جنون
ولا بلوی تفسیره قوله تعالی وان جهنم لموعدهم اجمعین یعنی ممر الخلق علیه لها سبعة ابواب
بعضها اسفل من بعض اعلاها جهنم واسفلها الهاویة وقیل اعلاها سعیر واسفلها لظی
لکل باب منهم جزء مقسوم حظ معلوم ان ورود الخلق علی النار کما قال الله تع وان منکم الا

واردها ای داخلها الدخول فی النار حتی والخروج منها شك زندان زندان دزدان گویند
لکن بسیار کس بود نه دزد که آنجا افتد همچنین دوزخ را سرای بیگانگان گویند لکن بسیار
کس بود که در آنجا افتد نه کافر نه بیگانه استاد ابو علی دقاق گوید آن دوزخ بدان صعبی هزار
سال تافته تا سرخ شد وهزار سال تافته تا سپید شد وهزار سال تافته تا سیه شده
قال صلعم فهی سوداء مظلمة دوزخ بدان صعبی نه بر قدر قوة تست که ترا یك نیك بس ولئن مستهم نفحة من
عذاب ربك لیقولن یا ویلنا وان بهشت با چندان نعمة نه اندر خورد قیمت تست هر چه
پادشاها را بود در خورد ایشان بود قال الله تع وان جهنم لموعدهم اجمعین وقال یحیی بن
معاذ الرازی والله ما خلق النار الا تکرما قیل وکیف یکون ذلك قال کسی مهمان سرای سازد
وخوانی نیکو وخادمان بپای کند وخلق را آنجا دعوة کند برابر آن زندان سازد با غل وبند ومعذبان
وگوید هر که مرا بدین دعوة اجابت کند خانه آن ویست وهر که اجابت نکند
ویرا اندر زندان کنم نه آن زندان از کرم بود ملك جل جلاله مهمانخانه چون بهشت با نعیم آن
بساخت وخلق را دعوة کرد اعدت للمتقین والله یدعوا الی دار السلام اکنون در برابر آن دوزخی
بدان صعبی بساخت اعدت للکافرین وگفت هر که مرا بایمان اجابت کند بهشت آن ویست وهر که
بدان سرای مهمان رغبت نکند ویرا اندرین زندان کنم معلوم شد لم یخلق الا کرما دوزخ بنا نهند مگر
از کرم وان جهنم لموعدهم اجمعین پیری گوید عجب دارم از کسی که بهشت از بهر وی همی
آرایند ودوزخ اندر زیر قدم همی تابند ویرا اندر میان هر دو خواب آید الاخبار والآثار
اعلم ان من عرف الله بالقلب ویقول باللسان لا اله الا الله محمد رسول الله فهو ینجو من النار

والدلیل علیه ما روی انس عن رسول الله صلعم انه قال من قال لا اله الا الله دخل الجنة وایضا
من اراد ان ینجو من النار فعلیه بالصوم والصدقة وعیادة المریض وتشییع الجنازة روی انس بن
مالک قال سال رسول الله صلعم اصحابه من اصبح صائما الیوم قال عمر انا قال من تصدق الیوم قال عمر انا
قال من عاد مریضا قال عمر انا قال من تشیع الجنازة قال عمر انا قال وجبت لک وجبت لک
یعنی الجنة وقال جبریل علیه السلم ما رایت مثل الجنة نام طالبها ولا مثل النار نام هاربها
وفی الخبر ان فاطمة قالت یا رسول الله اخبرنی عن ابواب النار فقال رسول الله صلعم اهون باب
منها فیه سبعون الف جبل من النار فی کل جبل سبعون الف الف واد فی کل واد سبعون الف
الف شعب فی کل شعب سبعون الف الف مدینة فی کل مدینة سبعون الف الف قصر فی
کل قصر سبعون الف الف دار فی کل دار سبعون الف الف بیت فی کل بیت
سبعون الف الف صندوق فی کل صندوق سبعون الف الف لون من العذاب فغشی علی فاطمة
وقالت اول من دخل النار فضمه ابو بکر فقال یا لیتنی کنت طائرا فی القفار آکل من الثمار واشرب
من الانهار واوی فی اغصان الاشجار ولم اسمع بذکر النار وقال عمر یا لیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی وحرقوا عظامی ولم اسمع بذکر جهنم یا لیت کانت ام عثمان عاقرا ولم تحمل بعثمان وقال — وبا عثمان ح
علی یا لیت امی لم تلدنی ویا لیت السباع مزقت لحمی ولم اسمع بذکر جهنم [illegible]
وعید کرد قوم لوط را ان موعدهم الصبح آن وعید وفا کرد وعید کرد قوم صالح را بعذاب فقال
تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب آن وعید وفا کرد وعده کرد اهل روم را از ظفر
پارسی فی بضع سنین وعد الله لا یخلف الله وعده آن وعده وفا کرد وعده کرد

ولم اسمع بذکر لنا

موسی را

موسی را وواعدنا موسی باعطاء توریة آن وعده وفا کرده وعده کرد مومن را بدخول جنة
وعد الله المومنین والمومنات جنات چه گویی این وعده وفا نکند لیکن ان الله لا یخلف
المیعاد [illegible] چون خدای عز وجل گفت لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین دوزخ
گفت والله لا انقصن من اعدائه ایزد تعالی گفت من این رغبت کردم روز قیامت مومن بر صراط
بگذرد نور دل وی بر آتش افتد عین آتش نیست کند جز یا مومن فان نورک اطفا لهبی یا مومن
زودتر بگذر که نور دل تو زبانه من بکشت ایزد جل جلاله گوید مر اهی گوید تو بای تا مومن عاصی را
عذاب کنی من ترا بمومن عاصی عذاب کنم چنانک آن پیر گفت بالنار یخوفنی قومی فقلت
النار یرحم من فی قلبه نار مرا آتش بترسانی بیهوده آتش خود رحم کند بر کسی که آتشی دارد
در دل اندر زده بیت مالک بانگ کرد دوستان را سوزم ٭ آتش بانگ کرد نه شب نه روزم
آتش بانگ کرد دوستان را جا نیست زیرا که عذاب آتش مهرکیست آن یار قرار دوستان را دارد
شمشیر فراق دشمنان را دارد او خشم عذاب کافران را دارد او رحمت خویش عاصیان را دارد
گویند اندر دوزخ پنج چیز هست بتر از دوزخ سخط الله ومقارنة الشیطان والخلود
فیها وقطیعة الله تعالی والحرمان عن الجنة الحکایات یا هندا اگر فرقت نبود از
حرقت باک نبود آن صوفی را پای سیه شد گفتند بباید برید که دیگر سیاه شود گفت هیچ درمان
دیگر بود گفتند بود بباید سوخت آن صوفی یک نعره بزد گفت ان لم یکن فرقة فلا باس من حرقة
چنانک شبلی گوید ای بار خدای گر قضا چیزی دیگرست مرا من بگوی هزار سال اندر دوزخ
وا دار و مرا گوی چون این هزار سال بگذرد با تو آشتی کنم چون آن هزار سال آخر رسد

بکوتا هزار سال دیکر همچنین هزار هزار همی کوی تا من روزکار باید کذارم یک شوی مرا مهجور
مکن که بنده را طاقت نیست فراق بیت فراقلنکت اخی فافترقنا فمن فارقت بعد لا ابالی
آن دلکه زدوستی منقش باشد ° جه باک بود اکر در آتش باشد ° خدای عز وجل آتش برما حرام کناد

في الرجاء

مجلس ۲۱

مجلس في قوله تعالى نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم تفسيره قال

عبد الله بن عباس معناه اخبر عبادی انی انا الغفور المتجاوز لمن تاب عن الشرك والفواحش الرحيم
لمن مات على الايمان والتوبة وان عذابي هو العذاب الاليم المولم الموجع الذي يخلص وجعه
الى القلوب بمن لم يتب ومات على الكفر وسبب نزول هذه الاية ان النبي صلى الله عليه وسلم
دخل باب بني شيبة فرأى الشبان يضحكون فقال القيمة واهوالها امامكم وعلى الصراط
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا فخرنوا وبكوا فنزل جبرئيل بهذه الاية
فقال السلام يقريك السلام ويقول نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم فرجع اليهم وقرا
عليهم هذه الاية قال —— سمعت الاستاد ابا عبد الله الدامغاني انه قال اخبر الله
بان قال يوسف لابن يامين اني انا اخوك زالت الحشمة بين الرعايا والملوك ووقع الانبساط
فالمولى لما ذا قال اني انا الغفور الرحيم زالت الحشمة التي تكون بين العصاة وبين الرب تع
ووقع الانبساط والوصلة فلو لم يكن لامة محمد بشارة سوى هذا الحرف لواحد وهي
اليا حيث اضافهم الى نفسه فقال نبئ عبادي فكما انه ليس بين الدال واليا حجاب
فكذلك ليس بين هذه الامة وبين الرب حجاب وذكر الله تع في هذه الاية اني انا
الغفور الرحيم معناه انا الغفور حقا والرحيم حقا فلما انتهى الى العذاب لم يقل انا

التي تكون م

المعذب حقا بل وصف الله عذابه وقال وان عذابي هو العذاب الاليم وهذا هو غاية الكرم
نظيره قوله تعالى قال عذابي اصيب به من اشاء ولم يقل اعذب الكل فلما انتهى الى الرحمة قال و
رحمتي وسعت كل شيء ليعلم فضله وكرمه وعن سفيان بن عيينة يقول لما نزل قوله ورحمتي
وسعت كل شيء طمع الابليس في الرحمة فقال انا شيء من الاشياء فنزلت هذه الاية فساكتبها
للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم باياتنا يؤمنون فطمعت اليهود والنصارى فقالوا
نحن نتقي ونؤتي الزكوة ونؤمن باياته فنزلت الذين يتبعون الرسول النبي الامي الى قوله هم
المفلحون فصارت الرحمة لامة محمد خاصة قال —— شيخ الاسلام روى ابو هريرة عن
النبي صلعم انه قال ان رجلا اذنب ذنبا فقال يا رب اني اذنبت ذنبا فاغفره لي فقال الله تعالى
عمل ذنبا فعلم ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت ذنبه ثم عمل ذنبا آخر فقال يا رب
اني عملت ذنبا فاغفره لي فقال الله تع علم عبدي ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت
لعبدي ثم عمل ذنبا آخر فقال يا رب اني عملت ذنبا آخر فاغفره لي فقال الله تع عبدي ان له
ربا يغفر الذنب ويأخذ به قد غفرت لعبدي فليعمل ما شاء نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم
بعضی از اهل تفسیر همی کویند این آیة اندر شان بهلول نباش آمد وکان بالمدينة نباش
يقال له بهلول ولم يكن احد يعرف له اذا امرأة من جيرانه انصارية فمرضت المرأة فارسلت
الى بهلول وقالت لك من مالي ربعمائة درهم کور من نبش مکن وی کفت بعد آن که تو از حال
من اکاه شدی توبه کردم هرکز نبش نکنم باید که هتك ستر من نکنی آن دختر بمرد وی را کفن با
قیمت کردند ودفن کردند ابلیس بهلول را وسوسه کرد تا کور وی نبش کرد وآن کفن از وی

باز کرد و بر سر گور آورد فقال له ابلیس و حبه بهذا الحسن والجمال وهی بختم بها الا تجامعها
فهم بجماعها فابت المراة بیدها الیمنی و بپوشید فرج خویش هبلول قطع یدها بالسکین
بدست چپ وی برا منع کرد و فرج بپوشید دست چپ نیز برید وجامعها فلما فرغ قالت
المراة فضحک الله کما فضحتنی فی عسکر الموتی فصاح الرجل صیحة وهرب الی الجبال
وناح وبکی مدة ثم اتی باب ابی بکر رضی الله عنه فاخبره بصنیعه فقال تنح عنی
حتی لا یحرقنی نارک قلت وایای فاتی باب عمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وقالوا له مثل ما قال
ابو بکر فاتی باب النبی صلعم فطرده فخرج الی الجبال یصیح اربعین یوما ویقول آوه النار النار
فجاء جبرئیل علیه السلام الی محمد صلعم بهذه الآیة نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم اطلبه
وبشره بمغفرتی ورحمتی وخبره بانی غفور رحیم ترتیب المجلس خدای عز وجل با پنج پیغامبر
از بهر عاصیان عتاب کرد اول با نوح عتاب کرد که قوم را عذاب خواست
گفت دعوة علیهم لا تذر ... تکن خالقهم ورازقهم انکه عقوبت کرد بغراق فرزند دوم
با ابرهیم عتاب کرد که باسمان بود عاصی را گفت اللهم اهلکه هلاک کرد همچنان باز چهارم گفت
اللهم اهلکه خدای عز وجل گفت وید ادوید یا ابرهیم اگر تو انجا بمانی مرا بنده نماند
آنکه وی معصیتی کند من او را عذاب کنم مرا اندر عالم هیچ کس نبودی که خدای گویدی
ثم ابتلیه بذبح ابنه اسمعیل علیه السلام سیم با جبرئیل عتاب کرد از بهر فرعون که گفت
آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین جبرئیل لو ثنی اندر دهن
وی افکند گفت الآن وقد عصیت قبل گفت چه خواستی از وی گفت ترسیدم از کرم تو گفت

بعزة من اگر تمام بگفتی آن چهار صد سال که را دعوی خدایی عفو کردمی و با موسی اندر بهشت
بریک تخت بنشاندمی با ایشان دیگر کرامت کردمی چهارم عتاب کرد با موسی از بهر قارون
گفت پسر عم تو هفتاد بار زینهار خواست نمادی بعزة من اگر یکبار فرا من گفتی زینهار نجات
دادمی و با وی آشتی کردمی پنجم با رسول الله صلعم سه بار عتاب کرد از بهر عاصیان یکجا و لا
تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی والقصه دوم جا عبس وتولی والقصه سیم جا
نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم الاخبار والآثار وروی انس قال قال رسول الله
صلعم مثل امتی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا
مات العبد ویعلم الله منه شرا فیقول الناس خیرا قال الله تعالی للملائکة قبلت شهادة
عبادی علی عبدی غفرت له علمی فیه هذا غایة الکرم من رب الکریم وقال صلعم
ان الفاجر الراجی لرحمة الله اقرب الی الله تعالی من العابد القانط المقنط وقال صلی الله علیه وسلم
ما من حافظین یرفعان الی الله تعالی ما حفظ من عمل العبد فیری الله تعالی اول الصحیفة
خیرا و آخره خیرا الا قال الله للملائکة اشهدوا ملائکتی انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی
الصحیفة النکت والاشارات عن علی بن ابی طالب رضی الله انه قال لو ان الله تعالی یقول لک
فی القیمة عبدی فقد افلحت وان قال یا ابن آدم فقد هلکت فان اضافک الی نفسه
فطوبا لک وان اضافک الی ابیک فویل لک اگر اندر قیامت ندائی شنوی یا فرزند آدم بدانک کار
بر خطر است و اگر گوید بنده من بدانک رستی و رحتی و در زندان بشکستی و اندر بهشت
بنشستی کسی از اهل اشارة گوید لولا واحد لسعدت ثلث برب کافی و رسول وافی و کتاب شافی

ولا قلبک جا فی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم عفور روستا بود بوالقسم
جنید روزی بدر سرای خلیفه بگذشت پرده دید نیکو از در سرای خلیفه آویخته
گفت هذا ستر حسن ولکن ستر الله احسن من هذا اندر قصه ابرهیم هل اتیک حدیث
ضیف ابرهیم المکرمین ابرهیم مهمانرا که نداشت گرامی کرد چگونه مومن را که مرا دا تد
مهمان آید بکرم گرامی نکنم نکته نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم ابلیس اندر آتش دعوی
کرد انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین قارون اندر زمین دعوی کرد اوتیته
علی علم عندی فرعون اندر آب دعوی کرد الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی
مولی اندر بنده عاصی دعوی کرد نبئ عبادی ابلیس اندر آتش دعوی کرد عاقبتش آتش
کردم گفتم اینت آتش واینت تو هم چنین من اندر بنده عاصی مومن دعوی کرده ام جمال
از چشم وی بردارم کویم اینت نوا اینت کن التیلحات یا هذا صحح النسبة ثم
ثم خذ المیراث صحح العبودیة ثم خذ الجنة استاد ابو علی دقاق گوید بندگی فرمان بردارست
وخداوندی کامکاری اندر حکایتست که جایی آواز رودی همی آمد کسی از مشایخ
و آن در خانه شد گفت خداوند این خانه بنده است گفتند آزادست گفت
دانستم که بنده چنین نکند سه تن بدین سخن توبه کردند اگر بنده بشرط بندگان باشی
واگر مقصری اندر بندگی آن بیت بگوی که بوالعتاهیة گفت الهی لا تعذبنی فانی
مقر بالذی هو کان منی فکم من زلة لی فی الخطایا وانت علی ذو فضل ومن
اذا فکرت فی ذنبی علیها عضضت اناملی وقطعت سنی نظن الناس بی خیرا وانی

لشر الخلق ان لم تعف عنی ٭ وما لی حیلة الا رجائی عفوک ان عفوت وحسن ظنی

مجلس فی قوله تعالی واوحی ربک الی النحل تفسیره قال

عبدالله بن عباس واوحی ربک الی النحل یعنی الهمهم ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا
مسکنا ومن الشجر وعلی راس الاشجار ومما یعرشون یبنون ثم کلی من کل الثمرات یعنی من
بعض الثمرات والوان الثمرات اختر ته کما قال الله تع لابرهیم علیه السلم ثم اجعل علی کل جبل منهن
جزوا یعنی علی اربعة من الجبال فاسلکی سبل ربک ذللا لا ما دخلی طرق ربک مسخر مذللا متواضعا
یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه احمر واصفر وابیض فیه شفاء للناس من الدآء
ویقال فیه شفاء للناس فی القرآن بیان للناس ان فی ذلک لآیة لعلامة وعبرة لقوم یتفکرون
فیما خلقت قال علی رضی الله عنه انه قال من اصابته علة فلیاخذ من امراته ثلثة
دراهم من مهرها ویشتری بها عسلا ثم یکتب به سورة یس بماء المطر ویشربه فیشفیه الله
تع لان الله تع قال للمهر فکلوه هنیئا مریئا وللمطر مبارکا قال وانزلنا من السماء ماء
مبارکا وللعسل فیه شفاء للناس اجتمع له الهنی والمری والشفاء والمبارک
وکتب ملک الروم الی معویة ابن ابی سفیان فسأله عن الشی وعن لا شی وعن الذی لا یقبل الله
غیره وعن مفتاح الصلوة وعن اربعة لم یکونوا فی اصلاب الرجال ولا فی ارحام النساء
وفیهم الروح وعن الرجل الذی لا ابا له وعن البقعة التی طلعت علیها الشمس ثم لم تطلع
بعدها وعن الشجرة التی نبتت من غیر ماء وعن الشی الذی یتنفس من غیر روح وعن رسول
لا من الجن ولا من الانس وعن قبر سارت بصاحبها وعن اثنین لا ثالث لهما وعن

سوره خالیه عن سبعة احرف و عن شیئین تکلما و لا روح فیهما و عن شیئین
یزیدان و ینقصان و عن شیٔ اوحی الله الیه لا من الجن و لا من الانس و لا من الملایکه فکتب
معاویه هذه المسایل الی ابن عباس و سئله عن ذلک فاجابه و قال اما الشیٔ فالماء
قال الله تعالی و جعلنا من الماء کل شیٔ حی و لا شیٔ فالدنیا تبید و الذی لا یقبل الله غیره
شهادة ان لا اله الا الله و مفتاح الصلوة التکبیر و اما الاربعة الذین لم یکونوا
فی اصلاب الاباء و لا فی ارحام الامهات و فیهم الروح فادم و حوا و عصی موسی و کبش
اسمعیل و اما الرجل الذی لا اب له فعیسی و اما البقعة التی طلعت علیه الشمس
ثم لم تطلع بعدها فالبحر حین انفلق لموسی علیه السلام و الشجرة التی نبتت من غیر ماء فالیقطین
هو نبت علی یونس علیه السلام و اما الشیٔ الذی یتنفس من غیر روح فالصبح قال الله تعالی و الصبح اذا
تنفس و اما الرسول لا من الجن و لا من الانس فالغراب فبعث الله غرابا و اما القبر الذی
سار بصاحبه حوت یونس علیه السلام و اما الاثنین الذی لا ثالث لهما فالشمس و القمر
و اما السورة الخالیة عن سبعة احرف فاتحة الکتاب و اما شیئان تکلما و لا
روح فیهما فالسماء و الارض قالتا اتینا طائعین و اما الشیئان یزیدان و ینقصان
فاللیل و النهار و اما الذی وحی الله الیه لا من الجن و لا من الانس و لا من الملایکه
فالنحل قال الله تعالی و اوحی ربک الی النحل فبعث جواب هذه المسایل الی قیصر الروم
فقال لا یعلم هذا الا نبی او رجل من اهل بیت النبوة **النکت و الاشارات**
بدانک ایزد تعالی ده چیز خطیر اندر ده چیز حقیر نهاد اندر ره اظهار شد

سیم و زر

سیم و زر خطیر اندر سنگ حقیر نهاد ابریشم خطیر اندر دود حقیر نهاد مشک
خطیر نهاد اندر ظبی حقیر نهاد عنبر خطیر اندر کا و حقیر نهاد لؤلؤ خطیر اندر صدف
حقیر نهاد و روح خطیر اندر نفس حقیر نهاد ذکر خطیر اندر لسان حقیر نهاد معرفت
خطیر اندر دل حقیر نهاد انگبین خطیر اندر نحل حقیر نهاد لیعیش العبد بین الامتحان
و الافتقار لا بین العجب و الاستکبار آنکه پادشاه جل جلاله بدان صدف بی قیمت
نکرد بدان لؤلؤ با قیمت نکرد بدان آهوی بی قیمت نکرد بدان مشک با قیمت نکرد بدان
مغز بیقیمت نکرد بدان انگبین با قیمت نکرد و جمیعه همچنین بدان دل بر غفلت نکرد
بدان معرفت با قیمت نکرد **نکته** گفته اند طیور اندر دنیا بسیار است چرا آن نحل را
این هدیه داد گفت لاجل تواضعه تا عبرت بر گیری متواضع باشی من تواضع لله
رفعه و من تکبر وضعه الله و نیز گفته لاجل اکله حلالا تا عبرت بر گیری حلال خوری
که احمد حرب گوید انگویه دانی آن خور که داری چنان نمای که باشی **نکته** اندر
نحل آثار قدرتست نیمی از وی زهر نیمی از وی شفا و باز هر حاجزی میان آن نه تا زهر
با انگبین نیامیزد و انگبین با زهر همچنین تن دریای معصیت دل دریای معرفت
حاجزی میان آن نه تا معصیت با معرفت نیامیزد و معرفت با معصیت **به**
چیز فرمود نحل را این ادب مذکور است مسکن پاک ان اتخذی من الجبال بیوتا **دوم خوردن**
پاک ثم کلی من کل الثمرات از ان خور که آن بری بود از حدث دور باش **سیم تواضع** فرمود
فاسلکی سبل ربک ذللا متواضعا متواضع باش گفت اگر مسکن پاک داری و طعمه پاک

داری وبتواضع باشی انکه هرچه از دهان تو بیرون آید شفاء خلق بود فیه
شفاء للناس چنانستی که گفتی یا واعظ کر سخن پاک داری وطعمه حلال خوری وبا
خلق متواضع باشی آن گفت کاز زبان بیاید شفای خلق بود الکلام اذا خرج عن القلب وقع
فی القلب **لنیاحات** بدانک نحل را طلب معدن فرمود ترا نیز طلب معدن و مستقر فرمود
خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما ساءت مستقرا ومقاما ولتنظر نفس ما قدمت
لغد و مؤمن را دنیا معدن ومقام نیست فانها دار نقلة وزوال فلا ینبغی الرکون
الیها بل ینبغی الاستعداد لدار الاخرة چنانک عمر بن عبد العزیز گفت اعمل الیوم لغد فان
الیوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل برخیز کار کن که پیش روز کار نیست آنجا که
روز کار فراخت کار نیست یا هذا اندر جوانی مستی اندر پیری سستی خدا را کی پرستی **بیت**
باز آی باز آی که آرزومندمنی در معرفت شهادت بندمنی تو مؤمن عارف خردمندمنی
تو معیوب ولکن زپسندیدمنی **مجلس فی قوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و
بالوالدین احسانا** تفسیره قال عبد الله بن عباس وقضی ربک یعنی امر ربک ووصی ربک
الا تعبدوا الا ایاه الا توحدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا برّا بهما اما یبلغن عندک الکبر
احدهما احد الابوین او کلاهما کلا الابوین فلا تقل لهما اف کلاما ردیا ولا تنهرهما ولا
تغلظهما فی الکلام وقل لهما قولا کریما حسنا واخفض لهما جناح الذل من الرحمة کن
بهما رحیما وقل رب ارحمهما ان کانا مسلمین کما ربیانی صغیرا عالجانی فی الصغر فلا تقل
لهما اف قیل الاف الکلام البار وقیل القذر والکلام القبیح وقل رب ارحمهما

ان کانا

ان کانا مسلمین زیراکه روا نبود کافر را دعا کردن چون مصطفی صلی الله علیه وسلم از مدینه
بمکه آمد روز فتح یاران گفتند بسر گور پدران ومادران رویم دعا کنیم ایشان را مصطفی
صلعم دستوری داد وی خواست که استغفار کند آباء خویش را آیت آمد ما کان للنبی و
الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین روا نبود رسول او مؤمن را که استغفار ودعا
کند آباء مشرک را ایشان حجت کردند گفتند چرا روا بود ابرهیم را علیه السلم که آزر پدر مشرک را
وعده استغفار کرد قال سلام علیک سأستغفر لک ربی اندر جواب ایشان آیت آمد وما
کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه یعنی بان آمن فلما تبین له انه
عدو لله تبرأ منه ونیز آیة آمد بهمه چیزی که ابرهیم کرد اقتدا کنید الا بدین یک چیز
قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابرهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم ~~اذ قالوا لقومهم~~ انا
براء منکم ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابدا
حتی تؤمنوا بالله وحده الا قول ابرهیم لابیه لاستغفرن لک بدین یک آیت اقتدا مکنید
بوی الاخبار والاثار روی انس قال قال رسول الله صلعم فلیعمل البار ما شاء ان یعمل فلن
یدخل النار ولیعمل العاق ما شاء ان یعمل فلن یدخل الجنة وقال صلی الله علیه وسلم رضی الله
فی رضی الوالدین وسخط الله فی سخط الوالدین وروی ان موسی قال یا رب این صدیقی فلان
الشهید قال هو فی النار قال یا رب الیس قد وعدت للشهداء الجنة قال بلی ولکن کان مصرا فی
عقوق الوالدین وانا لا اقبل مع العقوق عملا وروی عن النبی صلعم انه قال
النظر فی خمسة عبادة النظر فی المصحف عبادة والنظر فی السماء عبادة والنظر الی الکعبة

عبادة والنظر الى وجه الوالدين عبادة وقال صلعم من سلم على والديه رضا الله عليه عشرا
روت عايشة رضی الله عنها ان النبی صلعم قال دخلت الجنة فسمعت صوت انسان فقلت من
هذا قالت حارثة بن النعمان الانصاری كان بارًّا بوالديه فصار من اهل الدرجات
العلى وقال صلعم ان لله ملكين ينادی احدهما وهو يقول اللهم احفظ البارين بعصمتك والاخر يقول
اللهم اهلك العاقين والحقهم بغضبك وقال علی بن ابو طالب البار يطير مع الكرام
البررة وان ملك الموت يتبسم فی وجه البار ويكلح فی وجه العاق قال صلعم افضل الكسب
الكسب على الوالدين وافضل الخدمة خدمتهما وافضل الصدقة الصدقة عليهما وافضل
النوم النوم بجنبيهما وقيل صرف الله شر سليمان عن الهدهد لانه كان بارًّا بوالديه وقال
صلعم من اذی ابويه فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فهو ملعون فی التورية
والانجيل النكت والاشارات بدانك لقمان پسر را ده وصيت كرد واذ قال
لقمان لابنه وهو يعظه الى آخرها واين وصيت از بهر خدای عز وجل كرد از بركت آن ايزد تعالى
ده جا فرزند را بنيكو داشت پدران وصيت كرد واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين
احسانا وقال واذ اخذ الله ميثاق بنی اسرائيل لا تعبدون الا الله وبالوالدين احسانا وكفت
قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وقال ووصينا
الانسان بوالديه احسانا فی ثلث مواضع وقال ان اشكر لی ولوالديك الی اندر
يك آيت وقضى ربك بده چيز وصيت كرد فرزندان را از بهر پدران ومادران اين بركه فرمود
يكی است بكمال وی را نه ضد ونه مثال ونه فنا ونه زوال چونكه وی را محال بدن قايم بذكر اوست

البررة

درنهايم فكه سهل اوست قيمتم دو شتر اوست نگاه كن در قدر تش دران لطيف حكمتش در
جود وفضلش ورحمتش دلی زخون بيافريد باب تربه پروريد بدو بفضل بگزيد مهر
دين درو نهاد كل محبة بشكفيد بنفشه بر رويد ملك بران بنگريد عصمتش حصار دادم
رحمتش نثار داد سوی عليين بار داد دلی كه چنين زشوق بر پريد انكه بدو رسيد وازو بيارميد
دلی كه او چنين بود نشان آن اين بود سير شء عليين بود و بر بساط دين بود لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوا احد المناجات يا هذا اگر تقصيری كرده اندر حقوق مادر و پدر عذری بخواه اگر
زنده اند تا خشنود شوند واگر مرده اند آن كن كه خدای عز وجل همی گويد قيل ما احسن البكاء
لمن عصى وما احسن العذر لمن تعدى وروی عن الاستاد ابی عبد الله الدامغانی انه قال
دخل رجل على فضيل بن عياض وقال له عظنی موعظة قال مات والدك قال بلى قال والدتك
قال بلى قال له انت لا تتعظ بالمعاينة فكيف تتعظ بالموعظة خدای عز وجل ما را از
خواب غفلت بيدار كناد ورحمت خويش نثار كناد بفضله ومنه ○
مجلس فی قوله تعالى ومن الليل فتهجد به نافلة لك تفسيره قال عبد الله بن عباس ومن
الليل فتهجد يعنی بقراءة القرآن والتهجد بعد النوم نافلة لك لا زيادة وخاصة لك
عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا يعنی مقام الشفاعة يحمدك الاولون والآخرون اعلم
ان صلوة الليل فريضة على رسول الله صلعم وكان محمودا على امته ايضا ثم عفی عن امته
قال الله تع يا ايها المزمل قم الليل الا قليلا ثم بين القليل وقال نصفه يعنی نصف النوم
ونصف السهر ثم قال او انقص منه قليلا يعنی من النوم وزد فی السهر او زد عليه يعنی ·

على النوم انت يا محمد مخير في قيام الليل من النصف والثلث والثلثان فقام رسول الله
صلعم من اول الليل الى آخر الليل وقال رفعت القيمة قال الله تعالى طه ما انزلنا
عليك القرآن لتشقى يعني لتتعب بصلوة الليل وقد صلى لله حتى تورمت قدماه وقال افلا اكون
عبدا شكورا ثم ورتل القرآن ترتيلا يعني آية بعد آية وسورة بعد سورة بالتاني والتفكر
انا سنلقي عليك قولا ثقيلا يعني العمل به ثقيلا ان ناشئة الليل هي اشد وطأ يعني نشاطا
واقوم قيلا وابين قراءة ان لك في النهار سبحا طويلا يعني شغلا كثيرا واذكر اسم ربك وتبتل
اليه تبتيلا واخلص له اخلاصا ثم رفع الله تع الصلوة عن امته قال الله تع ان ربك يعلم انك
تقوم ادنى من ثلثي الليل ونصفه وثلثه وطايفة من الذين معك ترتيب آخر
بدانك ليالي بزرك دوازده است سه رسولانرا وجهار رسول ما را وپنج امت محمد را
فاما آن رسولان شب نجاة لوط را فنجيناهم بسحر والقصة بطولها دوم شب هدايت
ابرهيم را فلما جن عليه الليل راى كوكبا والقصة لها وسيم شب بشارة موسى را فلما اتيها
نودي يا موسى اني انا ربك فاخلع نعليك القصة بطولها وازجهار شب مطعي را ليلة
المعراج سبحان الذي اسرى بعبده وشب اظهار دعوة ليلة الجن قل اوحي الي انه استمع نفر من الجن
وليلة الغار ثاني اثنين اذهما في الغار وشب دلالت ومعجزة اقتربت الساعة وانشق
القمر وازپنج شب امت محمد شب آدينه قال الله تعالى سوف استغفر لكم ربي اخر الاستغفار الى
يوم الجمعة وشب عرفه والليل اذا يسر وشب جائزه وآن آخر شب بود از ماه رمضان
قال الله تع والليل وما وسق وشب حك انا انزلناه في ليلة مباركة وشب قدر انا انزلناه

شب برات

وليلة

في ليلة القدر قال الله تع ومن الليل فتهجد به نافلة لك النكت والاشارات يا هذا
قيل صلوة النهار خدمة وصلوة الليل نزهة نخواهي كه اندر نزهت باشي با پادشاه
جل جلاله كويا بود شب خلق را همي شنوند اندر سراي ايشان بند من خلق او كيز وآخرين بايدي
كه حاضر باشدي تا بيندي آن راز من با تو وآن ناز تو بر من اندر نماز شب وقال
علي رضي الله عنه الليل طويل فلا تقصره بمنامك والنهار نقي فلا تنقصه باثامك بنشنوم
جون بنده شبي توفيق يابد كه برخيزد نماز كند فرشتكان كويند اي بار خدايا اين بنده چه
بوده است وي برآمده است سلطاني ويرا كرفته است اندوهي رسيده است كه بدو
آمده است ايزد تعالى كويد بنده من كناهي كرده است كه وي دانست ومن دانستم
همي خواهد كه عذر خواهد كه وي داند ومن دانم ديكر شب توفيق يابد برخيزد فرشتكان همين
بكويند وخداي عز وجل همچنين جواب كند شب سيم كه بنده برخيزد بيش از انكه فرشتكان
سخن كويند خداي عز وجل كويد فرشتكان من بنده من با من خوي فرا كرده است يا هذا
دريغ باشد كه شب ضايع كذاري عن شيخ الاسلام انه قال كه شب نمي بكذرد ندا آيد از
آسمان ايها العارفون قوموا جون دو بهره بكذرد ندا آيد كه ايها المحبون قوموا جون
بسحر كاه رسد ندا آيد كه ايها المشتاقون قوموا جون صبح برآيد ندا آيد كه ايها الغافلون قوموا
جون روشن شود ندا آيد كه ايها العاصون قوموا يا قوم شما خويش بركيريد تا شما
از ايشان كدام ايد از عارفان يا از محبان يا از مشتاقان يا از غافلان يا از عاصيان
هم يا ابذر كدام وادي كرفتار شديد روي ابو منصور بن مهران انه قال قال رسول الله

صلعم اشراف امتی الذین یقومون باللیل اندر آثار است که پادشاه جل جلاله فرا شب
خیز گوید همه را بخوابانیدیم و ترا برانگیختیم اگر از کسی گله است بگوی و اگر آزاری است
بگوی اندر حکایات است که درویشی شبی سرد برخاست طهارة کرد سرد یافت بنالید
ندای شنید از خدای تعالی انمناهم و اقمناک و تتکلی علینا همه را بخوابانیدیم و ترا برانگیختیم بر ما
همی نگری کسی بود از زهاد بهی سال تا روز نماز همی کرد و بامداد بسوی صبح نگرستی
تا بر صبح آمدی آنگه گفتی یا صبح گواه باش من ترا منتظر بودم نه ترا کسی پرسیدند
هل للشقاوة علامة قال الجیفة باللیل بطال بالنهار هر که شب مردار بود و بروز بطال
بود علامت شقاوة بود رابعة العدویة شبی برخاستی و گفتی پادشاهان دنیا
درها اندر بستند و پردها فروگذاشتند و دوستان با دوستان بخلوة بنشستند و
دوست من تویی نعره همی زدی تا از هوش بشدی روایت کرده اند که رابعة العدویه بهشت را
بخواب دید گفت خادمان بهشت دیدم که جامها بخور کردندی گفتم این جامها کراست
گفتند جامه شب خیزانست گفتم رابعه را هیچ جامه بخور نکنید گفتند آن جامه باز آن خادم
آن ویست و مجمر اندر دست دارد بخور همی نکند گفتم چرا گفتند از بهر آنکه وی بخفته است
بیدار شد تا روز مرگ نخفت نیز وقیل من عرف ما یطلب هان علیه ما یبذل ومن تعنی
ادرک ما تمنی وقد قیل قد تعدی من تمنی از پیاوی من تعنی وقال علی
رضی الله عنه لا تطمع فی ثلثة مع ثلثة اندر بیداری شب طمع مکن با خوردن بسیار
و اندر نور روی طمع مکن با خواب همه شب و اندر بردن ایمان ازین جهان طمع مکن

باصحبت

با صحبت فاسقان المناجات احمد حرب گوید بزمستان شبی دراز آن شب گور یاد کن
بامداد آن قیامت بود و بتابستان روز دراز روز قیامت را یاد کن پنجاه هزار سال
و چون گرم بود اندر سرای فراخ خواب نیابی تا بر بام شوی تا باد صبا فرا تو جهد آن
تنگی گور و محنت یاد کن و ظلمت و چون آب خوری تا یخ نبود نتوانی خوردن آن تشنگی
دوزخیان یاد کن وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب یا هذا
عبرة بسیار است معتبر اندک یاد کن آنچه احمد حرب گفت مگر آگاه سیر مشوی و بشب
بسیار مخسب که گفته اند هر که را بشب خواب بیشتر بروز غفلت بیشتر و هر که را بروز
غفلت بیشتر اندر گور حسرت بیشتر و هر که را اندر گور حسرت بیشتر اندر قیامت حسرت
بیشتر و هر که را اندر قیامت حسرت بیشتر اندر دوزخ عقوبت بیشتر جمله همه بلاها
از خواب شب آید اکنون اگر بروز غفلت داری و شب خواب کمتر آن عذری بود بیت
از گل بودم ز گل بود منزل من ° ایا چه رقم نبشت بر گل من ° نه من دانم زچه بود این گل من
اندوه و غمان و هجر بود حاصل من مجلس فی قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا تفسیره قال عبدالله بن عباس ام حسبت اظننت یا محمد
ان اصحاب الکهف وهو الجبل الذی فیه الغار والرقیم وهو اللوح فیه اسماء اصحاب
الکهف الفتیة وقصتهم وقیل الرقیم الوادی الذی فیه الکهف وقیل الرقیم مدینة
بقرب الکهف کانوا من آیاتنا عجبا والشمس والقمر والنجوم والسماء والارض والبحار والجبال
اعجب من ذلک وقیل لونهم کالخلج وقال بعضهم لونه من شدة حمرته یضرب

الی الصفرة وقیل لونه لون الحجر وقال صلعم یحیی الله تعالی اصحاب الکهف فی آخر الزمان
حتی یکونوا من امتی لیرجع الی ثلثة من المسایل اول سوال کرده اند که آن ماهی که زندان
یونس بود نر بود یا ماده کفتند نر بود دلیله قال الله تعالی للبث فی بطنه الی یوم یبعثون ذکر بالتذکیر
لا بالتانیث ولم یقل فی بطنها دلیل کند که نر بود دوم مسلت وشروه بثمن بخس دراهم معدودة
بعضی همی کویند بیست ونه درم بعضی همی کویند بیست وچهار درم بو القسم حبیب شاد همی کوید
زیرده درم بود دلیله قال الله تع وشروه بثمن بخس دراهم معدودة اندر شمار محاسبان هرچه
زیرده درم بود دراهم کویند که برده بود درهم کویند چون بصد رسد درهم کویند از ین
نکفت درهما معدودة وبکفت دراهم معدودة زیرده درم بوده است بهای وی سیم
مسئله کویند که دوزخ هفت است ودر بهشت هشت دلیل که دوزخ مذکور است
قوله تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزو مقسوم چه دلیل که در بهشت هشت است
استاد ابو القسم حبیب کوید دلیل را آنکه در بهشت هشت است خدای عز وجل قصه
دوزخیان همی یاد کرد وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا حتی اذا جاوها آنکه کفت فتحت ابوابها
بغیر الواو وچون قصه بهشتیان یاد کرد کفت وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا
حتی اذا جاوها وفتحت ابوابها ذکر مع الواو وقیل هذا واو الثمانیة سنت یاد شاه است
که هرجا که عدد یاد کند چون هشت رسد عدد واوی یاد کند کما قال الله تع مسلمات مومنات
قانتات تایبات عابدات سایحات ثیبات وابکارا نظیره سیقولون ثلثة رابعهم
کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم چون

بثامن

بثامن رسید واو یاد کفت در دوزخ فتحت ابوابها هفت بود لها سبعة ابواب ودر بهشت
بغوالتع وفتحت ابوابها مع الواو وبهذا الدلیل هشت بود عدد اصحاب الکهف قال انا من القلیل
الذی کانوا سبعة ترتیب المجلس بدانک اندرین قصه بیست فایده است یکی فایده صحت نبوة
رسول آشکارا شد با قرار خصمان وجهودان بکیار کفتند سلوه ثلث مسایل اکر همه را جواب کند نبی بود
اکر همه را جواب نکند نه نبی بود اکر یکی جواب کند دو جواب نکند نه نبی بود اکر دو جواب کند یکی جواب نکند
آنکاه نبی بود که اندر توریة این مذکور است قصه ذو القرنین وقصه اصحاب کهف وکیفیت روح
ایشان هر سه بپرسید تا آیت آمد ویسلونک عن الروح قل الروح من امر ربی این یکی جواب نکرد
چنانک جهودان کفته بودند با قرار خصمان نبوة وی آشکارا شد بسبب این قصه ونیز
فایده اندرین قصه مدح جوانمردانست انهم فتیة آمنوا بربهم ایمان از ان آوردند که جوانمردان
بودند تا توبدانی هر که مومن بود جوانمرد بود وخدای تعالی پیغمبر را جوانمرد خوانده است ابرهیم اسمعنا
فتی یذکرهم یقال له ابرهیم وقصه دوم یوسف را علیه السلم امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه
سیم خازنان یوسف را ووالدیان را وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم
چهارم یار موسی را اندر سفر یوشع بن نون واذ قال موسی لفتیه پنجم اصحاب کهف انهم فتیة
آمنوا بربهم وایضا فیه فضیلة ابی بکر رضی الله عنه اکر آن سک مرتبه یافت بصحبت ایشان اندر
غار اولیتر که صدیق مرتبه یافت بصحبت وی با رسول اندرین غار ونیز فایده اندرین قصه
آنست که بدانک هر که با اهل صلاح صحبت کند وی را برپرورانند سکی با اصحاب کهف صحبت کرد بقاء
ابدی یافت کسی که با کسان خدا صحبت کند چه کویی روایت احد نیابد مقاتل اندر تفسیر آورده است

عشرة من الحيوانات في الجنة ناقة صالح وعجل ابرهيم وكبش اسمعيل وبقرة موسى وحوت
يونس وحمار عزير ونمل سليمان وهدهد بلقيس وناقة رسول وكلب اصحاب كهف ونيز فايده
اندرين قصه آنست بدانکه هرکه عطای یافت اندر کوه یافت آدم توبه بر جبل
سرندیب یافت وقیل بر جبل عرفات ونوح نجاة بر جودی یافت واستوت علی الجودی وابرهیم
اجابة دعا بر کوه یافت ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا وموسى کلام بر کوه یافت ونادیناه من
جانب الطور الايمن وداود کرامت از طور یافت یا جبال اوبی معه وصدیق لباس بها از طور
یافت ثانی اثنین اذهما فی الغار واصحاب کهف سونت باحق اندر طور یافتند اصحاب الکهف
والرقیم اصحاب غار ازان راعی گفتند که سگ را بران که وی شفاعت کند وی گفت هشت سالست
تا با منست شرم دارم که برانم اگر شبانی سگی را از بهر حرمت هشت ساله او بیش که مولی بنده را از
بهر حرمت خدمت هشتاد ساله نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که هر که از خدای ترسد
همه کس از وی ترسد من خاف الله خاف منه کل شی قال الله لرسوله لو اطلعت علیهم لولیت
منهم فرارا ولملئت منهم رعبا یا محمد آسمانها با هیبت آن بتوانستی دیدن وطاقت داشتی
ودوزخ با عقوبت شب معراج بتوانستی دیدن وطاقت داشتی وجمله اهل ولایت را بتوانستی
دیدن چون رویل واسرافیل وفرشتگان عظیم بتوانستی دیدن وطاقت داشتی لو اطلعت علیهم
لولیت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا اگر چشم تو بدان جوانمردان کهف افتادی نتوانستی دیدن
وبیم آن بودی که زهره بچکیدی از بس هیبت که من برایشان افگنده بودم یازدهم فایده آنست که
بدانی که امیدست که هر که مومن را خدای با کافران ننماید اندر دوزخ همچنان که اصحاب را

سیصد ونه سال فراهیچ سباع ننمود نکته اصحاب کهف را نهان کرد از سباع امید آنست
که مومن را دور کند از چشم کافران بدوزخ واندارد نیز فایده اندرین قصه آنستکه بدانی که
عزلت از خلق نیکست عزلتموهم سیصد ونه سال از خلق عزلت کردند پایگاه وکرامت یافتند
وهر که عزلت کرد هم چنان وقال موسى ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكما
وجد نبوة بالعزلة عن الخلق وقال لابرهيم فلما اعتزلهم وما يعبدون من دون الله وهبنا له
اسحق ويعقوب وجد ولدا مثل اسحق وحفدة مثل يعقوب بالعزلة عن الخلق وقيل السلامة
عشرة تسعة منها في الصمت وواحد في العزلة نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که امید
مومن را اندر گور نگاه دارد تا برزد مسکین ابن آدم خلق للبلاء والبلاء مسکین بچه آدم اگر برزید
خوشی نیابد واگر بمیرد بپوسد همچنان که اصحاب کهف را نگاه داشت تا برزیدند والدلیل
علیه ما قال رسول الله صلعم ثمانیة لا یبلون فی قبورهم الانبیاء والعلماء والشهداء وحملة
القرآن والامام العادل والموذن والقایم باللیل والحاج کما بقی اصحاب الکهف نیز
فایده اندرین قصه آنست که دلیل بعثست ایشان را زنده کرد ترا فردا زنده کند وخدای
عز وجل یازده گروه را زنده کرده است پس از مرگ ادریس وسام بن نوح وجرجیس و
سبعین رجلا من قوم موسى وثمانية الاف من قوم حزقيل قال الله تع وهم الوف حذر
الموت وعامل وابنة العاشر وابن العجوز والعزير بدعاء عيسى والطيور مر ووقت ابرهيم وحوت
موسى وحمار عزير واصحاب الكهف وكلبهم نیز فایده اندرین قصه آنست که بدانی که هر که
صحبت وی با خدا بود عمر طویل ویرا قصیر آید قال الله تع لبثنا یوما او بعض یوم وقوله لم یلبثوا

الا ساعة من نهار وقال لم يلبثوا الا عشية او ضحيها ونیز فایده اندرین قصه
طعام حلال جستن است قال الله تعالی فی هذه القصة ایها ازکی طعاما یعنی
طعاما حلالا لاجرم حلال خوردند علم عالم گشتند نیز فایده اندرین قصه آنست که
کمال قدرة آشکارا شد وجمیل صنع وی با اولیا فان الخلیل وجد فی وسط النار البرد
والسلامة ویوسف وجد فی البیر الحفظ والبشارة والکلیم وجد فی التیه المن و
السلوی ویونس وجد فی بطن الحوت الاجابة والنجاة والصدیق وجد فی الغار
المؤانسة والنصرة واصحاب الکهف وجدوا فیها الولایة والمعرفة نیز فایده اندرین
قصه آنست که بدانی که اندر همه کاری تلطف نیکوست وتلطف باید کرد کما قال الله تع
فی هذه القصة ولیتلطف چنانک موسی را گفت فقولا له قولا لینا وقال ادفع
بالتی هی احسن وقال صلی الله علیه وسلم ما دخل الرفق فی شیء الا زانه
وما دخل العنف فی شیء الا شانه روی عن ابن عباس انه قال ادعی الربوبیة
خمسة نفر نمرود وفرعون وهرادوس بن ملکان ودقیانوس وکان له بلد فیلوس
فیقال له البلد الافسوس وکان له مال کثیر وکل بلد قصدها اخربها حتی صار طاغیا
وملك وادعی الربوبیة واستانس بستة نفر من اولاد الملوك واستغیثهم فوجدهم
مع العقل والادب فکان یجلس ثلثة عن یمینه وثلثة عن یساره وکان لکل واحد
منهم نوبة خدمته این دقیانس دعوی خدایی کرد ویرا بستان بود اندران بستان
تختی زرین نهاده وی بران تخت نشسته چهار مرغ بطلسم ساخته اندر

شکم یکی مشك واندر شکم یکی عنبر واندر شکم یکی کافور واندر شکم یکی زعفران هر چهار
بر تاج وی نشستندی ومشك وکافور وعنبر وزعفران بر تاج وی همی ریختندی واین
شش تن خواص وی بودند روزی دست همی شست یکی از ایشان آب بر دست وی همی
ریخت کربه پیش وی فراد وید دقیانوس از ان کربه بترسید بلرزید اندر دل این جوانمردان افتاد که اگر
این خدای بودی از کربه نترسیدی هر هفت این اندر دل افتاده بود برفتند وخدای را
جستند قال الله تع اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض والقصة بطولها التماس
بدانك بنده را روی نومیدی نیست انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون اصحاب
کهف یکی را خدای گفتند وخدا را بنده ونماز ناکرده رنجی نا کشیده گفتند ربنا آتنا من
لدنك رحمة برحمت رسیدند چنانک سحره فرعون بیك ساعت ایمان بی نماز وبی طاعت جاشتگاه
ایمان آوردند نماز پیشین بدار کردند ایشان نیز گفتند انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا
اگر ایشان را برحمت طمع بودی بی حق خدمت تو هفتاد سال خدمت کرده ترا طمع نبودی
پادشاه جل جلاله بر بنده رحمت بیشتر از ان وقت بود چون وضع فی اللحد وانکر مه غریب قد
جفاه الاهلون وناء عنه الاقربون بعزتی وجلالی لارحمن به بیت
او را دانم که او یکی بی همتاست ° سبحان الله عرش نداند که کجاست ° ایا که خدا آن عزیز وجبار است °
ایا که دران باز پسین یار کراست ° هر چند مرا ستی گناهست وخطاست ° نومید نباشم که مسلمانی
بر جاست ° مجلس فی قوله تعالی واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه تفسیره قال عبد الله بن عباس واصبر نفسك معناه واحبس

نفسك لان الصبر هو حبس النفس عن الشهوة مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي
یعنی مع فقراء الصحابة مثل سلمان الفارسی وصهیب الرومی وبلال الحبشی ومقداد غدوة
وعشیا یریدون وجهه یریدون بذلك وجه الله ورضاه فلا تعد عیناك عنهم
ترید زینة الحیوة الدنیا یعنی زینتها وزهرتها ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
یعنی ابو جهل بن هشام وعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة وعاص بن وائل السهمی
واسود بن عبد یغوث وابی بن خلف وامیة بن خلف الجمحی ونبیة ومنیة ورؤساء
قریش قالوا لا نطعهم فیها قالوا یوما انك لا صنامنا وشهرامنا وشهرامك وسنة
منا نزلت هذه الایة فی عیینة بن حصن الفزاری وعتبة وشیبة وهؤلاء الذین
ذکرنا اسامیهم قالوا لعمر بن الخطاب رضی الله عنه قل لمحمد حتی یجعل المجلس مجلسین واحدا
لنا وواحدا للفقراء لانا رؤساء مکة وقریش ومضر ومخزومی وزهرة وما یمنعنا
عن متابعتك الا هؤلاء الفقراء فاطردهم عنك واتخذهم مجلسا فاراد النبی ان یفعل
ذلك حرصا علی ایمان الامة فنزل جبرئیل بهذه الایة ولا تطرد الذین یدعون ربهم
بالغداة والعشی یریدون وجهه ونزل واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یا هذا چه کوئی کسی که خدا را جوید نیابد انك بجست بیافت انك بجست
نیافت کار نه بجستن است کار بیافتن است لا امر بالجد لا بالجد کار به بجستن نه بکوشش
آب حیوة ذو القرنین جست خضر یافت یوسف را یعقوب جست بیار یافت نه ما را آن
باید که ما را خواهد ما را آن باید که ما ویرا خواهیم بدانك ده گروه ده چیز جستند

ده دیگر یافتند ابرهیم از غار بیرون آمد بطلب کوکب بیافت معرفت اسمعیل بیامد
از بهر قربان بیافت فدای بنشان یوسف بیامد از بهر لعب بیافت ملك وطرب
موسی اصطلا جست اصطفی یافت سحرهٔ فرعون بیامدند از بهر غلبهٔ موسی طلبیدند دنیا یافتند
معرفت مولی یافتند بلقیس بیامد از بهر نظارهٔ سلیمان هدایت رحمان یافت طالوت
حمار جست جبار یافت مصطفی صلعم بیرون آمد بکوه حرا از بهر دعا وحی یافت از آله سما
عمر بیرون آمد از بهر قتل نبی و مؤمنین بیافت رحمة ارحم الراحمین درویش را این قدر بس
که مولی گفت لا تمدن عینیك الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا و نیز گفت
ولا تعد عیناك عنهم گفت اندر دنیا دارا ن منگر که را کند و چشم از درویشان بر مگیر
یك ساعت فرق بسیار بود میان ایشان واز سه کس خبر داد این صفت از ابو بکر صدیق
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی وقصته واز علی انما نطعمکم لوجه الله واز فقراء اصحاب
صفه یریدون وجهه علی گفت انما نطعمکم لوجه الله واین دعوی بود گفت این طعام
از بهر خدای عز وجل دادم وبو بکر را گفتا الا ابتغاء وجه ربه الاعلی بو بکر آنچ داد از
بهر مزد داد یریدون وجهه سلمان ومقداد وبلال وصهیب آنچ کردند از بهر ما کردند
الاخبار روی عبد الله بن عمر ان رسول الله قال لا حسد الا علی اثنین علی رجل علمه الله
القرآن فهو یقوم به اناء اللیل واناء النهار ورجل اعطاه الله مالا فهو ینفق منه
اناء اللیل واناء النهار وعن انس قال النبی صلعم کم من ضعیف متضعف ذی طمرین لا یوبه
به لو اقسم علی الله لابره وعن ابن عباس ان الله لیبتلی عبده المؤمن بالفقر شوقا الی

دعاۀ وقال صلعم فضل الفقراء علی الاغنیاء کفضل الله علی خلقه و وصف خوضه
ثم قال اول وارد به فقراء المسلمین وقال صلعم احب الخلق الی الله الفقراء لان احب
الخلق الیه الانبیاء باتلاهم بالفقر وقال کعب قال الله لموسی اذا رایت الغنی
مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته واذا رایت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین
وقال صلعم ایاکم ومجالسة الموتی قالوا ومن الموتی قال الاغنیاء وقال صلعم
من احبنی فارزقه الکفاف والعفاف ومن ابغضنی فاکثر ماله وولده وقال صلعم حرمة
المؤمن الفقیر اعظم عند الله من سبع سموات وسبع ارضین والملائکة والجبال وما
فیها وقال الله تعالی من مات ولم یترک دینارا ولا درهما لم یدخل الجنة اغنی منه
النکت والاشارات صبر کن با آنکس که وی را با ما صبر بود وهر کرا با ما صبر نیست چشم
از ایشان بر مکیر یکساعت که ایشان چشم رعایت ما بر نکیرند یکساعت فرق بسیارست
میان توانکران ودرویشان توانکر وام دار خدایست وخدای عز وجل وام دار
درویشان توانکر تا از دویست درم پنج درم بندهد واز بیست دینار نیم دینار
از وام ملک بیرون نیاید وخدای عز وجل وام دار درویشانست که اندر قیامت کوید
ما زویت الدنیا عنکم لاجل هوانکم علی لکن آن خواستم که هر که اینجا بود اینجا بود بو علی
دقاق رحمة الله علیه کفت فردا توانکر را با درویش اندر مقام سوال بپای کنند و
با هر دو خطاب کند کوید با توانکر چه کردی با مالت با درویش کوید چون لذاشتی حالت
توانکران با درویشان ملجا کنند بدعا بوقت محنت همچنانکه رعیت با ملک توسل

کند بخواص ملک درویشان بر درکاه خواص ملک اند هر که بخالکرائی رسد درویشی
تمنی کند نه غنا چنانک ابو ذر غفاری کوید یاتی علی الاغنیاء زمان یتمنون انهم
بمنزلتنا ولا یاتی علینا زمان نتمنی ان نکون بمنزلتهم درویشان فردا از پیش توانکران
به پانصد سال اندر بهشت شوند کما قال صلعم یدخل فقراء امتی الجنة قبل الاغنیاء بنصف
یوم وهو خمسمائة سنة خدای عز وجل کوید با درویشان مدتی توانکران دنیا بیافتند
بی شما شما این نعمت بهشت بنوشید بی ایشان توانکر چون نعمت بدید آید آنجا با نعمت
کند و درویش آنجا با منعم کند فردا توانکر کوید اندر وقت قحط جکنی کو یده مال و نعمت و
ضیاع دارم درویش کوید خدای دارم نبشته ام از شیخ الاسلام که کفت درویشان
رسول را صلعم پیغام فرستادند که توانکران این جهان نیز بردند و آن جهان نیز بردند که حج
وحج توانند کرد صدقه توانند داد مسجد و رباط واعمال خیر توانند کرد فما خطبنا
چون رسول ایشان نزدیک پیغامبر آمد صلی الله علیه وسلم کفت مرحبا بک وبهم جئت
من قوم یحبهم الله ورسوله لماذا جئت فقص علیه القصص رسول صلعم
کفت درویشان را کوی شما را سه چیزست که ایشان را نیست اول یدخل فقراء امتی
الجنة الخبر ودوم توانکر حج کند بمال ونعمة ومشقت بود که پذیرند و بود که نپذیرند
و درویش اندوهی بدل بر آرد آهی بکند کوید اکر مرا ستطاعتستی حج کنمی ایزد تعالی
وی را حجی پذیرفته اندر دیوان او ثابت کند سیم درویش کوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و توانکری هم این بکوید و هزار درم باز بدرویشی دهد هم

اندر ثواب با درویش برابر نبود درویشان شاد شدند   پس دو توانگران دوات
فرعون و بوجهل ان فرعون علا فی الارض و کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
و پیش رو درویشان دو تن است موسی و محمد صلوات الله علیهما رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا اندر خبر است که رسول صلعم گفت الید
العلیا خیر من الید السفلی این دلیل کند که توانگری فاضلتر از درویشی که صدقه بدست
درویش نهاد قصد درویشی کرد از مال چیزی همی کمتر شود و آن درویش که آن صدقه
فاستاند قصد توانگری همی کند ازین جهت دست زبرین از دست زیرین بهتر که قصد
درویشی کرده است تا بنده خود را بفقر نداند خدا و نه خود را بغنا و بنیاز نداند
قال رسول الله صلعم من عرف نفسه فقد عرف ربه من عرف نفسه بالعبودیة فقد عرف
ربه بالربوبیة من عرف نفسه بالجفا فقد عرف ربه بالوفا من عرف نفسه بالفناء
فقد عرف ربه بالبقاء من عرف نفسه بالزوال فقد عرف ربه بالکمال من عرف نفسه
بالذنوب فقد عرف ربه بغفران الذنوب من عرف نفسه بالعیوب فقد عرف ربه
بعلام الغیوب من عرف نفسه بالنکایة عرف ربه بالکفایة من عرف نفسه بالعداوة
عرف ربه بالولایة من عرف نفسه بالجنایة عرف ربه بالعنایة من عرف ربه نفسه
بالذلة عرف ربه بالعزة من عرف نفسه بالغوایة عرف ربه بالهدایة من عرف نفسه
بالنقصان عرف ربه بالاحسان **المناجات** یا درویشان پس منالید که بس نماند
یا توانگران بس منالید که بس نماند رسول صلعم از درویشی چنان بود که عایشه

روایت کند رضی الله عنها اوفی علی بیوتنا النبی صلعم شهرا و شهرا و ما رأینا دخانا دیگر خبر
عایشه رضی الله عنها که با رسول طعام همی خوردیم یک پاره گوسفند داشتند گفت من از وی
همی کشیدم و وی از من همی کشید گفتند چرا چراغی فرا نگرفتی گفت لو کان دهن لاکلنا
اگر روغن داشتمی بخوردمی موسی صلوات الله علیه هفت روز هیچ چیز نخورده بود بنالید
از درویشی و آن عز فرعون همی دید موسی گفت اترید ان ابدلک خواهی تا بدل کنم توانگری فرعون
با دعوی خدای با سوی تو نهم و درویشی تو با نبوة با سوی وی نهم گفتا یا رب لا ارید البدل
درویشی خوش بود چون قناعت هر کسی را کسی بود درویش را جز خدای نبود دوستی وی توانگری
درویشانست حال درویشان خوش خواهد بود فردا اندر دار قرار با ملک جبار از شیخ
الاسلام اسمعیل الصابونی قال محمد بن خزیمة الاسکندرانی رایت احمد بن حنبل فی المنام
و علی راسه تاج و فی رجلیه نعلان من ذهب و هو یمشی بالتبختر فقلت ای مشیة هو قال
هذه مشیة الخدام فی دار السلام فقلت ما فعل بک ربک قال غفر لی و اکرمنی
و البسنی النعلین و قال هذا بقولک القرآن کلام الله غیر مخلوق قلنا ما حال عبد الوهاب
الوراق قال فی عرفه من نور و بیاد به الی الملک الغفور فقلت فما حال بشر الحافی قال بخ
بخ و من مثل بشر نصب له مائدة فی الجنة و الجلیل مقبل علیه و یقول کل یا من لم یاکل و اشرب
یا من لم یشرب قلت فما حال سفین الثوری قال رایت فی الجنة و قد اعطی له جناحان
یطیر بهما من شجرة الی شجرة و یقول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن الحمد لله الذی صدقنا وعده **بیت**
هر چند بی هنر ندارم ° من جز تو کسی دگر ندارم ° یا چاره کار من تو سازی ° مر چاره و چاره گر ندارم

مجلس ٣

یارب نظری بکن بکارم • من طمع بجز نظر ندارم • مجلس فی قوله تعالی المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا تفسیره قال
عبد الله بن عباس المال والبنون زینة الحیوة الدنیا فلا یبقی والباقیات الصالحات یعنی
الصلوات الخمس یعنی ثوابه والباقیات الصالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر خیر عند ربک ثوابا وخیر املا وخیر العبادة من اعمالهم الصلوة والباقیات
الصالحات ثواب الطاعات لان الطاعة عرض والعرض لا یبقی وقیل الباقیات الصالحات
الاعمال الصالحة الخالصة وقیل الباقیات الصالحات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر وفی الخبر من قالها مخلصا یکون له من الثواب بعدد تسبیح الخلق کلهم
والمسلمین وبتهلیلهم وتکبیرهم قال الحسن البصری من قال هذه الکلمات فکانه
قرا التوریة والانجیل والزبور والفرقان واعطاه الله ثواب مایة نبی وقال صلعم هی
کلمات الایمان قیل یا رسول الله وکیف هی قال هی ایمان الملایکة الاربعة یعنی جبریل و
میکاییل واسرافیل وعزراییل وقال نوح لبنیه عند موته علیکم بهذه الکلمات فان بها
قامت السموات والارضون وقال رسول الله صلعم هذه الکلمات خیر من عشر رقاب یعتقها
وعشر بدنات ینحرها وخیر من مایة فرس یحمل علیها فی سبیل الله وقیل الباقیات الصالحات
البنات وقال صلعم من کان له ابنتین او ثلثا کان معی فی الجنة وقال صلعم برکته النساء
بالبنات ومع البنات برکة وهن من المکرمات اندر خبرست که کسی نزدیک ابابکر صدیق آمد
برکسی دعوی کرد هزار درم این مدعی علیه گفت یا خلیفه رسول الله مرا این مال بوی همی باید

داد شفاعت کن تا صبر کند و مهلت دهد که مرا باری اندر راه هست آن باز اندر رسد
من بن حق وی را بدهم آن مدعی گفت وی را هیچ بار اندر راه نیست ابوبکر الصدیق گفت همی گوید هیچ بار
اندر راه ندادی گفت یا خلیفه رسول الله عیال من بار دارد اگر دختری آید من این وام بدهم ابوبکر الصدیق
رضی الله عنه گفت از کجا همی گویی گفت از رسول خدا شنیدم هر کرا وامی بود چون دختری آید
وی را آن وام گزارده شود و اگر اندوهی بود آن اندوه بشود و اگر درویش بود توانگر گردد ابوبکر
الصدیق رضی الله عنه کسی را گفت تو دو هزار درم بیار بیاورد فرا وی داد گفت فرا وام ده
و این هزار دیگر بکار بر که من این خبر از رسول صلعم شنیده بودم ز یاد بگذاشته بودم تو یاد
دادی این سیم ترا وی آن هزار درم فا آن وام خواه داد وی گفت قبول کردم از جهت این وام
لیکن وادر کار تو کردم که من این خبر از رسول صلعم شنیده بودم زیاد شده بود یاد دادی
وام گزارده شد و دو هزار درم اندر دست توانگر شد با خانه شد بفضل ایزد
وی را دختری آمده بود دل وی خوش شد گفت صدق رسول الله فیما قال هر چه رسول گفت همه
راست بودهم وام گزارده شد و هم توانگر شدم و فی الحدیث عن وهب بن منبه انه قال قال
لابلیس ما انت صانع بامة محمد قال ادعوهم الی الدنیا حتی یکون الدنیا اشهی عندهم من شهادة
ان لا اله الا الله وقال الآدمی من نظر الی قصر او بستان او غیره واستحسنه من عقله ما
استحسن قیل لحکیم ان فلانا جمع مالا کثیرا فقال هل عد الحیوة علی قدر المال قیل لا قال فلم
یصنع شیئا النکت والاشارات بدانکه ایزد تعالی چهار جا بیاراست آسمان بیاراست
زمین بیاراست بهشت بیاراست دل عارف بیاراست آسمان بیاراست ولقد زینا

السماء الدنیا بمصابیح زمین بیاراست انا جعلنا ما علی الارض زینة لها بهشت
بیاراست ومساکن طیبة دل عارف بیاراست وزینه فی قلوبکم آسمان بیاراست
نکاه بانش فرشتکان زمین بیاراست نکاهبانش سلطانان بهشت بیاراست
نکاه بانش رضوان دل عارف بیاراست نکاه بانش رحمان نکته آسمان بیاراست
بدوازده برج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
زمین بیاراست بدوازده بقعه مکه مدینه طور سینا طور مرتا زقا جبل جرا بوقبیس
بقعه مبارک بیت المقدس مقام مولود عیسی جمیع ما فی الدنیا ارض میراث انبیا علیهم السلم
بهشت بیاراست بدوازده چیز آب شیر عسل انکبین مشک عنبر کافور زنجبیل زعفران انوار انهار
دیدار جبار دل عارف بیارید بدوازده خصلت فهم وهم محبة معرفة شوق ذوق خوف
رجا توکل تفویض تسلیم شرح حیوة حیا قال الله تع وزینه فی قلوبکم نکته
آسمان بیاراست تا بدانجا بنکری دلت بیاراست تا وی بدانجا نکرد آسمان نظاره کاه تو
کرده دل تو نظاره کاه خود کرد بدانک هرکه بآرایش این جهان مشغول شود از
آرایش آن جهان بازماند و دریغ بود که آن جهان بفروشی این جهان فاستانی یشرون
الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون هرکه این پند
قبول کرد از دنیا رسته شد با عقبی آرمیده شد از دعوی بریده شد بمعنی رسیده شد
دیدار مولی دیده شد بیت دنیا چکنی طلب کنی عقبی را دنیا چکنی درشکن معنی را
سلوی چکنی سلام کن بلوی را دل کن تو نثار دیدن مولی را دنیا را از بهر وجود مولی

دوست دار که بدنیا مولی توان یافتن چنانک مجنون کفت امر علی جدار دیار لیلی
اقبل ذا الجدار وذا الجدارا وما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا
دنیا زینت ناکسانست وعقبی زینت کسانست ومولی زینت دوستانست یا رب ما را دل ما را
آراسته کن وتن پیراسته کن بطاعت شایسته کن بفضلك وکرمك والسلام

مجلس فی قوله تعالی وهزی الیك بجذع النخلة وقال

رسول الله صلعم من قرا هذه السورة اعطی بعدد من صدق نبیا ورسوله ذکر فی هذه السورة و
بعدد من کذب بهن وله بکل آیة منها حسنات ودرجات کل درجة منها ما بین السماء والارض
الف الف مرة وحشر یوم القیمة مع المتقین فی اول نفر السابقین وقال جعفر
الصادق من قرا هذه السورة لا یموت ولا یخرج من الدنیا حتی یری مکانه فی الجنة وکان فی
الآخرة من اصحاب عیسی بن مریم واعطی فی الآخرة ملك سلیمان بن داود علیهما السلام تفسیر
وهزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیا غضا طریا فکلی من الرطب واشربی
من النهر وقری عینا طیبی نفسا بولادة عیسی فاما ترین من البشر احدا یعنی من الآدمیین
احدا بعد هذا الیوم فقولی انی نذرت للرحمن صوما یعنی صمت وهزی الیك بجذع النخلة
ان الله تعالی یرزق الخلق بالسبب وغیر السبب کما رزق مریم فی اول حالها بغیر سبب ویوم ولادتها
بالسبب والهز فاما ما کان قبل من غیر سبب قال زکریا لها یا مریم انی لك هذا قالت هو من
عند الله هذا کان من غیر سبب واما ما کان بسبب قال الله تع وهزی الیك بجذع النخلة
چون عیسی بدیدار آمد واسطه بود میان مریم ومیان خدای عز وجل وزی را نیز واسطه

بود چون از پیش واسطه نبود روزی نیز بی واسطه بود و قیل امرها بالهمز لکون لها کرامة
فی بیها کما جعل معجزات بعض الانبیاء من کلام ابی بکر البخاری پادشاه رنج بندگان ضایع نکند
رنج تن را از رنج دست رنج عطا داد فاما عطاء دست ابرهیم دست رنجه کرد بشکستن اصنام
فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون از بهر ما دست رنجه کردی ما رنج آن دست ضایع
نکنیم آن دست را خلعت دادیم فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک الی قوله ثم ادعهن یاتینک سعیا
اندر دست چهار مرغ کشته و خرد کرده زنده کردانیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم دوم
یا موسی دست رنجه کردی بر روی فرعون باز زدی اندر کودکی ما حرکت دست تو ضایع نکنیم
آن دست را خلعتی دهیم ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری دست را
خلعت ضیا دادیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم یا داود دست رنجه کردی سنگ اندر جالوت
جزوی انداختی و النا له الحدید مر آهن بدست تو نرم کردانیدیم تا بدانی که ما رنج کس ضایع
نکنیم و یا محمد دست رنجه کردی مشتی ریگ روز بدر بمشرکان انداختی وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی من رنج حرکت آن ضایع نکنم از پنج انگشت تو اندر از آن پنج چشمه آب
گشاده کردم تا چندان خلق از آن آب خوردند تا بدانی که رنج کس ضایع نکنم همچنین یا مریم
رنج برداشتی دست بدعا بر برنهاده شتی من رنج آن دست ضایع نکنم وهزی الیک بجذع
النخلة خلعتی دهیم درخت بجنان تا خرما تر ببارانیم تا بدانی که من رنج کس ضایع
نکنم یا مومن تو نیز بهر عضوی که طاعت کرده آن عضو را خلعتی دهم فردا گوش را سلام
قولا من رب رحیم زبان را وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض

دست را اوتی کتابه بیمینه پای را ثم ننجی الذین اتقوا دل را ولقیهم نضرة وسرورا
چشم را وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة النکت والاشارات قال
الاستاد ابو عبدالله الدامغانی دوازده چیز بوده است اندر عالم که مثل آن نبوده است
بنائی و نسبی و سفری و عروسی و امیری و سواری و بیعی و خالی و درختی و مرکبی
و دعوتی و مذهبی و روزی و ضیافتی فاما بنائی بوده است اندر عالم که چنان
نبوده است و نبود و آن کعبه است استاد خلیل شاگرد اسمعیل مهندس جبرئیل آمر
خدای جلیل و اما نسبی نسب یوسف یوسف صدیق الله بن یعقوب بن اسرائیل الله بن
اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله و اما سفری سفر موسی ذهب هرباً والوصول نصباً والرجوع
طلباً والوجود طرباً و اما عروسی فاطمة الزهرا داماد علی مرتضی خسر و محمد مصطفی نثار کننده
درخت طوبی خطبه کننده و دهنده خدا و اما امیری چون ابوبکر الصدیق امیر صاحب الغار
و وزیر عمر سید الابرار و ندیم عثمان صاحب الانوار و مشیر علی الکرار و جند امیر مهاجرین
و انصار و اما سواری سوار محمد مختار مستور براق راهوار جبرئیل رکابدار میکائیل غاشیه دار
حدیث حدیث بنده کن کار و اما بیعی بیع ان الله اشتری من المومنین دلال محمد مختار جبرئیل
سمسار فروختکار بنده گنه کار خریدار ملک جبار بها جنة و اورام دیدار و اما خالی خال
عارف در دل او دل در پوشش تن در کوشش زبان در خواهش محبة در جوشش عارف در نازش
مولی در بخشش و اما درخت درخت معرفت شاخش هدایت و آبش عنایت و برگش قربت و ثمرش
لقا و رویت و اما مرکبی مرکب سپه سالار محمد سید البشر و از دست راست ابوبکر و عمر و از دست چپ

عثمان وحید زوار سوی عقبا شتیر و میتر واز سوی چپ حوض کوثر واما دعوة دعوت بهشت ضیافت
در قصور ز موضع حور اندر پیش نوشا اندر دل سرور میزبان ملک غفور واما مذهبی مقدم مذهب
زین الانام ابوبکر و ذرا سید الانام واما عزیز کلام و ایمان تصدیق تمام و شافعی مطلبی امام واما
ضیافتی ضیافت مریم امة الله و خانه ضیافت المسجد بیت الله و متعهد زکریا نبی الله و شغلها
عبادة الله و وکیلها جبرئیل امین الله و طعامها من جنة الله و ابنها روح الله و مبشرها
ملائکة الله و قبلها الله فتقبلها ربها بقبول حسن و این نعت مریم که بده چیز ستود بعفت بتصدیق
و امانت بقبول و طاعت بخویشتن دار و بکارت برجوع و استعاذت بصدیق و امانت بتوکل
و قناعت بعبادت و خدمت بصمت و اشارت بسخا و قنوت بعفت احصنت فرجها بتصدیق
و امانت و صدقت بکلمات ربها بقنوت و طاعت و کانت من القانتین بخویشتن داری
و بکارت ثیبات و ابکارا برجوع و استعاذت انی اعوذ بالرحمن منک بصدق و امانت و امه
صدیقة بتوکل و قناعت قالت هو من عند الله بعبادت و خدمت واسجدی وارکعی
بصمت و اشارت انی نذرت للرحمن صوما بسخا و قنوت یالیتنی مت قبل هذا المناجات
با هذا با این همه بزرگی که مریم را بود رسول صلعم گفت سیده نساء عالم آسیه بنت مزاحم و
خدیجه بنت خویلد و مریم بنت عمران و فاطمه بنت آخر مرد اندر غربت عیسی علیه السلم بطلب گیاه شده
بود تا شبانگاه مریم روزه گشاید اندر سجود بود ملک الموت بیامد و جان وی برگرفت عیسی
علیه السلام باز آمد آن گیاه بر دست پنداشت که مادر خفته است خود مرده بود تا بامداد
همی بود ندائی شنید ماتت امک وی بگریست فرشتگان آسمان با وی بگریستند و کوهها

ودرختان

و درختان عالم با وی بگریستند هرگز نبود که غریبی بمرد هفت آسمان برو نگرید احمد
حرب گوید چهار چیز زارست و چهار چیز از و زارتر مرگ همه کس زارست مرگ جوانان زارتر غریبی
همه جا زارست غریبی کودکان زارتر مفلسی همه چیزی زارست مفلسی قیامت زارتر زندانی
همه کسی را زارست زندانی دوزخ زارتر بیت غریبان زود باز آیند چه باشد که تو می نایی
توانند تنگ دل بودی همه چندان چرا نایی بیت اندوه غریبان بسر آید روزی
در کار غریبان نظر آید روزی خدای عز و جل فرشتگان را فرستاد تا وی را جهاز کردند و بر وی
نماز کردند اندران غریبی و دفن کردند عیسی تنها ماند و دلتنگ شد بگور مادر آمد گفت یا اماه
کلمینی قد بقیت وحیدا فریدا فی هذه الجبانة مادر جواب داد یا ولدی و یا قرة عینی چه خواهی از
من مرا از خواب خوش بیدار کردی گفت بگو تا حال چگونه است گفت اکرمنی ربی و ذهب بروحی الی الجنة
جلست علی مائدة الجنة فقال یا اماه هل تریدین ان ترجعی الی الدنیا مع هذه النعم قالت بلی گفت خواهم
تا نماز شب کنم برسما و روزه دارم بگرما آخر گفت یا بنی ثمره اندر طاعت خوشتر کرده یا بنی فان الطریق
مخوف یا هذا تو نیز عبرت بگیر ازین قصه و بدین دنیای غدار فریفته مشو چنانک آن پیر گوید
یا من یؤمل فی دنیاه عافیة اخطات ما انت فی دار لمعافات و دنیاک تغر و فکر منها علی حذر
والتغر منوی لمخافات وآفات بیت پناه بخدای ازین دنیای غدار که آن پیر گوید
کیف السبیل الی رضا من غضبا من غیر جرم ولم اعرف له سببا این بیچاره همانگوید که
آن درویش گفت اندر حد خویش اما یکفیک انک تملکینی و ان الناس کلهم عبیدی
و انک لو قطعت یدی و رجلی لقلت من الرضا احسنت زیدی خدای عز و جل ما را

ازخواب غفلت بيدار كناد ورحمت ومغفرت شاد كرداناد بفضله ومنته

مجلس في قوله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة قال

رسول الله صلعم من قرأ هذه السورة حاسبه الله حسابا يسيرا وصافحه وسلم عليه كل نبي ذكر اسمه في هذه السورة وعن ابي بن كعب عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرأ سورة الانبياء اعطى يوم القيمة ثواب المهاجرين وقال صلعم اكثر ما يقرأ في الجنة هذه السورة تفسيره قال عبد الله بن عباس في قوله تع ونضع الموازين القسط ليوم القيمة قال العدل يوم القيمة وقال ميزان لها كفتان ولسان لا يوزن فيها غير الحسنات والسيئات فلا تظلم نفس شيئا يعني لا ينقص من ثواب احد ولا يزاد على عقاب احد وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين حافظين عالمين تحقيق المجلس اعلم ان الميزان حق والدليل عليه قول الله تع ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فمن ثقلت موازينه واما من خفت موازينه واما من ثقلت موازينه والخبر ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم رواه ابو هريرة ان رسول الله صلعم قال كلمتان حبيبتان الى الرحمن خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده وعن ابي هريرة ان النبي صلعم انه قال التسبيح نصف الميزان والتكبير يملأ السموات والارض ولا اله الا الله ليس دونها ستر ولا حجاب حتى يصل الى ربها وعن سعد بن ابي وقاص عن رسول الله صلعم انه قال ايمنع احدكم ان يكبر في دبر كل صلوة عشرا ويسبح عشرا ويحمد عشرا فذلك في خمس صلوات مائة وخمسون باللسان والف وخمسمائة في الميزان واذا اوى الى فراشه كبر اربعا وثلثين وحمد الله خمسا وثلثين ثلثا وسبح ثلثا وثلثين فذلك مائة باللسان

والف في

والف في الميزان ثم قال ايكم يعمل في يومه وليلته الف وخمسمائة سيئة وعن ابي الدرداء عن النبي صلعم انه قال ما من عمل اثقل في الميزان من حسن الخلق والذي نفس محمد بيده ان الرجل ليدرك بالخلق الحسن درجة الصوم والصلوة وعن ابي حفص الحداد انه قال اذا اقامني ربي في القيمة عند الميزان فيقول عبدي زن ما عملت من الطاعات فاسكت فيقول عبدي ما معك من الطاعات فاقول يا رب لا شيء معي من الطاعات انا مفلس من الحسنات ليس لي شيء الا انت كنت لي في الدنيا وانت في العقبى فكما انت في الدارين انت فاصنع بي ما شئت وفي الحكايات ان الثوري دخل على شقيق فقال له جئت اليك بجامع فيه اربعة الاف حديث فقال له شقيق لي جامع فيه اربع ايات من كتاب الله تع شغلتني عن كل حديث فلا حاجة لي في جامعك فقال سفيان الثوري هات جامعك فقال في جامعي قول الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا والثاني قل يتوفيكم ملك الموت الذي وكل بكم ثم الى ربكم ترجعون والثالث فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا والرابع قوله فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية فبكى بكاء شديدا وقال كنت محتاجا الى معلم مثلك وفي الخبر قال رسول الله صلعم ان العبد ينظر في الصلوة الى يمينه وشماله فيقول الله تع انظر الى احد هو خير لك مني فلو التفت ثانيا او ثالثا فيضرب الى وجهه كالثوب الخلق روى ابو هريرة عن النبي صلعم انه قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره وقال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليصمت وعن النضر بن انس عن ابيه قال قلت يا رسول الله اين اطلبك قال على الصراط قال فان لم اجدك عند الصراط قال فاطلبني عند الميزان قال

مجلس ٣٩

فان لم اجدک عند المیزان قال فاطلبنی عند الحوض فانی لا اخطی فی هذه الثلثة وکان
فی دعائه صلعم اللهم لا تخزنا یوم القیمة ولا تفضحنا یوم تبلی السرایر ویوضع المیزان وقال صلعم
انها میزان لها کفتان کل کفة تعرض السماء والارض وطولها تسعة بین من المشرق الی
المغرب وخیطها من نور العرش وحولها اربعة املاک جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل
فجبرئیل یحب من نجا ومن هلک ومیکائیل یقیم الکفة واسرافیل یرفع المیزان وعزرائیل
یضع الاعمال فیها وقال کعب الاحبار سئل داود فقال یا رب ارنی المیزان فاراه فاذا هی
بین المشرق والمغرب فقال یا رب کیف یقدر عبد ان یملاها قال اما تعلم یا داود
انی اذا رضیت عن عبد ملاتها بنصف تمرة **النکت والاشارات** حاتم اصم گوید
چهار چیز چهار جای روانه جواب گور روانه وراحت صراط روانه وفخر ترازو روانه وآرزوی
بهشت روانه زلیخا در بیت قیطوم گفت یا یوسف ما احسن وجهک یوسف گفت حسن وجهی بعد
یکون بعد العرض والحساب والمیزان یا زلیخا روی من نیکو آن وقت باشد که از عرض وترازو
وشمار کاه بگذرم داود طائی از شاگردان بوحنیفه بوده است شبی بر بام خویش همی خوانده
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة صاحب وجد شد بیهوش شد از بام برای همسایه افتاد
گفتند دزد است پیش سلطان بردند چون وی را بدید سلطان گفت سید زمانه خویش است
فقال سبله یا هذا چرا ترا از شنیدن این هیچ پیدا نیست پنداری دل مرده است یا
سیه شده است القلب اذا قسی لا یبالی اذا عصی یا هذا دل این تنست وکدخدای
تن است ده تن اندر سرای بیرند در سرا سیه کنند چون کدخدا بمیرد در سرا سیه کنند

اگر هفت اندام بمیرند که طاعت نکنند فردا روی سیه نبود لکن اگر دل بمیرد فردا روی سیه
بود اندر حکایتست که درویشی خواست که از بغداد بصره شود بکشتی با کشتی بان گفت مرا
اندرین کشتی نشان گفت این کشتی مرا نیست آن آن شیخ است کرا میخواهد آن خواجه گفت وی را
اندر نشان گرانخواهم از وی گا خود نشست چون وقت خوردن بود بطعام خواند آن خواجه
وی را الحاح کرد فراشد طعام بخورد پس کنیزک را گفت ما را شراب آر بیاورد وی برخاست گفت
تو بنشین ومخور بنشست گفت غنیا چیزی بگوی بر گفت کنیزک فا این درویش گفت هیچ
چیزی دانی که بگوی گفت دانم گفت بگوی وی برخواند بسم الله الرحمن الرحیم قل متاع الدنیا
قلیل آن خواجه قدح بینداخت وخوش شد گفت چیزی دیگر برخوان برخواند وقل الحق من ربکم
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر خواجه آن عود بشکست گفت چیزی دیگر برخوان برخواند
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة خواجه از هوش بشد گفت چیزی دیگر برخوان برخواند
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله خواجه بمرد آن کنیزک
جهل روز بزیست وهر شبی این آیت همی خواندی شبی همی خواند اضطربت وماتت اهل
اشارت گفته اند هر که خواهد که ترازوی وی گران بود باید که بخویشتن را بد و ترازو بسنجد
الاول الکتاب والسنة والثانی العقل والحکمة یک پله میزان عقل وحفظ است ودیگر
پله فهم است ورسته میزان فکرتست وعمود ترازو وجد اندر طاعتست وزبانه ترازو
صحت ارادتست وسختی آن بسکینت است هر که اعمال خویش بدین دو ترازو بسنجد امید
بود که اندر قیامت ترازوی وی گران بود **العدلیات** ونضع الموازین القسط

بیا فرنیدم عبادت را روزی دادم عنایت را بمیرانم اظهار قدرت را دو دمان فرستم
لطافت را رسول فرستم اجابت را برانگیزانم قیامت را جلوه کنم کرامت را شمار کنم بر
تیسیر محاسبت را عمل سنجم اظهار هیبت را تاج برنهم علامت را مصطفی بخشم شفاعت را
نامه فرا دست دهم قراءت را عفو کنم جنایت را بهشت رسانم ولایت را حجاب بردارم
دیدار رویت را ۰ **نوع آخر** بیافرنیدم تا ثنا بینی روزی دهم تا نوا بینی بمیرانم تا بلا بینی
برانگیزانم تا عنا بینی نامه دهم تا جفا بینی کردار سنجم تا عطا بینی به بهشت آرم تا رضا
بینی حجاب بردارم تا مرا بینی **شادی بنده** اندرین جهان و اندران جهان دیدار است
لا راحة للمؤمن دون لقاء الله فوالله ما طلعت الشمس ولا غربت الا وانت منی قلبی
وسواسی ولا جلست الی قوم احادثهم الا وانت حدیثی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش الا رایت خیالا منک فی الکاس **البتة**
قال الله تع قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا بدانک کردار همکان بسنجند اگر گروهی باشد که
کردار ایشان نسنجند که را سنگ نکنند قال الله تع فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا آن که باشد
الکسی که روزگار خویش اندر شغل دنیا کرده باشد تفسیر آیه باید گفت قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین
کفروا بآیات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا والوزن یومئذ
الحق اندر صحیح است که مردی نزدیک رسول الله صلعم و گفت ان لی عبادا یکذبوننی ویخونوننی
فاضربهم واخوفهم واشتمهم فکیف یکون حالی معهم فقال رسول الله صلعم یؤتی بات

بهم یوم القیمة روز قیامت ترا و ایشانرا حاضر کنند اگر عقوبت تو بیش بود از گناه ایشان
را داد ایشان از تو بستانند و اگر گناه ایشان بیش بود خدای عز و جل ترا ثواب دهد
فبکی ذلک الرجل فقال رسول الله صلعم ما لهذا الرجل اما سمع قول الله تعالی ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل فقال ذلک الرجل
اشهد یا رسول الله انهم احرار کم من ز قصاص قیامت طاقت ندارم عبد الله
مبارک گوید آرزوی من اندر دنیا سه چیز است یک لقمه نان که بخورم که کسی بدان بر من منت
ننهد و اندر قیامت از پس من بدان لقمه خصمی از پس من نه همی آید دوم دوستی که عیبی بیند
بر من بپوشد فا من نگوید سیم آنک یک عمل من اندر قیامت قبول کند چون یک قبول کرد
هیچ کس رد نکند هر که فرا نماز شود فرشته فرستد تا همه گناه از گردن وی برگیرد چون
سلام باز دهد فرشته گوید این گناه بر گردن وی نهم حق جل جلاله گوید فاین الکرم مردی
نمازی بجا کرد کسی وی را گفت نقد بیگاه فرا دادی گفت لنا قد کریم جنانک اندر خوردن
و پوشیدن بکمترین و بدترین قناعت کنی اندر طاعت کردن به بدترین قناعت مکن طاعت
نیکو کن تا اندر ترا ذو کران بود **بیت** ارضیت ان تبکی و دمعک ماء کلا و دمعک مع المذنبین دماء
خل المدامع والدماء تجریها فالذنب داء والبکاء دواء وکما تدین تدان دینا واجبا
ولکل دین فی الحساب قضاء فالامر فیک فانظر ماذا تری فالیوم فعل والغداة جزاء
خدای عز و جل ما را از خواب غفلت بیدار کناد و رحمت شاد کناد بفضله ومنه
مجلس فی قوله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا تفسیره قال عبد الله بن عباس

مجلس

واذکر یا محمد قصة ذی النون صاحب الحوت یونس بن متی اذ ذهب مغاضبا یعنی علی الملک
فظن ان لن نقدر علیه ان لن نضیق علیه وقیل ان لن نقدر علیه العقوبة فنادی فی الظلمات
ظلمة البحر وظلمة الحوت ان لا اله الا انت یعنی لا اله فی السماء ولا اله فی الارض ولا اله بین
السماء والارض ولا اله فوق العلی ولا اله تحت الثری الا هو سبحانک منزها انت عن الولد
والشریک انی کنت من الظالمین علی نفسی واختلفوا فی مکث یونس فی بطن الحوت فقال بعضهم
یوما ولیلة وقال السدی ثلثة ایام ولیالیهن وقال علی وابن عباس اربعین یوما
وقال الضحاک کان یصلی کل یوم ولیلة مائة وعشرین رکعة واندر آثار است که حجاج
یوسف شبی قرآن همی خواند چند آیت بروی مشکل شد یکی حتی اذا استیئس الرسل والیاس
من رحمة الله کفر دیگر وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته ومن هیچ جهود را ندیدم
که مسلمان شد اندر حالت مرگ دیگر قصه یونس ظن ان لن نقدر علیه روا نبود که پیغامبری
پندارد که خدای قادر نیست از علما کس جواب نداد شهر حوشب جواب داد حتی اذا استیئس
الرسل من ایمان القوم لا من رحمة الله ودیگر لیؤمنن به قبل موته معناه قبل موت عیسی دیگر
ان لن نقدر علیه نضیق علیه حجاج ده هزار درم بخشید شهر حوشب را بجواب این
مسئلها آنگه گفت ممن اخذت هذا قال من علی بن الحسین بن علی قال اخذت من ثبت صافی
خدای عز وجل شش تن را عقوبت کرد بسبب شش نوح را عقوبت کرد بهلاک فرزند
از بهر دعا، هلاک دوم ابرهیم را عقوبت کرد بذبح فرزند وی اسحق و اسمعیل لاجل انه
دعا علی العصاة وقال اللهم اهلکه وسیم یعقوب را عقوبت کرد بفراق یوسف لاجل

ذبح الشاة بین یدی امه وچهارم داود را عقوبت کرد بحدیث بطشایع بسبب آنکه
گفت اللهم عذب العصاة قبل ان وقع له ذلک پنجم اقرب را عقوبت کرد برای سائل وهب له
ماله کله ششم ذو النون را عقوبت کرد ببطن حوت لما دعا علی قومه بالهلاک النکت
والاشارات ظن یونس ان لن نضیق علیه ظن وی بخدای نیکو بود گفت مرا بدان نکرد کما قال صلعم
احسنوا الظن بالله وقال الجنید فظن یونس علیه السلم ان لا نزنة قدر ضیق نفسه
فی غلط علی عباد الله نکته یونس چهل روز با ماهی صحبت کرد نام آن ماهی بروی نهاد هر کو
ازوی برکات چه گویی بنده پنجاه سال با خدای نفس زند وبردر وی خدمت کند
با طاعت وایمان صحبت کند آن نام ازوی برخیزد نکته انبساط کرد با خدای عز وجل
یونس گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گفته اند پیران وصوفیان ما تقدم
الی البساط وایاک والانبساط کی لا تقرب البساط وکسی از اهل گفته استکن فی اوامر الله
کانک قتلت الناس جمیعا نکته وی خویشتن را نکوهید وخدا را بستود انی کنت من الظالمین
لا اله الا انت سبحانک چون وی خویشتن نکوهید مولی وی را بستود فلولا انه کان من المسبحین
همچنین مومن خود را بنکوهید گفت ربنا اغفر لنا ذنوبنا خدای عز وجل وی را بستود گفت
التائبون العابدون الحامدون عبد الله بن مسعود گفت ابا جهل را من کشتم از دعا گفت فلم
تقتلوهم ولکن الله قتلهم تو نکشتی من کشتم داود جالوت را بکشت گفت من کشتم مولی گفت و
کشتی وقتل داود جالوت هر که خود را چیزی اثبات کند خدای عز وجل ازوی نفی کند
وهر که از خود نفی کند خدای عز وجل وی را اثبات کند یحیی گفت انا عبد حقیر مولی گفت

وسیدا وحصورا ونبیا رسول صلعم خود را بستود کفت انا سید ولد آدم ولا فخر خدای عز
وجل جا اندر قرآن ویرا عبد خواند وما انزلنا علی عبدنا تبارک الذی نزل الفرقان علی
عبده الحمد لله الذی انزل علی عبده فاوحی الی عبده عبدا اذا صلی سبحان الذی اسری بعبده
هو الذی ینزل علی عبده نکته ولا تکن کصاحب الحوت یعنی احمد رحیم دل باش فردا شفاعت
کن وفرمان بردار هم همی کوید مرا آزاد کن یا امتی هر چه خواهی کن الی آخره رسول همی کوید
امت را آزاد کن با من هر چه خواهی کن نکته ماهی یونس چون خون خویش بریز فرو داد
بیک بار که وی نکاه داشت ز قطع برست هزار هزار مرد که داشته جه کوبی قطع حرام کند
و آن پیر صوفیان کوید من راقب الله فی الفتوت اعانه الله فی الکروب قیل استدراج عام بحظوظ
بود و استدراج خاص بحظوظ نه بینی که یونس علیه السلم بدان مقدار ادب کردند آن
پیر صوفیان وصیت کرد جون جان از وی بر آید ویرا اندر خاک نهند و قوالی را کویند تا این بیت را
بر خواند ° دست من کیر ای یار برید ° آنجا بنهید و دست بفریاد برید ° بو القاسم نصرآبادی دست
اندر حلقه کعبه همی کوید بیچاره بدر آمده ام بارم ده ° ز نهار همی خواهم ز نهارم ده °

مجلس فی قوله تعالی وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر بتغیره قال

مجلس

عبدالله بن عباس فی قوله وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر واذکر یا محمد قصة ایوب النبی
صلوات الله علیه حین دعا ربه انی مسنی الضر یعنی اصابنی الضر فارحمنی ونجنی وانت ارحم
الراحمین ان ترحم علی من لا یرحم علی نفسه فاستجبنا له الدعا فکشفنا ورفعنا ما به من ضر
من شدة وبلاء واتیناه اهله فی الجنة الذین هلکوا فی الدنیا ومثلهم معهم ولدله

فالدنیا

فی الدنیا مثل ما هلکوا فی الدنیا رحمة من عندنا وذکری للعابدین یعنی عظة للمؤمنین
تحقیق المجلس اعلم ان هذا سوال التعریض لا سوال التصریح والتعریض فی السوال اصوب
من التصریح کما قال آدم وحوا قالا ربنا ظلمنا انفسنا ولم یقولا اغفر لنا صریحا قال
الاستاد ابو عبدالله الدامغانی الاعتراض علیه خطاء والاعراض عنه جفاء والتعریض
له دعاء والوقوف علی بابه وفاء ولم یعلم العبد صلاح نفسه فی دعائه قال الله ویدع الانسان
بالشر دعاءه بالخیر یعنی کدعائه بالخیر بسیار بود که بنده چیزی همی خواهد وهمی نداند
که صلاح وی اندر آنست جون بحقیقت بنکرد فساد وی اندر آن بود زیرا که بدایت و
نهایت کارها نداند وسمعت الاستاد ابا منصور بن مهران قال سمعت ابا بکر الحدیثی
الاسفراینی فی قوله تعالی ادعونی استجب لکم قال انظر حالکم ان کان دعاؤکم خیرا لکم اجبتکم وان
کان دعاؤکم شرا لکم امنع عنکم فکان منعی عنکم عطاء لکم واصل اجابت دعا اندر مشیت است
قال بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء کفت اکر خواهم اجابت کنم جمله
کارها بمشیت تعلق دارد یضل من یشاء ویهدی من یشاء تؤتی الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذکور
ترتیب المجلس فی قوله تع ایوب اذ نادی ربه ندا اندر قرآن بر ده وجه است اول ندای ملامت
دوم ندای اجابت سیم ندای فرح وراحت جهارم ندای مناجات وقربت پنجم ندای افتقار ومذلت
ششم ندای رجا وهیبت هفتم ندای بشارت وکرامت هشتم ندای منت ورحمت نهم ندای ایمان
وکرامت دهم ندای صلوة وخدمت وندای محنت وضرورة فاما ندای ملامت آدم وحوا را بود

ونادیهما ربهما الم انهکما وندآء نجاة نوح را بود ولقد نادینا نوح فلنعم المجیبون وندا فرح ورا
ابرهیم را بود ونادیناه ان یا ابرهیم وندآء مناجات وقربت موسی را بود ونادیناه من جانب
الطور الایمن وندآء افتقار وذلت یونس را بود فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانك وندآء رجا وهیبت زکریا را بود اذ نادی ربه ندآء خفیا وندآء بشارت وکرامت
مریم را بود فناديها من تحتها الا تحزنی وندآء ایمان وشهادة مؤمنان را بود ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی للایمان وندآء صلوة وخدمت مصلیان را بود واذا نادیتم الی الصلوة
وندآء محنت وضرورة ایوب بود وایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
آدم بندا مغفرة یافت ربنا ظلمنا انفسنا نوح بندا سلام وبرکت یافت یا نوح اهبط
بسلام منا وبرکات وابرهیم بندا فدا وسلامت یافت وفدیناه بذبح عظیم وموسی بندا
کلام ورسالت یافت انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی وبکلامی ویونس بندا فرج و
راحت یافت ونجیناه من الغم وزکریا بندا فرزند وعطیت یافت فاستجبنا له ووهبنا
له یحیی ومریم بندا امن وطهارة یافت یا مریم ان الله اصطفیك وطهرك وامت
محمد بندا رحمت ومغفرة یافتند اذ نادیناه ولکن رحمة من ربك ومصلی بندا فلاح
وسعادت یافت قد افلح المؤمنون وایوب بندا شفا وصحت یافت فکشفنا ما به من ضر
الاخبار والآثار روی ابو هریرة ان رسول الله صلعم قال اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد
ثم قال اکثروا الدعا وقال صلعم ان مع الدعاء اجابة ومع الصبر فرج وقال صلعم من اکثر
الاستغفار جعل الله له فرجا ومخرجا وقال صلعم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دواء

من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم وقالت اسماء بنت عمیس علمنی رسول الله صلعم فی الکرب
ان اقول لا اله الا الله ربی لا اشرك به شیئا لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش العظیم وعلم ملك الموت علیه السلم یعقوب علیه السلم
یا کثیر الخیر یا دائم المعروف یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه غیرك فما طلع
الفجر حتی اتی بخبر یوسف قال وعلمه جبریل قال قل یا من لا یعلم کیف هو الا هو ویا من
لا یبلغ قدرته فرج عنی فاتاه البشیر من الغد وعلم جبریل یوسف علیهما السلم
فی السجن قال قل یا شاهدا غیر غائب ویا قریبا غیر بعید ویا غالبا غیر مغلوب اجعل لی من امری
فرجا ومخرجا وروی ابو بکر الصدیق عن النبی صلعم ان دعاء الفرج اللهم رحمتك ارجو
فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت ودعاء غایث
یا من لیس کمثله شیء یا کافی من کل شیء یا من لا یکفی منه شیء اکفنی کل شیء واصرف عنی کل شیء
حتی لا یضرنی شیء وانت قادر علی کل شیء بیدك الخیر انك علی کل شیء قدیر ودعاء
الحسن البصری حین طلبه الحجاج یا غیاثی عند دعوتی یا عدتی فی ملماتی ویا ربی فی کربتی
ویا صاحبی فی شدتی ویا ولیی فی نعمتی یا الهی واله ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط
وموسی وعیسی ویا ربنا النبیین اجمعین ویا رب کهیعص وطه ویاسین والقرآن الحکیم
صلی الله علی محمد وآله اجمعین وارزقنی محبة الحجاج وعزه واصرف عنی شره واذیه
ففرج الله عنه النکت والاشارات ایوب علیه السلام گفت انی مسنی الضر
وانت ارحم الراحمین قیل استغاثة بالبلاء من ایوب اکثر من استغاثة ایوب من البلاء

قال ایوب بقیت بین ثلثة اشیآء ان قلت اصبر فهو تجلد وان قلت لا اصبر فهو جزع وان قلت ارفع عنی فهو حکم ولا وجه لهذه الثلثة فسمی الضر بین هذه الاحوال وسئل عن رسول الله صلعم ما معنی مسنی الضر قال والله ما شکا فقرا ولا بلآء ولکنه کان فی البلآء سنین فاراد ان یصلی لیلة قائما فلم یطق فقال مسنی الضر مما منعتنی خدمتک قال ابو الغازلی اوحی الله تع الیه وقال ان هذا البلآء قد اختار سبعین نبیا قبلک فما اخترته الا لک فلما اراد کشفه قال آه مسنی الضر وکفته اند هفت اندام وی کرمان بخوردند مگر زبان ودل چون قصد زبان کردند که محل ذکر بود وقصد دل کردند که محل معرفت بود گفت مسنی الضر بالفارسیة بیاد تو ای دوست زبانم خو کرد با صحبت تو جان وروانم خو کرد این خدمت تو مرا چنین بد خو کرد با هیچ کسی همی ندانم خو کرد

النیامات زارا که ندا در قیامت خواهد بود یکی اِلا الآن فلان بن فلان احب تعرض علی الرحمن دیگر الا الآن فلان بن فلان سعد سعادة لا یشقی بعدها ابدا یا اهل الجنة خلود فلا موت ویا اهل النار خلود فلا موت دیگر یا عباد لا خوف علیکم الیوم دیگر تبقیتم معناه ونفیتم عنا نکته من گفتم من غفارم و تو گفتی بنده ام اگر همه عمر اندر معصیت داشتی اندر بندگی خلل آمدی واگر همه عمر بطاعت داشتی اندر غفاری خلل آمدی بعضی از عمر بطاعت دادم تا هیچ بندگی خلل نه و بعضی در معصیت تا در غفاری من خلل نه نکته رضوان آواز غازیان دوست دارد فرشتگان آواز مطیعان دوست دارند حوریان آواز متقیان دوست دارند جبرئیل لبیک حاجیان

دوست دارد میکائیل تکبیر نمازیان دوست دارد اسرافیل بانگ عالمان دوست دارد عزرائیل آواز قرآن خوانان دوست دارد مولی ناله عاصیان دوست دارد نکته فردا اندر قیامت بهشت گوید مرا ضیق نیست دوزخ گوید مرا راحت نیست مالک گوید مرا رحمت نیست مریم گوید مرا مرد نیست یحیی گوید مرا خصم نیست مولی گوید مرا بخل نیست نکته آب دریا تلخ بود نتوان خورد میغ بر دارد بهوا برد فلک بوی نگرد با نا خوش خوش شود همچنین معصیت ناخوش است یک نظر فلکی بر آب افتاد ناخوش بود خوش شد سپید و شصت نظر ملکی بدلی افتد چه عجب که معصیت طاعت شود و مخالفت موافقت شود نکته مهر کفر اندر دل بوطالب نهاد و مهر معرفت اندر دل مومن نهاد انک لا تهدی من احببت بهترین خلق نتوانست که مهری از دل کافری بردارد بدترین خلق نتوانست که مهر از دل مومن برگیرد چون ابلیس

مجلس فی قوله تعالی واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا

مجلس ۴

و فی الخبر عن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرا سورة الحج اعطی من الاجر بعدد من حج واعتمر فیمن مضی وفیمن بقی ویکتب له بعدد کل واحد منهم حجة وعمرة تفسیره قال عبد الله بن عباس فی قوله تع واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا یعنی ناد ذریتک بالحج یاتوک رجالا حتی یجیء الیک رجالا علی ارجلهم وعلی کل ضامر رکبانا علی کل ابل کانت قبل مایة ضامرة یاتین من کل فج عمیق بجئن من کل ارض بعید ثم قال ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق والتفث التقصیر حلقوا روسهم ولیوفوا نذورهم ما نذروا فی الطریق فیوفون ذلک ولیطوفوا بالبیت العتیق یعنی ولیطوفوا بالبیت الذی

اعتق من ایدی الجبابرة کما اعتق من ایدی ازهرب الصّباح وقبح الاکبر ویعتق ایضاً
من الدجال ویاجوج وماجوج معتّع ومکین کلهم یقصدون علی تخریب بیت الله تعالی
یعتق البیت عن ایدیهم وقیل الدعاة اربعة الخلیل داعٍ الی بیت الحرمة والحبیب
داعٍ الی التوحید والملّة والموذن داعٍ الی العبادة والخدمت والله داعٍ الی المغفرة
والرحمة خوانده چهار استا براهیم خواند وا بیت الحرام و محمد خواند وا توحید و
اسلام و موذن داعیست با خدمت ربّ الانام و مولی داعیست با سرای سلام فی
دعوة الخلیل واذّن فی النّاس بالحجّ و فی دعوة الحبیب ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و
الموعظة الحسنة و فی دعوة المؤذن ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله والله یدعو
الی دار السّلام یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم و قال فی هذه الآیة یأتوک رجالاً و علی
کل ضامرٍ اول پیادکان را یاد کفت انکه سوار را جواب داده اند از بهر آن
یاد کفت که پیادکان درویشان باشند و سواران توانکران باشند
فقدم بالذکر الفقراء علی الاغنیاء فان قیل الفقیر طفیلی والغنی مدعو
قلنا المضیف اذا کان کریماً یکون احسانه الی الطفیلی اکثر منه الی الضیف و سنّة
پادشاه جل جلاله اینست که هر جا که چیزی یاد کوید اندر ذکر ضعیفان را پیش دارد الا تری
ان الله تعالی قال فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله
قدم الظالم علی المقتصد والسابق لکرمه وایضاً قال التّائبون العابدون الحامدون
الی آخره قدم التائب علی العابد والحامد والسائح والراکع والساجد لکرمه

وایضاً قال یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور قدم الاناث علی الذکور لکرمه
فکذا ههنا قدم الراجل علی الراکب لفضله وکرمه از بهر آنک مطیع قوی دل بود تکیه
بر طاعت عاصی ضعیف دل بود خواست که دل ایشان خوش کند فقدمهم فی الذکر جانان
روز قیامت مصلی تکیه بر صلوة کند اندر بهشت شود صایم تکیه بر صوم کند اندر بهشت
شود غازی تکیه بر غزا کند عالم بر علم زاهد بر زهد عاصی غلس ماند پادشاه
جل جلاله کوید اکر مطیع تکیه بر طاعت کرد اندر آمد یا عاصی تو نیز تکیه بر رحمت کن اندر آ
ادخلوها بسلام آمنین ذلک یوم الخلود اختلاف کرده اند نا استطاعت چه بود
بعضی کویند بر مال بود و بعضی خداوندان قلوب کویند بر همت بود اندر شریعت بر مال
بود وقوت و اندر حقیقت بر همت بود اندر حکایتست که وفدی حجاج از خراسان
بحج شدند ببسطام رسیدند بایزید را زیارت کردند که کفتند زیارة ابی یزید تعدل حجاً
اندر نزدیک وی شدند کسی کفت حاجیان خراسان را راه وا دهید بویزید
یک نعره بزد کفت چنین بکوی سفلکان خراسان را راه وا دهید کفتند ایها الشیخ
حاجیان را چرا سفلکان خوانی کفت اکر سفله نبودندی مال وا ننهادندی تا بحج
واجب نشدی هم چنانک کسی بویزید را کفت یا شیخ زکوة از دویست درم چند
بباید داد کفت زکوة تو یا زکوة من انکس کفت یا شیخ زکوة بر دو لون است کفت بلی زکوة
شریعتی است و زکوة حقیقتی است زکوة شریعتی از دویست درم پنج درم و زکوة
حقیقتی از دویست درم دویست و پنج درم خالد و ستان چنین بود همچنانک

شیخ بوسعید بوالخیر نیت حج کرد بخرقان رسید دعوی از نواحی بسطام نزدیک شیخ ابوالحسن
خرقانی و برا زیارت کرد سه روز مقام کرد پس گفت بروم که نیت سفر دارم شیخ بوالحسن
گفت یا باسعید چرا چنان نباشی که کعبه نزدیک تو آید و گرد تو طواف کند بوسعید
بوالخیر گفت چنین تواند بود گفت بلی بود محملی زیا بکشید نیت اقامت کرد و نیت سفر
نقض کرد مدتی نزدیک وی همی بود روزی درویشان بر سفره طعام همی خوردند و شیخ
بوالحسن بر سر ایشان ایستاده بود و نرم فرا بابوسعید گفت یا باسعید واپس نگر واپس
نگریست عین کعبه دید بر سر شیخ ابوالحرقانی ایستاده گرد سر وی طواف همی کرد از
حال بشد خواست که بانگی کند نهی کرد شیخ وی را از حال اظهار که از شرط معجزه انبیا
اظهار معجزتست و از شرط کرامات و لیا کتمان کراماتست یا هذا حال چنین است
فشتان ما بین قوم و قوم قوم یزورون البیت الحرام و قوم یزورهم البیت الحرام قال الله
تعالی واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا بدانک که اذان اندر قرآن برده وجه ست
اول اذان عقوبت دوم اذان رقت سیم اذان لعنت چهارم اذان شریعت فاما اذان
عقوبت آنست که خدای عز و جل گفت واذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله
بری من المشرکین و رسوله و اذکر فیه تا امیر ابی بکر الصدیق که بفرستاد وی را بمکه تا عهدها
مشرکان باز دهد وی را امیر کرد و علی رضی الله عنه که آواز علی بلندتر بود و هفت آیت از سوره
برات با مشرکان خواند قصه دراز است نتوان گفت نکته یاد دارا اندرین آیت
مشرکان را گفت ان الله بری من المشرکین مؤمن را هم درین سوره گفت ان الله اشتری من

المؤمنین پارسی چنین عبارت کن خدای عز و جل از مشرکان برید و مؤمنان را بخرید فرق
بسیار بود میان این و آن واذان رقت آنست خدای عز و جل اندر قصه یوسف یاد کرد ثم
اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون یوسف علیه السلام صاع اندر بار ابن یامین نهاد
و برادران را زامره سم تا برفتند چون یک منزل برفتند و برگشتند با قوم از پس ایشان بشد انکه
با ایشان رسید سندم اذان گفتا زقوم یوسف کما قال الله تع ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون
گفت کاروانیان شما دزدانید القصه بطولها حتی قال الله تع فبدا باوعیتهم قبل وعاء اخیه
ثم استخرجها من وعاء اخیه انکه یوسف را بری کرد از همه عیوب گفت کذلک کدنا لیوسف
ما از مودیم یوسف را که چنین کن نکته چون آن صاع اندر بار وی نهاده بود باز یافت وی را
با خانه برد از خواص خویش کرد و ابن یامین نعمت و راحت یافت همچنین روز قیامت آید از
آن معرفت که اندر دل تو نهاده ماست اندر دل بود تو نیز بهشت و نعمت یابی و عطا و خلعت یابی
و دیدار و رؤیت یابی سیم اذان لعنتست قال الله فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین
ظالمان را و دا لعنت بود اندر قیامت نصرت نبود و ما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله
یعلمه و ما للظالمین من انصار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار
همی گوید من ظالمان را یاری نکنم زیرا که حظ ایشان گفته بود نصرت نبود ان لعنة الله علی الظالمین
و مؤمنان را نصرت بود و کان حقا علینا نصر المؤمنین انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
و یوم یقوم الاشهاد چهارم اذان شریعتست واذن فی الناس بالحج حج رکنی است از ارکان
شریعت و ارکان شریعت پنج است الاسلام والصلوة والزکوة والحج و هر یکی با رکنی نهاد
والصوم صح

اسلام را کرامت سلامت وامن نهاد قال الله تع قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابرهيم
واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى وعيسى وما اوتي النبيون من ربهم
لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون اسلام اين بود و هر که اين کويد فقد اهتدى الى
طريق الاسلام واهتدى الى دار السلام وکرامت صلوة اذهاب سيئات نهاد واقم الصلوة
طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات نماز کن که نماز همه معصيت ز
ديوان
ببرد تر بنده از کناه مکفر کند و ديوان از کناه مطهر کند وکرامت روزه جنة نهاد
قال صلعم الصوم جنة من النار وکرامت زکوة طهارة نهاد خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم وتزکيهم بها وکرامت حج فضيلت نهاد کما قال صلعم افضل الاعمال ثلثة
ايمان لا شک فيه وغزو لا غلول فيه وحج مبرور **الاخبار** روى عبد الرحمن بن سابط
عن النبي صلعم من مات ولم يحج حجة الاسلام ولم يمنعه حاجة ظاهرة او مرض حابس
او سلطان جائر فليمت على اى حال شاء ان شاء يهوديا او نصرانيا و روت عائشة
رضى الله عنها ان رسول الله صلعم قال من خرج في هذا الوجه في حجة او عمرة فمات لم يعرض ولم يحاسب
وقيل له ادخل الجنة وعن انس بن مالك رضى الله عنه قال قال رجل يا رسول الله من ترک الحج فقد کفر
فقال لا ولکن من کفر بالحج فقد کفر وعن ابن عباس انه قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالى
ينزل في کل يوم وليلة مائة وعشرون رحمة ستون منها للطائفين واربعون منها للعاکفين
وعشرون منها للناظرين وقال النبي صلى الله عليه وسلم من مات ولم يحج لم يحضر الملائكة
جنازته وقال صلعم من زار قبري حلت له شفاعتي ومن زارني ميتا فکانما زارني حيا **النکتة**

الاشارات

والاشارات بدانک اندر حج پنج چيز بود که آن پنج فعل ديوانکان بود بدويدن ميان صفا و
مروه و بانک کنند تلبيه وسنک اندازند وجامهٔ دوخته بيفکنند محرم شوند وناخن نچينند
و وسوخ از تن پاک نکنند واين هر پنج فعل مجانين بود و ديوانه هم اين کند اشارة اندرين آنست
چنانک موى قلم از ديوانکان برکرفته است همچنين قلم از حاجيان برکيرد تا بر ايشان معاصى ننويسند
قال الله تع فيه آيات بينات اين آيات بينات چه بود **نکته** کفته اند يکى آن بود که آن چندان
سنک که اندر منى بينداززند و انداخته اند بايدى که آنجا کوهها استى از سنک آنجا هيچ سنک نيابند
چرا هر سنکى که حاجى بيندازد فرشته برکيرد تا فردا اندر ترازوى وى نهد تا کران شود آيات بينات
نکته آنک آب زمزم خود اهل مکه را کفايت نبود چون حجاج عالم آنجا حاضر شوند با اهل مکه
از آن آب بخورند وجامه بدان آب بشويند وچاه پر آب بود پادشاه جل جلاله همه
آبهاء عالم را بسلام چاه زمزم فرستد تا از آب پر شود اندر وقت حاج آيات بينات **نکته**
اهل مکه اندر مسجد حرام شوند نه وقت حاج اندر آن مسجد نکنجند چون حاجيان شام وحجاز
ويمن وخراسان وعراق واطراف عالم آنجا حاضر شوند واندر آن شوند يکى اينجا شوند و يکى آنجا
چرا همه مسجدهاء عالم را اندر وقت حج خداى تعالى بسلام مسجد حرام فرستد تا حاجيان را
جاى بود واذن في الناس بالحج **نکته** خداى عز وجل مومنان را دو امان داده است يکى
توحيد و دوم حج قال رسول الله صلعم سمعت جبرئيل قال سمعت الله تعالى يقول لا اله الا الله حصنى
فمن قال لا اله الا الله دخل حصنى ومن دخل حصنى امن من عذابى هر که لا اله الا الله
بکفت ايمن شد واندر حصار خداى عز وجل شد همچنين قال الله تع ومن دخله کان آمنا

قال عليه السلام من مات في احد الحرمين بعثه الله يوم القيمة من الآمنين
کان آمنا من الذنوب التي کسبها فيما مضى
من حج وزاره

هركه بحج آمد واندر خدا زبلا ايمن شد يعنى ومن دخله كان آمنا من عذاب الله قال

وسمعت الاستاد ابا على الدقاق انه قال پادشاه كويد يا ملايكتى انظروا الى وفدى ابرهيم

ايشان را بخانه من خواند چنين همى آيند وفردا كه من بديدار خواهم خود چون آيند امروز

ابرهيم بخانه مسكين خواند همى آيند وفردا انبادية بربلا باك نه فردا كه من بديدار خوانم

همى آيند از قيامت وعذاب الله هذا دعوة الخليل فكيف دعوة الجليل

من نقد المصنف سمعت يقول من يكون عنه تايب وهو مغفور فان الرجل جلس غافلا مستقبل

القبلة عند الحاجة ثم تذكر وتحول وجهه قليلا يريد امر الله ومنه سمعت ان على بن ابى طالب

رضى الله عنه راى ابليس لعنه الله بين يدى رسول الله صلعم فخرج واخذ بيده فهزهزة

فقال خل سبيلى فانى مهزول ضعيف من غضب ثلثة اشياء احدها من وقوع اصوات

المؤذنين عند اوقات الصلوة والثانى اذا انفق من المال درهما من وجه على عياله و

اهله كما قال عليه السلام من انفق درهما على عياله واولاده فهو افضل من سبعين

درهما ينفق فى سبيل الله والثالث اذا ادى واحد من المسلمين صلوة الفجر ثم يصير

مستقبل القبلة الى طلوع الشمس دعاء دفع همه بلاها بسم الله الرحمن الرحيم

ارقاش قاعين مرقاش استطفاف استطاف خطوف خطاف تتغداس و

فرداس الله رب العزة ياطهسلوه شبوج ارقح شنوح ارموحشيثا القديم

مجلس ۴۲

الازلى الابدات الذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم

عذاب الحريق وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا

مجلس فى قوله تعالى ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين وما

حدثنا الشيخ الامام الاجل الاستاد فخر الائمة غياث الامة شمس الشريعة قامع

البدعة محيى السنة زين المذكرين تاج المفسرين ابو العلا حامد بن ادريس القاضى البلغارى

قدس الله روحه وعمره بالراحة والرحمة ضريحه قال حدثنا الشيخ الامام الاجل استاد

سيف الحق الحسام الدين ابو المعين ميمون بن معهد المكحولى النسفى رحمه الله باسناده عن

عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال قال رسول الله صلعم ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين يوما

نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يبعث الله تع اليه ملكا

فيكتب رزقه وعمله واجله وشقى او سعيد وان احدكم ليعمل عمل اهل الجنة حتى ما يكون

بينه وبين الجنة غير ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها و

ان احدكم ليعمل عمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبين النار غير ذراع فيسبق عليه الكتاب

فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها قال الفقيه رضى الله عنه مثل العبد الذى يحسبه

الناس انه من اهل النار كمثل المحدث والمريض او من به سلس البول فيحسبه من راه بعيد

من الصلوة والطواف وقراءة القرآن وسجدة التلاوة ولا يعلم ما يؤل امره اليه الا

الله عز وجل ثم يراه من راه زايلا عنه مجددا الطهارة مستديما عافيته قاضيا

حاجته فكذلك يرى الصحيح من راه صحيحا ثم تحدث به من المرض والدرب وسلس البول

والدود والانعام عليه بما يمنعه عن كثير من الخير وكذلك يرى الصحيح الحليم القوى الذى يطول
امله ويقضى اجله فيموت من ساعته كذلك المذنب قد يكثر ذنبه حتى يتوهم العارف
انه من الهالكين ثم يوفقه الله للصلاح فيكون احد الصالحين بانتقاله من حال الى حال وقد يكون
متمسكا بالتقوى والورع يتوهم انه من اهل الجنة ثم يخرج الى الفسق والفساد فيصير من الهالكين
فى الدنيا والآخرة وذلك كله بعلم الله وفيه كالسماء نظلم والارض نقلم وعن سهل بن
سعد رضى الله عنه انه قال قال رسول الله صلعم يوم احد ما رايت احدا مثل فلان ولقد فر الناس
وما فر هو قال عليه السلام من هو فوصفه بصفته فلم يعرفه النبى عليه السلم حتى اطلع الرجل
بعينه قال هذا يا رسول الله قال اما انه من اهل النار فاشتد ذلك على المسلمين قالوا فاينا من اهل
الجنة اذا كان هو من اهل النار قال انظروه فوالذى نفسى بيده لا يموت على مثل الذى اصبح عليه
وكان الرجل يشتد معه اذا اشتد ويرجع اذا رجع ونظر ما يصير امره اليه حتى اصابه جرح ادفعه
فلم يصبر ما استعجل الموت فوضع قائمة سيفه بالارض وذبابته بين ثدييه ثم تحامل على
سيفه حتى خرج من ظهره فاشتد ذلك على المسلمين فقال النبى عليه السلم ان الرجل ليعمل بعمل اهل
الجنة الى آخر الخبر فاسئل الله تع خاتمة الخير ونعوذ به من خاتمة السوء والله تعالى اذا
اراد بعبده المسلم خيرا وقد علم منه اجتنابه الكبائر وقدمه عليه بفعل برضاه منه
خيرا له بصلاح عمله حتى يختم له بذلك فيرفع الله له الدرجات ويمحو عنه السيئات كما قال الله تع
ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه اعاذنا الله واياكم من سوء العاقبة اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم ثم الحكمة فى التعوذ الاستيذان والقرع لان من قاب الملك من الملوك لا يدخل

عليه الا باذنه كذلك من اراد قراءة القرآن انما يريد الدخول فى المناجاة مع الحبيب فيحتاج
الى الطهارة اللسان لانه قد يجس بفضول الكلام والبهتان فيطهره بالتعوذ ثم ان الله عز وجل حكى
التعوذ عن الاولياء والانبياء وامرنا بذلك قال نوح عليه السلم رب انى اعوذ بك ان اسالك ما
ليس لى به علم فوهب الله له خلعتين خلعة السلام وخلعة البركات بقوله الله يا نوح اهبط
بسلام منا وبركات عليك وقال موسى عليه السلم اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين فقضى له حاجتين
احيا العاميل واظهر قاتله وفرج عن كربته وقال يوسف عليه السلم معاذ الله انه ربى احسن
مثواى حين دعته زليخا الى نفسها اعطيه الله خلعتين لقوله كذلك لنصرف عنه السوء و
الفحشاء وقالت امرات عمران ام مريم واسمها حنة وانى سميتها مريم وانى اعيذها
بك وذريتها من الشيطان الرجيم فاكرمها بكرامتين لقوله فتقبلها ربها بقبول حسن
وقالت مريم انى اعوذ بالرحمن منك فاكرمها بولد مثل عيسى عليه السلم ودفع التهمة عنها قال ابن عبد الله
قال لمحمد عليه السلام وقل رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك
رب ان يحضرون فاسلم شيطانه وائتمر لامر خالقه بسم الله الرحمن الرحيم من صان نفسه عن
الشهوات وحرس قلبه عند الخطرات وذكر الله تع فى الملا والخلوات فله النجاة من النيران
والدركات والفوز بالجنان والدرجات **وفى الاخبار** ان لله ملائكة سياحين فى الارض
يتبعون مجالس اهل الذكر فاذا وجدوها نادى بعضهم بعضا فيحفون بهم الى السماء الدنيا
فاذا فرغوا صعدوا الى الله عز وجل فيقول لهم وهو اعلم بهم من اين جئتم فيقولون من
عند عباد لك فى الارض يذكرونك ويسبحونك فيقول الله تع ماذا يسئلون قالوا يسئلو

الجنة ويتعوذون به من النار فيقول هل راوها فيقولون لا والله ما راوها فيقول كيف لو
راوها ثم يقول الله قد اعطيتهم ما سالوا واجرتهم مما استجاروا وغفرت لهم فيقولون يا ربنا
ان فيهم فلانا كان يمر في الطريق فسمع الذكر فيقول الله تع هم القوم لا يشقى بهم جليسهم **الاشارة**
اذا كان لا يشقى جليس المخلوق فكيف يشقى جليس الخالق **وفي الخبر اوحى الله تع** الى موسى عليه السلام
فقال يا موسى انا جليس من ذكرني وحبيب من احبني ومتى طالبني عبدي وجدني **اعلم ان** سبعة
من الانبياء تكلموا بسبع كلمات فاورثهم سبعة تكلم آدم عليه السلم بالحمد لله فاورثه
الرحمة حيث قال له يرحمك ربك يا آدم وقال نوح بسم الله مجريها فاورثه النجاة من الغرق واستوت
سفينته على الجودي وقال ابرهيم عليه السلم حسبي الله فاورثه النجاة من الحرق قلنا يا نار كوني
بردا وسلاما على ابرهيم وقال اسمعيل عليه السلم ستجدني ان شاء الله من الصابرين فاورثه الصبر و
الفداء وفديناه بذبح عظيم وقال يوسف عليه السلم ان ربي لطيف لما يشاء وقال
موسى عليه السلم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فاورثه حفظ التورية فخذها بقوة
وقال سليمان انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم فاورثه تمام الملك فيرجى للمومن
اذا واظب على الاذكار ان يورثه ما اورثهم في الدنيا والاخرة اخواني اكثروا ذكر ربكم
فاستغفروا من ذنوبكم فانه خلقكم من ماء مهين وخلق اباكم آدم عليه السلام من سلالة
من طين كما قال الله تع ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين واراد بالانسان آدم
عليه السلم والسلالة اذا عصر الطين انسل الطين والماء من بين اصابعه وسلالة الرجل
النطفة تسيل من صلب الرجل وترائب المراة وقال عطاء الخراساني يذر على النطفة

من التراب الذي يدفن فيها وقال خلقه من تراب وقال في موضع آخر من
حماء مسنون وقال في موضع آخر من صلصال كالفخار اراد به جعلت التراب طينا والطين سلالة
والسلالة حماء مسنون والحماء المسنون صلصالا كالفخار ومن الصلصال آدم ومنا النطفة
اولاده **الاشارة** خلق الجبار من صلصال كالفخار واسجد له الملائكة الاخيار الابرار واباح
له الجنان والقصور والانهار والفواكه والثمار ونهاه عن شجرة من الاشجار فلم يجد
عن اكلها الا الفرار حتى خرج من دار الابرار الى دار البوار فبكى على خطيئته بالليل و
النهار والعشي والابكار فرحمه الله الملك الغفار وتاب عليه الواحد القهار فكانه يقول
ان نظرت الى آدم فهو من طين وماء وان نظرت اليه من حيث الاضافة فهو من خلقته
بيدي واسجدت له ملائكتي وزوجته حواء امتي وان نظرت الى الكعبة فهو حجر على حجر
وان نظرت من حيث النسبة فهو بيتي وموضع حوائج عبادي وان نظرت الى محمد صلعم فهو
ابن عبد الله واجير خديجة وان نظرت من حيث انا فهو المصطفى والمجتبى ورسول الورى
ومن اسرى به الى العلى وان نظرت الى نفسك فانت النطفة والعلقة وان نظرت
من حيث النسبة فانت عبدي ومنظوري فالكل لك ولاجلك وانا لك فذلك
قوله تع وانا ربكم فاعبدون **الاشارة** خلقه من تراب تطا الاقدام وتقذره الانام
والطين لا حيوة فيه ولا مسام فخلقه ذو الجلال والاكرام وصوره صورة تعجز
عن وصفه الاقلام والافهام وجعل فيه السمع والبصر والكلام ثم رفعه على عواتق
الملائكة الكرام عز ذكره الى دار السلام فسبحان ما ارفع هذا المقام وكيف بلغ هذا

الانعام لا ثنادة خلقت الملائكة من النور والجن من النار وحوى من العظم والسماء من الدخان
والارض من الزبد والجبال من الموج والجنة من العوسج والناقة من الحجر وعيسى من الريح والجنة
من الرضا والنار من السخط والعرش من النور والحي من الميت والميت من الحي وبني ادم من النطفة
وادم من التراب كما قال الله تعالى من سلالة من طين وقوله ثم جعلناه نطفة في قرار مكين في حرز
حصين وهو الرحم والمشيمة ثم خلقنا النطفة اي حولنا النطفة البيضاء علقة
حمراء وقال قتادة وهو انبات الشعر وقال الضحاك هو الاسنان ويقال ولد
الضحاك من امه بعد سنتين فضحك فسمي ضحاكا وقد نبتت له اسنانه وقال
سفيان والحسن رضي الله عنهما هو نفخ الروح ويقال اظهار الجوارح ويقال اعطاء الفهم
لياخذ ثدي امه ويبكي اذا تضرر بشيء فتبارك الله احسن الخالقين اي المقدرين ومعنى تبارك
دام نعمه على خلقه وهو من البركة وهو اليمن قال ابن عباس رضي الله عنه
كان عبد الله بن سعد بن ابي سرح كاتب الوحي يكتب الوحي فلما انتهى الى قوله خلقا آخر عجب
من خلق الانسان قال فتبارك الله احسن الخالقين من احسن الخالقين فقال النبي صلعم
اكتب هكذا نزلت فشك عبد الله وقال ان كان محمد صادقا فيما يقول انه يوحى
اليه فقد اوحي الي كما يوحى اليه وان كان قاله من تلقاء نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر
بالله فعلم بهذا ان الهادي هو الله عز وجل قال المفسرون ان الله عز وجل لما
اراد ان يخلق ادم عليه السلام اوحى الله الى الارض اني خالق منك خلقا منهم من يعصيني
ومنهم من يطيعني من اطاعني ادخله الجنة ومن عصاني ادخله النار ثم بعث اليها
اطاعني

جبرئيل

جبرئيل عليه السلام لياتيه بقبضة فلما انتهى جبرئيل عليه السلام فقالت الارض
اعوذ بعزة الله الذي ارسلك الي ان لا تاخذ مني شيئا فاني لا اقدر على نار جهنم فرجع
جبرئيل الى ربه ولم ياخذ شيئا وقال يا رب استعاذت بك فامر ميكائيل عليه السلام ان ياتي
الارض فاستعاذت منه فرجع الى ربه فامر اسرافيل ان ياتي الارض فاستعاذت منه
فرجع ولم ياخذ شيئا منها فقال يا رب استعاذت بك فبعث الله ملك الموت فاتى الارض
فاستعاذت بالله منه فقال ملك الموت وانا اعوذ بالله ان اعصي له امرا حتى قبض قبضة
من زوايا الارض من سبخها وطيبها واحمرها واسودها وابيضها واسهلها و
حزنها وكذلك كان ذرية آدم الطيب والخبيث والصالح والطالح والقبيح والجميل
ثم صعد بها ملك الموت الى الله عز وجل فصاحت الارض وقالت تعصيني يا
ملك الموت قال الله تعالى يا ارض لا تغتمي فاني اردها اليك باحسن مما اخذه ملك
الموت الا ترى اذا مات الانسان فانه يغسل ويكفن ويعطر كالعروس ثم يدفن ثم
امر الله عز وجل ان يجعلها طينا ويعجنها بالماء المر والملح والعذب حتى جعلها طينا ثم
امر جبرئيل بالقبضة البيضاء التي هي قلب الارض ونورها ليخلق منها محمدا عليه السلام
وذهب جبرئيل مع سبعين الفا من الملائكة فقبض من موضع قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي يومئذ بيضاء نقية فعجنت بماء التسنيم والرحيق والسلسبيل ثم غمست
في انهار الجنة وطيف بها في السموات والارض والبحار فعرفت الملائكة فضل
محمد قبل ان يعرفوا ادم ثم عجنها بطين ادم ثم تركها اربعين سنة حتى صار صلصالا لا

كالفخار والطين اليابس الذي اذا ضربته بيدك صلصل لا صورة فان الطين اليابس لا ياتي بصورة
ثم جعله جسدًا فالقيه على طريق الملائكة التي تصعد اربعين سنة فذلك قوله تعالى هل اتى على
الانسان حين من الدهر والحين اربعون سنة وكان آدم جسدًا ملقى بين مكة والطايف قال ابن عباس
رضي الله عنه خلق الله راس آدم عليه السلم من تراب بيت المقدس ووجهه من تراب الجنة واسنانه
من تراب الكوثر ويده اليمنى من تراب الكعبة ويده اليسرى من تراب فارس ورجليه من تراب الهند و
عظمه من تراب الجبل وعورته من تراب بابل وظهره من تراب العراق وقلبه من تراب الفردوس و
لسانه من تراب الطايف وعينيه من حوض الكوثر ولما كان راسه من بيت المقدس لاجرم
صار موضع العقل والفطنة ولما كان وجهه من الجنة صار موضع الزينة ولما كان عينيه
من الحوض صار موضع الملاحة ولما كان اسنانه من الكوثر صار موضع الحلاوة ولما كان يده
اليمنى من الكعبة صار موضع المعونة ولما كان يده اليسرى من الفارس صار موضع الاهانة
ولما كان ظهره من العراق صار موضع القوة ولما كان عورته من البابل صار موضع الشهوة
ولما كان عظمه من الجبل صار موضع الصلابة ولما كان قلبه من الفردوس صار موضع الايمان
ولما كان لسانه من الطايف صار موضع الشهادة قال الفقيه رضي الله عنه
اختص الباري عز وجل في الازلية بالقدم ثم ابدع العالم كما شاء من العدم وبث فيه
الخلايق والامم وهيا لهم الاسباب والنعم ولم يعتبه فيما صنع تعب ولا الم اذا
ابدعه بلا معالجة يد ولا قدم حتى قال كن فكان كما اراد وحكم وقضى كما شاء واجرى
القلم فسبحانه ذو الجلال والاكرام ما اعظم لطفه بالعبيد والخدم وفي الخبر ان حمد

آدم عليه السلم كان ملقى اربعين سنة يمطر عليه مطر الحزن تسعًا وثلثين سنة ثم امطرت عليه مطر
السرور سنة واحدة فلذلك كثرت الهموم في بني آدم ويصير عاقبتهما الى الفرج والراحة وقال
لما اراد الله عز وجل ان ينفخ الروح في آدم امر الروح ان يدخل فيه قالت مظلم حتى قال ثلث مرات و
اجابت كالاول ثم قال في الرابعة ادخلي كرهًا واخرجي كرهًا دخلت الروح من رجليه ويقال
من دماغه دخلت فاستدارت فيه مقدار مائة عام ثم نزلت في عينيه فالحكمة فيه اراد الله
ان ينظر آدم الى بدو خلقه واصله حتى اذا تتابعت عليه الكرامات لا يدخل الزهو والعجب ثم
نزلت الى خياشيمه فعطس قبل ان يفرغ من عطاسه نزلت الروح الى فيه ولسانه فلقنه الله بالحمد لله
وذلك اول ما جرى على لسانه فاجابه ربه يرحمك ربك يا آدم ثم نزلت الى صدره وشراسيفه
فعاجل القيام فلم يمكنه وذلك قوله تعالى وكان الانسان عجولا فلما وصلت الى جوفه
اشتهى الطعام فهو اول حرص دخل في جسده ثم انتشر الروح في جسده كله فصار لحمًا و
دمًا وعروقًا وعصبًا ثم كساه لباسًا من ظفر يزداد كل يوم حسنًا فلما قارف الذنب بدل
هذا الظفر الجلد ابقيت منه بقية انامله ليتذكر بذلك اول حاله ولذلك اذا ضحك انسان
فنظر الى ظفره نسي الضحك فلما اتم الله تعالى خلق آدم ونفخ فيه الروح وقوطه وشنفه وسوده
والبسه من لباس الجنة وزينه بانواع الزينة فخرج من ثناياه نور كشعاع الشمس ونور
محمد عليه السلم يلمع من جبينه كالقمر ليلة البدر ثم رفعه على سرير وحمله على اعناق الملائكة فقال
لهم طوفوا في سمواتي ليرى عجايبها وما فيها فيزداد يقينًا فقالت الملائكة لبيك ربنا
سمعنا واطعنا فحملت الملائكة على اعناقها وطافت به في السموات مقدار مائة عام حتى وقفوا

نظام الاصلاح

على كل شيء من آياتها وعجايبها ثم خلق له فرساً من المسك الاذفر فقال لها ميمونة ولها جناحان
من الدر والمرجان فركبها آدم عليه السلام وجبرئيل آخذ بلجامها وميكائيل عن يمينه واسرافيل عن
يساره فطافوا به في السموات كلها وهو يسلم على الملائكة فيقول السلام عليكم فيقولون وعليك
السلام فقال الله تعالى يا آدم هذه تحيتك وتحية المؤمنين من ذريتك فيما بينهم الى يوم
القيمة ويقال خلق الله تعالى يوم الاحد السماء والارض ويوم الاثنين خلق
الشمس والقمر والنجوم ويوم الثلثاء خلق البر والبحر والطيور ويوم الاربعاء خلق
الانهار والبحار وانبت الاشجار وقسم الارزاق ويوم الخميس خلق الجنة والنار ويوم الجمعة
خلق آدم وزوجته قال المفسرون لما اسكن الله آدم الجنة كان يمشي فيها وحشياً
لم يكن له من يونسه ويجالسه فالقى الله عليه النوم فنام فاخذ ضلعاً من اضلاعه
عن شقه الايسر يقال له القصيري فخلق منها حواء عليها السلام من غير ان احس آدم
بذلك ولا وجد به الماً فلو وجد آدم الماً بذلك لما عطف رجل على امراة قط
ثم البسها لباساً من الجنة واجلسها عند راسه فلما انتبه آدم من نومه رآها قاعدة
عند راسه فقالت الملائكة من هذه قال امراتي وقالت ما اسمها قال حواء قالوا ولم سميت
حواء قال لانها خلقت من الحي قالت ولماذا خلقها قال حتى تسكن الي واسكن اليها
فذلك قوله هو الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها ليسكن اليها ويقال
الحكمة في ان الرجل يزداد في مرور الايام والاعوام حسناً وجمالاً لانهم خلقوا من التراب
والطين يزداد كل يوم خضالاً والنساء مع مرور الايام يكن قبيحة تزدادون

قبيحة

قبيحة لانهن تخلقهن من العظم واللحم والعظم على مرور الايام يفسد ثم ان آدم لما
راى حواء مد يده اليها قالت الملائكة مه فقال لم وقد خلقها الله تع لي قالوا حتى تودي مهرها
قال وما مهرها قالوا ان تصلي على محمد ثلث مرات قال ومن محمد قالوا آخر الانبياء
من اولادك فلولاه ما خلقت الاشياء وفي الاخبار ان آدم عليه السلام لما قال الله
له يرحمك ربك يا آدم رفع يده ووضعها على ام راسه فقال آوه قيل له ما لك يا آدم
قال اني اذنبت ذنباً ثقيلاً ومن اين علمت قال لان الرحمة للمذنبين فصارت ذلك سنة
لاولاده اذا اصابتهم مصيبة او محنة وضعوا ايديهم على رؤسهم وتاوهوا ويقال
ان الله تعالى ملكاً يقال له ملك الارحام يامره ان يرفع قبضة من موضع قبره التراب
فيخلطها مع النطفة فانما يدور فيموت ويدفن في ذلك الموضع ثم ينادي يا رب
اصورة حسناً او قبيحاً طويلاً او قصيراً ذكراً ام انثى شقياً ام سعيداً فيامره كما يشاء
ويقال مكتوب في جبهة كل انسان بالسريانية هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومنكم مومن
ويخلق الله الجنين في بطن امه قايماً منتصباً راسه مما يلي راس امه ورجلاه مما يلي رجل
امه وساير الخلق يكون منكوساً واذا جاء وقت الخروج اوحى الله الى الرحم ان افتحي الباب ففتح
بابها فيدخلها الملك فيكبس الولد ويخرج الولد باكياً لانه يقع في يد الواسطة والصبي
اذا ولدته امه كانت اصابع يديه مقبوضة وذلك اشارة الى امساك الدنيا فاذا حضر
الوفات كانت مبسوطة وذلك اشارة الى ترك الدنيا ويقال انما يبكي لانه يقال له اخرجت
من بطن امك طاهراً فاجتهد حتى تخرج من الدنيا طاهراً كذلك ويقال بكاؤه الى ثلثة

اشهد بشهادة ان لا اله الا الله والى اربعة اشهر ان محمدا رسول الله والى ستة اشهر ما
انزل على محمد حق والى ثمانية اشهر يدعو لوالديه بالمغفرة ويقال انما يبكى لانه
يصيبه يد الشيطان ويقال ما من احد من بنى آدم الا لطمه ابليس سوى عيسى بن مريم فيصلح
الولد من ذلك وذلك انه لما دنى ولادة مريم خرجت من مسجد بيت المقدس قالت انى استحيى
من زكريا يقول لى ما زوجك من اين لك هذا الولد فخرجت هاربة وكان فى الشتاء
فمضت حتى انتهت الى شجرة نخل يابس منذ سبعين سنة كما قال فاجاءها المخاض الى جذع
النخلة قالت كيف اصنع فى الشتاء فى الصحراء وليس لى ستر وانا استحيى من رب الملائكة
فبعث الله ملائكة مع السور حتى قاموا وتراموا اجنحتهم مثل جدار حتى لم يرها احد
حتى ولدت فاتيها ابليس فلم يقدر عليها الاتيان الى عيسى لغلبة جناح الملائكة فهبط
الى الارض السابعة فاذا اقدامهم على الصخرة نحو السماء فصعد فاذا رؤسهم تحت العرش
ولم يصل الى اللطمة فذلك قوله والسلام على يوم ولدت السلامة من اللطمة يوم
الولادة ويقال ان تركيب الافلاك والبروج مثل تركيب الانسان كما ان الفلك سبع
كذلك الاعضاء سبع والفلك مقسوم باثنى عشر برجا فى الجسد اثنا عشر ثقبا عينان و
اذنان ومنخران وسبيلان وثديان وفم وسرة وستة من البروج جنوبية وستة
شمالية وكذلك ستة ثقب من جنب اليمين وستة من جنب الشمال ذلك تقدير العزيز
العليم وفى الفلك سبعة انجم وفى الجسد سبعة زياج سامعة وباصرة ودافعة العليم
وشامة وناطقة وعاقلة ولامسة وفى الفلك عقدتين وهو راس وذنب غير انهما خفى

الذات

الذات ولكن تاثيرها ظاهرة وفى جسدك شيئان خفيان وتاثيرهما ظاهر وهو صحة المزاج
وسوء المزاج وحركاتك مثل حركات الكواكب وولادتك مثل طلوع الكواكب وموتك مثل غروب
الكواكب هذه الاعتبارات فى العالم العلوى فالسفلى جسدك كالارض وعظمك كالجبال و
مخك كالمعادن وعروقك كالجداول ولحمك كالتراب وشعرك كالنبات ووجهك كالمشرق وظهرك
كالمغرب ويمينك كالجنوب وشمالك كالشمال ونفسك كالريح وكلامك كالرعد وضحكك كالبرق وبكاؤك
كالمطر وغضبك كالسحاب وعرقك كالسيل ونومك كالموت وسهرك كالحيوة وايام صباك كالربيع
وشبابك كالصيف وكهولتك كالخريف وشيوختك كالشتاء فتبارك الله احسن الخالقين حيث
جعل فى الكف خمسة وثلثين عظما وفى الساعد اثنين وفى العضد واحد وفى الرجلين خمسة وثلثين
وفى الساق اثنين وفى الفخذ ثلثة وفى الصلب ثمانية عشر وفى الجنب تسعة عشر اضلاعا وفى المنكب
ثمانية وفى الراس اربعة وفى الفم اثنين وثلثين فتبارك الله احسن الخالقين خلق جبهته تصلح للسجدة
ويدا تصلح للسخاوة ورجلا تصلح للخدمة واذنا تصلح للحكمة وعينا تصلح للعبرة وقلبا تصلح
للمعرفة ولسانا تصلح للشهادة فتبارك الله احسن الخالقين اشارة كان الله تعالى يقول عبدى لما
اردت عرضك على ابويك زينتك فى بطن امك وما كان من القبائح سترته فى بطن امك وما كان من
المحاسن اظهرته على وجهك فكذلك ازينك فى قبرك ليوم العرض على النبى عليه السلم وقوله ثم انكم بعد
ذلك لميتون اى بعد تمام خلق الانسان لميتون اخوانى اين ابونا آدم واين الخليل ابرهيم واين الكليم موسى
واين الحبيب محمد صلعم وفات آدم عليه السلام عن وهب رضى الله عنه لما انقضى اجل آدم عليه السلم
اوحى الله اليه يا آدم انى قابض روحك يوم الجمعة فاوص الخير ولدك ان يؤمن بالله وانبياء احد

الذي يكون في آخر الزمان فان الجنة محرمة على من لقيني يوم القيمة لا يؤمن بي وبرسولي احمد
قال فدخل آدم باكيا على حواء فبكاؤه كبكاء يوم اخرج من الجنة فقالت له حواء ما لك يا آدم فقال
قد جاء نحز الموت يوم كذا قالت كيف ذلك يا آدم فوصف لها نحز الموت وقال يا حواء انا
الذين هم اصفياء الله اشد علينا من الطبخ في القدور ونشر المناشير فقالت آوه يا آدم انقطع
حياتنا من الدنيا فاخرجنا من الجنة فاذا مت فالى اين تذهب قال الى التراب فصاحت حواء
صيحة شديدة لم يبق في الجبل ولا في البر سبع الا اجتمع اليهما فقال آدم يا حوا اسكتي عن البكاء
فان الموت كائن لا بد لنا ولجميع اولادنا منه فدعا آدم عليه السلام ابنه واوصيه ثم قال يا بني
اذا مت فلا تدخل علي ساعة فانه اول من يدخل علي جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل
عليهم السلم فلما كان قبل موته بثلثة ايام اتاه ملك الموت وقال يا آدم جئتك لاقبض روحك
قال يا ملك الموت وعدني ربي يوم الجمعة وجئتني يوم الاربعاء فرجع وجاء يوم الخميس قال آدم
يا ملك الموت جئتني بيوم واحد قبل الموت فقال ملك الموت يا آدم وما ترجو الحيوة من يوم
واحد وانك عشت كذا وكذا سنة وقال آدم يا ملك الموت اني لا اجزع من الموت
ولكن خطيئتي عظيم واستحيي من ربي فذهب ملك الموت فرجع يوم الجمعة وقال آدم يا ملك
الموت ارفق بروحي فانه لا اصبر بمرارة الموت قال فيقوم آدم مرة ويقعد مرة اخرى ويقول يا ملك
الموت دعني حتى ادخل على حواء وابكي معها ساعة فدخل عليها فبكى معها وقال يا حواء اورثتني
هذا الموت واخرجتني من دار الخلد فلما طال بكاؤهما اتاه ملك الموت فقال يا آدم اما قرأت
هذه الآية فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون فشهق آدم شهقة

لوسمع

لو سمع الخلائق لماتوا وله غرغرة في صدره كالرعد فقال يا ملك الموت اكل اولادي هكذا تقبض
ارواحهم او خصصتني لاجل خطيئتي فقال يا آدم ان الله تعالى هون عليك سبعين ضعفا
فرفع آدم رأسه الى السماء فقال يا رب خفف على اولادي المؤمنين سكرات الموت فما اشد
كربة فقبض يوم الجمعة قبل الزوال بساعة وغسلته الملائكة جعلنا الله واياكم من الفائزين

مجلس ٤٠

مجلس في قوله تعالى فمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه

حدثنا الشيخ الامام الاجل حامد بن ادريس رحمه الله قال حدثنا الشيخ الامام الاجل
سيف الحق حسام الدين ابو المعين رحمه الله باسناده عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان
رسول الله صلعم قال لا تتمنوا الموت فان هول المطلع شديد وان من السعادة ان يطول
عمر الرجل وان يرزقه الله الانابة قال الفقيه رضي الله عنه لو تامل المتامل ما يحصل
في اربع ركعات من الصلوة من تسبيح وتكبير وقراءة القرآن لعلم ما للمؤمن فيها من الخيرات
ومن اكتساب الحسنات فكيف اذا دام على مثل ذلك كثيرا من الايام والسنين والاعوام
الا ترى كيف يعيد الرجل بخدمته الطويلة في المدة الطويلة اذا خدم ملكا من الملوك
يصير محترما عنده وهو مخلوق فكيف اذا طالت خدمته للخالق وفي تمني الموت امن مما بعده
والخوف بالمداولة وفيه فرار من خدمة الله عز وجل والامر حقيق بان تحب طول عمره
وحسن العمل منه حتى يغتبط الآثار عن محمد بن عبد الله بن شداد قال جاء
ثلثة رهط من بني عذرة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلموا فقال عليه السلم من يكفي هؤلاء قال طلحة
فقلت انا وكانوا عندي فضرب على الناس بعث فخرج احدهم فاستشهد ثم ماتوا ما شاء الله

ثم ضرب بعث اخرى فخرج فيه الثاني فاستشهد الثاني ثم بقي الثالث حتى مات مريضا
على فراشه قال طلحة فرايت في النوم كاني دخلت الجنة وانهم اعرفهم باسمائهم
فاذا الذي مات على فراشه دخل اولهم والثاني على اثره والاول آخرهم قال فدخلني من ذلك
ما شاء الله فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال ليس احد افضل عند الله يوم
القيمة من مؤمن يعمر الله في الاسلام لتكبيره وتحميده وتسبيحه وتهليله وفي الخبر
قال رسول الله صلعم اذا بلغ الرجل اربعين سنة امنه الله من البلايا الثلثة الجنون والجذام
والبرص فاذا بلغ خمسين سنة خفف الله عنه الحساب واذا بلغ ستين سنة رزقه الله
الانابة واذا بلغ سبعين سنة احبه اهل السماء واذا بلغ ثمانين سنة كتب الله له الحسنات
ومحى عنه السيئات واذا بلغ تسعين سنة غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تاخر وسمّيه
اهل السماء اسير الله في الارض **وفي الخبر** قال رسول الله صلعم من شاب شيبة في الاسلام
كانت له نورا يوم القيمة لان الشيب نور الله في الدنيا ورسول الموت فكان يعقوب عليه
السلام مواخيا لملك الموت عليه السلام فزاره فقال له يا ملك الموت ازائرا جئت ام لتقبض
روحي قال بل زائرا قال فاني اسئلك حاجة قال وما هي قال ان تعلمني اذا جاء اجلي
واردت قبض روحي قال نعم ارسل اليك رسولين او ثلثة قال قد فعلت بياض شعرك بعد سواده
وانحناء الجسم بعد استقامته هذه رسولي يا يعقوب الى بني آدم قبل الموت **شعر**
عيني هلا تبكيان على عمر تناثر عمري من يدي فلا ادري اذ كنت قد جاوزت
ستين حجة ولم اتاهب للمعاد فما عذري اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

وعن ابن عباس

وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان عابدا في بني اسرائيل عبد الله ثلثين سنة فبينما هو في متعبده
اذا هو بامراة جميلة فجعل يقول في نفسه اوقع في الخطيئة بعد العبادة فتمثل له الشيطان
في صورة شيخ فقال العابد يا عبد الله من انت قال انا ملك من ملائكة سماء الدنيا فقال فهل
عندك علم من امري قال نعم عبدت الله ثلثين سنة وبقي من اجلك ستون سنة فوقع هذه المراة
فتلذذ من الدنيا ثلثين سنة وتعبد ثلثين سنة حتى تلقى الله بعبادة ستين سنة
ولا يعذبك الله بالقليل فنزل اليها فواقعها ثلثة ايام ولياليها فاذهب الله يديه و
رجليه وبصره وبقي مقعدا مكفوفا فمر به رجل فاطعمه خبز شعير وكسر نصفين واعطاه مسكينين
فاكلا وحمدا الله ومات العابد مكانه فادخله الجنة ببركة رغيف الشعير الذي اطعمه المسكينين
بسم الله الرحمن الرحيم ° يا قلب يا قلب يا مشئوم ° ابتلاك من اللوم ° تريد هذا اثنان
في قلب لا يدوم ° **وحكي** ان الشبلي رأى في سياحته فتى يكثر ذكر الله ويقول الله تعالى
فقال الشبلي لا ينفعك قولك الله الله دون تعمل لان اليهود والنصارى معك
سواء بقوله ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله وقال الفتى عشر مرات الله الله حتى خر
مغشيا عليه فمات على تلك الحالة فجاء الشبلي فرأى صدره قد انشق واذا على كبده
مكتوب الله الله فنادى مناد وقال يا شبلي هذا من المحبين قليل ولما خرج آدم من
الجنة قال ابليس عليه اللعنة اخرجته من الجنة بالوسوسة فما افعل به الان فذهب
الى السباع والوحوش فاخبرهم بخبر آدم وما يولد منه حتى قالت الوحوش والسباع ما التدبير
في ذلك قال ينبغي ان تقتلوه وقتل واحد اسهل من قتل الف او يزيدون واقتلوا

الى آدم وابليس امامهم فلما رأى آدم لحقا السباع اقبلن اليه من كل جانب رفع يديه الى السماء
وتضرع الى الله عز وجل وذكر باسماء الحسنى قال الله يا آدم امسح بيدك على رأس الكلب الملعون حتى
ترى العجائب فمسح آدم بيده على رأسه جاء الكلب الى آدم باذن الله وكر على السباع والوحوش
حتى هزمهم ومن ذلك صار الكلب عدو السباع والوحوش وكذلك اذا قال المؤمن بسم الله الرحمن
الرحيم على الصراط تباعد عن النار مقدار خمسمائة عام ببركة بسم الله الرحمن الرحيم **لطيفه**
قال ابرهيم ان معى ربى وقال نوح ان ربى لغفور رحيم وقال موسى رب ارنى وقال يوسف
ان ربى لطيف لما يشاء وقال محمد قل لى ربى والعصاة ما يجاسروا على مثل ذلك قال الله
تعالى وانا ربكم فاعبدون **نكته** انجيت ابرهيم من نار نمرود ونوحا من طوفان ويوسف
من الجب وموسى من البحر ومحمدا من الغار وقلت انا ربكم فلا انجيكم من النار **لطيفه** آدم
جدك مع كل محنة وابرهيم ابوك مع كل ملة وعائشة امك مع كل قيمة ومحمد رسولك مع كل شفاعة
والجنة ماويك مع كل نعمة وانت عبد مع كل معصية وانا ربك مع كل رحمة
وقلت لك يوم الميثاق الست بربكم قلتم بلى وقلت ابتليتك بجميع المحن قلت بلى قلت اميتك
وادخلك فى ظلمة القبر قلت بلى ولما اصابك منى هذا البلاء ولم تعرض عنى فكيف اعرض
عنك ولما رضيت بقضائى وصبرت على بلائى شرحت صدرك للاسلام ونورت قلبك
بالايمان كما قلت افمن شرح الله صدره للاسلام قال مقاتل وسع الله قلبه من
للتوحيد فهو على نور من ربه اى على نور معرفة اياه من عند ربه ويقال نور الله قلبه
ولينه بنور الاسلام ووسعه حتى وجد المعرفة فيه مفيد لمن ضيق قلبه حتى لا

تجد المعرفة فيه مفيدا كما قال ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا
كابو طالب ابى جهل فويل للقاسية قلوبهم فويل للجاهلة الجاحدة قلوبهم من ذكر الله
اولئك فى ضلال مبين يعنى اولئك الجاحدون فى خطاء بين وقيل فى آية اخرى افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو على نور من ربه قال مشروح القلب على قلبه نور وهى المعرفة
وعلى لسانه نور وهو الشهادة وعلى اعضائه نور وهو الخلعة وفى ماله نور وهو الصدقة
وفى بيته نور وهو الثبات على الايمان ومدخله نور ومخرجه نور ومصيره نور يوم القيمة
الى النور قال الله تع يهدى الله لنوره من يشاء ويقال شرح الله اى زين الله كما قال كتب فى قلوبهم
الايمان وزينه فى قلوبهم الايمان وزينه فى قلوبكم ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح
نكته كان الله يقول عبدى زينت السماء الدنيا بمصابيح ~~لاجلك~~ وجعلناها رجوما
للشياطين وزينت قلبك بالايمان وهو موضع نظرى فلا احفظها عن الشيطان **نكته**
وهو ان العروس اذا كانت حسناء ثم زينتها المشاطة ازدادت حسنا والله خلق قلوب العارفين
وزينه بنور المعرفة فهو على نور من ربه ثم ان الله زينها كل يوم وليلة بثلثمائة وستين نظرة
ولولا زينته لم يثبت المعرفة فى قلوب العارفين فذلك قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت اى بالنظر الى القلوب **يا اخى** اذا اردت ان لا تموت قلبك فضع عند الحى الذى لا يموت
كما قال وتوكل وتوكل على الحى الذى لا يموت ولا تضعه عند الميت وهو الدنيا وعند حى يموت
وهو المخلوق ويقال العلامة قلب المشروح ان يكون عالما جاهلا بصيرا اعمى معناه عالما
بالله جاهلا بخلق الله بصيرا بعيوب نفسه اعمى عن عيوب غيره **وفى الخبر** ان موسى عليه السلام

كان له صديق يا نبي الله فقال له ذات يوم يا موسى ادع الله ان يعرفني نفسه حق معرفته فدعا
موسى فاستجاب له فلحق صاحبه بالجبال مع الوحوش وفقده موسى فقال يا رب اخي وموسى قد
فقدته قيل له يا موسى من عرفني حق معرفتي لا يصحب مخلوقا ابدا ويقال علامة قلب
المشروح ان يكون بدنه ارضيا وقلبه عرشيا لانك مالم تعم ما دون العرش لا تبصر ما فوق العرش
كما جاء في الحكاية ان يحيى وعيسى عليهما السلام كانا يمشيان في السوق فصدمت امراة يحيى فقال
عيسى اصبت ذنبا قال ما هو قال صدمت امراة فقال والله ما شعرت به فقال عيسى سبحان الله
بدنك معي واين قلبك قال يا ابن خالتي لو اطمان قلبي الى جبرئيل طرفة عين لظننت اني ما
عرفت الله ويقال الصدق في المعرفة ان يطلق الدنيا والعقبى ويتجرد للمولى ان يسكر بشراب المحبة فلا
تصحوا الا عند الرؤية فهو على نور من ربه فالجنة خزانة المؤمن والقلب خزانة المولى فلا
يقدر احد على تخريب خزانة المؤمن فكيف يقدر ابليس على خزانة المولى **لطيفة** فهو على نور من ربه
اي على نور معرفة اياه من ربه كان يقول جعلت عقد النكاح مع المهر زوجا والطعام الذي
بينهما عطاء فكذلك جعلت الجسد مع الروح زوجا والايمان بينهما عطاء ولو طلق امراة لا ياخذ
الطعام الذي بينهما فكذلك اذا فرقت روحك من جسدك لا آخذ الايمان الذي بينهما لانه
عطاء **وحكي ان ابا يزيد** بكى دهرا بكاء شديدا ثم صاح وغشي عليه فلما افاق قيل له
في ذلك فقال خطر ببالي ان نقش مخلوق لا يقدر احد على محوه فكيف يقدر ابليس محو نقش الخالق
وهو قوله كتب في قلوبهم الايمان **لطيفة** الملك لا يملكها اذا لم يقدر بحفظ خزائنه
مفتاح الجنة للرضوان ومفتاح النار لمالك ومفتاح الكعبة لبني شيبة ولم اعط

مفتاح الايمان ومفتاح قلب العارف لاحد وذلك قوله وعنده مفاتح الغيب وفي
الخبر يقول الله الشيب نوري فلا احرق نوري بناري كذلك المعرفة نوره فلا يحرق نوره بالنار
كما روي في الاخبار ان النبي صلعم كان جالسا يوما اذ اقبل شيخ قد سقط حاجباه من الكبر
على عينيه فسلم على النبي صلعم ورد عليه السلام ثم قال افلا ابشرك في شيبتك هذه
قال بلى يا رسول الله قال اذا كان يوم القيمة وبعث الخلائق من القبور وجيء برجل من امتي قد كان
بلغ شيبا وواقف بين يدي الله عز وجل فيامر الله الى الجنة ثم يدا الى الملك صحيفة ويقول
للملك لا تدفع اليه حتى تصل الى باب الجنة وان فيها اعماله واني استحيي من شاخ في
الاسلام من امة محمد ان واقفه في النار على ذنبه فينطلق به الملك حتى اذا سار به الى باب
الجنة دفع اليه الصحيفة ورجع الملك ويقول لغف حتى اقرا ما في الصحيفة فيقول الملك
ليس لي اذن بالقيام فيكسر الختم وينظر فيه فاذا ذنوبه اكثر فيستحيي ويحيد ويقول في نفسه
كيف ادخل الجنة مع هذه الذنوب فيهب الريح ويسلب الكتاب من يده ويهب ريح
الرحمة على قلبه فيسلب من قلبه ذكر الذنوب حتى تطيب له الجنة **ويقال**
من اعطى الله نور الاسلام ياخذه بيده في اربع مواضع عند سكرات الموت بالرفق والاحسان
وقوله الا تخافوا ولا تحزنوا وفي ظلمة القبر يرسل الله مبشرا وبشيرا وفي القيمة يسعى نورهم
بين ايديهم والرابع على الصراط ثم ننجي الذين اتقوا **فان قيل** لم وضع الله تعالى العطايا
في ادنى الاعضاء وهي القلب قلنا ليعلم ان الايمان لا يوجد بالشفاعة ولا بالاصل
بل بالعناية الابدية كما قال الله تع لحبيبه محمد صلعم انك لا تهدي من احببت ولكن الله

يهدى من يشاء فانه قال يا محمد انت شفيعى فى الجنايات لا شريك فى الهدايات ويقال
ان المعرفة قالت يا رب اضئ على الدنيا ام على السماء ام على الارض والجبال او
البحار قال لا قالت اضئ على اللوح او القلم قال لا قالت اضئ على العرش والكرسى قال
لا قالت على ما الا اضئ قال على قلوب المؤمنين قالت يا رب ان القلوب ضعيفة قال ذلك
تقدير از قدرت ذلك وهو موضع نظرى فذلك قوله ذلك تقدير العزيز العليم كانه
قال ايها العارف نهيت المعرفة ان تضئ على احد دون قلبك كذلك نهيتك ان تحب
احدا دونى او تسجد احدا دونى وهو قوله لا تسجدوا للشمس ولا للقمر **لطيفه** ادعى
خمسة فى خمسة الاطباء فى النفوس والملوك فى البلاد والمنجمون فى الكواكب وموسى
فى العصا والمولى فى العبيد كما ثم قال عبدى اميتا النفوس ليبطل دعوى
الطبيب واخرب البلاد ليبطل دعوى الملوك وانتثر الكواكب ليبطل دعوى المنجمين واغير
العصا ليبطل دعوى موسى وانا ادعيت فيك بالعبودية فلم يسلب ابليس معرفتك ليبطل
دعواى بل احفظه ليصح دعواى فذلك قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت
ثم النور ثلثة نور الدعوى ونور المعنى ونور البلوى **فنور** الدعوى كان لابليس عليه
اللعنة قوله انا خير منه ولم يتفكر الملعون ان جوهر الطين افضل من جوهر النار لان
الطين او التراب يطفئ النار **ونور المعنى** نور كان لمحمد عليه السلم وكان وجهه كالقمر ليلة
البدر **ونور البلوى** كان ليوسف عليه السلام اصابه ما اصاب من المحن والالقاء فى الجب
ثم فى العبودية والسجن كما قال الله تع وقال نسوة فى المدينة امراة العزيز تراود فتيها

عن نفسه فلامتها النساء ويقال كانت اربعين نسوة فاتخذت زليخا ضيافة
واحضرتهن فقالت العشرة منهن فطبع الله قلبها وهى تراود فتيها وقالت عشرة
اخرى ان زليخا عجزت مع مثلها وقالت عشرة صارت مجنونة حيث عشقت فتيها
وقالت عشرة سلوا الله العافية فانه ربما يكون لان القلب ليس بيد صاحب القلب
فلم راته العشرة التى قالت فطبع الله قلبها متن جميعا واما العشرة التى قالت فجرت
زليخا اجرن زانيا واما العشرة التى قالت مجنونة فلما نظرن صرن مجنونة واما
العشرة التى قالت سلوا الله العافية لما نظرن الى يوسف آمنهن الله عز وجل **صفة** والى نور يوسف صح
نور يوسف عليه السلم يقال ان نور يوسف اذا اكل الطعام كان يرى من خلفه الى امعائه
ومن نظر الى يوسف يرى وجهه كما يرى فى المرآة ولما وقع يوسف على ارض مصر خرج
اربعة آلاف فارس وفيهم عزيز مصر ليسئلوا عن ذلك النور فجاؤا الى اخوته فنادى ليو سف
فقالوا هذا انسى ام جنى ام ملك قال هو عبد مملوك اريد بيعه غدا على باب الملوك اى رفقائهم
فلما كان الغد امر الملك حشمه وغلمانه ان يلبسوا ثيابا الوانا فاربعة آلاف فارس
لبسوا ديباجا خضراء واربعة آلاف ديباجا صفراء واربعة آلاف استبرق خضر
وكان مرادهم ان يقبض نور يوسف وكان ذلك اليوم غيم وقد قضى الله ذلك ليعلم
اهل مصر انه نور يوسف عليه السلم فنظر القوم الى نور يوسف فرفع اصواتهم نحو
عين الشمس فظنوا انها قد طلعت من وجهه فاذا نور يوسف فلما توسط
يوسف الصفوف وهم ستة عشر الاف غلام عليهم ثياب استبرق وديباج خضر

فلما قرب يوسف غلب عليهم نوره فاول امرأة نظرت اليه كانت زليخا من السقف امتلأت حبا وماتت في ذلك اليوم احدى عشر الفا لكثرة ازدحامهم في لقائه وقال الله عز وجل الم نشرح لك صدرك يا محمد الم نطهر لك قلبك من وسوسة الشيطان وقال ما من مؤمن الا ضربه ابليس قد لطمة عند ولادته فاول صياح المولود منه سوى محمد وعيسى بن مريم فذكرت هذا بتمامه في المجلس الاول من ذلك الكتاب نكتة كان الله يقول يا محمد

[الذي ذكر قبل هذا المجلس وهذه]

طهرت قلبك حتى لم تنظر الى غيري ان ابوك آدم نظر الى الجنة ونوح الى السفينة ويوسف الى عزيز مصر ويونس الى اليقطين وموسى الى الطور فانا نظرت اليك وانت تنظر الي ثم ذلك قوله ما زاغ البصر وما طغى فلما نزلت هذه السورة قال يا جبريل هذا لي ام لامتي قال جبريل يا محمد ان الله اعطى لامتك كل ما اعطاك الا ترى قال رسول الله ما كان على النبي من حرج ولامته لكي لا يكون على المؤمنين حرج وقال لرسوله وينصرك الله نصرا عزيزا وقال لامته وكان حقا علينا نصر المؤمنين وقال وانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين هو الذي انزل السكينة وجئنا بك شهيدا على هؤلاء لتكونوا شهداء على الناس ولسوف يعطيك ربك فترضى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ولسوف يرضى وان لك لاجرا غير ممنون لهم اجر غير ممنون ان الله يحب المستغفرين وكفى الله المؤمنين القتال فانما يسرناه بلسانك ولقد يسرنا القرآن ونيسرك لليسرى يريد الله بكم اليسر الم نشرح لك صدرك افمن شرح الله صدره للاسلام ووضعنا عنك وزرك ويضع عنهم اصرهم ورفعنا لك ذكرك

يرفع الله الذين آمنوا القلب المجروح الذي فيه خوف الفراق لما روي ان الله عز وجل اوحى الى موسى عليه السلام خمس كلمات قال يا موسى قل لقومك ما لم يتيقن بزوال ملكي فلا تقنط من رحمتي وما لم تتيقن بان ابليس قد مات فلا تأمن منه وما لم تدخل الجنة فلا تأمن من مكري وما لم تتيقن بالمغفرة فلا تعير الخاطئين وما لم تتيقن بان خزائني قد نفدت فلا تهتم للرزق واخواني لا تغتروا بصفوة المكان دون الجهد والعمل واعتبروا بآدم لم ينفعه صفوة المكان وهي الجنة ولا بكثرة الركوع والسجود واعتبروا بابليس فانه عبد الله ثمانين الف سنة ولا باجابة الدعوة واعتبروا ببلعم وكان مستجاب الدعوة قال الله تعالى فمثله كمثل الكلب اذ نثر الجوهر بين يديه فلا ينظر اليه واذا وجد عظما مال اليه فكذلك بلعم اكرمه الله بالجوهر وهي المعرفة والاسم الاعظم فلا يحترم لهما فلما وجد الدنيا مال اليها كما قال الله تعالى ولكنه اخلد الى الارض لذلك نزع المعرفة عنه فالحذر الحذر فان الامر على الخطر ولا تغترن بصحبة الصالحين دون الاقتداء بهم فاعتبروا بابي طالب وعبد الله بن ابي لم ينفعهما صحبة الرسول قال الله تعالى ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار وعليك يا اخي بكثرة التوبة وكثرة البكاء بين يدي الله في الخلوات وحفظ الجماعات والجمعات كما روي عن ابن مسعود رضي الله عنه ان شابا في زمن الرسول عليه السلام يلازم المسجد ويصلي بالليل واخبر النبي باجتهاده فخرج في جوف الليل ودخل المسجد فراقبه الرسول وآه يصلي ثم جلس يمناجاته فلما ركع قال في ركوعه الهي لك خليت فراشي وعطلت اهلي واولادي فارحمني فلما سجد قال الهي لك عفرت

وجهي فاعتقني من النار فان لم تعتقني فاجعلني فداء لامة محمد عليه السلام فتبسم النبي
عليه السلام من ورائه وسلم وقال من هذا فقال الرسول السلام عليك يا ولي الله انا رسول الله
ابشر لما بلغ من شفقتك على امتي الجنة فشهق الغشي وخر ميتا من السرور فقبله
النبي عليه السلام وغسله وكفنه ودخل اللحد وكان يقول انت له انت له سبعين مرة
ثم خرج من القبر واذا هو مشقوق فسالناه فقال نزلت الحور العين فتنازعن
فاصلحت بينهن ثم غضبت على اكثر من رضيت على والله وينفعنا الله واياكم
قال النبي عليه السلام لعلي رضي الله عنه اي شي احب اليك ستة الاف غنم
او ستة الاف دينار او ستة كلمات جامعة فقال علي رضي الله عنه الكلمات
قال لو اشتغل الناس بالفضائل فاشتغل بالفرايض واذا اشتغلوا بكثرة الاعمال فاشتغل
بالاخلاص واذا اشتغلوا بزينة اللباس فاشتغل بزينة الدين واذا اشتغلوا بعمارة
الدنيا فاشتغل بعمارة القلب فاذا اشتغلوا بعيوب الناس فاشتغل بعيوب نفسك
واذا اشتغلوا بوسائل المخلوقين فاشتغل بوسيلة الحق ويقال اوفوا باجتناب
المحارم اوف بعهدكم اي اعطيكم الجنة كما قال وبشر الذين امنوا وعملوا الصالحات ان لهم
جنات ان الله في البشارة عزة او جبه وهو قوله التائبون العابدون ثم اعلم
ان هذه الشرائط فيشق عليهم فجعل الاربع شرائط وقال وبشر المخبتين ثم ذكر الصبر والصلوة
والصدقة ثم علم انه تذهب لذة البشارة بهذه الاية فجعل البشارة بثلث شرائط
فقال وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله ثم علم ان منهم من لا يقدر على

هذه الشرائط فقبلوا البشارة بالايمان فقال وبشر الذين امنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم اي سعادة قايمة في اللوح ويرحم على العاصي ويدخل في ظل عرشه صفة عصا
موسى كان لعصا موسى شعبتان كالشمس من النور وسنان من حديد واسفلها و
كان موسى اذا دخل مفازة وعوزه الماء ادلاها في البير فتجعل تطيل على مقدار حفر البير
ويصير شبه الدلو فيستقي بها واذا احتاج الى الطعام ضرب الارض بعصاه فخرج ما ياكل
يومه واذا اشتهى فاكهة غرزها في الارض فنبتت واثمرت من ساعته باذن الله فاذا
قاتل عدوه يظهر على شعبتها تنينان يتناضلان وكان يضرب على الجبل والحجر فينفجر له
فاذا اراد عبور نهر بلا سفينة فانفلق وكان الطريق وكان يشرب من احدى الشعبتين اللبن
ومن الاخر العسل فاذا اعيى في طريقه يركبها فيحمله الى موضع شاء من غير ركض ولا تحريك
رجل وكانت يدله على الطريق واذا كان في طريقه لصوص فكلمته وتقول جانب كذا و
كذا فكان يهش على غنمه ويدفع السباع والحشرات واذا اسار وضع عليها طعامه وشرابه
ومخلاته فذلك قوله ولي فيها مارب اخرى وفي الخبر لما جاء موسى الى شعيب فصار
له اجيرا امره شعيب ان يدخل البيت وياخذ منه العصا وكان في البيت عصا كثيرة وكان
في جملتها عصا ادم جاء بها جبرئيل عليه السلام من الجنة اسمها زائدة فلما دخل موسى نادته
عصا ادم وقالت خذني يا موسى فاني لك فاخذها موسى فقال شعيب يا موسى دعها وخذ
مكانها اخرى ثم دخل موسى البيت فوضعها واراد ان ياخذ عصا اخرى نادت تلك
خذني فاني لك ففعل ذلك ثلاث مرات ووقعت المنازعة بينهما وشعيب ما علم انه موسى

فجعل

عليه السلام وكان جبريل اخبر شعيب ان هذه العصا لموسى فلما وقعت بينهما المنازعة
امر الله ملكا حتى كلم بينهما فجاء الملك فاخذ العصا فغرزها قدر ثلث اصابع فقال
ايكم يقدر على قلعها فالعصا له واجتهد شعيب بكل الجهد لم يقدر على قلعها وموسى لما
اخذها انقلعت العصا فعلم شعيب ان موسى عليه السلام **اشارة** كان الله يقول عبدي
لم يقدر شعيب على قلع العصا التي غرزها الملك فكيف يقدر ابليس ان يقلع المعرفة
التي اثبتها الله في قلبك ولما قالت العصا انا للنبي لم يقدر احد ان ياخذها من موسى
وقلت انا ربكم ذلكم الله ربكم فكيف يقدر الملعون ان يسلبها منك وانا قلت يثبت الله
الذين آمنوا بالقول الثابت **ويقال** ان جبريل عليه السلام هو الذي اتى بتلك العصا حين
توجه موسى من مصر الى مدين وكانت من آس وكان قد ظهر لهم في تلك المغارة ثعبان
عظيم فلا يقدر احد ان يرعى مواشيه تلك الناحية مخافة الثعبان وكان في تلك
المغارة كلأ كثير فقيل لموسى ان في المغارة بناحية كذا ثعبانا واياك ان ترعى غنمك في
تلك الناحية فخرج موسى من دار شعيب توجه نحو تلك المغارة ومر على وجهه و
كانت ابنت شعيب قاعدة سطحا عاليا تنظر الى موسى لئلا يتوجه نحو تلك المغارة فذهب
موسى فنظر الى موسى ذلك الكلأ والحشيش فيها فساق اغنامه اليها فقالت الابنة يقتل
الرجل والاغنام معه فسرح موسى اغنامه في الكلأ وغرز موسى عليه عصاه في الارض
وكان له زج يغرز في الارض وكان لها شعب يعلق عليها المطهرة فغرز موسى عصاه في
الارض وعلق عليها مطهرة والقى عليها ثوبه ونام في ظله والابنت تنظر اليه وقد

اقبل

اقبل الثعبان كانه شعلة النار وموسى عليه السلام نائم لا يشعر فلما دنى منه انخفض العصا
وصار ثعبانا على ذلك الثعبان فاهلكه ثم انصرف الى موسى ودخل تحت ثيابه ورفع المطهرة
واستقام قائما وصارت عصا كما كانت فقالت بنت شعيب ان لهذا الرجل لشانا عظيما
وقصت عليه القصة فجعلوا يكرمونه ويعظمونه فزوج منه ابنته صافورا **في الاخبار**
ان موسى وهرون عليهما السلم لما انصرفا من عند فرعون اصابهما المطر في الطريق فاتيا على
عجوزة من قرابتهما ووجه فرعون الطلب على اثرهما فلما دخل عليهما الليل ناما في دارها
وجاءت الطلب الى باب العجوزة والعجوزة منتبهة فلما احست بهم خافت عليهما وخرجت
العصا من صير الباب والعجوزة تنظر فقاتلهم حتى قتلت منهم ستة انفس ثم دخلت الدار
فلما انتبه موسى عليه السلم اخبرته العجوزة بما رات وقد صدقتهما **ثم الاحجار اربعة**
حجر آدم وهو الحجر الاسود وقد اودعه في قوله تع واذ اخذ ربك وحجر موسى الذي سلب ثوبه
حين اغتسل وذلك ان موسى عليه السلام كان اذا اغتسل اعتزل فقال بنو اسرائيل انه آدر
فبينما هو ذات يوم يغتسل وقد وضع ثيابه على حجر فذهب الحجر بثيابه واتبع موسى عليه السلام
فلما نظر اليه بنو اسرائيل متجردا علموا انه ليس كما قالوا فذلك قوله فبرأه الله مما قالوا والثالث
حجر داود والرابع حجر صالح **واما** حجر داود الذي قتل به داود جالوت وذلك ان جالوت
ارسل الى طالوت انا ابرز اليك وتبرز الي ان قتلتني فلك ملكي وان قتلتك فلي ملكك فشق ذلك
على طالوت فنادى في عسكره من قتل جالوت زوجته بنتي فلم يجبه احد فسأل نبيهم اشمويل
النبي عليه السلام فدعا الله في … واتاه بقرن منه ودهن وشبه بنور من حديد وقال له ان

الذي يقتل جالوت هو الذي يوضع القرن على رأسه وتغلي الدهن على رأسه فلا يسيل
على وجهه ويدخل في هذا التنور ولا يتقلقل فدعا طالوت اشداء بني اسرائيل فلم يوافق
منهم احد فاوحى الله الى اشمويل ان من ولد ايشا يقتل داود جالوت وهو راعي غنم فعرض
ايشا بنيه على طالوت فلم يوجد فقيل هل بقي لك ولد غيرهم قال لا فقال اشمويل يا رب
انه زعم انه لا ولد له غيرهم قال الله تع كذب ايشا فاخبر اشمويل بما قال الله تع فقال ايشا
صدق الله يا نبي الله لي ابنا صغيرا يقال له داود استحييت ان يراه الناس لحقارته في
شعب كذا يرعى الغنم وكان داود عليه السلام رجلا قصيرا مسقاما مصفارا
وخرج اليه فوجده يرعى الغنم فوضع القرن على رأسه فغلى ولم يسل على وجهه فقال
له طالوت هل لك ان تقتل جالوت وازوجك ابنتي قال نعم قال وهل جربت من نفسك
شيئا تقوى على قتله قال نعم اني ارعى الغنم فيجيء الاسود والذياب فياخذ شاة واقدم
عليه وافتح لحييه واخرقهما الى قفاه فمر به الى طالوت عسكره فمر داود في الطريق
فاذا بحجر فناداه احملني ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجر موسى الذي قتل به كذا ملك كذا
فاخذه فوضع في مخلاته ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجر هرون الذي قتل به ابن
ملك كذا وكذا فاخذه ووضع في مخلاته ثم مر بحجر آخر فنادى احملني فاني حجرك الذي تقتلني
بي جالوت فوضعه في مخلاته فلما تصافوا للقتال برز جالوت وسال للقتال المبارزة
فابتدا له داود فاعطاه طالوت فرسا وسلاحا فركبه فسار قريبا ثم رجع سريعا
فظن الناس انه قد خيف وقال داود الله ينصرني فطرح السلاح واخذ

مخلاته ومقلاعه ومضى نحو جالوت وكان جالوت من اشد الناس واقواهم وكان له
بيضة فيها ثلثمائة رطل حديد فلما نظر جالوت الى داود قال فقال له انت تبرز لي قال
نعم قال باي سلاح تقاتلني قال بحجر لانك كلب والكلب يرمى بالحجارة ثم قال
داود بسم الله اله ابرهيم واخرج حجرا من مخلاته ثم اخرج آخر وقال باسم اله يعقوب ووضعه
في مقلاعه ثم اخرج آخر وقال باسم اله اسحق ووضعه في مقلاعه فصارت الاحجار
كلها حجرا واحدا ودور المقلاع ورماه فسخر الله له الريح حتى اصاب الحجر باذن حتى عمت [?]
جنود جالوت فلم يبق احد منهم الا وقد اصابته فلقة وخر جالوت قتيلا فاسرع وحز
رأسه وانتزع من يده خاتمه وجره حتى القيه بين يدي طالوت ففرح المسلمون فرحا
شديدا وانصرفوا الى مدينتهم سالمين غانمين **واما حجر صالح** النبي عليه السلام وان صالح
لما الح على قومه بالدعاء والتبليغ والتخويف سألوه ان يريهم آية قال صالح اي
آية تريدون قالوا اخرج لنا من هذه الصخرة ناقة وكانت صخرة عظيمة كالجبل
اسود اللون لا صدع فيها نريد ان تخرج لنا من هذه ناقة عشراء احمر الشعر
اسود العينين ذات عشرة اشهر وان يكون في بطنها فصيل على سنها ولونها و
قامتها فلما سمع ذلك صالح منهم تحير فنزل جبريل عليه السلام وقال
الرب يقرئك السلام ويقول لك لماذا تحيرت فاني علمت في علم غيبي ان هذا القوم
يطلبون منك هذه الآية فخلقت في هذه الصخرة ناقة على ما وصفوا قبل
ان خلقتهم باربعين الف سنة

قوله تعالی ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره دعا الامانة والاقبار فی النعم لان الاماتة وصلة فی الجملة الی الحیوة الابدیة واللذات الخالصة والاقبار بالقبر تکرمة وصیانة عن السباع وفی اذا شاء انشره اشعار بان وقت النشور غیر معین فی نفسه وانما هو موکول الی مشیته تفسیر قاضی

خدا از بنده خشنود را

والطور اقسم الله عزوجل بالجبل الذی کلم موسی علیه السلام وهو جبل بمدین اسمه زبیر تفسیر حسینی

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما زان الله عبدا بزینة افضل من عفاف فی دینه وبدنه صدق نبی الله

الناس رجلان عالم ومتعلم والباقی همج

این کلمه چند است که آن عارف اسرار ربانی وعالم حقایق قرآنی آن مکاشف انوار صمدانی مولانا سعد الدین خراسانی که خاتم الاولیاست از برای فواید مومنان در قلم آورد این کلمات مصدراست بدین دو بیت زایک پند بس در هر دو عالم زجانت بر نیاید بی خدا دم اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس

هوش در دم نظر در قدم خلوت در انجمن سفر در وطن سخن خواجگانست

هوش در دم یعنی در انتقال از نفسی بنفسی میباید که از سر غفلت نباشد ونظر در قدم یعنی سالک در رفتن وآمدن نظر او در پشت پای باشد تا که نظر پراکنده نشود وبجایی که نمی باید نیفتد وخلوت در انجمن یعنی میباید که در میان خلق باشد بظاهر وبباطن با حق تعالی باشد تا خلق از احوال او واقف نشوند واحوال او را بغارت نبرند وسفر در وطن یعنی سفر او میباید که در طبیعت بشری باشد بصفات ملکی واز صفات ذمیمه بصفات حمیده انتقال نماید شخص خبیث بهر جا که انتقال کند خباثت از وی زایل نشود تا منتقل نشود از صفات خبیثه ومبنای شغل ایشان برین کلماتست که میگویند یادکرد بازگشت نگه داشت یادداشت یادکرد عبارت آنست تکرار کند ذکری را که از دو پیش باو رسیده باشد وبازگشت عبارتست از آنکه در عقب هر ذکری بگوید خداوندا مقصود من از ذکر رضای تست ونگه داشت عبارتست از آنکه دو پیش دل خود را نگه دارد از خطور اغیار میباید که یک ساعت یا دو ساعت وزیاده از دو ساعت آن مقدار

که میسر شود خاطر خود را نکه دارد از انکه غیر در خاطر بکذرد و یاد داشت
عبارتست از انکه دل خود را با آن جناب دارد مجرد از لباس صوت و حرف
و عربی و فارسی و مجرد از جمیع جهات بعضی این معنی را مشاهده میکویند
و طریق یاد کرد آنست که نفس خود را درون کشد و زبان بکام چسپاند و بدل
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله سه کرت یا زیاده ازین همچنین زیاده
میکند آن مقدار که تواند والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
خدای تعالی آن بنده را که باین عملها سخنها عمل کند و این فقیر را آمرزش خواهد
بیامرزاد وطریق توجه ایشان آنست که دل خود را بآن جناب مقدس باری تعالی حاضر میدارند
مجرد از لباس صوت و عربی و فارسی و مجرد از جمیع جهات و دل خود را که محل اوکه
قلب صنوبریست دور نمیدارند چه مقصود مجرد از جهات هم آنجاست که و
نحن اقرب الیه من حبل الورید ای کان تیرها بر ساخته ٭ صید نزدیک و تو دور انداخته
هر که دور انداز تر او دورتر ٭ از چنین صیدست او مهجورتر ٭ اما بواسطه
ضعفی که بصیرت راست دریافت این معنی تمام میسر نشود و لیکن بتدریج این معنی
پرتو می اندازد و چنان میشود که غیر این معنی در نظر بصیرت چیزی نمی ماند هر چند
خواهد که از خود تعبیر کند نتواند مانند کسی که تا کردن فرو رفته باشد
و چشم بغیر بحر نمی افتد و بتدریج چنان میشود که اینها در نظر او آیند لیکن
همچون آن شخص ضعیف که از دو مرئی میشود و درین توجه که مذکور شد

تعتری باشد این معنی را با آن اسم الله که اسم ذاتست بدل خود تازه میکند
و مراقب این معنی میباشد مانند کسی که بر چیزی کذشته است و می بیند
و از دیدن بتعقل نمی پردازد والله اعلم امر دیکر هست که بعضی زیاده
میکنند و آن آنست که یک سر الف لا را از ناف عتبار میکنند و کرسی لا را
بر پستان راست و یک سر لا را بر قلب صنوبری و آن را متصل کرسی لا که
بر پستان راست واقع شده است و الا الله و محمد رسول الله را متصل
قلب اعتبار میکنند والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه فایدة جلیلة و موعظة بلیغة و هی اربعون سورة منتخب من التورية التی کلم الله مع موسی
بن عمران ترجمان السورة الاولی عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح ٭ و عجبت لمن ایقن
بالحساب کیف یجمع المال ٭ و عجبت لمن ایقن بالقبر کیف یضحک ٭ و عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا
کیف یطمئن الیها ٭ و عجبت لمن ایقن ببقاء الآخرة و نعیمها کیف یستریح ٭ و عجبت لمن هو عالم
باللسان جاهل بالقلب ٭ و عجبت لمن هو مطهر بالماء غیر طاهر القلب ٭ و عجبت لمن اشتغل بعیوب
الناس و هو غافل عن عیوب نفسه ٭ و عجبت لمن یعلم ان الله مطلع علیه کیف یعصیه ٭ و عجبت
لمن یعلم انه یموت و یدخل فی القبر وحده و یحاسب وحده کیف یستانس بالناس لا اله الا الله حقا

حقًّا محمد رسول الله **السورة الثانية** شهدت نفسي لنفسي أن لا إله إلا أنا وحدي لا
شريك لي محمد عبدي ورسولي من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي ولم
يقنع بعطائي فليطلب ربًّا سوائي ومن أصبح حزينًا على الدنيا فكأنما أصبح ساخطًا عليَّ
ومن اشتكى مصيبة فقد شكاني ومن دخل على غنيٍّ فتواضع لأجل غنائه ذهب ثلث دينه
ومن لطم وجهه على ميتٍ فكأنما أخذ رمحًا يحاربني به ومن كسر عودًا على قبرٍ فكأنما
هدم كعبتي بيده ومن لم يبال من أين يأكل لم أبال من أين باب أدخله في جهنم ومن لم يكن في
الزيادة في دينه فهو في نقصانٍ ومن كان في نقصان فالموت خير له ومن عمل بما علم زدته
علمًا إلى علمه **السورة الثالثة** يا ابن آدم من قنع استغنى ومن ترك الحسد استراح ومن
اجتنب الحرام خلص دينه ومن ترك الغيبة ظهرت محبته ومن اعتزل الناس سلم منهم
ومن قلّ كلامه كمل عقله ومن رضي بالقليل فقد ثق بالله عز وجل ومن رضي من الله بالقليل
من الرزق رضي الله عنه بالقليل من العمل يا ابن آدم أنت بما تعلم لا تعمل فكيف تطلب ما لا تعلم
يا ابن آدم إذا أفنيت عمرك في طلب الدنيا فمتى تطلب الجنة **السورة الرابعة** يا ابن آدم من
أصبح حريصًا على الدنيا لم يزد من الله إلا بعدًا وفي الدنيا إلا كدًّا وفي الآخرة إلا جهدًا
وألزم الله قلبه همًّا لا ينقطع عنه أبدًا وشغلًا لا يفرغ عنه أبدًا وفقرًا لا ينال غناه
أبدًا وأملًا لا يبلغ منتهاه أبدًا يا ابن آدم كل يوم ينقص من عمرك وأنت لا تدري وتأتي
كل يوم رزقك وأنت لا تحمده فلا تقنع بالقليل ولا بالكثير تشبع يا ابن آدم ما من يوم
جديد إلا ويأتيك من عندي رزقك وما من ليلة جديدة إلا ويأتيني الملائكة من عندك

بعمل قبيح

من قنع استغنى
وثق

بعمل قبيح تأكل رزقي وتعصيني وأنت تدعوا فأستجيب لك خيري إليك نازل وشرّك إليّ صاعد
نعم المولى أنا وشر العبيد أنت تسألني فأعطيك وأستر عليك سوءةً بعد سوءةٍ وفضيحةً
بعد فضيحةٍ واستحيي منك ولا تستحيي مني وتنساني وتذكر غيري وتخاف الناس وتأمنني
وتخاف مقتهم وتأمن من غضبي **السورة الخامسة** يا ابن آدم لا تكن ممن يطوي التوبة بطول
الأمل ويرجو الآخرة بغير العمل يقول لقول الزاهدين ويعمل عمل المنافقين إن أعطي لم يقنع وإن منع
لم يصبر يأمر بالخير ولا يفعل وينهى عن الشر ولا ينتهي يحب الصالحين وليس منهم ويبغض المذنبين
وهو منهم يا ابن آدم ما من يوم جديد إلا والأرض تخاطبك وتقول يا ابن آدم أنا بيت الوحدة
أنا بيت الوحشة وأنا بيت الظلمة وأنا بيت الهوان وأنا بيت العقارب والحيات فاعمرني
ولا تخربني **السورة السادسة** يا ابن آدم ما خلقتكم لأستكثر بكم من قلةٍ ولا لأستأنس بكم
من وحشةٍ ولا لأستعين بكم على أمرٍ عجزت عنه لأجل منفعةٍ ولا لدفع مضرةٍ بل خلقتكم لتعبدوني
طويلًا وتشكروني وتسبحوني بكرةً وأصيلًا ولو أن أولكم وآخركم وحيّكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحرّكم
وعبيدكم وإنسكم وجنّكم اجتمعتم على طاعتي لما زاد في ملكي مثقال ذرةٍ ولو أن أولكم وآخركم
وحيّكم وميتكم وصغيركم وكبيركم وحرّكم وعبيدكم وإنسكم وجنّكم اجتمعتم على معصيتي ما نقص
في ملكي مثقال ذرةٍ ومن جاهد فإنما يجاهد لنفسه إن الله لغني عن العالمين **السورة
السابعة** يا عبيد الدنانير والدراهم إني ما خلقت لكم الدنيا إلا لتأكلوا فيها رزقي
وتلبسوا فيها ثيابي وتعرفوا فيها عملي فأخذتم كتابي فجعلتموه تحت أقدامكم وأخذتم الدنيا
فجعلتموها فوق رؤوسكم فرفعتم بيوتكم وخفضتم بيوتي وآنستم ببيوتكم وأوحشتم بيوتي

معصيتي

فلا انتم عبيد احرار ولا انتم احرار ابرار يا عبيد الدنيا انما مثلكم كالقبور المجصصة
يرى ظاهرها مليحا وباطنها قبيحا يا ابن آدم كما لا تغني المصباح فوق بيت عن ظلمة
داخله فكذلك كلامكم مع افعالكم الردية السورة الثامنة يا ابن آدم اني لم اخلقكم عبثا
كما قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا ولا اجعلكم سدى ولا انا بغافل عما تعملون وانكم
لن تنالوا ما عندي الا بالصبر على ما تكرهون في طلب رضائي والصبر على طاعتي ايسر عليكم
من حر النار وعذاب الدنيا ايسر عليكم من عذاب الآخرة يا ابن آدم كلكم ضال الا من
هديته وكلكم مريض الا من شفيته وكلكم فقير الا من اغنيته وكلكم مسيء الا من عصمته
فتوبوا الي ارحمكم ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه اسراركم السورة التاسعة
يا ابن آدم لا تلعنوا المخلوقين فترجع اللعنة عليكم يا ابن آدم ما استقامت سمواتي في الهواء
بلا عمد الا باسم من اسمائي ولا تستقم قلوبكم بالف موعظة من كتابي يا ايها الناس كما لا
يلين الحجر في الماء كذلك لا تغني الموعظة للقلوب القاسية يا ابن آدم كيف لا تجتنبوا
الحرام ولا اكتساب الآثام ولا تخافوا النيران ولا تتقوا غضب الرحمن فلولا مشايخ
ركع واطفال رضع وبهايم رتع وشبان خشع لجعلت وقكم حديدا والارض صفصفا
والتراب رمادا ولولا انزلت عليكم من السماء قطرة ولا انبتكم في الارض حبة ولصببت
عليكم العذاب صبا السورة العاشرة يا ابن آدم قد جاءكم بالحق من ربكم الآية فان لم تحسنوا
الا لمن احسن اليكم ولا تصلوا الا من وصلكم ولا تكلموا الا من كلمكم ولا تطعموا الا من
اطعمكم ولا تكرموا الا من اكرمكم فليس لاحد على احد فضل انما المؤمنون الذين

آمنوا بالله

آمنوا بالله والذين يحسنون الى من اساء اليهم ويصلون الى من قطعهم ويعطون من
حرمهم وانصفوا من خانهم وكلموا من هاجرهم واكرموا من اهانهم السورة الحادي
عشر يا ايها الناس انما الدنيا دار من لا دار له ومال من لا مال له ولها تجمع من لا عقل
له وبها يفرح من لا يقين له وعليها يحرص من لا توكل له ويطلب شهواتها من لا معرفة له
فمن اخذ نعمة زايلة وحيوة منقطعة وشهوة فانية فقد ظلم نفسه وعصى ربه
ونسي آخرته وغرته حيوته السورة الثانية عشر يا ابن آدم اذكروا نعمتي التي انعمت
عليكم الآية فكما لا تهتدون السبيل الا بالدليل فكذلك لا تهتدون طريق الجنة الا
بالعمل وكما لا تجمعون المال الا بالتعب كذلك لا تدخلون الجنة الا بالصبر على العبادة
فتقربوا الي بالنوافل واطلبوا رضاي برضا المساكين يا موسى اسمع ما اقول الحق
اقول انه من تكبر على مسكين حشرته يوم القيمة على صورة الذر تحت اقدام الناس ومن تواضع
تكبر
لعالم رفعته في الدارين ومن تعرض لهتك مسلم هتكت ستره سبعين مرة ومن اهان
مؤمنا بارزني بالمحاربة ومن احب مؤمنا صافحته الملائكة في الدنيا سرا وفي الآخرة جهرا
السورة الثالثة عشر يا ابن آدم اطيعوني قدر حوايجكم الي واعصوني بقدر صبركم على النار
وتزودوا للدنيا بقدر سكونكم فيها وتزودوا للآخرة بقدر مكثكم فيها ولا تنظروا الى
المتاخرة وارزاقكم الحاضرة وذنوبكم المستورة فكل شيء هالك الا وجهي
لو خفتم من النار كما خفتم من الفقر لاغنيتكم من حيث لا تحتسبون ولو رغبتم في الجنة
كما ترغبون في الدنيا لاسعدتكم في الدارين ولا تحبوا حب الدنيا فرقوا لها قرب

قلوبكم

السورة الرابعة عشر يا ابن آدم كم من سراج اطفاته الريح وكم من عابد افسده العجب وكم من فقير افسده الفقر وكم من غني قد افسده الغنى وكم من صحيح قد افسده العافية وكم من عالم افسده العلم يا ابن آدم نادعوني وراجوني وعاملوني واسلفوني اربحكم عندي ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ولا تنفد خزائني ولا تنقص ملكي انا الوهاب السورة الخامسة عشر يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون يا ابن آدم دينك لحمك ودمك فان صلح دينك صلح لحمك ودمك وان فسد دينك فسد دمك ولحمك فلا تكن كالمصباح تضيء للناس وتحرق نفسها واخرج حب الدنيا عن قلبك فاني لا اجمع حبي وحب الدنيا في قلب واحد ابدا كما لا يجتمع النار والماء في اناء ابدا وارفق بنفسك في جميع الرزق فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والنعمة لا يدوم والاجل معلوم والحق معدوم وخير الحكمة خشية الله وخير الغناء القناعة وخير الزاد التقوى وشر سلاحكم الكذب وشر النصيحة النميمة وما ربك بظلام للعبيد ○

السورة السادسة عشر يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون وكم تنهون عما لا تنهون وكم تامرون بما لا تعملون وكم تجمعون ما لا تاكلون وكم التوبة يوما بعد يوم تؤخرون وعاما بعد عام تنتظرون الكم من الموت امان ام بايديكم براءة من النيران ام تحققتم الفوز بالجنان ابطرتكم النعمة وغركم من الله طول الآمال فلا يغرنكم الصحة والسلامة فان ايامكم معلومة وانفاسكم معدودة وسرائركم مكشوفة واستاركم مهتوكة فاتقوا الله يا اولي الالباب وقدموا فيما في ايديكم لما بين يديكم يا ابن آدم تقدم على عملك فانك في هدم عمرك

من يوم خرجت من بطن امك وتدنو كل يوم من قبرك فلا تكن كالحطب الذي يحرق بالنار لغيره لا اله الا الله حقا حقا محمد عبدي ورسولي السورة السابعة عشر يا ابن آدم انا ملك لا ازول اعمل بما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك ملكا لا تزول يا ابن آدم انا حي لا اموت اعمل بما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لا تموت يا ابن آدم انا اذا قلت للشيء كن فيكون يا ابن آدم اذا كان قولك مليحا وعملك قبيحا فانت راس المنافقين واذا كان ظاهرك مليحا وباطنك قبيحا فانت اهلك الهالكين يا ابن آدم لا يدخل جنتي الا من تواضع لعظمتي وقطع نهاره بذكري وكف نفسه عن الشهوات من اجلي ويواخي الغريب ويواسي الفقير ويرحم المصاب ويكرم اليتيم ويكون له كالاب الرحيم وللارامل كالزوج الشفيق فمن كان هذه صفته ان دعاني لبيته وان سالني اعطيته

السورة الثامنة عشر يا ابن آدم الى كم تتكلم الى كم تسبني والى متى تكفرني ولست بظلام والى متى تجحد نعمتي ورزقك ياتيك كل يوم والى متى تجحد ربوبيتي وليس لك رب غيري والى متى تجفوني ولم اجفك واذا طلبت الطبيب لمن يشفيك من ذنوبك فقد شكوت وسخطت قضائي لي رضائي فيك اذا لم يجد احدكم قوت ثلثة ايام قال انا بشر ولست بخير فقد جحد نعمتي ومن منع الزكوة من ماله فقد استخف بكتابي واذا علم وقت الصلوة ولم يفرغ لها فقد غفل عني واذا قال ان الخير من عندي والشر من عند ابليس فقد جحد ربوبيتي وجعل ابليس شريكا لي السورة التاسعة عشر يا ابن آدم اصبر وتواضع ارفعك واشكر لي ازدك واستغفر لي اغفر لك وادعني استجب لك واسئلني اعطك وتصدق ابارك

لك في رزقك وصل رحمك ثم في اجلك والطلب حتى العافية بطول الصمت والسلامة
في الوحدة والاخلاص في الورع والزهد في التوبة والعبادة في العلم والغنى في
القناعة يا ابن آدم كيف تطمع في الخوف من الله مع خوف الفقر وكيف تطمع في الورع
مع الحرص على الدنيا وكيف تطمع في حب الله مع حب الدنيا وكيف تطمع في مرضات الله مع
احتقار الفقراء والمساكين السورة العشرون يا ايها الناس الذين لا عقل كالتدبير
ولا ورع كالكف عن الاذى ولا حسب ارفع من الادب ولا شفيع كالتوبة ولا عبادة كالعلم
ولا صلوة كالخشية ولا فقر الا بالصبر لا عبادة كالتوفيق ولا قرين ازين من العقل
ولا رفيق اشر من الجهل يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املأ قلبك غنى ويديك صاحب رزقا
وجسمك راحة ولا تغفل عن ذكري فاملأ قلبك فقرا وبدنك تعبا وصدرك هما وغما و
جسمك سقما ودنياك عسرا السورة الحادي والعشرون يا ابن آدم الموت يكشف اسرارك
والقيمة تتلو اخبارك والكتاب يهتك استارك فاذا اذنبت ذنبا صغيرا فلا تنظر
الى صغره ولكن انظر الى من عصيته واذا رزقت رزقا لا تنظر الى قلته فانظر من رزقك
اياه يا ابن آدم لا تأمن بمكري فان مكري اخفى عليكم من دبيب النمل على الصفا في الليلة
المظلمة يا ابن آدم هل اديتم فرايضي كما امرتكم وهل واسيتم المساكين باموالكم وهل احسنتم
الى من اساء اليكم وهل عفوتم من ظلمكم وهل وصلتم من قطعكم وهل انصفتم من خانكم و
هل كلمتم من هجركم وهل ادبتم اولادكم وهل سالتم العلماء عن امر دينكم ودنياكم فاني لا انظر
الى صوركم ولا الى محاسنكم ولكن انظر الى قلوبكم وارضى بهذه الخصال السورة الثانية والعشرون

يا ابن آدم انظر الى نفسك والى جميع خلقي فان وجدت احدا اعز عليك من نفسك فاصرف
كرامتك اليه والا فاكرم نفسك بالتوبة والعمل الصالح ان كانت عليك عزيزة يا ايها الذين امنوا
اذكروا نعمة الله عليكم واتقوا الله قبل يوم القيمة ويوم الواقعة ويوم التغابن ويوم الحاقة ويوم
كان مقداره خمسين الف سنة ويوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون ويوم الطامة
ويوم الصاخة ويوما كان عبوسا قمطريرا ويوم لا تملك نفس لنفس شيئا ويوم الدمدمة
ويوم الزلزلة ويوم القارعة فاتقوا الله مواقع الجبال قبل الصيحة والزلازل
التي يشاب من هولها الاطفال ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وعصينا السورة الثالثة
والعشرون يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا يا موسى بن عمران صاحب البيان
اسمع كلامي انا الله انا الله الملك الديان ليس بيني وبينك ترجمان بشر اكلني لربوا العاق
بغضب الرحمن ومقطعات النيران يا ابن آدم اذا وجدت قساوة في قلبك وسقما في
بدنك وحرمانا في رزقك فاعلم انك تكلمت فيما لا يعنيك يا ابن آدم لا يستقيم دينك حتى
يستقيم لسانك ولا يستقيم لسانك حتى تستحيي من ربك اذا نظرت في عيوب الناس فنسيت عيوبك
فقد ارضيت الشيطان واغضبت الرحمن يا ابن آدم لسانك اسد ان اطلقته اكلك وهلاكك
في طرف لسانك السورة الرابعة والعشرون يا ابن آدم ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه
عدوا فاعلموا لليوم الذي تحشرون فيه الى الله فوجا فوجا وتقفون بين يدي الله صفا
صفا وتقرؤن الكتاب حرفا حرفا وتسئلون عما عملتم سرا وجهرا ثم يساق المتقون الى الجنان
وفدا وفدا والمجرمون الى جهنم وردا وردا كفاكم من الله وعدا وعدا فاني انا الرب

فاعرفوني انا المنعم فاشكروني وانا الغفار فاستغفروني فانا المقصود فاقصدوني
انا العالم الزاير فاحذروني السورة الخامسة والعشرون شهد الله انه لا اله الا
هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام
بشر كل محسن بالجنة والمسيء هالك ومن عرف الله فاطاعه نجا ومن عرف الشيطان
فعصاه سلم ومن عرف الحق فاتبعه امن ومن عرف الباطل فاتقاه فاز ومن عرف الدنيا
فرفضها اخلص ومن عرف الآخرة فطلبها وصل وان الله يهدي من يشاء واليه
تقلبون يا ابن آدم اذا كان الله تعالى قد تكفل لك بالرزق فطول اهتمامك لماذا وان كان الحساب و
المرور على الصراط حقا فالجمع لماذا وان كان الخلف مني حقا فالبخل لماذا وان كان الابليس
عدوا فالغفلة لماذا وان كان عقاب الله بالنار حقا فالمعصية لماذا وان كان ثواب
الجنة حقا فالاستراحة لماذا وان كان كل شيء بقضائي وقدري فالجزع لماذا لكيلا
تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما اتيكم السورة السادسة والعشرون يا ابن آدم اكثر من
الزاد فان الطريق بعيد بعيد وجدد السفينة للعبادة فان البحر عميق عميق وخفف
الحمل فان الصراط دقيق دقيق واخلص العمل فان الناقد بصير بصير واخر نومك الى القبر
وفخرك الى الميزان وشهوتك الى الجنة وراحتك الى الآخرة ولذتك الى الحور العين وكن لي اكن
لك وتقرب باستهانة الدنيا تبعد عن النار وبغض الفجار وحب الابرار فان الله لا يضيع
اجر المحسنين السورة السابعة والعشرون يا ابن آدم كيف تعصوني وانتم تجزعون من حر
الشمس والرمضاء وان جهنم لها سبع طبقات فيها نيران ياكل بعضها بعضا وفي كل منها
طبق

سبعون الف واد في كل واد سبعون الف شعب من النار وفي كل شعب سبعون الف
مدينة من النار وفي كل مدينة سبعون الف قصر من النار وفي كل قصر سبعون الف دار من النار
في كل دار سبعون الف بيت من النار في كل بيت سبعون الف بير من النار وفي
كل بير سبعون الف تابوت من النار في كل تابوت سبعون الف شجرة من النار
تحت كل شجرة سبعون الف عقرب من النار وعلى كل تابوت سبعون الف وتد من النار
مع كل وتد سبعون الف سلسلة من النار وسبعون الف ثعبان من النار طول
كل ثعبان سبعون الف ذراع وفي جوف كل ثعبان بحر من سم الاسود وكل
عقرب سبعون الف ذنب من النار طول كل ذنب سبعون ذراعا في كل ذنب
الف فقار في كل فقار سبعون الف رطل من سم الاحمر فبنفسي حلفت وبالطور وكتاب
مسطور في رق منشور والبيت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور يا ابن آدم ما خلقت
هذه النيران الا لكل كافر وبخيل ونمام والعاق لوالديه والمدامن ومانعي الزكوة والزاني
وجامع الحرام وناسي القرآن ومؤذي الجيران الا من تاب وآمن وعمل صالحا فارحموا انفسكم
يا عبيدي فان الابدان ضعيفة والسفر بعيد والحمل ثقيل والصراط دقيق والمنادي اسرافيل
والنار تلظى والقاضي رب العالمين السورة الثامنة والعشرون يا ايها الناس كيف رغبتم
في دنيا فانية ونعيم زائلة وحيوة منقطعة فان عندي للمطيعين الجنان بابوابها الثمانية
في كل جنة لها سبعون الف روضة من الزعفران في كل روضة سبعون الف
مدينة من اللؤلؤ والمرجان في كل مدينة سبعون الف قصر من الياقوت في كل قصر

سبعون الف دار من الزبرجد فی کل دار سبعون الف بیت من الذهب فی کل بیت
سبعون الف دکان من الفضة علی کل دکان سبعون الف مائدة علی کل مائدة
سبعون الف صحیفة من الجوهر فی کل صحیفة سبعون الف لون من الطعام وعلی حول
کل دکان سبعون الف سریر من الذهب الاحمر وعلی کل سریر الف فراش من الحریر والدیباج
والاستبرق وعلی حول کل سریر سبعون الف نهر من ماء الحیوان واللبن والخمر والعسل المصفی
وفی وسط کل نهر سبعون الف لون من الثمار کذلک فی کل بیت سبعون الف خیمة من الارجوان
علی کل فراش حور من الحور العین بین یدیها سبعون الف وصیفة کانهن بیض مکنون
علی راس کل قصر من تلک القصور سبعون الف قبة من الکافور فی کل قبة سبعون الف
هدیة ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وفاکهة مما یتخیرون و
لحم طیر مما یشتهون وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون لا یموتون
ولا یهرمون ولا یحزنون ولا یبکون ولا یتعبدون ولا یمرضون ولا یسقمون ولا یبولون
ولا یتغوطون وما هم منها بمخرجین فمن طلب رضائی ودار کرامتی وجواری فلیطلب
بالصدق والاستهانة بالدنیا والقناعة بالقلیل شهدت نفسی ان لا اله الا
انا عیسی وعزیر عبدان من عبادی ورسولان من رسلی السورة التاسعة والعشرون
یا ابن آدم المال مالی وانت عبدی ومالک من مالک الا ما اکلت فافنیت او تصدقت
فابقیت وانما انت علی ثلثة اقسام واحد لی وواحد لک وواحد بینی وبینک
فاما الذی لی فروحک واما الذی لک فعملک واما الذی بینی وبینک فمنک

الدعاء ومنی الاجابة یا ابن آدم تودع تعرفنی وتجوع ترانی واعبدنی تصلنی واطلبنی تجدنی
یا ابن آدم اذا کانت امراؤک یدخل النار بالجور والعرب بالعصبیة والعلماء بالحسد
والفقراء بالکذب والتجار بالخیانة والحراث والعباد بالریا والاغنیاء بالکبر فاین
من یطلب الجنة السورة الثلثون یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا
تموتن الا وانتم مسلمون یا ابن آدم مثل العلم بلا عمل کمثل الرعد والبرق بلا مطر ومثل
العمل بلا علم کمثل الشجرة بلا ثمرة ومثل العلم والعمل بلا زکوة المال
کمثل من یزرع الملح علی الصفا ومثل العلم عند احمق کمثل الدر والیاقوت عند البهائم
ومثل الموعظة عند من لا یرغب فیها کمثل المزمار عند القبور ومثل الصدقة الحرام
کمثل من یغسل القذر ببوله ومثل الصلوة بلا زکوة کمثل جسد بلا روح ومثل
العمل بلا توبة کمثل البنیان بلا اساس افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم
الخاسرون السورة الحادی والثلثون یا ابن آدم بقدر ما تمیل قلبک الی الدنیا
اخرج محبتی عن قلبک فانی لا اجمع حبی وحب الدنیا فی قلب واحد ابدا تجرد
لعبادتی تصلنی واخلص من الریاء عملک البسک محبتی اقبل الی وتفرغ لذکری
اذکرک عند ملائکتی یا ابن آدم اذکرنی بتذلل اذکرک بتفضل اذکرنی بمجاهدة
اذکرک بمشاهدة اذکرنی فوق الارض اذکرک تحت الارض اذکرنی فی الصحة والنعمة
اذکرک فی الوحدة والشدة اذکرنی بالطاعة اذکرک بالمغفرة اذکرنی فی الصحة
والغناء اذکرک فی الفقر والعناء اذکرنی بالصدق والصفا اذکرک فی الملاء الاعلی
ع

اذكرني بالاحسان على الفقراء اذكرك بالجنة المأوى اذكرني بالعبودية اذكرك بالربوبية
اذكرني بالتضرع اذكرك بالكرم اذكرني بالتلفظ اذكرك بالتلطف اذكرني بترك الدنيا
اذكرك بنعيم الآخرة اذكرني في الشدة الهالكة اذكرك بالنجاة الكاملة يا ابن آدم ادعوني
استجب لكم ادعوني بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة ادعوني بالقلوب الخالية استجب لكم
بالدرجات العالية ادعوني بشفاه ذابلة استجب لكم بكرامة كاملة ادعوني بالاخلاص
والتقوى استجب لكم بالجنة المأوى ادعوني بالخوف والرجاء اجعل لكم من كل غم وهم فرجا
ومخرجا ادعوني بالاسماء استجب لكم ببلوغ المطلب الاسنى ادعوني في دار الخراب
والفناء استجب لكم في دار الثواب والبقاء يا ابن آدم كم تقول الله الله وفي قلبك
غير الله وتذنب ولا تستغفر الله فان الاستغفار مع الاصرار توبة الكذابين وما
ربك بظلام للعبيد السورة الثانية والثلثون يا ابن آدم اجلك يضحك
بأملك وقضائي يضحك من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك وآخرتي يضحك
من دنياك وقسمتي يضحك من حرصك فاحتل فان رزقك موزون معروف
مكنون مخزون فبادر الموت بعملك فان رزقك لا يأكله غيرك نحن قسمنا بينهم
معيشتهم في الحيوة الدنيا على اوليائي لكي يحبوا لقائي ويحلوا على اعدائي لكي يكرهوا
لقائي يا ابن آدم الموت نازل بك ان كرهت واصحابكم ربك فانك بأعيننا
السورة الثالثة والثلثون يا ابن آدم تريد واريد ولا تكون الا ما اريد من
قصدني عرفني ومن عرفني حفظنا ارادني ومن ارادني طلبني ومن طلبني وجدني

ومن وجدني

ومن وجدني خدمني ومن خدمني ذكرني ومن ذكرني ذكرته يا ابن آدم لا يخلص عملك
حتى تذوق اربع اموات موت الاحمر وموت الاصفر وموت الابيض وموت الاسود
فموت الاحمر احتمال الجفاء وكف الاذى وموت الاصفر الجوع والاعتبار وموت الابيض
العزلة وموت الاسود مخالفة النفس والهوى لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله
السورة الرابعة والاربعون يا ابن آدم ملائكتي تتعاقبون الليل والنهار لتكتبوا
عليك ما تقول وتفعل من قليل وكثير فالسماء تشهد بما رأت منك والارض تشهد
عليك بما عملت على ظهرها والشمس والقمر يشهدان عليك بما تفعل وتقول وانا مطلع
عليك محصيا خطرات قلبك فلا تغفل عن نفسك فان لك في الموت شغلا وعن قليل
انت راحل وكل ما قدمته من الخير والشر حاصل بلا زيادة ولا نقصان وستوفى
غدا ما كنت فاعلا يا ابن آدم ان الحلال ليس يأتيك الا قطرة قطرة والحرام يأتيك
كالسيل فمن صفى عيشه صفى دينه السورة الخامسة والاربعون يا ابن آدم
لا تفرح بالغنا فلست بمخلد ولا تجزع من الفقر فليس عملك بحتم واجب ولا تقنط
بالبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء وان الغني عزيز في الدنيا ذليل
في الآخرة والفقير ذليل في الدنيا عزيز في الآخرة وعز الآخرة ابقى وابهر يا ابن آدم
اذا رأيت الضيف عندك محبوسا اكثر من تسعة ايام فقل اعوذ بالله من غضب الله يا
ابن آدم المال مالي وانت فيه عبدي والضيف رسولي فاذا منعت مالي من رسولي فلا
تطمع من جنتي ونعمتي يا ابن آدم ثلث واجبات عليك زكوة مالك وصلة رحمك

وذوا ضيفك واذا لم تفعلهن فاني اصرعك صرعة اجعلك نكالا للعالمين يا ابن آدم
اذا لم ترحم جارك كما ترى حق عيالك لم انظر اليك ولم اقبل عملك ولم استجب دعاءك
يا ابن آدم لا تتكبر على شكلك فان اولك نطفة مذرة من مني مذرة من افواه خرجت من
مخرج البول من بين الصلب والترائب يا ابن آدم اذكر ذكر موقفك غدا بين يديك فانه لم
اغفل من برّك طرفة عين واني عليم بذات الصدور السورة السادسة والثلثون
يا ابن آدم كن سخيا فان السخا من حسن اليقين والسخا من الايمان والايمان من الجنة
يا ابن آدم اياك والبخل فان البخل من الكفر والكفر من النار يا ابن آدم اتق دعوة المظلوم
فانها لا يحجبها شي عني لولا اني احب الصفح والمغفرة لما ابتليت ابناء آدم بالذنوب
ثم رددته الى الجنة يا ابن آدم لولا ان العفو احب شي عندي لما ابتليت احدا بالذنب يا ابن
آدم اعطيتك الايمان والمعرفة من غير سوال وتضرع فكيف ابخل عليك بالجنة مع سوالك
وتضرعك على يا ابن آدم لا تدع صلوة الضحى فان تصليها يعدله ما طلعت عليه الشمس
يا ابن آدم ضيعت امري وركبت معصيتي فمن الذي يمنعك من عذابي يوم القيمة يا ابن آدم
حسن خلقك مع الناس احبك واحببك في قلوب الصالحين واغفر ذنبك يا ابن آدم
ضع يدك على صدرك فما تحب لنفسك فاحبه للمسلمين يا ابن آدم لا تحزن على ما فاتك من الدنيا
ولا تفرح بما اوتيت منها فان الدنيا اليوم لك وغدا لغيرك يا ابن آدم اطلب الآخرة ودع
الدنيا فان شبرا من الآخرة خير من الدنيا وما فيها يا ابن آدم انت في طلب الدنيا والآخرة
في طلبك يا ابن آدم انت في طلب الحيوة والموت في طلبك يا ابن آدم فهيّ نفسك للموت قبل

ورودك لو تركت الدنيا لاحد من عبادي لتركتها للانبياء حتى تدعو عبادي الى
طاعتي يا ابن آدم كم من غني قد جعله الموت فقيرا وكم من ضاحك صار بالموت باكيا وكم من
عبد بسطت له الدنيا فطغى وترك طاعتي حتى مات عليه فيدخل النار وكم من عبد قترت
عليه الدنيا فصبر ومات فدخل الجنة السورة السابعة والثلثون يا ابن آدم اجعل
قلبك موافقا للسانك ولسانك موافقا للعمل وعملك خالصا من غيري فانا لا نقبل الا
الا خالصا فان قلب المنافق مخالف للسانه ولسانه مخالف لعمله وعمله لغير الله يا ابن آدم ما
تكلمت بكلمة ولا نظرة بنظرة ولا خطوة بخطوة الا ومعك ملكان يكتبان لك او عليك
يا ابن آدم ما خلقتكم لتجمعوا الدنيا بعضها الى بعض بل خلقتكم لتعبدوني ذلا وتشكروني
جزيلا وتسبحوني بكرة واصيلا فان الرزق مقسوم والحريص محروم والبخيل مذموم والحسود
مهموم والنعمة لا تدوم وانا قد حي قيوم السورة الثامنة والثلثون يا ابن آدم احذ بني
فاني احب من يحذرني فانك عبد ذليل عاجز ضعيف وانا رب جليل قادر قوي يا ابن آدم لو
ان اخوانكم وجدوا ريح ذنوبكم لما جالسوكم فذنوبك كل يوم في الزيادة وعمرك في النقصان ولا
تهدم عمرك في الباطل والغفلة وان اردت الزهد فاصحب ارباب القلوب واحذر ابناء
الدنيا وخالط المساكين يا ابن آدم ليس من اكرم مركبه وعاد على لوح من خشب في وسط البحر ما يكون
باعظم مصيبة منك لانك من ذنوبك على يقين ومن عملك على خطر يا ابن آدم اني اتقرب
اليك بالعافية والستر على ذنوبك وانت تتبغض الي بالمعاصي وعمارتك الدنيا وخرابك
الآخرة يا ابن آدم اذا تجالس ما تفلح يا موسى بن عمران اسمع ما اقول

والحق اقول لسانه ما آمن بالله عبد حتى يامن الناس من شره يعني من ظلمه وكيده
وغيبته وحسده وبغيه في غيبته وحضرته وسره وعلانيته وقل يا موسى للظلمة لا يذكرون
فاني لا اذكرهم فان ذكري لهم ان العنهم فمن شاء فليومن ومن شاء فليكفر السورة التاسعة
والثلثون يا ابن آدم انك اصبحت بين نعمتين عظيمتين لا تدري ايهما اعظم عندك ذنوبك
المستورة عن الناس والثناء الحسن عليك من الناس ولو علم الناس ما اعلم ما سلم عليك احد
من خلقي واخلص عملك من الرياء والسمعة فانك عبد ذليل لم تحليل ما مور لامره وتزود
فانك مسافر ولا بد لكل مسافر من الزاد يا ابن آدم خزائني لا تنفد ابدا ويميني مبسوطة
ابدا بالعطايا وبقدر ما تنفق انفق عليك وبقدر ما تمسك امسك عليك يا ابن آدم خوف
الفقر من سوء الظن بالله تعالى ومن قلة اليقين تجل على المساكين يا ابن آدم من اهتم للرزق
فقد شك في كتابي ولم تصدق انبيائي ومن كذب نبيا في فقد جحد ربوبيتي ومن جحد
ربوبيتي كبه في النار على وجهه السورة الاربعون يا ابن آدم لا تعصيني ولا
تسل المغفرة يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املا قلبك غنى والا املا قلبك فقرا
ويديك سعيا وبدنك تعبا وصدرك هما واجب فاك واجعل دنياك عسرة
ورزقك قليلا يا ابن آدم انا راض بصلوتك يوما بيوم فارض عني بقوتك يوما بيوم
لا تطالبني برزق غد كما انا لا اطالبك بصلوة غد يا ابن آدم مهلا فان الرزق
مقسوم والحريص محروم والحبوب مذموم والنعمة لا تدوم يا ابن آدم احكم
السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان العقبة كؤد يا موسى ان العبد يعمل في الدنيا حتى

يدركه

يدركه الموت فيندم ما سلف من الذنوب والخطايا ويسل الرجعة الى الدنيا
ليعمل عملا صالحا فوعزتي وجلالي لا ارد احدا ابدا يا موسى من آمن بي واتقى منبر اعطيته
الجنة يا موسى ان الدنيا لعب وهو وزينة وليس للمومن فيها حظ الا العبادة والهم
والغم وفي الآخرة الجنة يا موسى ان القيمة يوم شديد لا يغني والد عن ولده ولا مولود
هو جاز عن والده شيئا كم من فقير قد ترك فقره في الدنيا وخرج منها الى الآخرة
وهو مسرور مشكور وكم من غني قد ترك ماله في الدنيا وخرج منها الى الآخرة
وهو فقير حقير وحيد من ماله نادم على عمله وجميع ماله لوارثه وكان اشد الناس
عذابا يوم القيمة زدناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا يفسدون تمت الكتاب

سيبقى الخط في القرطاس دهرا ● وكاتبه رميم في التراب ●

بسم الله الرحمن الرحيم
هذه رسالة من صنفت آداب الصوفية من تصنيف الشيخ الكبير سلطان
الطريقة برهان الحقيقة امام الشريعة مرشد السالكين ومفضل المحدثين وسيد
العارفين وشرف المتصوفين وزين العابدين وملاذ المحققين محمود العالمين نجم الملة و
الدين المعروف بكبرى قدس الله روحه ونور مضجعه وصنف هذه الآداب على سبعة ابواب
الباب الاول في تبرك الخرقة هر كرا ارادت اين راه پديد

وخواهد که خرقه پوشد باید که از دست پیری پوشد که او را علم طریقت و شریعت و حقیقت
باشد و عالم باشد باصول دین و عارف بود بآداب شریعت و واقف بود بر اسرار طریقت
و حقیقت که تا چون مرید را اشکالی افتد در شریعت بعلم خویش بیان کند و چون در طریقت
واقعه پیش آید بمعرفت خویش روشن کند و چون در حقیقت سری پیدا شود ببصیرت خویش
تحقیق آن از نماید و مرید باید که آنگاه خرقه پوشد که داند که بر آن استقامت تواند کرد
و بر عنا و شقت و رنج طریقت و مجاهدت و ریاضت اهل طریقت حقیقت صبر تواند کرد و از عهده
آن بتمامی بدر تواند آمد زیرا که خرقه پوشیدن خویشتن را برنگ ما تقدم نمودن است و این دعوی است
اگر معنی نباشد جمله مشایخ روز قیامت خصم او باشند و دعوی او بی معنی روز قیامت سیاه
رو باشد و اگر معنی بجای آرد جمله شفیع او باشند و هر که درین راه آید و برگردد مرتد
طریقت باشد و مرتد شریعت بیک کلمه لا اله الا الله نجات یابد اگر چه طاعت که بود بباد بر
داده بود اما مرتد طریقت باعمال ثقلین بر سر کار نیاید که بزرگان چنین گفته اند که طلب
الحلال بعد الزوال محال و چون خواهد خرقه پوشیدن و بهترین جامه که اهل خرقه پوشند
جامه پشمینست اول کسی که خرقه پوشیدند آدم و حوا بودند علیهما الصلوة و السلام و جبریل
علیه السلام بیامد و گوسفندی بیاورد و بدیشان داد و ایشان پشم او باز کردند حوا برشت
و آدم بیافت و در پوشیدند و موسی علیه السلام کلیم حق بود و هم پشمینه داشت و همچنین
عیسی و یحیی و پیغمبر ما علیهم السلام هم صوف داشتند و صوفی را خود نسبت با صوفست
و چون صوف حق آن از خود طلب کند که صوف سه حرفست صاد و واو و فا بصاد

صدق و صفا و صیانت و صبر و صلاح از خود طلب کند و بواو وفا از خود طلب کند و بفا
فرح و فقر از خود طلب کند تا او را مسلم باشد پوشیدن و اگر مرقع پوشد باید که در دل
نیت کند که این مرقع پوشیدن میراث از آدم و حواست قوله تعالی و طفقا یخصفان
علیهما من ورق الجنة و مرقع چهار حرفست میم و را و قاف و عین بمیم مجاهده
و معرفت و مذلت از خود طلب کند برا رحمت و رافت و ریاضت و راحت از خود طلب
کند و بقاف قناعت و قربت و قوة و قول صدق از خود طلب کند و بعین علم و عشق
و عمل از خود طلب کند اگر کسی پرسد که خرقه پوش را خرقه بچه رنگ باید گوییم اگر نفس را
مقهور کرده است و مجاهدت کشیده و در ماتم نفس نشسته جامه سیاه و کبود در
پوشد و اگر از جمله مجاملت توبه کرده است و عمر خود را بصابون ارادت شسته است
و صحیفه دل خود را از نقش اغیار و هوای نفسانی پاک کرده است سفید پوشیدن و را
مسلم باشد و اگر همت از عالم سفلی برگذشته است و بعالم علوی رسیده است آسمان
همت گشته است و از هر منزلی و هر مقامی نصیبی یافته و از انوار حلاوت لمعه بروی
تافته جامه ملمع پوشد و اگر مهر امانت بر ظاهر و باطن نهاده است و دل خود را
خزانه اسرار کرده قبا و بر نهد و اگر زده مجاهدت نفس پوشیده است و خود مقالات
شیطان بسر نهاده قبی بر نهد و اگر از زراه مداهنت نفس برخاسته است و با
او محاسبت در طریق محاربت آمده خشن در پوشد و اگر خود را از ضربت مجاهدت
مجروح کرده است و شربت نامرادی نوش کرده و نهاد خود را بسوز ناکامی بردوخته

هزار میخی در پوشد واگر جامهٔ وجود خود را چاک کرده است لباچه در پوشد واگر نفس خود را
باشکال امر و نهی بسته است و بندهای شریعت بر خود نهاده اشکال بر نهد واگر رداء
وفا پوشیده است و معهود شریعت و طریقت را وفا کرده است ردا بر افکند واگر کماء دون
حق را پس پشت انداخته است شاخ دستار پس پشت افکند واگر از آزار خلق بگذشته است
و از ریاضت و مجاهدت زار و نزار شده ازار در بر سر نهد واگر آنچ مقصود اوست پیش او
نهاده اند و آنچ مطلوب اوست او را نقد شده است شاخ دستار در پیش افکند واگر از
صفات خود واشده است و بعالم هستی رسیده ایزار لام الف بر سر افکند واگر مقبل شریعت
و محرم طریقت شده است مرقع در پوشد واگر قدم از لوث در پیراش نگاه داشته است
و در عالم پاکی نهاده پاجله در پوشد واگر چشم و زبان از چنگ شیطان رهانیده است
و دیدار حق را سیر آورد کشته روی استره بر گردن افکند و جیب مقام راز ست و پناه خلق
یعنی هر که امن را نگوید آشکارا نکنم و هر که از من پناه جوید پناه دهم
آستین مرقع میر سنگ عیب برادران بپوشیم وکلاه تاج کرامتست که بر سر نهاده ام و تکبر
و تجبر از خود افکنده دستار دستور امانتست یعنی همه خلق از تواضع اند کمر کمر
بندگیست که بر بسته ام و رداء رحمتست که باز افکنده ام تا رهمه کس رحمه و شفقت عام سجاده
بساط قربتست که باز گسترده ام و پای رحمت بروی نهاده ام وعصا تکیه گاه و دفع
مضرتست و ابریق منفعت طهارتست و شراب قناعت کیفی خزانه نکوی و اسرار و
صندوق علمست و پای افزار آب رفتنست بحضرت و سفر کردن در طاعت و گریختن از

هرچه ما دون حق است ترازوی نماز میباش که دوست و دشمن را بدان وزن کنند
وخرقه را معنی آنست که هرچه اغیار است همه را بدو نیم کردم و بیک سو نهادم تا اگر
از برادری عیبی در وجود آید بر دیدهٔ خود افکنم تا عیب ورا نه بینم بر باید که هرچه
ظاهر صوفی کند در باطن مصداق آن طلب کند تا صادق بود نه کاذب موافق بود نه منافق محقق
بود نه مدعی باب دوم در نشست و خاست صوفی
باید که با دب بر سجاده نشیند و روی بقبله آرد و پای چپ بیفکند و پای راست بر دارد و اگر بدو
زانو در آید روا باشد و نگذارد که پای برهنه شود دست بر هم نهد و دست در آستین کند
و دست زیر نیارد و نگذارد که دست او تا ساعد برهنه شود و در میان جمع پای برهنه نکند
و بینی ننمد و آب دهن نیفکند واگر سرفه آید یا عطسه دست در پیش دهان نهد و در
عطسه آواز بلند نکند و آواز فرو کیرد و خویشتن را بسیار نخارد و دست بموی و روی بسیار
فرو نیارد و بر سجاده که نشیند باید که حق آن نگاه دارد و حق سجاده آنست که بذکر خدای تعالی مشغول
باشد و اندیشه کند که طاعت من بدرگاه خدای تعالی مقبولست یا نه و در نگرد که کدام طاعتست
که نزدیک خدای تعالی پسندیده ترست آن را بدست گیرد و سخن بسیار نگوید الا آنک ضرورت باشد
و در سخن گفتن بسیار دست بجنباند و آواز بلند نکند و حرکات خارج نکند و چون بر پای خیزد
از پای راست بر خیزد و قدم راست در پیش نهد و کفش راست در پای کند و پای چپ برون
کند و پای برهنه بر زمین ننهد و در رفتن بخرامیدن و دست بجنبانیدن و در راست و
چپ و بس نگرد و سر در پیش افکند و در راه سخن نگوید و در خانقاه قرآن بلند نخواند و به

بازار رود الا بضرورة ودر راه ننشیند واز موضع تهمت حذر کند وقدم خویش از
موضع نجاست نگاه دارد وشتاب زود مگر با جماعتی که برسر بیمار رود و زود رسد که ویرا
دریابد اما بعبادت وتشییع جنازه ونماز جماعت ودیگر نمازها آهسته رود
که بهر قدمی که برمیدارد حسنه در دیوان وی می نویسند

باب سیم

در رفتن خانقاه چون در خانقاه رود پای راست پیش نهد ودر رود وسلام کند
وکفش بیرون کند ودر پیش نهد ودر پای راست کند انگه در پای چپ کند پای چپ در
پیش نهد برود ووضو بسازد وچون بیاید دو رکعت نماز کند وسلام دهد پس
قوم را ببیند ودر خانقاه رود وسلام کند دو معنی را یکی انکه سلام نامیست از نامهای
خدای تعالی بی وضو سلام نکرده باشد زیرا که بنزدیک ارباب معرفت بی طهارت خدای تعالی
بزبان آوردن اثم بود که روزی رسول صلعم از خانقاه بیرون آمد صحابه برسول صلی الله
علیه وسلم سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم وضو نداشت دست بر دیوار زد
وتیمم کرد وجواب باز داد واو را گفت چون من وضو ندارم بر من سلام مکن که جواب ندهم
ودیگر معنی انست که صوفیان سلام نکرده باشد چون ناگاه ایشانرا سلام کند پیوسته
بذکر حق مشغول باشند چون ناگاه سلام کند وقت ایشان بشوراند وچون وضو کند
ودو رکعت نماز بگزارد سلام کند وپرسش جواب دهند ووقت ایشان شوریده نشود

باب چهارم

در طعام خوردن اول دست بشوید وبر پای چپ نشیند اول بسم الله بگوید وآخر الحمد لله

وابتدا بنمک کند وباید که لقمه بزرگ برنگیرد وخورد برگیرد ونیک بخاید وتا آن لقمه فرو نشود
دیگر برنگیرد وباد بر طعام ندمد ودر لقمه دیگری ننگرد واز پیش خود خورد ودست کرد کاسه
برنیارد وبر سفره سخن نگوید وتا جماعت فارغ نشود دست باز نگیرد وچیزی که در دهان
آید نیفکند وپیش از انکه از طعام فارغ شود دست در دستار وخوان نمالد وکاسه را
پاک کند ودست آلوده در نمک نزند ودر میان طعام آب نخورد دو معنی دارد یک معنی
آنکه از روی طب زیان دارد ویکی دیگر از روی ادب که دهان چرب بکوزه برد کوزه چرب شود
ودیگرانرا کراهیت آید وچون از طعام فارغ شود ختم بنمک کند بر خلال بکند ودست بشوید
ودر نشستن برسر پای نشیند وآب بطرف راست ریزد واگر آب در دهان کند چنان در
طشت ریزد که بر دیگران نیفتد وخیو در طشت نریزد وچون دست بشوید زود
در آستین کشد وتکیه رود

باب پنجم در دعوة

باید که چون کسی را بدعوات خواند اجابت کند مگر آنجا که شرع حرام کرده باشد آنچنان بود
که در آن دعوة خمر باشد یا صورتی بر دیوار وچون بدعوة رود آنجا نشیند که خداوند خانه
نشاند وچون طعام پیش وی نهند زله برنگیرد مگر که خداوند خانه الحاح کند واز کرم او
شناسد که تلف نمیکند ودر سرای وی بهر حاجت ننگرد ونگوید که این سرای بچند خریده
جون طعام خورده باشد بیرون نیاید الا انکه خداوند خانه رها کند ومیزبان باید که مهمانرا
نیکو دارد وآنچ در دست وی باشد بخیلی نکند وچون مهمان خواهد که بیرون رود باز ندارد
وباید که مهمانرا طعام حلال دهد وپاکیزگی در طعام بجای آورد ونگوید که این طعام بچند خریده ام

ومنت بر مهمان ننهد یک منة از وی نپذیرد زیرا که چون مهمان از خانه بیرون شود چنانک
مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا ارتحل ارتحل
بذنوب اهله وبرکات در خانهٔ او بگذارد وهر طعام که از وی باز ماند از حساب نباشد

باب ششم

در سماع باید که سماع را تکلف نکند وبسیار نشود وچون پدید آید بتکلف ننشیند ووقت
خویش با خدای عز وجل نگاه دارد وچون واردی پدید آید تا تواند آرام گیرد اگر شیخ حاضر باشد
چون وارد قوی پدید آید وقوی شود برجنباند بتکلف ننشیند وچون ساکن شود بتکلف
نجنباند که حرکت آن وقت برد وبدان نرسد ودر حرکت از کس یاری نخواهد واگر کسی از
وی یاری ومساعدت ومعاونت خواهد موافقت کند ودر سماع سه چیز نگاه دارد زمان
ومکان واخوان اما مکان باید که فراخ باشد وگشاده واز نظر اغیار پوشیده و
اما زمان باید که وقت سماع باشد واز روی ظاهر هر شب پسندیده تر است تا عوام را
از آن خبر نباشد وصاحب حال از نقال پدید آید صاحب حال سماع بر خواب اختیار کند
صاحب درد را خواب نبرد وحقیقت زمان حقیقت وقت است وچون وقت آمد شب
وروز یکسان شد اما اخوان چنین است که همه یکرنگ باشند وبی جنس نباشند
که سماع در نگیرد وصحبت ناجنسان ورای همه عذابهاست بزرگان گفته اند که آفت
صوفی سه چیز است مجالست اضداد وصحبت احداث وموافقت زنان که شیخ
جنید بغدادی رحمة الله علیه در سماع حاضر بود وسماع در نگرفت شیخ فرمود که

بنگر

بنگرید که هیچ عامی در میان ما هست بجستند نیافتند شیخ فرمود که بهتر طلب کنید
چون طلب کردند کفش عامی با کفش صوفی بدل شده بود سماع از آن در نمی گرفت وقوال
باید که از موی روی داشته باشد که کسانی که موی ندارند با دختران برابر باشند
سماع ایشان نباید شنیدن واگر مستمع آواز دف ونی شنود بهتر باشد در سماع که
چنین باشد که غذای دل وروح باشد وحقیقی بود ودرجات بلند ومکاشفات غیبی حاصل آید
وچون بخلاف این بود معصیت وتهمت پدید آید تکلف جدا است وتصوف جدا

باب هفتم در سفر کردن

سفر باید که از بهر سه چیز کند یا زیادة یا ریاضت یا دیدار مشایخ وآنچه برخلاف این
بود بر مسافران تاوان بود وچون بسفر خواهد شد نخست رفیق همدرد وهم اراده
حاصل کند تا بکار توشه بی باشد که الرفیق ثم الطریق وبی عصا وابریق نرود وعصا
بدست راست گیرد وابریق بدست چپ وچون در خانقاه رود باید که سنان عصا سوی خود
کند ومعنی آن بود که ما را جنگ با خود است ودر سفر وحضر باید که از چهار چیز خالی نباشد مسواک
وشانه وخلال وسرمه وباید که پیوسته بر وضو باشد واگر طاقت دارد پیاده رود
تا مزدش بیش بود ومیان در بندد وآستین بر مالد تا چالاک باشد وچون ببالا یا
بنشیبی رود تکبیر گوید ودر راه دریوزه نکند ودر مسجد نخسبد الا که ضرورت باشد
اینست آداب ظاهر لابد نگاه باید داشت وهر که این نداند صحبت را نشاید وآداب باطن
چیزی دیگر است واگر کسی خواهد که زیادت کند ریاضت ومجاهدت بیشتر باید کشید

و پنج آهن باخود باید داشت در سفر کارد و ناخن گیر و استره و سوزن و آتش زنه

تمت آداب التصوف والحمد لله رب العالمین ◦

م م م

۹۵۴

پیر من و مرید من درد من و دوای من فاش بگفتم این سخن شمس من و خدای من

کعبهٔ من کنشت من آب من و سبوی من شمس من و خدای من

از تو بحق رسیده ام وز رخ حق گزیده ام شکر ترا ستوده ام شمس من

ابر برو تو آب زن مشرق و مغربین را صور بدم که می رسد شمس من

نعره زنان های هوی من از در بلخ تا بروم اصل خطا بجا کند شمس من

در نسخ بعض...

ربیع بن سلمان گوید شافعی را بخواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی
نشاند از زر و مروارید بر من فشاند و شافعی میگوید مرا کاری سخت پیش
آمد که درمانده بماندم بخواب دیدم که یکی آمد و گفت یا محمد بن ادریس بگوی
اللهم انی لا املك لنفسی ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوتا و لا
نشورا و لا استطیع احدا الا ما اعطیتنی و لا اتقی الا ما وقیتنی اللهم وفقنی
لما تحب و ترضی من القول و العمل فی عافیة چون برخاستم این دعا بکردم و وقت چاشتگاه
آن کار سهل شد باید که این دعا فراموش نکنی   و عتبة الغلام را بخواب دیدم گفتند
که خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بدان دعا که بر دیوار نبشته است در خانه تو چون
بامداد بیدار شدم نگاه کردم بخط عتبة الغلام بر دیوار نبشته دیدم یا هادی
المضلین و یا راحم المذنبین و یا مقیل عثرات العاثرین ارحم عبدك ذو
الخطر العظیم و المسلمین کلهم اجمعین و اجعلنا مع الاحیاء المرزوقین
الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین آمین
یا رب العالمین ٥

كرسي	فلك زحل	فلك مشتري	فلك مريخ	فلك شمس	فلك [illegible]	
رحيم	رب	عليم	قهار	محيي	مصـ[illegible]	[illegible]
٢٥٨	٢٠٢	١٥٠	٣٠٦	٦٨	٦	٢٩٠

فلك عطارد	فلك قمر
بارئ	خالق
٢١٣	٧٣١

قال الله تبارك في الحديث القدسي الانسان سري وانا سره

السر هو ما خص ... عند توجه الايجادي

كل شيء من الحق ... لشيء اذا اردناه ... الا الحق ولا يحب

اشار اليه بقوله تعالى انما قولنا لشيء ... لا يعرف الحق الا الحق ... الخالص

نقول له كن فيكون وهذا قال لا يعرف الحق الا الحق لان ذلك السر هو ... ربي برق

الحق الا الحق ولا يطلب الحق الا الحق ...

الحق والمحبة له والعارف به كما قال النبي صلى الله عليه وسلم عرفت ربي بربي

... لله العالمين